



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

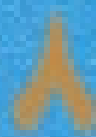
www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

نماذج لغز الخ

رَبِّكَ كَانِ عَصْرَتِ لَامٍ عَلَى الْتَقَى عَدِيدِ السَّلَامِ

مؤلف

مؤرخ مشهور و نویسنده محترم و صاحب امتیاز این مجله



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التوارىخ زندگانى حضرت امام على النقى الهادى عليه السلام

نويسنده:

محمد تقى لسان الملك سپهر

ناشر چاپى:

مطبوعات دينى

ناشر ديڭيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام جلد ۸
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۷	بیان پاره احوال اصحاب و مردم روزگار حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه
۱۰	حکایت بوطیر غلام آنحضرت
۱۴	حکایت ابی علی بن راشد و مکتوب آنحضرت به مولی
۲۸	بیان اسامی اصحاب حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه و پاره حالات ایشان
۳۰	بیان اسامی اصحاب و روات و وکلاء حضرت امام علی نقی علیه السلام به ترتیب حروف تهجی
۱۰۸	بیان پاره ای معجزات عجایب آیات حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه
۱۹۰	بیان پاره ای مناقب و مدایح و مفاخر حضرت هادی صلوات الله علیه که نظماً و نثراً وارد است
۲۰۰	بیان پاره ای روایات مختلفه که از حضرت هادی صلوات الله علیه مأثور است
۲۰۸	بیان پاره حکایات و روایات انبیای عظام که از حضرت هادی علیهم السلام وارد است
۲۱۴	بیان زیارت شریفه جامعه که از حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه مأثور است
۴۰۶	فهرست مطالب جلد هشتم ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام علی النقی علیه السلام
۴۱۲	درباره مرکز

ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام علی النقی الهادی علیه السلام جلد 8

مشخصات کتاب

جلد هشتم از ناسخ التواریخ

زندگانی حضرت امام علی النقی علیه السلام

تألیف:

مورخ شهیر دانشمند محترم عباسقلیخان سپهر

از انتشارات:

موسسه مطبوعات دینی قم

* (1357 ش - 1398 ه ق) *

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

بیان پارهٔ احوال اصحاب و مردم روزگار حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه

در یازدهم بحار الانوار از مروج الذهب مسطور است که بغاء که هم او را بوقاء گویند و در این مجلدات مکرر مذکور شده است از جماعت اترک و از جمله غلامان معتصم بالله خلیفه عباسی و امرای بزرگ کشور و لشکر و سرداران شجاع بود و در حروب عظام و جنگهای بزرگ حاضر شدی و به نفس خود بلشکر حرب و قتال گردی و بزدی و بکشتی و در طرح این محاربات کثیره هیچوقت آسیبی نیافتی و همواره با تن سالم و اندام صحیح از معارک بیرون آمدی بعلاوه هرگز بدن خود را بجامه آهنین و لباس حرب و اسلحه کارزار نپوشیدی وقتی او را بر این کردار نابهنجار وسلوک ناهموار وعدم احتیاط ملامت نموده در جواب گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دیدم و جماعتی از اصحاب آن حضرت در حضور مبارکش حاضر بودند. فقال یا بغاء احسنت الی رجل من امتی فدعالك بدعوات استجیبت له فیک .

فرمود ای بنا با مردی از امت من لینکی نمودی و او در حق تو دعای خیر نمود و دعوات او درباره تو مستجاب گردید .

عرض کردم: یا رسول الله این مرد کیست؟ فرمود: الذي خلصته من السباع.

همان مردیکه او را از چنگ و دندان درندگان رستگار ساختی .

عرض کردم: یا رسول الله از پروردگار خود بخواه تا درازگرداند عمر مرا . رسول خدا دست مبارك بسوی آسمان برداشت و عرض کرد : اللهم اطل عمرة و انسی اجله . بارخدایا در از نمای عمرش را و انجام روزگارش را واپس افکن .

عرض کردم: یا رسول الله خمس و تسعون سنة دعا . من نود و پنج سال عمر نمایم؟ فقال خمس و تسعون سنة.

فرمود : نود و پنجسال باشد در اینحال مردیکه در حضور مبارکش جای داشت و یوقی من الافات از آفاتهم محفوظ بماند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : ویوقی من الافات و نگاهداشته شود از آفات من بآن مرد ، گفتم کیستی تو؟

فرمود: من علي بن ابي طالب هستم، در این وقت از خواب بیدار شدم و کلمه علي بن ابيطالب بزبان داشتم و علی بن ابيطالب همی گفتم و این بنا با جماعت طالبیین بسی عطوفت می ورزید و احسان فراوان مینمود پس از آن با بغاء گفتند این مردیکه از چنگ درندگان برهانیدی کیست؟ و کار و کردار او و علت بدهان شیران و درندگان افکندن او از چه امر باشد و چگونه او را خلاص نمودی گفت وقتی مردی را بخدمت معتصم در آوردند و او را بارتکاب جنایت و بدعت موسوم بودند و شب هنگام او را در مجلس معتصم در خلوتگاهی با دیگران مخاطبتی ناهموار برفت چنانکه معتصم خشم فرو گرفت و بمن امر کرد که وی را بگیر و بدرندگانش بیفکن ، من آنمرد را بدانسوی رهسپار کردم، تا بچنگ سباع در اندازم و بر وی خشمناک بودم در طی راه شنیدم میگفت بار خدایا تو خوب میدانی من جز در راه تو سخن نکردم و جز بیاری دین تو نپرداختم و جز برای توحید تو راه نسپردم

و غیر از تو را اراده نکردم و خواستم در اطاعت تو و اقامت نمودن حق را بر مخالف تو در پیشگاه توتقرب جویم ، آیا تو مرا فرو میگذاری .

بغاء میگوید : چون این کلمات را بشنیدم بر خود بلرزیدم و رفتی در کار او در من اندر شد و دلم بروی دردناک آمد و او را از راه بركة السباع و منزلگاه درندگان بازگردانیدم و نزدیک بود او را در آنجا در اندازم ، آنگاه او را بحجره خود در آوردم و پنهان ساختم و بخدمت معتصم رفتم. گفت بازگویی چه ساختی گفتم او را در افکندم ، گفت از وی چه شنیدی؟ گفتم من اعجمی هستم و او به کلام عربی تکلم می نمود و نمیدانستم چه میگوید و چنان بود که آنمرد در طی مکالماتی که میکرد و خطابی که به معتصم مینمود به غلظت سخن میراند و او را خشمناک ساخته بود پس بازشدم و نوبت سحرگاهان با آن مرد گفتم اینک درها بجمله باز شده است و من ترا با مردم کشیک چی بیرون میفرستم و ترا بر جان خودم برگزیدم و بروح خودم نگاهبان شدم، سخت بکوش تا مبادا در زمان معتصم آشکار شوی گفت بلی چنین کنم.

بازگویی : داستان تو چه بود؟ گفت: یکی از عمال ما در شهر ما بارتکاب محارم و فجور و میراندن کار حق و نصرت امر باطل هجوم نمود و اینکردار ناخجسته او در فساد شریعت و خرابی ارکان دین مبین فساد افکند و مراقوت صبر و توانائی و شکیبائی بر اینگونه فعل زشت نماند .

لاجرم شبی بروی بتاختم و او را بکشتم چه این جرم و جریرتی که از وی

روی نمود قتل در شریعت لازم افتاد و چون او را بکشتیم گرفتار گشتیم و کار من بدینصورت پیوست که تو خود بدیدی .

قبل دیگر در بحار الانوار از فحام مسطور است که گفت چنان بود که ابوالطیب احمد بن محمد بن بوطیریک تن از یاران و اصحاب ما بود و جدش بوطیر غلام حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیهم السلام بود و آنحضرت او را باین نام نامیده بود و این غلام هر وقت زیارت مشهد امام والا مقام میرفت داخل مشهد نمیشد و از پشت شبک زیارت مینمود وی گفت خانه را خداوندی است تا گاهی او را اذن بدهند و مردی متأدب بود در دیوان حاضر میشد و هر وقت از کسی خواستار قضای حاجتی میگردد اگر بجای میگذاشت سپاس و شکر مینمود و مسرور میگشت و اگر بدو وعده میداد دوم بار باز می آمد والا دفعه سیم میآمد، اگر انجام آن وعده را مینمود و اگر نه در مجلس آن شخص اگر او را مجلسی بود یا در میان جماعت خلق میایستاد و میخواند :

اعلی الصراط ترید رعبه ذمتي *** ام فی المعاد تجود بالانعام

اوان لدنیائی ارید فابنته *** یا سیدی من رقدة النوام

و نیز در بحار الانوار مذکور است که فحام گفت منصور از سهل بن یعقوب بن اسحاق ملقب به ابونواس مؤدب یا مؤذن فی مسجد المعلق فی صفة سبق بسر ر آی ، منصور گفت و چنان بود که ابونواس لقب داشت که وی با مردمان بطور مزاح و تخالغ و طیبیت میپرداخت و در ضمن طیبیت اظهار تشیع مینمود و از این روی که باین مسلك میرفت و در لباس هزل امر جد را باز می نمود کسی متعرض او نمیکشت و برجان خود ایمن بود .

چون امام علیه السلام اینگونه حال را در من بشنید مرا ابونواس لقب داد و

فرمود: ای ابوالسوی : « انت ابو نواس الحق و من تقدمك ابو نواس الباطل » تو ابونواس به حقی و آن ابو نواس که قبل از تو بود یعنی حسن بن هانی ابو نواس

شاعر مشهود بر باطل بود.

میگوید یکی روز در حضرتش عرضه داشتم ای سید من همانا اختیارات آقام بر من واقع شده است از سید ما صادق صلوات الله علیه موافق حدیثی که حسن بن عبدالله بن مطهر از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش از سید ما حضرت صادق علیه السلام رسیده است با من نموده است در هر ماهی و همی خواهم بحضرت تو عرضه دهم .

فرمود: چنان کن چون در حضرت بعرض رسانیدم و به تطبیح او آمدم عرض کردم یا سیدی در اکثر این ایام قواطعی از مقاصد پدید میشود بواسطه تخدیر و فحرافی که در آن مذکور می آید کی تو مرا بر احتراز از محاوف در آن دلالت نمائی چه ضرورت دعوت میکند مرا بسوی توجه در حوائج در آن با من فرمود: « أن لشیعتنا بولایتنا العصمة لوسلکوا بها فی الحجة البحار الغامرة و سیاسب البیه الغابره بین سبع و ذئاب و اعدای الجن و الانس لا منوا من مخاوفهم بولایتهم لنا فثق بالله عز و جل و اخلص فی الولاية لائمتک الطاهرین فتوجه حیث سمعت »

بدرستیکه شیعیان ما را بسبب ایستادگی بولایت ما یک عصمت و نگاهداری الهی است که اگر آن صیانت عصمت در لجهها و آبهای عظیم و بسیار دریای ژرف و شنگرف و بیابانهای خطرناک فرورفته و گودالهای عمیق در میان درندگان و گرگان و دشمنهای جن و انس را بر سپارند از آن مخاوف و ترسناکها بنیروی ولایتی که با من دارند ایمن بگردند.

پس بخداوند عزوجل وثوق بگیر و در امر ولایت الله طاهر بن صلوات الله علیهم بخلوص نیت و صفوت فقرت باش و بهر کجا که خواهی روی کن.

فیروز آبادی در کتاب قاموس اللغة مینویسد: تواس بروزن کتان بمعنی مضطرب مسترضی است.

علامه مجلسی اعلی الله مقامه مینویسد: این خبر بالتمام با شرح آن در کتاب الدعاء مذکور میشود .

ص: 6

راقم حروف گوید: کار ائمه هدی یا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را با دیگر کسان قیاس نمیتوان کرد مثلاً در رؤیای بغاء ترکی مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در عالم خواب بواسطه احسانی که با مردی از امت من نمودی و او را از چنگ سباع رستگاری دادی دعواتی که او در حق تو نمود قرین اجابت شد .

و بناء استدعای طول عمر نمود و عنایت شد و امیرالمؤمنین علیه السلام او را از آقای خود بخواست و چنان شد یا حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه در این کلمات با ابونواس آنگونه سخن کرد و او را از گزند زیان آورو از آزار آنان بدستگیری نور ولایت ایمنی داد و چنان شد که فرمود و باز نمود آمد که آنچه رسول میداند و اجابت نماید همان میشود.

و آنچه ائمه طاهرین سلام الله علیهم میدانند و وعده گذارند جز آن نمیشود و اگر در کمال اطمینان و اختیارات تامه و اقتدارات معنویه ربانیه نباشند و خود ندانند که هر چه بخواهند البته همان میشود. چگونه اینگونه وعده میگذارند کلمات را میدانند و این نویدها یا تهدیدات را میدانند چه اگر از هزارها یکی مطابق مسئول و موافق مأمول نگردد منسوب بکذب و وعده خلاف و تضییع تمامیت امور است و مراتب و مقامات معنویه و ذهاب و عقاید و توجهات اتباع و اشیاع و اصحاب ایشان خواهد شد .

دیگر در بحار الانوار از کتاب الغیبة طوسی از ال محمود بن ایوب بن نوح بن دراج مروی است احمد بن سعید مدائنی که فطحی بود گفت در خدمت حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام بودم در این سال ایوب بن نوح درآمد و در حضور مبارکش بایستاد و آنحضرت در حقیقت بچیزی امر فرمود پس از آن وی بازگشت و حضرت ابی الحسن علیه السلام بمن روی آورده و فرمود: عمر و آن احببت ان تنظر الی رجل من اهل الجنة فانظر الی هذا. اگر میخواهی ای عمر و باهل بهشت بنگری باین شخص بنگر و از جمله ایشان علی بن جعفر همانی است و او مردی فاضل و از مرضی و از جمله وکلای حضرت ابی الحسن علیه السلام و ابی محمد

صلوات الله عليهما است .

احمد بن علي رازی از علي بن مخلد ایادی روایت میکند که ابو جعفر عمری با من حدیث کرد که ابو طاهر بن بلال اقامت حج نمود و به علي بن جعفر نگران شد که انفاق نفقات عظیمه نموده چون از حج بازگشت ایندستان را به حضرت ابی محمد صلی الله علیه وآله وسلم در عریضه رقم کرد و آنحضرت در رقمه رقم

فرمود : قد كنا امرنا له بمائة الف دينار ثم أمرنا له بمثلها فابي قبوله ابقاءً علينا ما للناس والدخول من امرنا فيما لم ندخلهم .

همانا ما امر فرموده بودیم صد هزار دینار به علي بن جعفر بدهند و نیز بعد از آن بهمان میزان در حقش امر نمودیم و او به ملاحظه ابقای ما قبول نکرد چیست ؟ مردمان را که خود را پاپسای امور ما که ایشان را در آن داخل نکرده ایم اندر میشوند چنان میرسد که ابو طاهر میخواست در حق علي بن جعفر و اتفاقات عظیمه او تفتیش یا در تبتیر و اسراف تو بیخی نهد. چنانکه گوئی امام علیه السلام که بطواهر و بواطن آگاه است از حال او کمابیش غفلت دارد یا در امر او عنایتی و توجهی نمی نماید چنانکه حالت دیگر مردمان بر این منوال است و چون این امر مخالف شئون امامت و علم و عدل و استحضر امام است اینگونه جواب سخت بداد و باز نمود که علی بن جعفر از موثقین و متدینین و صلحا و معتمدین است آنچه انفاق نموده است از روی رعایت استحقاق و میل مبارک و اجازه آن حضرت است و او را آن دیانت است که چون حضرت امام علیه السلام پس از چندی امر فرمود صد هزار دینار دیگر بدو بدهند چون محل خرج واجب نداشت نپذیرفت و ملاحظه ابقای مال امام که بمصارف صحیحه شرعیه برسد و اسراف و تبتیر نشود نپذیرفت و زر وجود و امتحانش از بوته خلاص صافی و خالص در آمد و بعد از آن میفرماید که مردم انرا چیست در اینگونه اموری که ما ایشان را دخالت نداده ایم، اندر میشوند و گرد فضول میگردند.

ص: 8

راوی میگوید: علی بن جعفر بخدمت ابی الحسن عسکری علیه السلام در آمد و آن حضرت فرمان داد سی هزار دینار بدو بدادند و از جمله ایشان ابو محمد بن راشد است.

حکایت ابی علی بن راشد و مکتوب آنحضرت به مولی

ابن ابی جید ولید از صفار از محمد بن عیسی به من خبر از محمد بن حسن بن داد و گفت حضرت ابی الحسن عسکری سلام الله به موالی خود که در بغداد و مداین و سواد کوفه و اطراف آن جای داشتند .

رقم فرمود: قد اقامت ابا علی بن راشد مقام علی بن الحسین بن عبدربه و من قبله من و کلائی و قد او جبت فی طاعة طاعتی و فی عصیانه الخروج الی عصیانی و کتبت بخطی .

همانا ابو علی بن راشد را در مقام علی بن حسین بن عبدربه بیای داشتم و همچنین آن و کلای من که پیش از وی بودند و طاعت او را طاعت خودم و عصیان ورزیدن نسبت به او را عصیان نمودن با خودم شمردم و این مکتوب را به خط خود برنگاشتم .

و محمد بن یعقوب روایت کند که رقم به محمد بن فرج نوشتم و از وی از حال علی بن راشد و از عیسی بن جعفر و از ابن نبذ پرسیدم و بمن نوشت:

ذکرت ابن راشد رحمه الله فإنه عاش سعید اومات شهیدا و دعا لا بن نبذو عاصمی و ابن نبذ ضرب بعمود و قتل و ابن عاصم ضرب بالسیاط علی الجسر ثلاث مائة سوط و رمی به فی الدجلة.

از ابن راشد رحمه الله نام بردی همانا وی به سعادت زندگی نمود و به نعمت شهادت به مرد و در حق این بد و عاصمی دعا کرد و ابن بدر ا عمودی بزدند و کشته شد و ابن عاصم را بر جسر بغداد سیصد تازیانه بزدند و بدنش را به دجله در افکندند.

دیگر در بحار الانوار میگوید از جمله کسانی که مذموم هستند فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی است یا بروایتی که عبدالله بن جعفر حمیری نموده است و گفته است که حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام به علی بن عمرو قزوینی به خط مبارکش رقم فرمود :

اعتقد فيما تدين الله به ان الباطل عندي حسب ما اظهرت لك فيمن اشتهان عنه و هو فارس لعنه الله فانه ليس سيمك الا الاجتهاد في لعنه و تصده و معاداته و المبالغة في ذلك باكثر ما تجد السبيل اليه ما كنت لم ان يدان الله بامر غير صحيح فجدده شد في لعنه و هتكه و قطع اسبابه و صد اصحابنا عنه و ابطال امره و ابلاغهم ذلك مني و احمكه لهم عنى و انى سائلكم بين يدي عن هذا الأمر المؤكد فويل للعاصى و للجاهد و كتبت بخطى ليلة الثلاثاء لتسع ليال من شهر ربيع الاول سنة خمسين و ما تين و انا اتوكل على الله و احمده كثيراً .

در آن دیانتی که به حضرت خدای داری معتقد باش بدرستی که آن باطلی که نموده من مکشوف و برای تو آشکار میفرمایم و از آنکسی که این از وی ظاهر گردیده و آن شخص فارس است که خداوندش لعنت کند و تورا هیچ راهی و گریزی جز کوشش در لعن او و آهنگ نمودن بدو و دشمنی و مبالغت و ورزیدن در این کارها در حق او بیشتر از آنکه راه بدو توان یافت نمی باشد و من هرگز امر نمیکنم به چیزی که در حضرت خدای به آن دیانت جویند و صحیح نباشد .

پس بکوش و بجهد و جهد و شدت و سختی باش در لمن او و قطع اسباب او و بازداشتن اصحاب و یارانش را از وی و ابطال ایراد و از جانب من بایشان ابلاغ کن و از طرف من به ایشان داستان بران و من در حضرت یزدان از این امر از شما می پرسم .

و وای باد بر کسیکه عصیان بورزد و انکار نماید و من نوشتم این مکتوب

را بخط خودم در شب سه شنبه 9 شب از شب ربيع الاول سال دوست و پنجاه هم

گذشته و من بر خدای تو خدای توکل میجویم و فراوانش سپاس و حمد میسپارم .

و هم در بحار از رجال کشی رقم میکند که میگوید به خط جبرئیل بن احمد گفت حدیث کرد با من محمد بن عیسی و گفت حضرت ابی الحسن عسکری صلوات الله علیه در سال دویست و سی و دوم هجری به علی بن بلال رقم فرمود :

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد الله اليك واشكر طويله وعوده واصلي علي محمد النبي واله صلوات الله ورحمة عليهم ثم انى اقامت ابا على مقام الحسين بن عبدربه قائمته علي ذلك بالمعرفة بما عنده والذي لا يقدمه أحد وقد اعلم انك شيخ ناحيتك ما جبت افرادك واکرامك بالكتاب .

بذلك فعليك بالطاعة والتسليم اليه جميع الحق تلك وان تحض موالى علي ذلك وتعرفهم عن ذلك ما يصير سببا الى عوانه وكفاية فذلك توفير علينا و محبوب لدينا ولك به جزاء من الله واجر فان الله يعطى من يشاء افضل الاعطاء والجزاء به رحمته انت فى ودیعة الله وكتبت بخطى و احمد الله كثيرا .

بعد از سپاس یزدان و درود بر خاتم پیغمبران صلی الله علیه وآله وسلم مینویسد بدرستی که ابوعلی را مقام حسین بن عبدربه دادم و نظر به معرفتی که در حال وی دارم او را امین گردانیدم چه او را آن مقام اعتماد و اطمینان و امتحانی در حضرت من هست هست که هیچکس را بروی تقدم نیست و من نیک میدانم که تو شیخ و مطاع ناحیه خود هستی .

لا- جرم دوست همی داشتم که تو را به این مکتوب منفرد و مکرم بگردانم و مکتوب بعنوان تو باشد بر تو باد به اینکه هر چه فرموده ام اطاعت کنی و آنچه نزد تو است بدو تسلیم داری و سایر موالی مرا بر این امر برانگیزی و در این امر ایشان را براموری عارف سازی که سبب عون و عون ابوعلی و کفایت ابوعلی گردید چه این کار و کردار موجب توقیر امر ما است و نزد ما محبوب و پسندیده است .

و ترا در انجام این کار از حضرت پروردگار اجر و مزد است همانا خداوند تعالی عطا می فرماید رحمت خودش به هر کس که خودش بخواهد عطا و جزائی بسیار و برافزون و تویی در ودیعة خدای و من به خط خود نوشتم و خدای را حمد و سپاس بسیار می نمایم.

و در کتاب بحار بعد از این مکتوب مبارک مینویسد که محمد بن مسعود از محمد بن نصیر از احمد بن محمد بن عیسی حکایت کند که گفت نسخه مکتوب مبارک با ابن راشد بسوی جماعت موالی که در بغداد و مداین و سواد کوفه و حوالی آن اقامت داشتند شرف صدور یافته بود چنین است:

احمد الله اليكم ما انا عليه من عافية وحسن عانده واصلى على نبيه وآله افضل لواته واكمل رحمة ورافته واني اقمتم ابا علي بن راشد مقام الحسين بن عبدربه ومن كان قبله من وكلائى وصار في منزلة عندى وولى ما كان متولاه غيره من وكلائى قبلكم ليقبض حتى وارتضية لكم وقدمته في تلك وهو اهله وموضعه فصيروا يرحمكم الله الى الدفع اليه ذلك والى وان لا تجعلوا له على انفسكم علة فعليكم بالخروج

عن ذلك والتسرع الى طاعة الله وتحليل اموالكم والحقن لدمائكم وتعاونوا على البر والتقوى واتقوا الله لعلمكم ترحمون واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تموتن الا وانتم مسلمون فقدوا و جبت في طاعة طاعتى والخروج الى عصيانه الخروج الى عصياني فالزموا الطريق يا جركم الله من فضله فان الله بما عنده واسع كريم متطول على عباده رحيم نحن وانتم في ودیعة الله وحفظه وكتبة بخطى والحمد لله .

و در مکتوب دیگر است :

وانا امرک يا ايوب بن نوح ان تقطع الاكثار بينك وبين ابي علي وان يلزمه كل واحد منكم ما وكل به وامر بالقيام فيه بامر ناحية فانكم اذا انتهيتم الى كل ما امرتم به استفتتم بذلك ان معادتي وامرك يا ابا علي بمثل ما امرک به يا ايوب اذلا تقبل من احد اهل بغداد والمداین شيئاً يحملونه ولا تلي لهم استيذاناً علي ومر من انك بشيئى من غير اهل ناحيتك ان يصره الى الموكل بناحية وامرك يا ابا علي بمثل

ما امرت به ایوب ولیقبل کل واحد منكما ما أمرته به.

این مکاتیب نزدیک بهم وقریب المضمون والاسلوب وقریب المعنی والفهوی میباشند ممکن است جدا جدا در اوقات مختلفه صادر شده باشند و ممکن است مؤلفین و نویسندگان در هر موقعی به مناسبت مقام یک لختی از خبر را یاد کرده باشند .

دیگر در بحار الانوار ومهج الدعوات ابن طاووس از حمد بن جعفر بن هشام اصبعی مسطور است که گفت الیسع بن حمزه قمی با من خبر داده که عمر و بن مسعده وزیر معتصم خلیفه با من به کمال غلظت درآمد در راه دچار مکروهی فضیص نموده مقید بگردانید چنانکه بر ریختن خون خود بیمناک وبر استقبال فقر استقبال فقر و بیچارگی اعقاب خود دهشت زده شدم .

پس عریضه به حضور مبارک آقای خودم ابوالحسن عسکری صلوات الله علیه در قلم آوردم و از آنچه بر من فرود شده بود شکایت نمودم.

آنحضرت در جواب رقم فرمود :

لا روع عليك ولا بأس فادع الله بهذه الكلمات يخلصك الله وشيكا فما وقعت وتجعل لك فرجاً فان آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم يدعون بها عند اشراف البلاء وسهور الاعداء وعند تخوف الفقر وضيق الصدر.

هیچ ترس و باکی بر تو نیست پس به این کلمات خدای را بخوان که خداوندت بزودی نجات میدهد از آن بلیت و محنتی که در آن افتاده و نزد ایشان برسان چه آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم هنگام افزایش بلاء و نمایش اعداء و بیمناکی از فقر و نیازمندی و تنگی سینه این کلمات دعا میکردند و در دفع بلا و اعداء خدای را می خواندند.

الیسع بن حمزه می گوید بسی خداوند منان را باین کلمات که آقای من به من مکتوب فرموده بود در بلندی روز بخواندم سوگند به خدای هنوز شطری از آن برنگذشته بود که رسول عمر و بن مسعده بمن پیامد و گفت امروز وزیر را اجابت

کن از جای برجستم و به خدمت وزیر در آمدم چون بر من بدید تبسم کرد و به فرمود تا بند آهنی از من بر گرفتند و زنجیرها از دست و پایم برداشتند و هم به فرمود از فاخرترین جامه های او تنم را به خلعتی بیار استند و از طیب و چیزهای خوشبوی ساختند و بمن بدادند آنگاه مرا بخود نزدیک نشانند و همی با من حدیث براند و از من بفرست بجست و هرچه از مأخوذ داشته بود بازپس بداد و مرا به داد و دهشی نیکو نوازش نمود و به همان ناحیه که متصدی امارت آن بودم بازگردانید و هم کوره و شهری که پهلوی آن بود بر آن اضافه ساخت و آن دعای مبارک این است :

يامن يحل باسمائه عقد المكاره ويامن يغل بذكره حدالشدايد و يا من يدعى باسمائه العظام من ضيق المخرج الى محل الفرج ذات لقدرتك الصعاب وتسببت بلطفك الاسباب وجري بطاعتك القضاء ومضت على ذلك الاشياء فهبي بمشيتك دون قولك مؤتمره و به ارادتك دون وحيك منزجره وانت المرجو للمهمات وانت المطرع للملمات لا يتدفع منها الا ما دفعت ولا ينكشف منها الى ما كشفت وقد نزل بي من الأمر ما قد حتى ثقله وحل ثقله وحل يمينه ما بهضنى حملة وبقدرتك اوردت على ذلك و بسلطانك وجهته الى فلا مصدر لما اوردت ولا ميسر لما عسرت ولا صارف لما وجهت ولا فاتح لما اغلقت ولا مغلق لما فتحت ولا ناصر لمن خذلت الا انت صل علي عمداً وآل محمد وافتح لي باب الفرج بطولك واصرف عني سلطان الهم بحولك واننى حسن النظر فما شكوة وارزقنى حلاوة الصنع فيما سالتك وهب لي من لدنك فرجا وحيا واجعل لي من هنيئاً ولا تشغلنى بالاهتمام عن تقاهد فرائضك واستعمال سنتك قد ضفت بما نزل بي ذرعا وامتلات بحمد ما حدث علي جزعا وانت القادر علي كشف ما بليت به ودفعت ما وقعت فيه ما فعل ذلك بي وان كنت غير مستوجبة منك ياذا العرش العظيم وذا المن الكريم فانت قادر يا ارحم الراحمين آمين رب العالمين.

و نیز در بحار الانوار از ابوهاشم جعفری مروی است که گفت حضرت

ابی الحسن علیه السلام در هنگام رنجوری خود در طلب من و محمد بن حمزه بفرستاد و محمد بن حمزه در تشریف به آستان مبارکش بر من سبقت گرفت و از آن پس با من خبر داد که آن حضرت همواره میفرمود:

ابعثوا الی الحیر ، یعنی مردی را به حایر امام حسین علیه السلام بفرستید تا برای من دعا کند .

ابوهاشم میگوید من با محمد بن حمزه گفتم آیا در حضرتش عرضه نداستی که من خود بحیر میروم بعد از آن بحضور مبارکش مشرف شدم و عرض کردم فدایت کردم من به حیر میروم فرمود انظروا فی ذالک در این امر با تأمل و تعقل بنگرید یعنی مبادا از گماشتگان متوکل عباسی که برای ممانعت آنها از آن ضریح مقدس مقرر داشته است گزندی بماند بعد از آن فرمود :

ان محمداً لیس له سر من زید بن علی وانا اکره ان یسمع ذلک محمد بن حمزه را سری از زید بن علی نیست .

شاید مقصود این باشد که در مذهب تشیع خالص العقیده نیست و من مکروه دارم که این را بشنود ابوهاشم میگوید این حکایت را باعلی بن بلال در میان آوردم گفت :

ما کان یصنع الحیر هو الحیر حضرت ابی الحسن علیه السلام با حیر چه می سازد او خود حایر است .

ابوهاشم می گوید بعد از آن به عسکر رفتم و به حضور مبارکش مشرف گشتم و چون خواستم بیای شوم فرمود بنشین و چون نگران آن حضرت شدم با من انسی گرفت.

آنچه علی بن بلال با من گفت معروض داشتم بامن فرمود : الا قلت لدان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یطوف بالبیت ویقبل الحجر وحرمة النبی والمؤمن أعظم من

حرمة البيت وأمره الله عز وجل ان يقف به عرفه والمأ هي مواطن يحب الله ان يذكر فيها فانا احب ان يدعى الى حيث يحب الله ان يعبد هلك قلت له كذا قلت جعلت فداك لو كنت احسن مثل هذا لم ارد الامر عليك هذه الفاظ ابي هاشم ليست الفاظه مجلسي اعلى الله مقامه .

در بیان این الفاظ مرقومه میفرماید:

کلام امام علیه السلام ابعثوا الی همجنین یعنی بفرستید مردی را بحائز امام حسین علیه السلام تا در آنجا در حق من دعا کند و قول آن حضرت علیه السلام انظروا فی ذلك یعنی رفتن بسوی حیرمظنت آزار در میان دارد پس در این امر نگران شوید و بسوی حایر بر من احتیاط و دور اندیشی نمایند چه متوکل خبیث مردمان را از زیارت آن حایر و مرقد مطهر سیدالشهداء علیه السلام باز میداشت و منعی شدید مینمود چنانکه شرحش مذکور شد و کلام حضرت هادی علیه السلام لیس له سر من زید بن علی شاهد کنایت از خلوص تشیع باشد چه زید بن علی بن حسین علیه السلام جان خود را برای احیای حق بذل نمود و احتمال دارد که من برای تقلیل باشد یعنی محمد بن حمزه موضع سر و امین بر اسرار نیست زیرا که قاتل بامامت زید است و کلام علی بن بلال ما کان یصنع الحیر یعنی خود این امام عالی مقام علیه السلام در مراتب شرف مثل حیر است پس برای او چه حاجتی است که او را در حیر دعا نمایند.

و ذکر عنه یعنی سهل بن زیاد که راوی این خبر است از ابوهاشم مذکور نموده که ابوهاشم گفت من درست محفوظ نداشتم که آنحضرت فرمود هی مواطن الی آخر الکلام یا فرمود هذه مواضع و او کلام اول را که مواطن باشد حفظ و شك دارد که آیا کلام دوم را فرمود یا فرمود و ممکن است ذکر بر صیغه مجهول قراءت شود یعنی سهل بیحث دیگری غیر ازین از ابوهاشم جعفری این فقره را از ابوهاشم نقل کرده، اما من از ابوهاشم محفوظ ندارم و کلام او هذه الفاظ ابي هاشم یعنی نقل بمعنی است لیکن الفاظ چنانکه گفته بود محفوظ نیست و معنی حدیث شریف این است که حضرت ابي الحسن عسکری علیه السلام با ابوهاشم فرموده

ص: 16

آیا با علی بن بلال نگفتی که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در خانه خدای طواف میداد و حجر الاسود را می بوسید و حال اینکه حرمت پیغمبر و مؤمن از حرمت بیت عظیم تر است.

و خدای تعالی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را فرمان کرد تا در عرفه و قوف گیرد چه این مواظنی است که خدای دوست میدارد که نام او در این مواظن مذکور آید .

لاجرم من دوست میدارم که برای من دعا نمایند در آنجا که خدای دوست میدارد او را بخوانند .

سهل بن زیاد راوی این خبر می گوید که از ابوهاشم مذکور نموده اند و من از وی حفظ نموده ام که گفت آنحضرت فرمود همانا این مواضعی است که خدای تعالی دوست میدارد که در آنجا او را ست نمایند لهذا من نیز دوست میدارم که در حق من دعا کنند در آن مکانی که خدای دوست میدارد او را عبادت کنند از چه روی اینگونه با علی بن بلال نگفتی ابوه ابوهاشم می گوید عرض کردم فدایت بگردم اگر من میتوانستم اینگونه در من میتوانستم اینگونه جواب نیکو بدهم این امر را به تو باز نمی گردانیدم.

راقم حروف گوید اینکه امام علیه السلام گاهی که ابوهاشم برخاست فرمود بنشین برای این بود که بعلم امامت میدانست که علی بن بلال با او چه سخن کرده است و او را در حال تحیر افکنده است و افکنده است و اگر بعرض برسانند و جواب نشنود و برود شاید در حالت تردید افتد.

لاجرم فرمود بنشین تا کلمات او را معروض دارد و جواب بشنود و امر مبهم نماند .

لاجرم آن جواب را بداد که رسول خدای با جلالت نبوت در خانه خدای طواف میداد و حجر الاسود را که سنگ پاره ایست میبوسید و در عرفه توقف میفرمود و در وقوف در عرفات با سایر حاجیان بلکه در تمام مناسک حج یکسان میرفت

با اینکه حرمت او و مؤمن عظیم تر از حرمت بیت است و

پس اگر امام علیه السلام نیز بفرماید: برای صحت و شفای من در حایر امام حسین علیه السلام که وفی تحت قیبه شفاء دعا کنید بهمین معنی است زیرا که این حضرت و سایر حضرات ائمه اطهار و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم از یک نور و از یک شجره طیبه هستند و در هر زمینی که باشند آن مکان از مکه و کعبه و عرش محترم تر باشد و هر گونه دعائی و حاجتی که در آنجا از روی معرفت به شود.

البته پذیرفته شود اما چون خداوند تعالی برای تفضل به خلق و رحمت با مکلفین و عرفان ایشان و توجه مخلوق به خالق دائمه دین مبین صلوات الله علیهم زمینی را بخود نسبت داده تا بدانجا شوند و خانه خدای شمارند و عبادت کنند و اموال خود را در مخارج حسنه و مردم حاجتمند صرف نمایند و برای مسلمانی و حق شناسی پردازند .

رسول خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم را با آن شرف نبوت و امامت فرمان داد تا با دیگر مردمان یکسان عبادت نمایند تا مقام عبودیت و اطاعت ایشان و عظمت و معبودیت خالق بر تمام طبقات مکشوف آید و همان حجر الاسود مستودع اقتدار تمام آفریدگان و الم امکان به توحید خدا و رسالت مصطفی و فرستادگان خدا و امامت اولیای خدا و مشرف و مفتخر باین عنوان است محترم فرموده تا به آنجا که خود رسول خدا و ائمه دین و انبیای بزرگوار به تلثیم آن میپردازند با اینکه وجود مبارك خود ایشان موجب این شرف اوست یا بیت الله الحرام که شرف آن به واسطه عبادتی است که در آنجا میشود و ادای شهادتین در آنجا می رود چون بنام خداوند تعالی منجر شده است محل طواف کسانی که اسباب شرف آن هستند می شود .

چه اگر ایشان این مناسک و معالم را نسپارند سایر مردم هم سست می شوند و آخر الامر متروک میدارند یا اگر ایشان از خاک و تربت حایر مقدس استشفاء

و متبرک نشوند دیگران نیز ضعیف العقیده نشوند و از گران تا کران جهان بدانجا روی نیاورند .

و خدای تعالی محض جلالت امام حسین علیه السلام و عظمت و اعلی درجه سودمندی شهادت او این گونه شأن و رتبت در آن ضریح و تربت نهاد که در هیچ تربتی از فراز عرش تا تحت الثری نهاد و شفای هر گونه مرضی و قضای هر گونه حاجت دنیوی و اخروی را در آنجا نهاد بلکه آن شأن و رتبت را در این خاک پاک مقرر نمود که محل زیارت فرشتگان کان و پیغمبران و پیغمبران و روحانیان و حفظ از آتش و عذاب اموات گناهکار گردانید داستان درس امامت و خونی که در راه حفظ دین خدای و شرع خدا و رضای خدا و ابقای ناموس خدا ریخته شده است آشکار شود بلکه در مراقبتهای آنزمین اثرها و کرامتها مقرر فرمود تا بر جهانیان معلوم شود که هر کس در راه خدا بصدق عقیدت و رؤیت و جان بازی باشد دارای چگونه مقام و رتبت خواهد بود و الوجود مبارک امام علیه السلام عبادت و اصل طاعت و شفا و نجات از هر گونه مرض دنیوی و اخروی و ظاهری و باطنی است و قبول هر نوع طاعت و عبادتی در متابعت و مطاوعت و پیروی ایشان است و اگر این نباشد عبادت ثقلین و اطاعت خاقین در حضرت پروردگار مقبول نخواهد بود .

و همچنین صفوف ملائکه مقربین به زیارت تربت مطهر و مرقد منور سید شهیدان و سید شباب اهل جنان و طواف آن ضریح مقدس آمد و شد کنند و به عبادت پردازند و چهار هزار ملک به پاسبانی آن آستان عرش نشان تا قیامت افتخار جویند .

اما نشنیده ایم که بطواف خانه خدای مأمور یا آرزومند شوند چه خدای

تعالی این زمین سعادت قرین را از عرش برین برتر ساخته و خاکش را زینت جنات نعیم می فرماید.

و چون رسول خدا و ائمه طاهرين که خلق آنان و زمين و آسمان و عرش برين و تمام آفريدگان خلایق عالمين به طفيل وجود ايشان است نمايش اعظم از تمامت نمايشهای فوق و تحت دارند و عظمت مقام ايشان بجایي رسیده است که پاره مخلوق به خالقیت ايشان سخن میکنند و از کمال جهل مخلوق را از خالق فرق نمی شمارند.

لاجرم اين هياكل منوره در اين عوالم کیانی اینگونه خاکساری در حضرت سبحانی و عرض عبادت و ریاضت و شهادت یا مقهوریت بدست مخلوق ضعیف را که آنهم به طفیل وجود و میل و اشارت خودشان است واجب میدانند تا بر سایر مردم آشکار شود ايشان نیز از حیثیت مخلوقیت و امکانیت و لوازم بشریت بادیگر کسان یکسان در مقام قدرت و قهاریت خداوند قادر قهار مقهور و ضعیف و بنده و مطیع و محکوم و منقاد هستند.

حتی چون خدای تعالی در تربیتی شفا نهاده است در هنگام استشفاء یادعا با نجا توجه مینمایند نامردمان بدانجا گرایند و آن مکان محترم را ملجاء ویناه و مناص از آفات و بلیات و محل فضای حوائج دنیا و آخرت گردانند.

و بدانند دین مبین اسلام چندان گرامی و در حضرت خدای محترم است که آنکس که برای بقای این دین مبین و شرع متین از راه جان ساری در آمد خاک مرقد منورش این شأن و مقام را حاصل کند و ملائک هفت آسمان از زیارت آن آستان مبارك سر مباحثات از عرش اعظم برتر کشانند و در این عبارت که فرمود حرمت نبی و مؤمن از حرمت بیت اعظم است .

كجا ائمه طاهرين و اولیای حضرت رب العالمين که از روی حقیقت و کمال و معرفت ایمان آورده اند باشند و الله تعالی اعلم بالصواب.

دیگر در بحار الانوار و مناقب ابن شهر آشوب از ابوحمید مروی است که

حضرت ابی الحسن عسکری صلوات الله علیه بامن به قتل فارس بن حاتم قزوینی امر نمود و در همی چند بمن بداد فرمود :

اشتر بها سلاحاً و اعرضه علی.

به این دراهم آلت قتاله خریداری نمای و از نخست بمن بازنمای من برفتم و شمشیری بخریدم و بحضور مبارکش بیاوردم فرمود:

ادهذا واخذ غیره. این شمشیر را بصاحبش بازپس ده و حربه دیگر بگیر.

ابو حنید میگوید: آن شمشیر را رد کردم و بجای آن تبری با ساطوری بخریدم و در حضرتش بگذرانیدام.

فقال هذا نعم ، این حربه مناسب است.

آنگاه نزد فارس روی نهادم و اینوقت از مسجد از میان دو نماز مغرب وعشاء آخرة بیرون آمده بود من با آن ساطور ضربتی برسرش فرود آوردم و فارس مرده بیفتاد و ساطور را بیفکندم مردمان فراهم شدند و مرا بگرفتند چه جز من احدی در آنجا حاضر نبود با من هیچ سلاحی و کاردی و نشانی از ساطوری نیافتند و از آن پس نیز چیزی ندیدند لاجرم مرا رها ساختند .

راقم حروف گوید : ناپدید شدن ساطور و راه نیافتن آنجماعت بقاتل و زخم ساطور از معجزات امام علیه السلام است و اگر امام دستور میفرمود فارس تباه می گشت اما بدست ابوحنین اسباب مزید قوت اسلام و ایمان او و جمعی دیگر می گشت.

و نیز در بحار الانوار مسطور است که حافظ عبدالعزیز گفت علی بن یحیی بن ابی منصور گفت در حضور متوکل حاضر بودم و علی بن محمد بن علی بن موسی علیهم السلام به مجلس وی تشریف قدوم داد و چون جلوس فرمود متوکل به آنحضرت عرض کرد فرزندان پدرت در حق عباس بن عبدالمطلب چه میگویند یعنی او را چگونه و برچه منوال و مقام میدانند .

فرمود : ما يقول ولد ابي یا امیر المؤمنین فی رجل فرض الله تعالی طاعته به نبیة علی جمیع خلقه وفرض طاعته علی نبیه .

چه میگویند فرزندان پدرم در باره مردیکه خدای فرض گردانیده است.

اطاعت پیغمبرش را بر جمیع آفریدگان خود و فرض کرده است طاعتش را بر پیغمبرش و در این عبارت لطیف میتوان ضمیر طاعته را بخدای باز گردانید یعنی خدای طاعت مخلوق را نسبت به پیغمبر خود واجب ساخته و طاعت خود را بر پیغمبرش واجب فرموده است و اگر بگویند این ضمیر به آنمر در اجمع است بینیم این رجل کیست آیا مراد عباس است یا آباء و اجداد آنحضرت تا بآدم علیه السلام است که از جهت پدر بودن یا جد بودن با شرط صحت واجب الاطاعه هستند یا دیگری است که آنحضرت اراده فرموده و ما ندانیم کیست چه نام عباس را بالصراحه نبرده است یا بخود عباس راجع باشد که سمت عمیت و حرمت ظاهری دارد و البته طاعت عم بر هر کس فرض است در آنچه مشروع باشد و آن عم بمذهب و دینی مخالف و غیر موافق نباشد و عباس هم با رسول خدای و الله صلی الله علیه و آله و سلم مخالف نبود و مسلمان بود فرضاً در ظاهر و باطن کمال ممدوحیت را هم داشته باشد و مرضی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز باشد شرط آن نیست که اولادو اعقاب او هم بهر حال که باشند و غاصب خلافت و قاتل امام علیه السلام و کافر و زندیق و فاجرهم باشند بایستی ممدوح و از روی حقیقت مطاع و سید اهل زمان و رستگار هر دو جهان باشند ائمه گرام علیهم السلام از تمام خلق زمانه برتر و به طاعت و سروری و سیادت اشرف و اولی هستند .

اما در اولاد بلا واسطه یا با واسطه ایشان مثل جعفر کذاب و زیدان و

جز ایشان بودند که ممدوح نیستند بلکه مذموم واقع شدند و برادران امام رضا علیه السلام بانحضرت در امر میراث مخاصمه و مرافعه می نمودند.

پس عم بودن و خال و خالو و پدر و جد و پسر زاده و دختر زاده و منسوب گردیدن دلیل بر صحت مال و بر صحت مال و حسن مال نزدیکان نیست مال نزدیکان نیست اطاعت خدای و مخالفت خدای را حکمی است خوانا در حق سید قریشی و بنده حبشی کنعان پسر نوح است و هالك است و حسین پسر روح از بنی نوبخت خوشبخت و ناجی است.

و اینکه فرمود مردی را به حیر بفرستید تا در حق من دعا نماید شاید مراد این باشد که مردی را روانه دارند که متدین و صالح باشد اما در شمار مشاهیر نباشد تا او را بشناسند و اسباب فتنه و فساد حاصل شود .

بيان اسامي اصحاب حضرت امام علي النقي صلوات الله عليه و پاره حالات ايشان

در جنات الخلود اصحاب حضرت امام علي نقي صلوات الله وسلامه عليه را به اينصورت رقم است :

احمد بن اسماعيل بن حمزه و ابن محمد وابن الحسين و ابن الخصيب و ابن العقيل وابن بلال و ابن عبدالله البزاقى و ابراهيم بن اسحق و ابن عقبه و ابن ادريس و ابن مهزيار و ابن محمد بن فارس و ابن عبيده و ايوب بن نوح واسحق بن اسمعيل بن نوبخت و ابوطالب السامانى و بشر بن يسار و جعفر بن عمرو ابن هشام وابن محمد بن يونس الاحول و حسن بن محمد بن اخي وابن رشيد وابن الوشا و حسين بن سعيد الالهوازى و ابن ظريف وابن اسدالبصرى وابن مالك القمى و ابن اشكب و حفص المروزى وابن محمد بن حر و حمزة بن مولى علي بن سليمان و خاتم الفرج و حمدان بن سليمان و حيران الخادم و حيران بن اسحق الزاكانى و خليل بن هشام و داود بن القاسم و ريكان بن ابيزيد و داود الصيرفي و ريان بن الصلت رجاء و الفرياني و سليمان بن داود المروزى و ابن خضرم و شرب بن سلام الأصبهاني و شاهر بن عبد الله و صالح بن محمد و علي بن مهزيار و ابن يحيى الدمقان و ابن رئيس البغدادى و عبد العظيم بن عبدالله عليه السلام و عبد الرحمن بن محمد طيفور و عبد الصمد بن محمد و عبدوس بن العطار و غروة بن النحاس و عثمان بن سعيد و فضل بن شاذان النيسابورى و ابن كثير و فتح بن يزيد الجرجاني و فارس بن حاتم القزويني و قاسم الصيثل و قاسم الشهراني و عد بن فرج و ابن رجا و ابن عبد الله البطامى و ابن حرك الجمال و ابن درمان و ابن تمرع و مصيقله ابن اسحق و منصور بن عباس و موسى بن داود و معاوية بن الحكم و قصر بن محمد و يعقوب بن زيد الكاتب و ابن منقوش و ابو الحسين بن الحصين و ابو عبد الله المغارني و أبو طاهر بن حمزة و اليسعين الاشعري .

ص: 23

و از این پیش در ذیل فصول سابقه به پاره اسامی اصحاب و وکلا و ثقات آن حضرت در ذیل حکایات ولی مجرد دربان آنحضرت در ذیل پاره حکایات اشاره رفت و جملگی آن اسامی با اینصورت است .

عوفی و دیلمی شاعر و عثمان بن ابی سعید حاجب و محمد بن عثمان عمری حاجب و از ثقات آنحضرت احمد بن حمزه بن الیسع و صالح بن محمد الهمدانی و محمد بن جز الجمال و یعقوب بن یزید الکاتب و ابوسلیمان زنگان و حسین بن حمد المدائنی و احمد بن اسمعیل بن یقطین و شیر بن بشار نیشابوری شاذانی و سلیم بن جعفر مروزی و فتح بن یزید جرجانی و محمد بن سعید بن کلثوم متکلم و معویه بن حکیم کوفی و علی بن معبد بغدادی و ابو الحسن بن رجاء العبرتائی و نیز بوطیر غلام آنحضرت که خود آنحضرت او را بوطیر نامیده بود و علی بن حسین عبدربه.

دیگر عیسی بن جعفر دیگر علی بن جعفرهانی از وکلای آنحضرت و ابو طاهر بن بلال و دیگر این نبد دیگر ابوهاشم جعفری دیگر علی بن عمر و قزوینی دیگر علی بن هلال دیگر محمد بن حمزه و ابن شهر آشوب در مناقب مینویسد :

دربان آنحضرت محمد بن عثمان المعزی بود و از ثقات آنحضرت احمد بن حمزه بن الیسع و صالح بن محمد همدانی و حمد بن حرك جمال و یعقوب بن یزید کاتب و ابو الحسین بن هلال و ابراهیم بن اسحق و خیران الخادم و نصر بن محمد همدانی و از وکلای حضرت هادی صلوات الله علیه جعفر بن سهیل الصیقل و از اصحاب آن امام و الا مقام علیه السلام داود بن زید و ابوسلیم زنگان و حسین بن محمد مدائنی و احمد بن اسمعیل بن یقطین و بشر بن بشار نیشابوری ساداتی و سلیمان بن جعفر مروزی و فتح بن یزید جرجانی و محمد بن سعید کلثوم متکلم و معویة بن حکیم کوفی و علی بن معد بن محمد البغدادی و ابو الحسن بن رجاء القرمایی در ادیان نصاب بر آنحضرت جمعی هستند از جمله ایشان اسمعیل بن مهران و ابو جعفر الاشعری و خیرانی باشند در این اسامی مذکورم بعضی مکررات مسطور است و این رقم کردن برای اینست که چیزی از قلم ساقط نشود و از این جمله بر افزون که در این اسامی و آباء و انتسابات آنها به

بلدان و امصار و صنایع اختلاف رفته است و پاره صحیح و برخی بیرون از صحت است چون ناقدین اخبار بدقت بنگرند از کتب رجال و غیره ها انتقال اصح فرمایند :

بیان اسامی اصحاب و روات و وکلاء حضرت امام علی نقی علیه السلام به ترتیب حروف تهجی

ابراهیم ادیس از اصحاب حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه است ابراهیم بن اسحق از شمار اصحاب آنحضرت و موثقین ابراهیم بن اسحق احمری نهاوندی دارای کتب و برخی او را ضعیف الروایة و در کتاب نجاشی مینویسد:

ابراهیم بن اسحق احمری نهاوندی مکنی به ابی اسحق در حدیث ضعیف و متهم و صاحب کتب عدیده است از آن جمله کتاب الصیام دیگر کتاب المتعه دیگر کتاب الدواجن دیگر کتاب جواهر الاسرار دیگر کتاب المآکل و دیگر کتاب الجنائز دیگر کتاب النوادر دیگر کتاب الغیبة دیگر کتاب مقتل الحسین علیه السلام دیگر کتاب البرد دیگر کتاب نفی ایذر علیه الرحمه و ابراهیم بن اسحق را پاره در شمار اصحاب حضرت هادی علیه السلام و موثقین نوشته اند و در تعلیقات علامه بهبهانی مرقوم است شاید که وی و کیل جلیل القدر باشد و این وکالت شهادت میدهد که میتوان بروی اعتماد و به احادیث او اطمینان ورزید و نیز میتواند جهت اینکه او را ضعیف خوانده اند بجهت ایراد نمودن او احادیثی را باشد که ایشان میگویند دلالت بر غلو میکند و از این روی میگویند وی در دین و مذهبش متهم است .

اما چون پاره از محدثین از وی روایت مینمایند میتوان تأویلی در اینباب نمود و او را آلوده تهمت ندانست.

و ابو علی در منهج المقال باین مشروحات مذکوره اشارت میکند و میگوید ابو عبدالله بن شاذان گفته است علی بن حاتم با ما حدیث را ند و بعد از آن میگوید ابو احمد قاسم بن محمد همدانی مرا رخصت نقد حدیث از ابراهیم بن اسحق داد و در

سال دویست و شصت و نهم از وی استماع نمود و ممکن است که مقصود از وکیل خود قاسم باشد و سماع او از ابن اسحاق شهادت و تأکید بر صحت روایات وی نماید ابراهیم بن خضیب انباری در زمره اصحاب آنحضرت است ابراهیم بن داود بن یعقوب از اصحاب آنحضرت محسوب است ابراهیم الدهقان در شمار اصحاب حضرت هادی

سلام الله تعالى علیه است ابراهیم بن شیبه در جمله اصحاب حضرت هادی سلام الله تعالى علیه و اصفهانی و مولی بنی اسد و اصلش از کاشان است ابراهیم بن عبده نیشابوری از اصحاب حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری سلام الله علیها است و شرح حال او انشاء الله تعالى در ذیل احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رقم میشود. ابراهیم بن عقبه از اصحاب امام علی نقی علیه السلام است.

علی بن ریان گوید: تنی از اصحاب تا بدستگیری علی بن عقبه عرضه داشتی به حضرت ابی جعفر یعنی امام محمد جواد علیه السلام معروض نمود و از نماز نهادن بر خمره مدینه سؤال نمود در جواب رقم فرمود:

حل فیها ما کان معمولاً بخيوطه ولا تصل علی ماکان بیوره در این خمره و سجاده نماز کس مادامی که بخيوطه خودش معمول باشد و بر آنچه بر سیورش معمول شده باشد نماز سپار.

جوهری در صحاح اللغة میگوید: خمره به ضم خاء بمعنی سجاده ایست که از برگ خرما بافته باشند.

ابن اثیر در نهایت میگوید: خمره سجاده ایست که بآن اندازه باشد که مرد در حالت سجودش روی خود بر آن گذارد از حصیر یا بافته شده از برگ خرما و مانند آن از برگ نباتات و اگر جز این مقدار باشد خمره نخوانند و از این روی خمره میخوانند که خيوطها مستورة بعضها یعنی خيوط آن بشکوفه و شاخهای آن پوشیده است.

ابراهیم بن علی را در زمره اصحاب هادی علیه السلام مندرج شمرده اند.

ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری را در شمار اصحاب هادی صلوات الله علیه یاد کرده اند و از این بعد انشاء الله تعالی پاره حالات او در ذیل احوال اصحاب امام محمد عسکری رقم میشود .

ابراهیم بن محمد همدانی از اصحاب آنحضرت است نوشته اند وکیل ناحیه بود و چهل مرة حج بگذاشت .

محمد رازی میگوید : من واحمد بن ابی عبدالله برقی در عسکر بودیم پس رسولی از آنمرد بیامد و برقی با من گفت الغائب العلیل ثقه وایوب بن نوح و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزة واحمد بن اسحق به جمله از جمله ثقات هستند و در بعضی نسخ بجای لفظ علیل عامل نوشته اند .

احمد بن حمد از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کند که گفت : بحضرت ابی جعفر سلام الله در عریضه از آنچه سبع با من کرده بود معروض داشتم .

در جواب من بخط مبارکش نوشت عجل الله نصرتك من ظلمت و كفاك مؤنثة وابشر بنصر الله عاجلا انشاء الله ، و بالا جر اجلا واكثر من حمد الله .

خداوند بزودی داد ترا از ظالم بستاند و مؤقت و حمل کردنش را کفایت نماید و بشارت باد ترا بنصرت خدای تعالی عاجلا انشاء الله و به اجر و مزد آخرت و حمد خدای را بسیار بسیار .

و بروایت عمر بن یزید ابراهیم بن محمد همدانی گفت در جواب من رقم فرمود : قد وصل الحاب تقبل الله منك ورضی عنهم وجعلهم معنا في الدنيا والاخرة وقد بعث اليك من الدنانير بكذا ومن الكسوة بكذا فبارك الله لك فيه وفي جميع نعم الله اليك وقد كتبت الى النضرا مرته ان ينتهي عنك وعن التعرض لك ولخلافك واعلمة موضعك وعندی وكتبت الى ايوب امرته بذلك ايضا وكتبت الى موالى بهمدان كتابا امرتهم بطاعتك والمصير الى امرك والاوكيل سواك .

صورتحساب رسید خداوند از تو قبول کند و از ایشان راضی باشد و ایشانرا در دنیا و آخرت با ما بدارد و اینك فلان مقدار دینار و فلان مقدار جامه برای تو

بفرستادم خداوند برای تو در اینها و در تمام نعمتهای الهی که بتو ارزانی فرموده برکت دهد و من بنصرت نوشتم و او را امر فرمودم که دست و زبان را از تو باز دارد و متعرض تو نشود و بخلاف تو روی نکند و او را از مکان و منزلتی که در حضرت ما داری آگاهی دادیم و با ایوب نیز رقم کردم که با تو بر این مسلک رفتار نماید و هم به موالی خودم در همدان نوشتم که باطاعت تو باشد و بآنچه امر کنی رفتار نماید و جز تو کسی را وکیل ندانند و در بعضی نسخ علیل

به تنهایی رقم شده است و نوشته اند که این ابراهیم و فرزندانش و کلای ناحیه بوده اند و نیز نوشته در حق ابراهیم همدانی و آن چند تن اشخاص مذکوره توقیع مبارک حاوی مدح ایشان شرف خروج یافته است.

ابراهیم مهزیار از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است و او را از اهل اهواز رقم کرده اند و مکنی به ابی اسحق دانسته اند و کتاب البشارات را از نگارش های او شمرده اند و از او روایت کرده اند که گفت چون پدرم را زمان مرگ در رسید مالی

بدو بداد، عطا کرد و علامتی بدو بداد که آنکس که این علامت اوست

به آن علامت و نشانی آن مال را بوی دهد.

و از آن پس یحیی نزد وی بیامد و ابراهیم را گفت من عمری هستم و ابراهیم آن مال را بدو تسلیم نمود و بقول اسحق بن محمد بصری علی بن مهزیار بادی گفت چون پدرم را حال احتضار نمودار شد مالی را بمن عطا کرد و هم علامتی بدو بداد که جز خداوند عز و جل احدی به آن علم نداشت .

و گفت هر کس این علامت را با تو باز نماید این مال را بدو بدم پس از قضیه پدرم بطرف بغداد برفتم و در کاروانسرای فرود آمدم چون روز دوم روی کشود یا اشیخی بیامد و در حجره بکوفت ، باغلام گفتم بنگر تا کیست بدید و گفت پیری بر در ایستاده گفتم الله آی آن پیر در آمد و بنشست و گفت من عمری هستم آن مال را بیاور و چنین و چنان نزد تو است و آن علامت با او بود.

پس آن مال را بدو بدادیم و این عمری حفص بن عمر بن عمر و وکیل حضرت ابی

محمد علیه السلام بود و اما محمد بن حفص بن عمر ابن العمری است و او وکیل ناحیه بود و دور آن امر بدو می رفت .

ابراهیم بن یزید و برادرش احمد بن یزید از اصحاب حضرت امام علی نقی هادی علیهم السلام و نیز نوشته اند ابن یزید مکفوف ضعیف است یعنی در روایت احادیث یقال فی مذهبه ارتقاعاً و بر روایت او عمل نمی شود والله اعلم .

احمد بن اسحق رازی از اصحاب حضرت ابی الحسن ثالث علی بن محمد هادی علیهما السلام و از جمله ثقات و بجهة تقدسه اختصاص داشت سید مصطفی در نقد الرجال می نویسد :

احمد بن اسحق از وکلای قائم علیه السلام در تلخیص المعاد می گوید احمد بن رازی از اصحاب هادی علیه السلام از بعضی ثقات حکایت شده است که برای اسحق بن اسمعیل بن ابی محمد علیه السلام توقیعی باین مضمون شرف خروج یافت یا اسحق بن ابراهیم الی ان قادر فلیور حقوقنا الی ابراهیم ولیحمل ذلك ابراهیم بن عبده الی الرازی رضی الله عنه اوالی من سیمی له الرازی فان ذلك من امری و رأیتی ان الله انتهى میگوید به همین صورت در حق ابن اسحق قمی نیز وارد نموده است و احتمال اتحاد می رود.

و در منتهی المقال می گوید اتحاد این که بعد نیت لکن از ظاهر عبارت تغایر ایشان بر می آید احمد بن ابراهیم بن معلی بن اسد عمی مکنی با بی بشر مردی ثقه و واسع الروایت است نسبت بهم میسراند و هو مرة بن مالك بن حنظلة صاحب قاموس میگوید لقب مالك بن حنظله پدر قبيله ایست و آن قبيله را عمیون گویند یا نسبت بوی هم عمیون است.

کانه نسبت به الی عمر وی به حضرت ابی الحسن و ابی محمد عسکری علیهما السلام سمت اختصاص داشت و او را در حضرت ابی الحسن علیه السلام مسائلی در میان بود و در تعلیقات می نویسد:

احمد بن ابراهیم بن احمد بن المعلی بن اسد العمی ابو بشر بصری ثقة تملی ابی احمد جلود در ینسب الی العم وهو مرة بن مالك بن حنظلة بن مالك بن زید مناة مولى بن تمیم و ایشان همان جماعت هستند که از طایفه بنی تمیم به فارس انقطاع گرفتند

چنانکه شاعر اشارت کند و گوید .

سیروا بنی العم فالاهواز منزلکم *** و بهرجون فما تعرفکم العرب

جدش معلی بن اسد از اصحاب صاحب الزنج بود و در شمار مختصین میرفت . راقم حروف احوال صاحب الزنج واصحاب او را مشروحاً در ذیل احوال اعقاب حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه در جلد دوم احوال آنحضرت رقم کرده است .

بجمله میگوید در احادیث خود ثقه و حسن التصنیف است و بسیاری از عامه و جماعت اخبار بین روایت مینمود و اخبار صاحب الزنج را از وی وازعم او روایت مینماید .

وازکتب مصنفه او کتاب التاریخ است و او کتابی کبیر است، دیگر کتابی صغیر است دیگر کتاب مناقب امیر المؤمنین علیه السلام است .

دیگر کتاب اخبار صاحب الزنج دیگر کتاب الفرق دیگر کتاب حسن غریب علی ماذکره شیوحننا

دیگر کتاب اخبار السید شعر السید .

دیگر کتاب عجائب العالم .

دیگر کتاب مثالب القبائل است و آن کتابی نیکو است و مانندش کسی جمع نکرده است .

احمد بن ابراهیم ابو حامد المرأغی علی بن محمد بن قتیبه گوید ابو حامد احمد بن ابراهیم مرأغی گفت ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار و لیس له ثالثا فی الارض فی القرب من الاصل مکتوبی در قلم آورده و از اوصاف ما بعرض حضور مبارک صاحب الناحیه صلی الله علیه برسانید جواب بیرون بیرون آمد :

وقف علی ما وصفت به ابا حامد اعزه الله بطاعته وفهمت ماهو علیه ثم ذلك باحسنه ولا اخلده الله من تفضل علیه وكان الله ولیه وعلیه اکثر السلام واخصه .

ص: 30

ابو حامد گوید این کلمات در ضمن رقعہ طویلہ مندرج بود و در آن رقعہ شریفہ امر و نہی بسوی پسر برادر م کثیر داشت.

و ہم در آن رقعہ چند موضع بود کہ مقرض کرده بودند .

پس آن رقعہ را بہمان صورت بعلاء بن حسن رازی دادم و مردی از اخوان ما کہ حسن بن نظر نام داشت آنچه را کہ در حق ابی حامد شرف صدور یافتہ بود بنوشت و برای پسرش بفرستاد یعنی محض افتخار و مباحات استتساخ نمود بجملہ در تمجید ابراہیم مراغی سخن کردہ اند و در تعلیقات او را از اصحاب ہادی علیہ السلام نوشتہ اند و پارہ او را از اصحاب حضرت جواد علیہ السلام رقم کردہ اند .

و ممکن است ہر دو باشد و ادراک حضور مبارک و صحبت ذی شرافت ہر

صحیح دو امام بزرگوار صلوات اللہ علیہما را نمودہ باشد احمد بن ابراہیم بن اسمعیل بن داود بن حمدون شمسوی با بی عبد اللہ کاتب ندیم شیخ اہل لغت و از وجوہ این جماعت و استاد ابوالور تغلب و بحضرت ابی الحسن و ابی محمد عسکری صلوات اللہ علیہما اختصاص داشت و او را کتب عدیدہ است .

از آنجملہ کتاب اسماء الجبل والمیاء والدودیہ و دیگر کتاب بنی نمر بن قاسم دیگر کتاب بنی عقیل دیگر کتاب بنی عبد اللہ بن غطفان دیگر کتاب طی شعر - البختری الشکری وضعة و شعر ثابت بن قطنہ وضعة است .

و نیز کتاب بنی کلیب بن یربوع و اشعار بنی قرۃ بن و نوادر الاعراب از تصانیف اوست و نیز نوشتہ اند از حضرت امام حسن عسکری و امام علی نقی علیہما السلام روایت می نمود.

احمد بن اسحق بن عبد اللہ بن سعد بن مالک بن احوص اشعری ابو علی قمی مردی ثقہ و از جملہ وافدین قمین بود از ابو جعفر ثانی و ابوالحسن علیہما السلام روایت می نمود و خاصہ حضرت ابی محمد علیہ السلام و شیخ مردم قم بود و حضرت صاحب الزمان صلوات اللہ علیہ را دیدہ است و بعضی تصدیق این امر را نکرده اند و از کتب او کتاب علل الصوم است و کتابی بزرگ است و مسائل الرجال از حضرت ابی الحسن ثالث علیہ السلام است

که وی جمع کرده است .

و ابو علی گوید از خاصه حضرت ابی محمد علیه السلام است دیدارش بدیدار ولایت شعار حضرت صاحب العصر و الاعصار عجل الله تعالی فرجه بر خوردار شده است و از مشایخ قم است و به اهل قم و خود داد و در رجال کشی او را از صلحاء رقم کرده اند.

ابو علی احمد بن حسین قمی می گوید : محمد بن احمد بن صلت قمی عریضه بحضور مبارک صاحب الامر صلی الله علیه عرض کرد داستان احمد بن اسحق قمی و صحبت او را معروض نمود و هم عرض کرد احمد قصد اقامت حج دارد و به هزار دینار حاجتمند است اگر آقای من رأی مبارکش علاقه میگیرد که امر فرما هزار دینار بدو قرض داده و بعد از آنکه باین شهر مراجعت نمائیم باز دهد خواهد فرمود.

آن حضرت در جواب رقم فرمود : هی له مناصلة فاذا ارجع فله عند ناسواها این هزار دینار از جانب ماصله اوست و پس از مراجعت سوای آن برای او نزد ما میباشد و چنان بود که احمد بواسطه ضعفی که در مزاج داشت بآن طمع نبود دکه یکوفه بازرسدا و هذه من الدلالة او این خود از دلالت و معجزه بشمار می آید که امر فرمود آن وجه را در صله او مقرر دارند چه آنحضرت میدانست باز نخواهد گشت تا بوعده که داده است ادای آنوجه را نماید و در حالت دین جهان را بدرود گوید.

جعفر بن معروف کشی گوید ابو عبدالله بلخی مکتوبی بمن نگاشت که احمد بن اسحق بدو نوشت که برای او اذن اقامت حج بدهد حسین اذن بداد و هم جامه بدو بفرستاد احمد بن اسحق چون بدید گفت خبر از مراکه من میدهد و چون احمد از سفر حج باز شد در حلوان بمرد

و مینویسد احمد بن اسحق بن سعد قمی بعد از وفات حضرت ابی محمد علیه السلام زندگانی می کرد و این خبر را از آن روی بیاوردم تا اصبح برای صلاح او باشد و خاتمه امر او را که محمد بن مسعود آورده مقرون بصحت گوید یعنی چون از حضرت صاحب

الامر عليه السلام در مدح او توقيع مبارك بيرون آمده است.

و این حال ناچار بعد از غیبت صغرای آن حضرت است و در زمان امامت حضرت امام حسن عسکری و زمان حیات آنحضرت نمی شاید بود .

لاجرم این روایتی را که دلیل برزندگانی احمد بن اسحق بعد از وفات

حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام رقم نمودیم تا با صدور توقيع مبارك توافق کرد.

از ابو عید رازی مروی است که گفت من و ابو عبدالله برقی در عسکر بودیم فورد علینا رسول من الرجل در این اثنا رسولی از جانب آنمرد معهود یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام بیامد و در آن اوقات از شدت تقیه و قوت خلفای جور بنام مبارکش تصریح نمی کردند و به کنایه یاد مینمودند بجمله رسول گفت الغایب العلیل ثقة وأیوب بن نوح و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزة و احمد بن اسحق ثقات جميعاً انتهى و مقصود از غایب علیل احمد بن اسحق مذکور است که به سفر مکه رفته بود .

و در کتاب الغیبة شیخ رضی الله عنه مینویسد :

وقد كان في زمان السفراء المحمودين .

اقوام ثقات ترد عليهم التوقيعات من قبل المنصوبين للسفارة من الاصل .

در زمان سفرای محمود این اقوام میبودند که از جانب جماعتی که از

جانب امام عصر عجل الله تعالی فرجه برای سفارت منصوب بودند برایشان توقيعات مبارکه امام علیه السلام وارد میشد .

پس از آن و از جمله این اقوام سعادت ارتسام احمد بن اسحق و جماعتی بودند که توقيع رفیع در مدح و تمجید ایشان تشریف ورود می بخشید .

احمد بن ادريس میگوید که از ابو محمد بن رازی روایت شده است که گفت من و احمد بن ابی عبدالله در عسکر بودیم .

پس رسولی از جانب آنمرد یعنی امام زمان علیه السلام وارد شد و گفت احمد بن اسحق اشعری و ابراهیم بن محمد همدانی و احمد بن حمزة بن اليسع جملگی از

ثقات هستند و در تعلیقات شهید ثانی علیه الرحمة مینویسد صدوق علیه الرحمة در کمال الدین میفرماید احمد بن اسحق در حلوان در آن هنگام که از خدمت ابی محمد علیه السلام باز میگشتند وفات کرد و آنحضرت احمد را از قرب وفاتش خبر داده بود و در ربیع الشیعه می نویسد احمد بن اسحق از جمله و کلاو سفرا و ابواب معروفین است که لا تختلف و در نسخه دیگر لا تخلف الشیعة القائلون بامامة الحسن بن علي عليهما السلام فيهم و در منتهی المقال می نویسد :

اتذ من الوكلاء والسفراء والابواب الذين لا تخلف الامامية القائلون بامامة الحسن بن علي عليهما السلام.

و در کشی از جلالت قدر و منزلت احمد بن اسحق سخن میراند و از این پیش در ذیل احوال احمد بن ادریس بنام وی اشارت رفت والله تعالی اعلم و در نقد - الرجال می نویسد احمد بن اسحق را کتب مؤلفه است و سعد بن عبدالله از وی روایت می کرد.

و هم نوشته اند احمد بن اسحق از حضرت جواد و هادی علیهما السلام روایت می نمود .

احمد بن اسمعیل بن یقظین از جمله اصحاب حضرت امام علی النقی علیه - السلام است.

احمد بن حاتم بن ما هویه مکنی به ابی اسحق از وی روایت کرده و گفت نوشتم بسوی او یعنی بحضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام و از معالم دین خودم از آن حضرت سؤال کردم و هم چنین برادر احمد عریضه بحضور مبارکش معروض و همین سؤال را بنمود حضرت امام هادی علیه السلام در جواب آن دو تن رقم فرمود :

فهمت ما ذکر تمهه فاصمدا علی دینکما علی سنن فی حبنا وکل کثیر القدم فی امرنا فانهم کافونکما انشاء الله تعالی .

المال آنچه مذکور نمودید بفهمیدم شما بردین خود و دوستی ما ثابت و راغب باشید و آنانکه در مراتب محبت و دوستی ما فراوان قدم بر میدارند کافی امر شما

در نقد الرجال مسطور است که این خبر دلالت بر مدح وی می کند.

احمد بن الحسن بن اسحق بن سعد از اصحاب حضرت هادی علیه السلام احمد بن حماد بن حماد المروزی در زمره اصحاب جواد علیه السلام و احمد بن حماد محمودی در جرگه اصحاب حضرت عسکری سلام الله تعالی علیه مذکور میشود و از این پیش در ذیل احوال اصحاب حضرت جواد علیه السلام مسطور شده است و از این به بعد نیز در در ذیل احوال اصحاب حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه مرقوم خواهد شد در تعلیقات از حسن بن حسین مسطور است که احمد بن حماد به آن اندیشه شد مال مرا که خطیر بود از میان ببرد من عریضه بحضرت ابی الحسن علیه السلام در قلم آوردم و از احمد بن حماد شکایت کردم در صدر همان عریضه رقم فرمود:

خوفه بالله او را از بازپرسی و عقوبت خدائی بترسان چون چنان کردم سودی حاصل نگشت .

پس دیگر بار عریضه بحضور مبارکش بعرض رسانیدم و باز نمودم که اطاعت امر را نمودم و بطوری که فرمودی با حماد بجای آوردم و از آنهم سودی نرسید ، آنحضرت دیگر باره رقم فرمود :

اذا لم يحل فيه التخويف بالله كيف نخوفه بانفسنا بعد از ترس دادن بخدای اثری در وی بادید نگردد چگونه ما او را از خویشتن تخويف دهيم يعنى كسى كه از خدای ترسيد از ديگران چه ترسى خواهد داشت؟

احمد بن حسن بن علی بن فضل بن عمر بن ایمن مولی عکرمة بن ربعی الفیاض ابو عبدالله و به قولی ابوالحسین گفته اند فطحی و بمذهب فطحیة بود اما در امر احادیث محل وثوق بود وعلی بن حسن و جز او از جماعت کوفیین و قمیین از وی روایت می کردند و او را در شمار اصحاب حضرت هادی علیه السلام واهل روایت می شمردند و چندین کتاب تصنیف و تألیف نمود از آن جمله کتاب الصلوة .

دیگر کتاب الوضو است و مرگ او را در سال دویست و شصتم هجری رقم

کرده اند و او را فیاض می نویسد و در تعلیقات شهید ثانی وی را و برادرش علی را و جماعتی دیگر مثل علی بن اسباط و عبدالله بن بکر را فطحیون دانند لکن گفته اند در شمار ثقات میباشند و چون چنین باشد دلیلی نمیتواند برای اخراج احمد بن حماد از این جماعت اقامت کرد.

و محمد بن مسعود می گوید عبدالله بن بکر و جماعتی از جماعت فطحیه فقهای اصحاب ما هستند .

ابو عمرو میگوید از ابوالنضر محمد بن مسعود از حال این جماعت به تمامت پرسید گفت اما علی بن حسن بن فضل در تمام فقهای عده و ناحیه خراسان که نظر در آورده ام افقه و افضلی از علی بن حسن که در کوفه است نیافته ام و هیچ کتابی از حضرات ائمه علیهم السلام از هر صنفی نیست جز اینکه نزد اوست و احفظ مردمان است .

مگر اینکه فطحی است و قائل بامامت عبدالله بن جعفر و پس از وی به امامت حضرت ابی الحسن امام موسی علیه السلام است و از جمله ثقات روزگار می باشد گوید احمد بن حسن نیز فطحی بود اما او را در زمره ثقات رقم نمی کنند و ظاهر این است که همین حقیر را باعث شده است که او را از میان این گروه خارج ساخته است والله اعلم.

احمد بن حمزه بن الیسع قمی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام و از ثقات است و هم نوشته اند حمزه بن الیسع بن عبدالله قمی پدرش از حضرت رضا علیه السلام روایت مینموده و کتاب نوادر از اوست و از این پیش در ذیل احوال احمد بن اسحق رازی و صدور توفیق رفیع مبارک بتوفیق وی اشارت رفت .

احمد بن خضیب از اصحاب حضرت ابی الحسن هادی سلام الله تعالی علیه است .

احمد بن محمد بن عیسی گوید ابو یعقوب با من حدیث نمود و گفت حضرت ابی الحسن علیه السلام نگران شدم که با ابن خضیب راهها میسپردند و ابوالحسن علیه السلام

ابن الخضیب عرض کرد فدایت کردم راه بر سپر امام علیه السلام با او فرمود :

انت المقدم تو مقدم و جلو باید بروی میگوید افزون از چهار روز براین حال نگذشت که دهق برساق ابن خضیب بگذاشتند و او از آن رنج و شکنج کشته و خیر مرگش بلند شد دهق بادال مهمله مفتوحه و هاء مفتوحه وقاف يك گونه از عذاب است ادیب کامل جوهری در کتاب صحاح میگوید دهق بحتريك شکنجه کردن و شکستن و بریدن میگوید چنان بود که ابن خضیب بالحاح و اصرار بسیار میخواست آنحضرت را از این سرانی که در آنجا نزول فرموده بود منتقل نماید و مکالمه همی کرد که امام علیه السلام از آن سرای به دیگر جای انتقال دهد و آن سرای را با بن خضیب انتقال دهد چون حضرت ابی الحسن علیه السلام این شدت و سختی و جسارت را از وی مشاهده فرمود یکی را بدو فرستاد لا قعدن بك من الله مقعداً لا یبقی معك معه باقیة ترا از جانب حق تعالی بجائی بر نشانم که نشانی از تو بر جای نماند .

لاجرم خدای تعالی اور ادر همین ایام اینگونه مأخوذ و مبتلا نمود و در ارشاد مفید و کشف الغمه و نیز در کافی اینگونه روایت کرده اند .

احمد بن عبدالله بن مروان الانباری در شمار اصحاب حضرت هادی صلوات الله علیه است .

احمد بن محمد بن الخضیبی نزیل اهواز در شمار اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام است احمد بن محمد بن عبید الله الاشعری القمی مردی ثقه و از مشایخ اصحاب امامیه است از حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام روایت داشت و محمد بن علی بن محبوب از او راوی بود و کتاب نوادر از اوست و در جمله اصحاب حضرت جواد علیه السلام مسطور است.

ن تف احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله بن سعد بن مالك بن احوص با حاء مهمله وصاد

مهمله ابن سایر بن مالک بن عامر الاشعری از بنی ذخران باذال معجمه مضمومته و خاء معجمه وراء مهمله و نون بعد از الف ابن جماهر بن اشعث ممکنى بابى جعفر قمى و نخست کس از آباء او سعد بن مالک بن احوص است که در قم ساکن شد و این ابو جعفر شیخ و بزرگ مردم قم و از وجوه و فقهای متفق علیه و به مقام ریاست نایل بود و ادراک حضور مبارك حضرت ابى الحسن امام رضا و حضرت ابى جعفر ثانی امام جواد و حضرت ابى الحسن عسکری هادى علیه السلام را نموده بود .

و در شمار ثقات مى رفت و دارای کتب عدیده است از جمله کتاب التوحید دیگر کتاب فضل النبى صلی الله علیه وآله وسلم و کتاب المتعه و کتاب النوادر و این کتاب محبوب نبود و داود بن کوزه محبوب نمود.

دیگر کتاب ناسخ و منسوخ و جدش سایر و بقولى سایب بدرگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وفود داد و بدولت اسلام برخوردار شد و بقیه حالات او در ذیل احوال اصحاب حضرت امام محمد جواد علیه السلام مسطور است .

احمد بن هلال را در زمره اصحاب امامین همامین عسکریین علیهما السلام مى نویسند وی عبرتانی بغدادی است و عبرتا اسم قریه ایست در ناحیه اسکاف و او از قبیله بنی جنید است .

در سال یکصد و هشتاد و ولادت یافت و در سال دویست و شصت و هفتم بدرود زندگی نمود و او مردی غالی و در دین خود متهم و اکثر اصول جماعت امامیه را راوی و صالح الروایه و ممکنى با بی جعفر بوده و از حضرت ابى محمد عسکری سلام الله علیه بعضی چیزها که بر دم دلالت دارد روایت شده است.

و از وی جز کتاب یوم و لیله و کتاب نوادر معروف نیست احمد بن مراغی گوید نسخه از طرف امام علیه السلام به قاسم بن العلاء وارد شد که بر لمن احمد بن هلال خارج شده بود و بداهت این حال چنین بود که آن حضرت بقوامی که در عراق داشت مرقوم فرمود :

احذروا الصوفى المتصنع ازین صوفی یا پشمینه پوش خویشان آرای خویشان

نمای پرهیز و از جمله کارها و شئونات احمد بن هلال این بود که پنجاه و چهار حج نهاد از آنجمله بیست مره سالم اقامت حج کرده بود و رواة اصحاب امامیه در عراق بغداد او را ملاقات می کردند و احادیثی از وی می نگاشتند و آنچه را که در ذم او وارد شده بود منکر میشدند یعنی با آن صلاح ظاهری که از وی مکشوف بود باور نمی کردند که از جانب امام در مذمت او فرمایشی رسیده باشد.

لا جرم قاسم بن العلاء بر آن باز داشتند که در امر او مراجعه نماید و او

چون در ثانی بعرض رسانید بدینگونه برای او بیرون آمد:

قد كان امرنا نقد اليك في المتصنع ابن هلال لا رحمه الله بما قد علمت لم يزل لا غفر الله له ذنبه ولا اقل عشرته يداخل الاخبار ودخل في امرنا بلا اذن منا ولا رضا يستبد برايه فحامي من ديوننا لا يمضى من امرنا اناه الا بما يحواه يريد ارادة الله في نار جهنم فصبرنا عليه حتى تبر الله عمره يدعوننا وكننا قد عرفنا خبره قوماً من موالينا في ايامه لا رحم الله وامرناهم بالقاء ذلك الى الخاص من موالينا ونحن تتبرء الى الله من ابن هلال لا رحمه الله ومن لا يبرء منه واعلم ان الاسحاقى سلم الله واه--ل بيته فيما اعلمناك من امر هذا الفاجر وجميع من كان سئلك وتسئلك عنه من اهل بلده والخارجين و من كان يتحق ان يطبع علي ذلك فانه لا عذر لاحد من موالينا في التشكيك لما يروى عنائقتنا قد عرفوا آبائنا نفاوضهم سرنا ونحمله اياه اليهم وعرفنا ما يكون من ذلك انشاء الله فهان.

ما درباره ابن هلال مصنع کارنمای کار آرای که خدایش رحمت نکند بت و صادر شده بود چنانکه تو همیشه دانسته ای خداوند گناه ابن هلال را نیامرزد و عثرت و لغزش او را کم نفرماید اخبار را در هم داخل مینماید و بدون اذن و رضای مادر امر ما داخل میکند و برای خویش استبداد میجوید و به نگاهداری و بازداشت دیدن ما می پردازد و در مضار امر ما بمیل و رأی و خواست خود کار میکند و آتش

دوزخ را برای خود مهیا میسازد و ما بر کار و کردار او شکیبائی میجوئیم ناگاهی که یزدان تعالی رشته زندگانی و ریشه عمر او را بدعای ما ببرد و ما امر او را بجماعتی از موالی خودمان در ایام امر باز نموده ایم و باین جماعت فرمان کرده که آنچه امر فرموده ایم به موالی مخصوص ما باز رسانند و ما از ابن هلال که خداوند او را مرحوم ندارد چنانکه تو دانستی بیزار هستیم و همچنان از آنکس که از وی متبری نگردد و بیزاری نجوید و بیزاری میجوئیم و بدان که اسحاقی سلم الله واهل بیت او را در آنچه ترا از امر این فاجر و تمامت کسانیکه از توسؤال مینمایند و ما سؤال مینمائیم از تو از وی از مردم بلاد او و خارج شوندگان و هر کس که شایسته است که بر این امر مطلع باشد آگاهی داده ایم .

و از این پس عذری و بهانه برای هیچیک از موالی ما در تشکیک در آنچه ثقات ما از ما روایت میکنند یعنی در ذم وی خیر داده اند نمیماند به تحقیق که عارف و عالم شده اند باینکه ماسر خودمان را به ایشان افاضت میفرمائیم و آن سر را بتوسط او یعنی قاسم بن علا و کسانیکه محرم هستند بایشان حمل می نمائیم و می شناسیم و شناخته ایم آنچه از این باشد انشاء الله می گوید و ابو حامد گفت بعد از خروج این توفیق نیز قومی برانکار آنچه در حق وی خارج شده بود ثابت بماندند یعنی در حال تردید بودند و اعاده آن را بخواستند پس دیگر باره امر مبارک بیرون آمد :

لا ینکر الله لقدره لم یدع المرء ربه ان لا یزیغ قلبه بعد ان هداه وان یجعل ما من به علیه ان یجعله مستقراً ولا یجعله مستودعاً وقد حکمتم ما کان من حال الدهقانی علیه لعنته الله وخدمته وطول صحبته فابدله الله بالایمان کفراً عین فعل ما فعل فعاجله الله بالنقمة ولم یمهله .

هیچکس نمی تواند و نشاید منکر قدر و تقدیر خدای باشد و مرد نباید پروردگار خودش را بدارد اینکه دل او را بعد از آنکه هدایت فرموده است منحرف و مایل

بگرداند و اینکه مقرر فرماید بدهد آنچه را که بروی منت نهاده و اینکه او را مستقر بگرداند و مستودع نگرداند و شمانیک بدانستید که حال دهقانی علیه اللعنات و خدمت و طول صحبت او چه بوده و آخر الامر ایمان او مبدل بکفر گردید گاهی که نمود آنچه را که نمود و خداوند اور امتعجلا دچار نعمت داشت و مهلت بد و نداد یعنی اگر کسی در آغاز کار بحسن عمل و صلاح پردازد شرط نیست که تا پایان عمر باید با کمال و شأن باشد بسا باشد که ظاهر سازی نماید تا مردم را بفریبید و در پایان کار باطن او آشکار شود یا بغرور و فریب اندر شود و نفس بروی چیره گردد و به افعالی دست زند که موجب خشم خدای و نعمت و سوء عاقبت وی شود پس باید عافیت و عاقبت و تمام حالات و اوقات خود را از حضرت احدیت مسئلت نمود .

ابوعلی در کتاب منتهی المقال میگوید: سعد بن عبدالله گوید ندیده ایم و نشنیده ایم که شخص متشیع از مذهب تشیع به نصب باز گردیده باشد مگر احمد بن هلال و میگفتند چون ابن هلال در روایتی که مینماید منفرد است حمل به آن روایت و استعمالش جایز نیست و بعضی گفته اند ابن هلال از قول بامامت بازگشت و بامامت ابی جعفر یعنی حضرت جواد علیه السلام واقف گشت میگوید از روایاتی که در حق وی رسیده است در اینجمله منافات است و احتمال دارد غلو او بالنسبة ببعضی ائمه و نصب او بالنسبة ببعضی دیگر باشد و احتمال دارد که به سبب عدم تدینش در باطن ناصبی متصنع باشد و در ظاهر اموری را برای اخلال شیعه و بازگردیدن ایشانرا به غلو آشکار نماید چه رد کردن جماعت شیعه را بغلو متعذر است و فی آخر توفیق ورد فی لعن الشلمغانی اتنا فی التوفی والمحاورة منه علی مثل ما کنا علیه ممن تقدمه تقدمه من نظرانه فی الشریعی والنمیری والهلالی والبلالی و غیره هم الحدیث .

بلجمله در روایات ابن هلال و در کتاب او در میان اصحاب رجال اختلاف است.

ابوعلی در رجال میگوید: راوندی از حضرت صادق صلوة الله علیه روایت

کرده است که فرمود: لا تکذبوا حدیثا اتی به مرجی ولا خارجی ولا قدری فسهبنا فائکم لاتعدرون لعله شیء من الحق فتکذبوا الله تکذیب مکنید حدیثی را که شخصی از جماعت مرجئه یا خارجی یا قدریه برای شما بازگویند و بما نسبت دهند چه شما نمیدانید شاید چیزی از حق یعنی شاید مقرون بصدق و از ما رسیده باشد و اگر تکذیب او را بنمائید تکذیب خدای را کرده باشید.

حالیل اسحق بن اسماعیل بن نوبخت از اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام است اسحق بن محمد بصری را غالی میخواندند و در زمره اصحاب حضرت امام حسن عسکری و امام علی نقی علیهم السلام نگارند و مکنی بابی یعقوب است و هم او را از اصحاب حضرت جواد علیه السلام یاد کرده اند چنانکه در آنجا یاد کردیم و از این تبعه نیز یاد خواهیم کرد.

ایوب ابن نوح بن دراج نخعی مکنی بابی الحسین و مردی ثقه و اورا کتب و روایات و مسائلی از حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام است و وکیل آنحضرت و حضرت ابی محمد عسکری علیهم السلام و در خدمت ایشان دارای منزلتی عظیم و مانع و شدید الورع و کثیر العباد و در روایات خود محل وثوق و پدرش نوح بن دراج قاضی کوفه و صحیح الاعتقاد و دراج مکنی بابی الصبیح و حمل بن دراج برادر ایوب و برادر اکبرش نوح بن دراج از جماعت امامیه بود و در کوفه قضاوت داشت و در جای خود مذکورند .

طاهری گوید: محمد بن مسکین: گفت نوح بن دراج مطریان امر دعوت کرد ایوب بن نوح از جماعتی از اصحاب ابی عبدالله علیه السلام روایت مینموده و از پدرش و از قمش چیزی روایت نمیکرد و کتاب النوادر از تألیفات او است .

حمدان نقاشی گوید: ایوب بن نوح از جمله عباد الله الصالحین است در رجال کشی مذکور است که چون بمرد یکصد و پنجاه دینار از وی بازماند با اینکه مردمانرا گمان میرفت که دارای مالی عظیم است چه وکالت ائمه علیهم السلام را داشت و در شمار اصحاب امام رضا علیه السلام نیز نوشته اند .

بشر بن بشار نیشابوری که عم ابی عبدالله شاذانی است از جمله اصحاب حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام است .

معلوم باد بشر بن بشار که در منهج المقال مسطور است در کتاب رجال یاد کرده اند و علامه بهبهانی اعلی الله مقامه میفرماید : در اخبار یکه از نظر بسپرده ایم بشیر الی حال است که در ذیل احوال احمد بن علویه اصفهانی معروف به ابن اسود کاتب مذکور شد و او را از اینروی رحال بصیغه مبالغه خواندند که پنجاه رحله از حج بفزون بگذاشت و در ذیل حال حماد بن عیسی نیز بعضی مطالب مذکور خواهد شد که محل ملاحظه است . جعفر بن ابراهیم از اصحاب هادی علیه السلام

جعفر بن احمد از جمله اصحاب حضرت هادی سلام الله تعالی علیه محسوب است جعفر بن احمد بن وندک با نون و دال مهمله و کاف مکنی بابی عبدالله و از گروه امامیه و از جمله متکلمین و محدثین و در باب امامت دارای کتابی کبیر و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام مذکور است .

جعفر بن سلیمان قمی ابو محمد از موثقین جماعت امامیه و نویسنده کتاب ثواب الاعمال و در شمار اصحاب حضرت هادی علیه السلام یاد کرده اند و نیز در جمله اصحاب حضرت کاظم علیه السلام مسطور است .

جعفر بن سهیل صیقل وکیل حضرت ابی الحسن و ابی محمد و صاحب الدار علیهم و در شمار اصحاب ابی محمد الحسن العسکری مذکور داشته اند .

جعفر بن عبدالله بن حسین بن جامع قمی حمیری در شمار اصحاب حضرت هادی صلوات الله علیه مذکور است .

جعفر بن محمد بن اسمعیل بن خطاب از جمله اصحاب حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه است .

جعفر بن هشام از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است .

حاتم بن فرج در زمره اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام محسوب است .

حسن بن جعفر معروف بایطالب الفافانی بغدادی از اصحاب حضرت هادی سلام الله علیه است .

حموی در معجم البلدان مینویسد : فافان با دوفاء و نسخه آخر موضع

ادا معروفی است بر دجله زیر میافارقین و آب به دجله میریزد نزد وادی الرزم حسن بن حسن بن علی بن الحسن بن علی بن ایطالب علیهم السلام هاشمی مدنی از اصحاب حضرت هادی سلام الرحمن علیه است حسن بن حسین علوی از جمله اصحاب حضرت امام علی نقی هادی صلوات الله علیه مذکور است .

حسن بن راشد مکنی بابی علی از موالی آل مهلب و مردی ثقه و در شمار اصحاب حضرت جواد علیه السلام و راویان حضرت هادی صلوات الله مذکور است و حسن بن راشد طغوی را که نوشته اند دارای کتاب النوادر و کثیر العلم و ضعیف الروایه و فاسد المذهب و مولای منصور و بقولی مکنی بابی محمد و راوی از حضرت ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام و بروایت شیخ طوسی ابو علی حسن بن اسد مولای آل مهلب بغدادی از اصحاب حضرت جواد علیه السلام و ثقه و درست قول است همان حسن بن راشد دانند و گویند حرف راء از قلم افتاد و راشد را اسد نگاشته اند والله تعالی اعلم .

سعید بن حماد بن مهران مولی علی بن حسین علیهما السلام که در ذیل اصحاب حضرت رضا و جواد مذکور است در زمینه اصحابه هادی سلام الله الرحیم علیهم نیز رقم شده است .

حسن بن سفیان کوفی از شمار اصحاب حضرت هادی علیه السلام در شمار است . حسن بن ظریف ناصح کوفی مکنی بابی محمد ساکن بغداد مردی ثقه و دارای کتاب النوادر است و جمعی کثیرا زوی روایت میکنند و در اصحاب حضرت هادی علیه السلام حسین بن ظریف یاد کرده اند اما حسن بن ظریف است و الله اعلم .

حسن بن عبیدالله قمی که نسبت غلو بدو میدادند و برخی حسین نوشته اند از جمله اصحاب هادی علیه السلام مذکور شده است.

حسن بن علي بن ابی عثمان ملقب بسجاده و مکنی با بی محمد از اصحاب حضرت ابی جعفر جواد صلوات الله علیه مسطور است و هم او را در شمار اصحاب حضرت هادی علیه السلام و از جماعت غلاة رقم کرده اند .

حسن علي بن بن نعمان کوفی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام مولی بنی هاشم و مردی نقه و ثابت العقیده والرأی و دارای کتاب نوادر صحیح الحدیث کثیر الفوائد و علمای رجال را در حق وی سخن باختلاف است .

حسن بن مالك قمی از اصحاب حضرت ابی الحسن ثالث سلام الرحمن علیه و از جمله ثقات و در بعضی نسخ حسین بن مالك نوشته شده است .

حسن بن محمد بن آخر محمد بن رجاء خیاط از جمله اصحاب حضرت هادی علیه السلام است حسن بن محمد بابای قمی غالی او را در شمار کذابین مشهورین و از اصحاب امام علي نقی علیه السلام نوشته اند .

در رجال کشی مینویسد: ابن بابا و محمد بن نصیر فهري نمیری و فارس بن حاتم این هر سه تن را حضرت علی بن محمد عسکری علیهما السلام لعن فرموده است .

سعد میگوید : عبیدی با من حدیث کرد و گفت : حضرت عسکری علیه السلام

ابتداء منه بمن رقم فرمود ابراء الى الله من الفهري و الحسن بن محمد بن بابا القمي فابوا منهما فاني محذرك وجميع موالى وانى الفهما وعليهما لعنة الله مستاكليين ياكلان بنا الناس فتأتين مؤزيين اذا هما الله واركسهما في الفتنة وكسا يزعم ابن بابا اني بعثة نبيا وانه باب ويله لعنة الله سخر منه الشيطان فاغواه فلعن الله من قبل منه ذلك يا محمد ان قدرت ان تشوخ راسه بحجر فافعل فانه قد اذاني اداء الله في الدنيا والآخرة.

من از فهري و حسن بن محمد بن بابای قمی بخضرت خدای براءت و بیزاری میجویم تولیز از این دو تن بیزاری بجوی همانا من تر او جمیع موالی خود را از آند و تحذیر و پرهیز میدهم و هر دو را لعن مینمایم و لعنت خدای بر هر دو تن باد در طلب

زیان اموال مردم هستند و بنام ما اموال مردمان را میخورند و هر دو تن بآزار ما میآیند خدای تعالی ایشان را آزاد کند و در زیر پی بلیت و عقوبت در سپارد .

ابن بابا چنان میپندارد که من او را بعنوان نبوت بفرستاده ام و او خود بایی است وای بر او خداوندش لعنت کند شیطان بروی چنگ در افکنده و او را غوایت کرده است پس خدای تعالی لعنت نماید کسیرا که اینسخن را از وی بپذیرد و مقبول شما رد ای عید اگر بتوانی و قدرت یابی که سرش را بزیر سنگ در هم بکوبی چنان کن چه او مرا آزار مینماید خداوندش آزار رساند در دنیا و آخرت .

ابو عمرو میگوید : بعد از آن گروهی بنبوت محمد بن نصیر فهری نمیری قائل شدند چه این ملعون میگفت من پیغمبر فرستاده خدای هستم و علی بن محمد عسکری علیه السلام مرا رسالت داده است و قائل بتناسخ و غلو درباره حضرت ابی الحسن علیه السلام و ربوبیت آنحضرت بود و تمامت محرمات را حلال میشمرد ولواط را حلال میدانست و سپوختن مردانرا بمردان سزاوار میدانست و میگفت سپوختن در مقعد رجال برای فاعل و معقول بیکی از شهوات و طبیات است و خدای تعالی هیچ چیز را حرام نفرموده است و این افعال را محرم نگردانیده است و محمد بن موسی بن حسن بن فرات اسباب ویرا تقویت مینمود و با او معاضدت میکرد وقتی نگران شدند که غلامی که محمدبن موسی را بود برپشت خود بر آورده بود و میگفت این کار از جمله لذات و تواضع در حضرت خداوند و ترک تجبر است منجمله پس از وی مردمان بچند فرقه شدند حسن بن محمد بن سماعة کندی صیرفی کوفی مکنی به ابی حد وواقفی المذهب لیکن جید التصنیف و نقی الفقه و حسن الانتقال و وکثیر - الحدیث و فقیه و ثقه و از شیوخ واقفه و متعصب در کار وقف بود و پدر او از فرزندان سماعته بن مهران نیست و حسن بن سماعة در شب پنجشنبه پنج شب از جمادی الاولی سال دویست و شصت و سوم هجری در کوفه جان بخلاق جان سپرد و ابراهیم بن محمد علوی بروی نماز بگذاشت و در جعفر مدفونش ساختند .

ابو جعفر احمد بن یحیی الاودی میگوید: به مسجد جامع در آمدم تا نماز ظهر بگذارم حرب بن حسن بن حرب بن حسن بن طحال و جماعتی از اصحاب خودمان را نگران شدم بجانب ایشان رو کردم و برایشان سلام فرستادم و با ایشان بنشستم و حسن بن سماعه در میان ایشان بود و در میان ایشان از حسین بن علی علیهما السلام سخن در میان آمد و آن مصائبی را که بر آنحضرت و پس از آنحضرت از بلیانیکه برزید بن علی علیه السلام وارد شد مذاکره میکردند و در میان ما مردی غریب بود که او را نمیشناختم گفت ای قوم نزد ما مردی علوی است که مردی علوی است که در سر من رأی جای دارد و از مردم مدینه است و این مرد یا کاهن است یا ساخر بن سماعه گفت به چه نام معروف است گفت او را علی بن محمد بن الرضا می خوانند جماعت حاضران گفتند چگونه اینحال را از وی مکشوف ساختی که ساحر است یا کاهن گفت وقتی با او بر در سرایش حاضر و نشسته بودیم چه وی در سر من رأی همسایه ما شد و در هر شامگاهی با او مینشینیم و حدیث میرانیم در این اثنا یکی از سرهنگان از سرای سلطان بر ما بگذشت و با او خلقهای بسیار و جمعی کثیر از سرهنگان وزجاله و جماعت شاکریه و غیرهم بودند چون علی بن محمد او را بدید و برخاست و او را سلام فرستاد و اکرام نمود چون آن سرهنگ با آن جلال و ابهت بگذشت و برفت .

علی بن محمد با ما گفت: هو فرح بما هو فیه وهذا یدفن قبل الصلوة فعجبنا من ذلك این مرد باینحال و وضعیکه دارد شادان است و حال اینکه قبل از اقامت نماز در خاک مدفون میشود.

ما از اینکلام در عجب شدیم و از حضورش برخاستیم و گفتیم این علم غیب است و سه نفر با هم معاهده نمودیم که اگر بر خلاف آنچه آنحضرت فرموده است بشود او را بقتل رسانیم و از اندیشه اش بر آسائیم و من در منزل خودم بودم و نماز فجر را بگذاشتم بناگاه بانک و هیاهوی مردمان را بشنیدم و بدر سرای برفتم و گروهی بسیار از مردم سپاهی و دیگران را بدیدم که میگفتند فلان سرهنگ در شب گذشته بمرد از باده ناب سرمست گردیده و از موضعی بدیگر موضع

عبور کرده بیفتاد و گرداش برهم شکست و بمرد .

من در کمال تعجب گفتم لا اله الا الله و بیرون شدم تا با جنازه او حاضر شوم و دیدم این همان مرد مرده است .

چنانکه ابوالحسن علیه السلام فرمود و از جای بدیگر جای نشدم تا او را در شکم خاك دفن نمودم و باز گشتم .

چون این را بگذاشت همگی از این خبر در عجب شدیم و آن داستان را تمامت بگذاشت و حسن بن سماعه بواسطه بغض و عنادی که داشت منکر این حکایت شد .

پس آن جماعت که اینداستانرا از این مرد غریب بشنیدند بجمله برخاستند و باوی برفتند و صدق اینداستان مکشوف داشتند و در ذیل معجزات آنحضرت مذکور است .

بجمله ابن سماعه دارای تصانیف عدیده است و احوال او را در ذیل اصحاب حضرت کاظم علیه السلام رقم کردیم.

حسن بن محمد مدائینی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است. حسن بن نصر ابرش مکنی به ابی عون از اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام است.

حسین بن اشکیب باشین معجمه ساکنه و کاف مکسوره و یاء حطی و یاء موحده از اهل مرد بود و در سمرقند اقامت داشت و از ثقات رجال و اصحاب حضرت ابی الحسن و ابی محمد عسکری و راویان از حضرت ابی الحسن عسکری علیهما السلام است دوباره حالاتش انشاء الله تعالی در ذیل احوال اصحاب حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه مسطور خواهد شد.

حسین بن اسد را در شمار اصحاب حضرت رضا و جواد و امام علی نقی صلوات الله علیهم نوشته و سبقت تحریر یافت حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی مولی بن علی بن الحسین علیهما السلام مردی ثقه و جلیل القدر و از حضرت امام رضا و ابی جعفر ثانی و ابی الحسن ثالث علیهما السلام راوی و اصلش کوفی است و با برادرش حسن به اهواز

انتقال داد و از آن جا در قم اقامت گزید و حالات او سبقت گزارش یافت حسین بن عبید الله اسعدی ابو عبد الله بن عبید الله بن سهل مردی مطعون و منسوب به غلو و دارای کتب صحیحۃ الحدیث است و در منهج المقال با سایر کتب او و ابواب آن اشارت شده است .

و در پایان حال او مینویسد که در ذیل اصحاب حضرت هادی علیه السلام مسطور است حسن بن عبید الله القمی یرمی بالغلو و باز می نماید که شاید وی همان باشد .

حسین بن عبدربه وکیل بوده است کشی در ترجمه علی بن بلال و ابو علی بن راشد مینویسد بخط جبرئیل احمد دیدم مینویسد محمد بن عیسی یقطینی با من حدیث کرد و گفت آنحضرت یعنی امام علی نقی علیه السلام در سال دویست و سی و دوم به علی بن بلال مکتوب فرمود :

بسم الله الرحمن الرحيم احمد الله اليك واشكر طوله وعوده واصلى على محمد النبي وآله صلوات الله ورحمته عليهم ثم اني اقامت اباعلي مقام الحسين بن عبدو المتنته علي ذلك بالمعرفة الى آخر الكتاب محمد بن نصير گوید احمد بن محمد بن عیسی با من حدیث کرد و گفت نسخه کردم این مکتوب را به ابن راشد به آن جماعت موالی که در بغداد و مداین و سواد و حوالی آنها اقامت داشتند احمد الله اليکم بما انا عليه من عافية وحسن حامدته واصلى على نبيه و آله افضل صلواته واکمل رحمته واني اقامت ابا علي بن راشد مقام الحسين بن عبدربه و من كان حمله من و کلائی الی آخر جز اینکه شیخ در کتاب اختیار از کشی در روایت اخیر ما می نویسد مقام علی بن الحسين بن عبدربه و بهمان نحو مذکور داشته است.

در کتاب الغیبة پس و کالت حسین بن عبدربه با این صورت در موضع نظر باقی و از این پس از مقامات آتیه مذکور خواهد شد حسین بن محمد بن قمی از جمله اصحاب حضرت هادی علیه السلام است حسین بن محمد مدائنی در شمار اصحاب حضرت هادی علیه السلام است .

حفص الجوهري از حضرت هادی علیه السلام روایت می‌کند حمزة بن مولى از اصحاب حضرت هادی علیه السلام محسوب است خیران بن اسحق زاکانی از اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام است خیران الخادم در شمار اصحاب حضرت امام علی نقی هادی صلوات الله علیه و مردی ثقة میباشد .

از این پیش باحوالش در ذیل احوال اصحاب حضرت رضا و جواد سلام الله تعالی علیهم اشارت نمودیم داود بن ابی زید و نام ابوزید زنکار بازاء معجمه و نون و کاف وراء مهمله بعد از الف است و مکنی با بوسلیمان نیشابوری از جماعت کابرین در سکه ظرفان در دار سختویه و مردی صادق اللهجه است برقی گوید داود در نیواد ابوسلیمان است و شیخ طوسی گوید از اصحاب حضرت ابی الحسن ثالث علی بن محمد و از اصحاب ابی محمد حسن بن محمد عسکری علیه السلام است داود بن حاتم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام مکنی بابی هاشم جعفری رضی الله تعالی عنه از اهل بغداد و مردی ثقة و جلیل القدر و در خدمت ائمه علیهما السلام بجلالت قدر و عظمت منزلت مباهی بود ادراک حضور مبارك حضرت ابی جعفر و ابی الحسن و ابی محمد صلوات الله علیهم را نموده و در خدمت ذی جلالیت ایشان بشرافت و موقعی عظیم مفتخر بود.

و شیخ شهید ثانی علیه الرحمة مینویسد داود ادراک حضور جمعی را نموده است .

از جمله ایشان حضرت امام رضا و امام محمد جواد و امام علی هادی و ابو محمد عسکری و حضرت صاحب الامر صلوات الله وسلامه علیهم است و از تمامت ایشان علیهم السلام روایت نموده است .

راقم حروف گوید، هیچ سعادتى از این برتر و اشرف نتوان بود که شخصی زیارت پنج تن از پیشوایان یزدانی صلوات الله علیهم با خلوص نیت و صدق اسلاوت و صفوت رویت فایز و به مراجع حاضر ایشان برخوردار شود و از این پیش در مقامات سابقه مذکور شده است .

داود بن مافته صرمی مولى بني قرة ثم بنی صرمة منهم مکنی به ابی سلیمان

است از حضرت امام رضا علیه السلام روایت میکند تا زمان بهجت توامان حضرت ابی الحسن صاحب العسکر صلوات الله علیهما باقی بماند و او را مسائلی است که به آن حضرت معروض داشته است و هم او را در شمار اصحاب آنحضرت رقم کرده اند رجاء بن یحیی بن سامان ابو الحسین عبر تائی منسوب بعبر تاء باعین مهمله مفتوحه و باء موحده و راء مهمله ساکنه و تاء مثناة فوقانی قریه بزرگی از نواحی نهروان است در بغداد و این رجاء بن یحیی مردی کاتب و از حضرت ابی الحسن علی بن محمد صاحب العسکر علیهما السلام راوی بود و سبب این اتصال او به آن آستان ولایت توامان این است که یحیی بن سامان موکل برفع خیر حضرت ابی الحسن علیه السلام کرد و امامی المذهب بود و در حضرت امام هادی سلام الله علیه دارای مقام و منزلت گشت و رجاء رساله را که مقنعه نام داشت و در ابواب شریعت بود از آن حضرت روایت مینمود و ابو الفضل شیبانی از وی راوی بود در زمره اصحاب حضرت هادی صلوات الله علیه مذکور داشته اند .

زید بن علی بن حسن بن زید محمد بن علی کوید زید بن علی بن حسن بن زید با من خبرداد و گفت مریض شدم و شب هنگام طبیبی به بالین من بیامد و دوائی را برای من توصیف نمود گاهان بگیرم و روزی چند بکار بندم اما شبان گاه تحصیل آن دواء برای من حاصل نشد و طبیب از در بیرون و صاحب حضرت ابی الحسن علیه السلام فی الحال وارد شد و صره با خود داشت و این دواء بعینها در آن بود و با من گفت ابوالحسن صلوات الله علیه بتو سلام میفرستد و میفرماید:

خذ هذا الدواء کذا وکذا یوماً.

این دوا را برای چندین روز که معین شده بود بگیر من بگرفتم و بیاشامیدم و بهبودی یافتم محمد بن علی میگوید زید بن علی با من گفت ای محمد ابن الغلاة عن هذا الحدیث کجایند جماعت غلاة تا از این معجزه بزرگ با خبر شوند و بر عقیدت خود بیفزایند و شیخ مفید در ارشاد یاد فرموده است.

سری بن سلامة الا صبهانی از اصحاب حضرت امام علی لقی هادی سلام الله تعالی

علیه است و کتاب الدیباج از تحریرات اوست .

سلیمان بن خودمویه از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است .

سلیمان بن داود مروزی در شمار اصحاب حضرت هادی سلام الله علیه است . سهل بن زیاد الادمی الرازی مکنی بابی سعید از اصحاب حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام است پاره او را از ثقات و برخی از ضعفاء نوشته اند و نجاشی میگوید وی در حدیث ضعیف است و محل اعتماد نیست و احمد بن محمد بن عیسی در غلو و کذب او گواهی میداد و او را از قم به شهرری اخراج نمود و سهل در آنجا سکنی نمود و در نیمه شهر ربیع الاول سال دویست و پنجاه و پنجم هجری بدستیاری محمد بن عبدالحمید عطار بحضرت ابی محمد عسکری علیه السلام مکاتب نمود و نیز او را فاسد الروایة و المذهب دانسته اند و از سماع از او و روایت کردن از وی نهی کرده اند و کتاب التوحید و کتاب النوادر را نوشته است.

نصر بن صباح میگوید: سهل بن زیاد رازی ابوسعید ادمی از حضرت ابی جعفر و ابی الحسن و ابی محمد صلی الله علیه وسلم روایت میکرد و پاره حالات او از این پیش مذکور و از این بعد مسطور میشود.

شاهویه بن عبد الله در شمار اصحاب حضرت هادی علیه السلام است صالح بن ابی حماد ابوالخیر رازی بازاء معجمه و دال مهمله و باء منقطه تحتانی ادراك حضور مبارك ابی الحسن عسکری سلام الله تعالی علیه را نموده است .

نجاشی میگوید امر او در حال التباس است يعرف وینکر و بعضی او را

ضعیف شمرده اند و فضل بن شاذان در حق وی میگوید :

وهو صالح بن سلمة بن ابی حماد رازی مکنی بابی الخیر و در مدح اوسخن میگوید را بوسعید ادمی مذکور را احمق میدانست و ابوالخیر را کتب متعدده است از آنجمله کتاب خطب امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه است .

دیگر کتاب او ادر است و او را از اصحاب حضرت هادی علیه السلام رقم کرده اند و هم در زمره اصحاب حضرت جواد سلام الله علیه یاد نموده اند ، صالح بن سعید

ر ایونسی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام و صحیح الروایه دانسته است. صالح بن محمد همدانی از اصحاب حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام و محل وثوق است .

صالح بن موسی بن عمر بن بزیع از اصحاب امام علی نقی هادی صلوات الله علیه وبقولی ابن عیسی است.

عبد الرحمن بن محمد طیفور متطبب از اصحاب حضرت ابی الحسن عسکری سلام الله تعالی علیه است عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام مکنی به ابی القاسم کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام از این جناب مستطاب است .

در منهج مینویسد وی عابد و ورع بود و او را حکایتی است که در کتاب کبیر خود یاد کرده ایم و محمد بن بابویه مینویسد مرضی بود و از این پیش در ذیل احوال اصحاب جواد علیه السلام به شرح حال حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و نیز در طی این کتاب در عرض معالم دینی عبدالعظیم بحضور مبارک هادی علیه السلام و مقبول شدن آن اشارت رفته است و از شئون و ثواب زیارت این جناب و کراماتی که از مرقد شریفش ظاهر و زواریکه از ممالک اسلامیة و اماکن بعید تشرف میجویند مذکور نموده ایم و در پاره نسخ نسب شریفش را بدینگونه رقم کرده اند :

عبدالعظیم بن عبدالله علی بن حسن بن زید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام به تکرار زید بن حسن والله اعلم عبدوس عطاردی کوفی از اصحاب حضرت هادی سلام الله علیه است عثمان بن سعید را که مکنی با بی عمر و سمان است در شمار اصحاب امام علی نقی علیه السلام مذکور نموده اند .

عروه کنیز فروش دهقان را ملعون و غالی و در شمار اصحاب حضرت هادی علیه السلام می آورند .

عروة وکیل قمی در شمار اصحاب حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه محسوب است .

عروة بن یحیی کنیز فروش دهقان ملعون را همان عروة تحاش میدانند و در شمار اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام یاد می کنند.

محمد بن قولویه جمال از محمد بن موسی همدانی حکایت میکند که گفت عروة بن یحیی بغدادی معروف به دهقان لعنة الله بر حضرت ابی الحسن علی بن حمد الرضا و بر ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام دروغ می بست و مال امام علیه السلام را برای خودش در اقطاع می آورد و بر حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام دروغ می بست تا گاهی که آن حضرت او را لعن فرمود و نیز شیعیان خود را امر کرد تا او را لعن نمایند و این امر از آن روی بود که حضرت ابی محمد علیه السلام را خزانه بود که علی بن راشد رضی الله عنه بتولیت آن میپرداخت و آن خزانه را به عروة تسلیم کردند و او آن مال را برای خودش بر گرفت چنانکه انشاء الله تعالی در ذیل احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور آید علی بن ابراهیم از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است و بعضی او را از وکلای ناحیه مقدسه و برخی مذموم شمرده اند چنانکه در باب محمد بن ابراهیم مذکور آید علی بن ابی قره مکنی بابی الحسن از اصحاب حضرت ابی الحسن ثالث صلوات الله علیه است علی بن بلال بغدادی از حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام راوی بود و در شمار اصحاب حضرت ابی جعفر جواد سلام الله علیه مسطور است .

العلی

علی بن جعفر از اصحاب حضرت ابی محمد حسن عسکری علیه السلام است و هم او را از وکلای حضرت ابی الحسن سلام الله علیه نوشته اند یوسف بن السحت کوید علی بن جعفر وکیل ابی الحسن علیه السلام وثقه و از اهل همینا که قریه ایست از قراء سواد بغداد بود و از وی در خدمت متوکل خلیفه عباسی شکایت کردند و متوکل او را بزندان فرستاد و توقف در زندان بطول انجامید.

واز جانب عبدالله بن یحیی بن خاقان برای چاره گری بیامدند و قرار دادند سه هزار دینار در ضمانت آورد و رها گردد و عبدالله در این باب نزد متوکل زبان بر کشود متوکل با او گفت ای عبدالله اگر در کار تو در شك بودم و این

شفاعت را از تو میدیدم البته تو را رافضی میشمردم این مرد یعنی علی بن جعفر وکیل فلان یعنی ابو الحسن علیه السلام است.

و من در قصد قتل او هستم میگوید این خبر به علی بن جعفر رسیده سخت براندیشید و از زندان عریضه بحضرت ابی الحسن بنوشت یاسیدی الله الله في فقد والله خفت ان اما تاب .

ای آقای من خدای را در من بنگر سوگند باخدای از آن بیمناک هستم که دچار شك و ریب شوم یعنی از طول مدت حبس و نوید قتل وعدم نجات نزدیک است در امامت و ولایت تو در گمان افتم.

آنحضرت در جواب او در رقعہ اش رقم فرمود اما اذا بلغ الامر منك ما اری فسا قصد الله فيك اکنون که حال تو به این مقام که میبینم رسیده است به فوری نجات تو را از خدای میخواهم .

میگوید این داستان در شب جمعه روی داد و متوکل تبنك صبح کرد و

دچار نبی سخت گردید و چندان بروی تند و با حرارت شد که روز دو بشراهل سرای او فریاد وزاری بر کشیدند و او را مرده انگاشتند.

متوکل چون مرگ را معاینه کرد فرمان داد تا هر کس در زندان است رها کنند و اسامی محبوسین را در خدمتش عرضه میداشتند تا گاهی که خودش رها کنند و اسامی محمود نام علی بن جعفر را بزبان آورده و باعبدالله بن خاقان گفت از چه روی متعرض او نشدی؟ گفت هرگز بنام بردن او اعادت نمیجویم متوکل گفت در همین ساعت او را رها کن و از وی خواستار شوکه مرا بحل نماید عبدالله او را رها کرد و علی بن جعفر بفرمان حضرت ابی الحسن علیه السلام به مکه معظمه برفت و در آن مکان مقدس مجاور گشت.

و متوکل نیز از آن مرض برست و این خبر در ذیل حالات حضرت ابی الحسن علیه السلام مذکور شد و بروایتی دیگر علی بن جعفر گفت در امر من در خدمت

و او روی با عبدالله بن خاقان کرد و گفت خود را در کار این مرد به تعب و زحمت میفکن و از عرض حال و حوائج او و اشباه او لب بر بند چه عم او با من گفت وی رافضی است و وکالت علی بن محمد را نماید و سوگند خورد که تا زنده است از زندان بیرون نخواهد شد .

چون علی بن جعفر این خبر را بدانست بمولای ما علیه السلام عریضه فرستاد که بر من تنگ شده است که نزدیک است نفس من بحالت میلان وانحراف یابد یعنی فاسد العقیده و مسلوب الایمان شوم.

آن حضرت در جواب من رقم فرمود: اما اذا بلغ الأمر منك ما اری فسا قصد الله فيك و بعد از این فرمایش جمعه دیگر نیامده بود که از زندان بیرون آمدم یاقوت حموی میگوید همانیه باهه هوز ومیم والف نام قریه بزرگی است در کرانه دجله و همانست که آنجا راهیمینا بایاء خوانند علی بن جعفر بانی بر مکی پاره بمدح و برخی به قدح وی سخن رانده اند و او را از حضرت ابی الحسن عسکری صلوات الله علیه مسائلی است و منسوب بهمانیا میباشد که در ترجمه علی بن جعفر سابق مذکور شد.

و ظاهر چنان می نماید که وی همان علی بن جعفر سابق الذکر باشد و وکیل حضرت ابی الحسن ثالث سلام الله تعالی علیه است .

از ابوالحسن ایادی مسطور است که گفت ابو جعفر عمری گفت وقتی ابو طاهر بن بلیل به سفر حج برفت و دید ابو جعفر هانی بخشش های بزرگ و نفقات عظیمه مینماید چون از حج باز شد این حکایت را به حضرت ابی محمد علیه السلام عریضه برنگاشت و آنحضرت جوابی مانند جوابی که در احوال ابن راشد مسطور شد رقم فرمود و از این پس در ذیل احوال اصحاب آنحضرت مرقوم خواهد شد.

در تلخیص المقال در ذیل احوال علی بن جعفر مینویسد: وکیل وثقه از

اصحاب حضرت ابی الحسن و قیّم از جانب آنحضرت بود و موسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد با آنحضرت نوشت :

فدایت کردم چیزهایی که از فارس یعنی فارس بن حاتم حکایت میکنند قبول مینمائیم با اینکه در میان او و علی بن جعفر خلاف هست تا بجائیکه پاره از ایشان از پاره تبری میجویند فدایت شوم اگر صلاح بدانی که بر من منت گذاری که رأی مبارک را در حق این دو تن بازنمایی و ما کدام یکی از ایشان را متولی بدانیم و تولی بجوئیم و بدیگری نپردازیم چه باین امر حاجتمند هستم خواهی فرمود متفضلاً انشاء الله .

آن حضرت در جواب رقم فرمود : لیس عن امثال هذا یسئل ولا فی مثله یشک قد عظم الله قدر علی بن جعفر متعنا الله به عن ان یقاس الیه فاقصد علی بن جعفر بحوائجک واجتنبوا فارساً وامنعوا من ادخاله فی شیء من امورکم او حوائجکم تنقل ذلك انت ومن اطاعک من اهل بلادک فانه قد بلغنی ماقدته وه به علی الناس ولا تلفتوا الیه انشاء الله.

کار علی بن جعفر و فارس بن حاتم از آن روشن تر است که محتاج پرسش یا در مورد تشکیک باشد همانا خداوند تعالی قدر و رتبت علی بن جعفر را که یزدان تعالی ما را بوجود او و بقای او و دیانت و امانت و زهدات و تقوای او و بصیرت او بر خوردار و کامکار بگرداند بزرگتر از آن گردانیده است که مثل فارس را بدو قیاس نمایند و هم سنگ او شمارند تو در هر حاجتی که داری به علی بن جعفر آهنگ بجوی و از فارس بن حاتم دوری بجوئید و او را در هیچ امری از امور خود راه نگذارید و دخیل حوائج خود نگردانید و خود آنانکه از اهل بلاد تو در فرمان تو هستند اینحال را مراقب باشند و از وی اجتناب بجوئید چه بمن رسیده است که شما او را بر مردمان مقدم داشته اید از این به بعد به جانب او التفات نکنید و بدو توجه نیاورید انشاء الله .

و نیز ابی محمد رازی و همچنین بروایت ابراهیم بن همدانی و عریضه ایشان بحضور مبارك حضرت هادی علیه السلام در باب علیل و قزوینی یعنی احمد بن اسحق که که مقبول و علیل و فارس بن حاتم قزوینی که مردود و خبیث بودند جواب آنحضرت اشارت مینماید چنانکه از این پیش در ذیل احوال احمد بن اسحاق و دیگر جای مشروح گردید.

علی بن حسکه با حاء حطی و سین مهمله در رجال کشی او را در شمار غلاة عصر حضرت علی بن محمد عسکری علیهما السلام رقم کرده است و نیز از غلاة آنزمان قاسم یقطینی را نگاشته اند :

احمد بن محمد بن عیسی بآنحضرت نوشت : قومی هستند که تکلم مینمایند و احادیثی را قرائت میکنند و نسبت بتو و پدران بزرگوارت میدهند و قلوب از این احادیث اشمیز از میگیرد و ما نمیتوانیم آن احادیث را رد نمائیم زیرا که به پدران بزرگوارت علیهم السلام منسوب میدارند و نیز قبول آن دشوار است زیرا که بعضی چیزها را شامل است که پذیرفتنش مشکل است و نسبت میدهند آنزمین را بسوی قومی که گمان مینمایند که از موالی تو هستند و این شخص مردی است که او را علی بن حسکه و دیگری است که او را قاسم یقطینی گویند و از اقوال این مردم این است که میگویند .

قول خدای تعالی که میفرماید :

الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر معناه رجل لا- سجود ولا ركوع و همچنین زکوة معناه ذلك الرجل لا عدد در هم ولا اخراج مال و همچنین اشیائی از فرایض و سنن و معاصی است که برای آنها تأویل میکنند و بهمین نحو که مذکور نمودم میگردانند اگر رأی مبارك علاقه گیرد برای ماروشن و بر ما بچیزیکه سلامتی و نجات ایشان از این اقا ویلی که ایشانرا بهلاك بیرون می آورد منت بگذار پس آنحضرت علیه السلام در جواب رقم فرمود :

لیس هذا دیننا فاعتزله این تأویلات و بیانات دین ما نیست از این تأویلات

کناری بجوی بخط جبرئیل بن احمد فاریابی دیدم که نوشته است:

موسی بن جعفر بن وهب از ابراهیم ابن شیبیه با من حدیث نهاد که بآن حضرت یعنی ابی الحسن علیه السلام نوشتم فدایت بگردم همانا نزد ما قومی هستند که در معرفت و مراتب فضل شما باقاولیل مختلفه که قلوب از شنیدن مشمئز وسینها از آن تنگ میشود و در عقاید خود احادیثی روایت مینمایند که اقرار به آن جایز نیست چه مشتمل بر قولی بس عظیم و بزرگ است و هم رد نمودن آن روا نیست چه به پدران بزرگوار تو علیهم السلام منسوب میدارند و ما اینک در این اقاویل در حالت وقوف هستیم چه ایشان این قول خدای عزوجل ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر.

و همچنین قوله عز وجل واقیم الصلوة واتو الزکاة را میگویند معناها او الصلوة رجل لارکوع ولا سجود وكذلك الزکوة معناها ذلك الرجل لادرام ولا اخراج مال واشیاء دیگر است که مانند این است از فرائض و سنن و معاص که در آنها بتأویل قائل هستند و آنرا بر این حدیکه مذکور نمودیم میگردان اگر رأی صواب نمای مبارکت علاقه میجوید که منت گذاری بر موالی و غلام خودت بآنچه سلامتی و نجات ایشان در آن است.

و از اینگونه اقاویل که موجب عطب و هلاک آسایش میگردند چنان میفرم و آنکسانکه این اشیا را میگویند و ادعا مینمایند که ایشان اولیای خدا باشند و مردمانرا بطاعت خودشان دعوت میکنند از آنجمله علی بن حسکه و یقطینی هستند توجه میفرمائی در قبول کردن از ایشان جمیعاً پس آنحضرت جواب بدو رقم فرمود:

لیس هذا دیننا فاعتزله این اقاویل از دین و آئین ما نیست از وی ع گزین .

نصر بن الصباح میگوید: علی بن حسکه الحوار استاد قاسم الشعراء ثی یقه از غلاة کبار ملعون است .

محمد بن عیسی گوید: حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام بالبدايه بمن مرقوم فرمود لعن الله القاسم اليقطيني و لعن الله علي بن حسة القمي ان شيطاناً ترا باللقاسم فيوحى اليه زخرف القول غروراً خدای تعالی قاسم يقطيني وعلي بن حسة را لعنت كناد همانا شیطانی همانند و همزاد قاسم است که پاره اقاویل مزخرفه را بدو میراند و او را بغرور و فریب می اندازد.

سهل بن زياد الادمي ميگويد پاره از اصحاب بانحضرت ابی الحسن عسکری صلوات الله عليه نوشت :

فدايت بگردم ای سيد من بدرستيکه علي بن حسة ادعا مينمايد وی از اولیای تو میباشد و اینکه اول قديم يعنى مقدم بر تمام مخلوقات واول جمله موجودات تویی .

يعني ترا خدا ميداند و خودش را باب تو و پیغمبر تو می شمارد و میگوید تو او را باین امر فرمان دادی و چنان می نماید که نماز و زکوة، حج و روزه به جمله عبارت از معرفت و شناسائی تو میباشد .

و همچنین معرفت هر کس که مانند آن است در حال ابن حسة در آنچه او ادعا میکند از نیابت و نبوت را و چنین کسی که دارای این مقام و رویت باشد کامل است و استعباد بصوم و صلوة و حج از وی ساقط میشود .

و میگوید: جمع شرایط این معنی همین است که برای تو ثابت شد و

اینك جمعي كثير بد و مایل شده اند.

پس اگر صلاح میدانی که بر موالی خود در این باب جوابی بازدهی که ایشانرا از مهلکه و هلاک نجات بخشد زهی نعمت میگوید آنحضرت علیه السلام در جواب مرقوم فرمود :

كذب ابن حسة عليه لعنة الله ويحسبك الى لا اعرف في موالي ما له لعنة الله ما بعث محمداً والانبيا قبله الا بالحنفية والصلوة والزكوة والحج والصيام والولاية و ما دعا محمدا صلى الله عليه وآله وسلم الا الى الله وحده لا شريك له و كذلك نحن الأوصياء من ولده

عبید الله ولا نشرك ان اطعناه رحمتنا وان عصيناه عذبنا ماله مالنا علي الله من حجة بل الحجة الله علينا وعلي جميع خلقه ابراء الى الله ممن يقول ذلك و انتفى الى الله ذلك القول فاهجروهم لعنهم الله والجائهم الى ضيق وان وجدت من احد منهم خلوة فاشدخ رأسه بالصخرة ابن حسكه لعنة الله عليه.

دروغ میگوید و ترا همین کافی است که من او را در جمله موالی خود نمی شناسم چیست او را خداوندش لعنت فرماید سوگند با خدای انگیزش و بعثت نیافت محمد و پیغمبران پیش از وی صلوات الله علیهم که بدین اسلام و بندگی خالق انام و ادای نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت و دعوت فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مگر بخداوند یگانه بی انباز و ما جماعت اوصیاء که از اولاد او هستیم بندگان یزدان میباشیم و مشرک نباشیم اگر خدای را اطاعت کنیم بر ما رحم نماید و اگر با او معصیت بورزیم ما را عذاب میکند پیغمبر و ما را بر خدای حاجتی نیست بلکه خدای را بر ما و جمیع آفریدگانش حجت و غلبه است .

براءت بخدا می جویم از کسیکه آنگونه سخنان نا خجسته میگوید بخدای از اینگونه سخن انتفاء و دوری میجویم از ایشان هجرت بگیرد خدای لعنت کند ایشانرا و ایشانرا بضیق و تنکنا ملجاء بگردانید .

و اگر یکی را از این جماعت در خلوتی دیدی سرش را باسنگ خورد کن و نیز در حق وی و امثال او گفته اند که نضر بن الصباح میگوید موسی سراق را اصحابی علیاویه که در حق سید عالم محمد صلی الله علیه و آله وسلم سخنان میرانند و علی بن حسکه حواری استاد قاسم شعرانی یقطینی است و ابن بابا و محمد بن موسی الشریفی از شاگردان علی بن حسکه و همه ملعون هستند خدای لعنت کند ایشان را و فضل بن شاذان در پاره کتب خود مینویسد از دروغگویان مشهور علی بن حسکه است.

و در ترجمه محمد بن فرات بعضی فقرات در حق او مذکور خواهد شد.

و در بعضی نسخ بجای حواری قمی حداد قمی و بجای شریفی شریعی نوشته اند بنده حقیر گوید از زمان سعادت توامان حضرت مظهر العجائب و مظهر الغرائب

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه که جماعتی در حق آن حضرت غالی شدند و مقام و شأن آنحضرت را افزون از درجه نوع بشر و مخلوق دانستند و هم درباره سایر ائمه یزدان و پیشوایان دین ایزد سبحان بر این عقیدت بر آمدند و مردم غلاة گروهی بزرگ شدند و پاره شعراء گفتندای نصیری مگو خدا است علی بنده خاص کبریاست علی تاکنون که نیز جماعتی در هندوستان عربستان و پاره ممالک جهان بر این عقیدت پاینده و استوار هستند و عجب اینکه در دعوی این مذهب فاسد که اگر بدون ریا و صفوت نیست و صمیم قلب باشد و اعلی درجه محبت و تولای بحضرت شاهنشاه ممالک ولایت و امامت از خود این جماعت نیز اعمال عجیبه روی مین روی می نماید حتی در آتش سوزان با پای برهنه و تن عریان اندر و از سوی دیگر سالم الاعضاء بدون آسیب نیران .

و همچنین به عشق پسر نامدار حیدر صفدر حسین بن علی علیهما السلام در لیالی عاشورا بهمین کردار رفتار نمایند و خود را در آتش بیفکنند یا اطفال خود را در آن حال شور و دل پرشوریکه دارند از فرازها به نشیبهها یا در مخاطر و مهالک دیگر که در هیچیک بوی حیات و سلامتی و امید نجات نمیروند بی محابا بدون هیچگونه ملاحظه و ترتیب مقدمه در اندازند و به عافیت و سلامت بگذرند و حاضران بنگرند و انگشت تحیر بدنندان بگزنند و جز تحیر نیابند .

و اگر حکایات این جماعت عشاق بی ریا را در قلم آورند نامه کلان و موجب مزید حیرت و عمق فکرت خلق جهان میشود و بسا خوارق عادات از این جماعات مندرج خواهد شد .

و ما خود در این از منه و آوند که بر سپرده ایم و پدران و نیاکان در سپرده اند و پدرها با فرزندها خبر داده اند در روز عاشورا در زمان شدت سرما و شدت باران و کثرت برف جمعی برهنه و عریان در مساجد و مجالس تعزیه و سوگواری فرزندان گرامی مرتضی نور چشم فاطمه زهرا پاره جگر مصطفی حسین بن علی سیدالشهداء

روح من سواه فداه چنان برسینه زنند که صفحه سینه و صدر ایشان چون لخت جگر گاو و گوسفند سرخ و کبود و گاهی نزدیک به سیاهی رشد و ورم نماید .

و اگر در موقعی دیگر ده يك این صدمات و لطمات را بر صدر و سینه فرود آورند موجب بسا امراض مزمنه مهلكه شود.

از این برافزون جمعی دیگر که شور عشق حسین برسر دارند با شمشیر و قومه و قدارى و کارد چنان زخمها بر سر فرود آورند که آن جامها و قباهای بلند سفید که بر اندام ایشان بعنوان کفن که از يك قطعه خونین کرده و سروروی و اندام ایشان بمانند شهدای دشت نینوا از کثرت خون گلگون آید و بعضی را حالت ضعف که از کثرت رفتن خون از سرو اندام بجائی است که دو تن زیر بازوان ایشان را گرفته در معابر و مسالك معاون طریق ایشان کردند و بهر تکیه و تعزیت گاهی اندر آیند .

اهل تکیه گویند جماعت تیغزن میرسند و خود را و البسه خود را بواسطه ترشح خون بیایند و شرایط پاس را بجای آورند و اعجب از این است که چون ساعتی از ظهر برگذرد به حمام اندر شوند و در گرما به تن بشویند و بیرون آیند کوئی هرگز جراحی و زحمتی نیافته و چون دیگر ایام به گرما به در آمده و بیرون شده اند و سالم و خندان در کوی و برزن جولان داده اند و جمعی دیگر از مردم بر بر رشته های بر هم جمع آورده از زنجیرهای آهنین چنان بر شانه و پشت یا سینه خود فرود آورند که مانند يك پارچه گوشت آنها شود و بهیچوجه از برکت نام مبارك حسین آسیب نیابند.

و از این قبیل افعال و اطوار بسیار و بانواع مختلفه ظاهر و در هر سالی حالت ازدیاد باشد و اگر این سلامتی و عافیت و سعادت را در خود نمی دیدند

و معجزه آن حضرت را در وجود خود مشهود نمی یافتند ابداً بتجدید این امر توجه نمی کردند.

و بعد از این مقدمه میگوئیم اول کلمه که انبیای خداوند که مرجع اخبار سماویه و مرکز علوم دینیه و قوانین الهیه و ادله طرق هدایت و دلالت و مبلغ احکام خالق به مخلوق و نماینده راه راست و طریق غایت و ترقی نفوس و تکمیل انواع آفریدگان میباشد بزبان می آورند و مردمان را به آن دعوت میکنند و اطاعت را موجب ثواب و مخالفت را مورث عذاب میخوانند آنقدر بوحدانیت و یگانگی و بقای ابدی و سایر اوصاف کمالیه و خلاقیت ایزد متعال و فناوزوال و وجوب وجود خالق و امکان هدی و قدرت او و عجز تمام موجودات دعوت می کنند و کلمه طیبیه شهادتین که دلیل مسلمانی است و یکی یگانگی و وحدانیت خداوند تعالی دیگری بر عبودیت و رسالت مصطفی صلی الله علیه وسلم است .

در مئذنه و منابر و مساجد و اماکن گوشزد اهل جهان می نمایند و در هر دین و مذهبی بهمین گونه اعلان میکنند و کتب آسمانی که با خود می آورند کلمات و معانی و مبانی و بیانات بر همین منوال و از آغاز تا انجام مشحون به همین مطلب است.

و خلاصه اینکه لا اله الا الله الواحد الخالق الباقي المدرك المرید المهلك الرزاق القادر القهار وکل ما سوی الله فان وبقی وجه ربك ذو الجلال والاكرام له العز والبقاء ولعباده العجز والفناء و در هر منبر و مجلس و معبد و مسجدی سخن براین منوال آورند و خود را عجز و نیاز و موت و زوال و خداوند تعالی را بقدرت و بقاء و خلاقیت و کبریا موصوف دارند.

و اذا اراده شیئی فقال له کن فیکون وهو الواجب وما سواه ممکن وکل واجب باقی وکل ممکن زایل را مصداق خود و خالق بخوانند و در تمام عبادات وادکار جز این نباشد و در هر مناجات و مذاکراتی که در تمام اوقات دارند جز این عناوین ندارد و برترین افتخاری که دارند این است که از جانب چنین پروردگاری برگزیده شده .

و بدالات مخلوق بجاده مستقیم و تکمیل ایشان وصلاح حال دنیا و آخرت مخلوق مأمور گردیده اند امیر المؤمنین صلوات الله علیه عرض میکند آلهی کفی بی فخر ان اکون لك عبداً وکفی لی عزاً ان تكون لي ربا وفي كل شئني له آية تدل علي انه واحد .

برگ درختان سبز در نظر هوشیار *** هر ورقی دفتری است معرفت کردگار

و هر پیغمبری میگفت من يك مدتی در میان شما هستم.

بسته ضروریه محتاج میباشد و چون از جهان بیرون شدم بحکم خدای فلان شخص نایب مناب و خلیفه من و مطاع شما و پیشوای شما و بواسطه اوصاف و اخلاق خاصه و مزیتی که بر تمام مردم بر تمام مردم عصر دارد مستحق و شایسته این مقام است .

و پس از وی نیز فلان و فلان باشد تا گاهی که رسولی دیگر از جانب خدای با کتابی دیگر بیاید و تجدید مطلع شود و پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله وسلم چون خاتم انبیاء بود برسولی دیگر نوید نداد .

و فرمود بعد از من پیغمبری یا کتابی آسمانی نخواهد بود و کتاب و قانون و اوصیاء و خلفای من خواه حاضر خواه غایب تا قیامت خواهند بود و سوای این دوازده تن دیگری نخواهد بود و از این پس دیگری نخواهد بود و از این پس هر کس دعوی نبوت یا ولایت نماید مفتری و کذاب و ملعون و بیرون از جاده صواب خواهد بود و البته اشخاصی که در عصر مبارك مصطفی و ائمه هدی صلوات الله علیهم در شمار اصحاب و جلسای ایشان بودند و از علم و کمالات ایشان مستفیض میشدند و تدوین کتب اخبار و احادیث و علوم منقوله از ایشان را مینمودند و اخلاق و اوصاف ایشان را میدیدند و محظوظ میشد و مذکور میداشتند و مشکلات خود را در حضور مبارک ایشان حل میکردند از سایر مردم اعلم و افضل و ابصر و اخبار و هو شیاری و بشوئات امام داناتر و براه صواب بینا تر بوده اند و مردمی مختصر نبوده اند و اغلب ایشان مجتهد و متقی و مصنف و مؤلف و حکیم و عارف و مرجع مردم بوده اند .

و مردم از افادات و کتب و منقولات ایشان بهره یاب و اخبار ایشان و مدونات ایشان سند علمای اعلام و فقها و محدثین و حدیث نگاران و کتب رجال و فقهیه و شرعیه است .

حالا باید دانست ایشان از غرائب و عجائب آداب و اوصاف و روحانیات و معارف حضرات انبیای عظام و اوصیای فخام علیهم السلام چه چیزها دانسته و فهمیده و دیده و شنیده اند که چنان منقلب و مضطرب و متحیر و متعجب و سرگشته و واله میشوند و چه حیثیاتی بیرون از حد بشر و مخلوق در ظاهر و باطن ایشان احساس مینمایند که یکدفعه از تمام عوالم خود منصرف گردیده شئونات خالفیت و مخلوقیت و وجوب و امکان را از یاد میبرند و مخلوق را خالق و عابد را معبود و ممکن را واجب و عاجز را قادر مطلق می شمارند و چه نظرها و نظریات از ایشان نمایان میشود که حاضران را از خود غایب و غائبان را بخود حاضر میسازد که در تمام نفوس و عقول و اعضای ایشان اثراتی میبخشد که دارای کیفیاتی دیگر میشوند و البته آنچه دیگران احساس مینمایند این جماعت بیشتر در می یابند که ابداً جنس بشر و مخلوق را دارای این گونه جلوات و خلوات و انیات و حیثیات نمی شمارند و این گونه نمایشها را از نوع مخلوق و ممکن بالاتر و فزون تر می نگرند و یکدفعه از حیز خود میگردند و این ارواح منوره و آیات ساهره را از حیز امکان و مخلوقیت خارج و مرتبت و مرتبت خالقیت نایل میدانند و مثل محمد بن ادریس شافعی اول عالم فاضل حافظ هوشمند و فقیه و مفتی و یکی از ارکان اربعه اهل سنت و جماعت در حق امیرالمؤمنین علیه السلام عرض میکند و مات الشافعی و لیس یدری علی ربه ام ربه الله و هم چنین دیگر ابیات او و کلمات او و امثال از علمای بزرگ روزگار یا شعرای عرب و عجم

در دایره وجود موجود علی است *** و ندر دو جهان مقصد و مقصود علی است

گرخانه اعتقاد ویران نشدی *** من فاش بگفتمی که معبود علی است

یا اشعاریکه در دیوان غزلیات مولوی معنوی و شمس تبریزی است و اشباه آنها که براهل علم و دانش مکتوم نیست و آنچه بود علی بود علی بود ایشان از چرخ کبود گذشته و بعلاوه کلمات خود ایشان در شئونات و مقامات عالیه خودشان که بیرون از حد دیگران است تا آنجا که میفرماید :

انا خالق السموات والارض ونحن هو وهو نحن و امثال آن که هیچیک در خور سایر بندگان یزدان استعداد ارواح ایشان نیست موجب همه نوع تحیر و تفکر است چه مجلس است و چه بزم اینکه از میتوحید محیط قطره شد آنجا و قطره دریا شد .

و این جماعت غلاة که برلسان امام ملعون و مطرود واقع شده اند و نام

ایشان مذکور شد .

از علمای عصر و فقها و محققین و مدرسین و معلمین و مصنفین و مؤلفین و دارای شئوناتی بوده اند که جمعی بایشان اقتدا میکرده اند و سایر اصحاب کبار بخدمت امام علیه السلام عرضحال میکرده اند و تکلیف میخواستند و در عالم تردید و تحیر اندر میشده اند چه آن جماعت و دعوت آنها را کاری کوچک و مختصر نمی شمردند و بدانگونه که کراماً مذکور شد آنگونه اجوبه از ائمه علیهم السلام صادر و بلعن و طرد و مهاجرت از جماعت غلاة و بیزاری آنها امر می فرمودند و غریبتر ازین جمله گاهی در رد و نفی بلکه قتل آنها معجزه دیگر نمایان میشد که موجب قوت و ثبات عقیدت فاسده آنها میگشت.

و عرض میکردند تا بحال که اینکار از تو ظاهر نشده بود ما تو را خدا می دانستیم تا چه رسد باین حال که بر ما بیشتر ثابت و مبرهن گردید و از این قبیل حکایات و بیانات و نمایشها در متون کتب احادیث و اخبار مشروح و مردمان بر آن واقف میباشند.

اکنون باید سبب این حال را مکشوف داشت که خداوند تعالی جل جلاله و عظم شأنه و علمه و حکمته و قدرته این جماعت بندگان خاص از چه باین مدارج

ص: 67

عالیه مخصوصه که افزون از حد و حوصله بشر است اختصاص داد و بمقامی ربانی و شئوناتی سبحانی مفتخر فرمود که موجب التباس شود آنچه بنظر قاصر این بنده کثیر الزلل قلیل البضاعه خصوصاً فی مدارج العلمیه و العرفانیة میرسد و بان از روی حدس صائب یا غیر صائب و اشارت می نماید یکی این است که خداوند تعالی چون از حد شناسائی مخلوق من جمیع الجهات و الحیثیات و الکیفیات و التخیلات و التوهّمات کائناً ما کان بیرون است و مخلوق را بر شناس ذات و صفات الهیه خاصه او راهی نیست از میان مخلوق جماعتی را که خود میدانست از آغاز خلقت ایشان بسرشت نبوت و ولایت و امامت و وصایت و خلافت بیار است تا شایسته مراتب مظهریت کردند و اسباب حصول عرفان و شناسائی خالق گردند و البته خمیرمایه وجود و طینت خلقت ایشان سوای سایر مخلوقات است چه اگر مانند سایرین بودی ارتباطی بمبدأ و تقریبی بعوالم دیگر که مافوق خمیرمایه سایر مخلوق است پیدا نمیکردند و قابل وحی و افاضات و رسالت بخلق و الهامات خدائی و تبلیغ احکام یزدانی و اصلاح امر دو جهانی و نظم عوالم امکان نمی کردند و احساس عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت که خارج از عوالم دنیاست نمیکردند و صاحب دو جنبه یدی الربی و یدی الخلقی نمیشدند و شأن واسطه بودن میان خلق و خالق را نمی یافتند .

لا-جرم یزدان تعالی اوصاف و آیات و اخلاق و بینات و حیثیات و کیفیات و کمیات و اغیات و دلالات و معجزاتی و علوم و معارف و عوالم و استطاعت و زیادانی در ایشان مقرر ساخت که در هر یک خواه جزئی خواه کلی نوع بشر از ادراک کمال آن بالطبیعة مهجور هستند تا باین واسطه و این عینیت و ائیت بتوانند حافظ اسرار و نوامیس و دین و آئین و بندگان و ودایع الهی بشوند و سایر مخلوق باو امر و نواهی و ابلاغات و عناوین و دلالت و هدایت ایشان کردن بنهند و چون خود این برگزیدگان حضرت کبریا باواز بلند در همه جا و همه وقت و همه حال و همه مقال ندا بر کشیدند که یزدان تعالی شناخته و دیده و فهمیده نمیشود

و بهیچ صفت و کیفیت و حیثیتی که شأن ممکن غیر واجب الوجود است متصف نمیگردد و هر چه تصور کنند و در پهنه پندار و عرصه تخیل در آورند غیر از آن لاجرم خدای تعالی ایشانرا دارای انوار و اسرار و ارواح و اشباح و اوصاف و اطواری فرمود که از حد بشر بلکه سایر انواع مخلوق بیرون است تا بواسطه همین ودیعت که در ایشان و برتر از استعداد دیگران است بدانند شأن و مقام و وحیثیات ایشان سوای خودشان است .

و چون ایشانرا بنگرند که با اینکه دارای چنین مراتب و اوصاف و ودایع عظیمه شریفه مخصوصه الهیه هستند اینگونه در آستان کبریا اظهار عبودیت و خضوع و عجز و نیازمندی و خوف و رجا و فروتنی و عبادت و خشیت مینمایند .

آیا عظمت و کیفیت و شئونات خالق ایشان تا بچه حد است که افزون از هر حد است و قدرت و قهاریت او تا بچه اندازه از هر اندازه افزون است که ایشان با این قدرت و قهر و غلبه نسبت بخالق کل اینطور خاضع و خاشع و مطیع و پرستنده و نیوشنده هستند .

پس هر قدر مقامات عالیه ایشان رفعت گیرد و آثار و دلالات عجیبه بیشتر از ایشان ظاهر شود بر جلالت و جلال ایزد متعال عالمتر شوند و ایشان يك نمونه و آموزجی از حضرت پروردگار میباشند و افعالیکه جز از خدای صادر نمیشود یعنی سایر مخلوق چون دارای آن نیستند و از حوزه و حوصله بشر و امکان بیرون می بینند .

لاجرم نسبت بموجودی که برتر از بشر است میدهند و هر بشریکه از وی ظاهر شود برتر از خود می شمارند و اطاعت و امارت او را شایسته میدانند و مظاهر خدای می نامند .

و اینکه این جماعت شهید یا اسیر یا محبوس یا دچار زحمات و رنج و رنجه روزگار و فتن و محن و بیماریها میشوند و همواره ناله بدرگاه خدا می آورند و زبان بنفرین میگشایند و از حضرت احدیت خواستار نصرت و اغاثه می شوند برای

این است که بر سایر مردم معلوم شود که این جماعت که صاحب اینگونه شئون و اقتدارات و اختیارات و تصرفات و تمکنات نامه کامله و این نوع احاطه بر تمام ممکنات هستند از کیفیاتی که برای مخلوق و ممکن حادث می شود مصون و معاف نیستند و در حضرت خالق در حکم دیگران میباشند و اگر چه در همه چیز بر همه کس فزونی افزون از حد بشر دارند معذک نسبت بمقام الوهیت و واجب الوجود در اعلی درجه عجز و انکسار و افتقار میباشند و چون مشیت الهی قرار بگیرد بدست مخلوقی ضعیف مقتول و اسیر و مسموم و دستگیر یا دچار امراض مختلفه میشوند .

چنانکه صدماتی که بر انبیای سلف مثل حضرت نوح و یعقوب و یوسف و حنظله و ایوب و یونس و زکریا و یحیی و حضرت خاتم الانبیا و اوصیای آنحضرت و اغلب مقربان در گاه الهی روی داده است دیگر انرا دچار نیفتاده است و از این است که فرموده اند البلاء للولا .

و اگر این گروه انبیا و اولیاء با این مراتب و اقتدارات عالیه و تصرفات کامله که خداوند تعالی بایشان عنایت فرموده است دچار این بلیات و شدایدی که در خور نوع بشر و ممکن است نمیشدند همه کس ایشانرا واجب و خالق میدانست و غیر از ایشان معبودی نمی شناخت.

معذک باید بنگریم که از حضرات ائمه اطهار چه نمایشهای بزرگ پدیدار شده است که از حد مخلوق خارج است و موجب انقلاب نفوس و اضطراب ایشان بدرجه ای رسیده است که جمعی بالوهیت ایشان اقرار کرده اند و نباید کسی براندیشد و بگوید فرعون و شداد و نمرود و امثال آنان را هم خدای می خواندند چه ایشان خودشان مردم را بعنف و جبر و قهر و آزار بقبول خداوندی خود باز میداشتند .

و معذک شبها در خلوتها پلاسی برسر و تن افکنده در حضرت ذی المنن تا صبحگاه بتضرع و استغاثه و خضوع و خشوع میپرداختند و خود را بجواهر و

زواهر می آراستند و ایس هذا ملكی وتجري الانهار من تحتی میگفتند و اظهار معجزه و کرامت نمیکردند و زرو گوهر و دختر و پسر سیمین بر فراهم کرده بهشت شداد را می آراستند و از وصالش محروم می ماندند و دلالات و آثاری نمودند که مردم در حق ایشان قائل بالوهیت شوند بلکه بسطنت قاهره ایشان محکوم و مطیع میشدند و ابراهیم و موسی و فرستادگان خدا برایشان غالب و قاهر می گردیدند و جمله را از پای در می آوردند و با آنهمه معجزاتی که از انبیای سلف دیدند ایشانرا خداوند بیشریک و انباز نخواندند و همه روز از ایشان خواستار میشدند که برای امت خود از خدای چنین و چنان بخواهند اما امت خاتم الانبیاء با تمامت این معلومات و مفهومات که از اخبار آنحضرت و قرآن و دلالات ائمه و متوفیات ایشان و سایر حیثیات بشریه ایشان داشتند چندان خوارق عادات و معجزات و دلالات از آنها دیدند که چنان مستغرق بحار تفکر و تعجب شدند که یکدفعه از تنگی ظرف و حوصله بالوهیت ایشان قائل شدند .

و این حال غالباً از ضعف عقل و سستی فهم و پستی درجه خودشان و گاهی بواسطه اغراض و طبع دنیائی و ریاست و امارت خودشان بود و گرنه جناب سلمان و ابوذر و سایر اصحاب خاص رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم که بسی بیشتر از این جماعت غلاة بلکه هزاران بینات و معجزات و دلالات معنویه می دیدند که دیگران را استعداد دیدار نبود هرگز قائل بشئوناتی که از مقام مخلوقیت برتر است نمی شدند .

و حالا نیز باید بدانیم که انبیای یزدانی خاصه خلاصه موجودات و خاتم الانبیاء صلوات الله علیهم آن شئونات و خصایصی که نسبت بذات احدیت میدانند همان است که ما میدانیم هرگز این تصور را نباید نمود هر کسی باندازه فهم و قوت مدر که و نور عقل و فروز دانش خود خدای را میشناسد و نیز نشناخته است الکباریه مورچه باندازه در آن که خود میشناسد و هر موجودی باندازه فهم خود معرفت

دارد و بحقیقت ندارد چه هر چه بفهمند و خالق و خدای خود دانند موهوم و بنده خود ایشان است نه خالق ایشان .

پس باید بفهمیم آن خالق وحی و قادر و باقی و معبودی که ما میدانیم و خدای را بآن متصف میدانیم با آن شناسایی که در همین صفات برای انبیاء و اولیاء نسبت بذات واجب حاصل است مساوی است البته نیست .

پس می توان گفت اگر ایشان بگویند ما خالق سموات و ارض یا یدالله و عین الله و جنب الله و روح الله و امثال هستیم نه باین معنی است که ما تصور میکنیم و آنوقت وسیله آن بگردانیم که ایشانرا خدای یا شریک یا پسر خدا یا ثالث ثالثه و امثال آن شماریم .

پس باید گفت خالق نسبت بواجب غیر از آن خالقی است که نسبت به

ممکن داده شود.

و همچنین برای سایر کلمات مذکوره هزار گونه تأویل است که اسباب امتیاز خالق حقیقی از مخلوق می شود .

همانطور که برذات خدای آگاه نیستیم بر صفات او نیز عالم نیستیم و باید از مظاهر او بدو پی بریم و بهیچ چون و چند نپردازیم و از این است که پاره ای مردم کوتاه نظر تاریخ روان دچار پاره ای اندیشه های ناپسند می و این حال از آنست که چون پاره ای صفات را خاصه واجب دانسته اند و گاهی از انبیاء و اولیاء ظاهر میبینند در حق ایشان غلومینمایند و ایشان را دارای مقام الوهیت می شمارند. نستعید الله مما یوهمون ،

لمؤلفه

هر که گوید حق شناسم ناشناس از حق بود *** وانکه گوید ناشناسم کافر مطلق بود

دعوی دانش زندانی است ای دانش پژوه *** گر بدانستی که نادانی رهن بر حق بود

حکیم دانشمند سنائی غزنوی علیه الرحمه فرماید :

ص: 72

كفر و دين هر دو در رست گويان *** وحده لا شريك گويان

داند اعمی که مادری دارد *** ليك چونی بوهم در نارد

گر نگوئی بد و نکو نبود *** ور بگوئی تو باشی او نبود

گر بگوئی شبهتی باشی *** ورنگوئی زدين تهی باشی

هست در وصف او بوقت ذليل *** نطق تشبيه و خامشی تعطيل

با تو چون رخ در آينه مصقول *** تره اتحاد ورأی حلول

پيش آن کش بدل شکی نبود *** صورت و آينه یکی نبود

آنچه پيش تو پيش از آن ره نيست *** غايت فکرت است الله نيست

جدم فتحعلي خان ملك الشعرا متخلص به صبا رحمة الله عليه ميفرمايد :

غرض معشوق وعاشق اوست عشقی خود بخود نازد *** لباسی در میان شخص سلام و هيئت سلما

که ذات او بود دريا و موجودات امواجش *** ولی گرنیک بيني نيست موجودی بجز دريا

خلاصه اينکه بهر گونه دليل از هر طایفه قبيله و هر نوع قال وقيل وجوب وجود واهب مهيمن و خلاق متعال مدلل و مبرهن است و تمام موجودات بزبانحال بآفريننده لا يزال بخشنده بيشبه و مثال قايل و مقرر هستند و اگر نباشند فانی باشند بلکه از عدم بوجود نيابند اما بهيچوجه نمیتوان از کیفیت و چگونگی و معرفت ذات و صفات والاسمات سخن در میان چه هر چه گویند و تعريف و توصيف و تصور و توهم نمایند مخلوق افکار و تصورات خودشان است به خالق و پديد آورنده ایشان .

پدرم مرحوم ميرزا محمد تقی سپهر لسان الملك فرمايد :

ای نهاده دو صد هزار طلسم *** بیتن و بینشان چوجان در جسم

بیتن و بینشان چنین چونی *** راست آمد که خود بیچونی

دور و نزدیک چون در آب سپهر *** خویش و بیگانه چون در آینه مهر

غریب این است که جان در تن است و آثارش در اندام موجود و اگر از هر قطعه از اعضاء روح حیوانی خارج شود فرسوده و پژمرده میشود و چون یکباره ترك تن و وطن گوید آن شخص بمیرد و بیوسد و فروغ تمام اعضا بدو حیات همه از او و چشم بدو بیند و گوش از وی بشنود و جوارح بوجود او کار کند و زبان به نیروی او بگوید و پای بقوت او پیوید جز نور عقل و علم و معارف و فهم و مدرکات حواس باطنیه و نفس ناطقه و روح نفسانی که از ودایع فلکیات هستند و هیکل را فرو گرفته و در مغز و قلب ریاست و امارت دارند و فنا پذیر نیستند .

معدلك روح حیوانی که نسبت بروح نفسانی حکم مجرد و غیر مجرد و لطیف و غیر لطیف دارد و صاحب اینهمه نشانها و علامات است دیده نمیشود با اینکه قوه باصره از خود اوست و شنیده نمیشود با اینکه نیروی شنوائی از اوست پس نمی توان گفت نیست چه هستی ما بدوست و نمی توان گفت بچه صفت و نشان است چه هر چه گوئیم جز آن است تا چه رسد بخالق روح و تمام مجردات جل کبریاؤه .

چنانکه خود فرماید : لاتدرکه الابصار و هو یدرك الابصار و تعالی الله عما یصفون و تعالی عما یقولون .

بنده حقیر در ذیل این قصیده که مشتمل بر پانصد بیت است عرض میکند :

همه پیدائی پیدا ، زنا پیدا بود پیدا *** چوپیدا شد ، زنا پیدا به پیدا از چه شد شیدا

چو از پیدائی پیدا شد پیدائی پیدا *** مشو شیدائی پیدا شو شیدای ناپیدا

تمام انبیا واله در این دریای بی پایان *** تمام اولیا دروا در این میدای بی مبدا

اگر چه هست ناپیدا از و پیدا همه پیدا *** ولکن ده کجا یابد بکنه ذات او دانا

عجب از آنکه پیدا باشد اندر ناپدیداری *** عجب زان گوهر نایاب و آنخلاق گوهرها

همه گوهر بذاتش قائم است و او بذات خود *** همه پیدا بدو پیدا و از پیداست ناپیدا

خود این گوهر همان گوهر که هر گوهر ازین گوهر *** خود این واحد همان واحد کزو مشهور کثرت ها

عیار و فهم این گوهر فزون از فهم دو هم آمد *** بعقل اندر نتیجه جوی زین صغرا و زین کبری

بجوید جان یکی گوهر ولی ناداند از غفلت *** فزون از حد سمع است و برون از بینش بینا

از آن بگذر که بشناسی تو یزدان را بکند آخر *** چو بشناسی بود ممکن بواجب حاجت است او را

شناس واجب ای ممکن بکنه او چه میجوئی *** ز دریا چون شوی آگه که تو خود قطره زان دریا

اگرچه قطره از دریا و ذره شده جدا از خور *** ولی قطره است خود دریا و ذره مهر نور افزا

علی بن حسین عبدربه از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است و بعضی علی بن عبد الله رقم کرده اند صفار از محمد بن عیسی

حدیث مینماید که گفت حضرت ابی الحسن عسکری سلام الله علیه بموالی که در بغداد و مداین و سواد و حوالی آن مرقوم فرمود قد قمت

علی بن راشد مقام علی بن الحسین بن عبدربه ومن قبله من وکلانی و قدا و جبت

في طاعته طاعتي وفي عصيانه الخروج الى عصياني وكتبت بخطي وازين پيش در ذيل احوال حسين بن عبدربه باين داستان اشارت رفت .

علی بن زید علوی را در زمره اصحاب ابي محمد و ابي الحسن عسکری عليهم السلام یاد کرده اند .

علي بن عبدالله زهري و بروایتی عبيدالله از اصحاب حضرت هادی عليه السلام است علي بن عبيدالله از جمله اصحاب حضرت امام علي النقی سلام الله تعالى عليه السلام است و در هامش رجال ابي علي می نویسد علي بن عبدالله و در نسخه عبيدالله الزبوی از اصحاب حضرت هادی عليه السلام است و گمان نمیروود همان ذبیری است و یکنفر هستند و در قلم کاتب سهواً زبوی نوشته شده است .

زیرا که عبدالله بن زبوی از شعرای زمان جاهلیت و اوایل اسلام است.

و زید پلید بشعر او متمثل شد لیست اشیاخی بیدر شهد واجزع الخزرج مع وقع الاسل چنانکه در ذیل احوال حضرت سیدالشهدا وزین العباد و صدیقه صغری صلوات الله عليهم رقم نمودیم.

علي بن عمر و عطار قزوینی از اصحاب حضرت هادی عليه السلام مرقوم است علی بن محمد الیاس از اصحاب حضرت هادی سلام الله عليه محسوب است .

علي بن محمد بن شيرة القاساني ابو الحسن مردی فقیه و کثیر الحدیث و از اصحاب امام رضا و حضرت جواد و حضرت هادی صلوات الله عليهم رقم کرده اند و سبقت نگارش یافته است و در شمار ثقات یاد کرده اند .

علي بن محمد صیمری و شاید وی همان علي بن محمد بن زیاد صیمیری باشد که هر دو را اصحاب حضرت هادی عليه السلام شمرده اند و بعضی هر دو را یکی دانسته اند .

علي بن مهزیار بامیم و هاء و زاء نقطه دار و یاء حطی و الف و راء مهمله در شمار وکلا و روایت حضرت امام رضا و حضرت جواد و حضرت هادی عليه السلام است و ازین پيش باحوال او اشارت رفته است .

علي بن يحيى الدهان از جمله غلاة و در شمار اصحاب حضرت هادی علیه السلام و در بعضی نسخ عروة بن يحيى رقم کرده اند .

عمرو بن مويد مدائنی از اصحاب هادی علیه السلام است. عمير عطار از اصحاب هادی علیه السلام است.

علي بن احمد بن عيسى بن منصور مكنى بابى موسى سرمن رائي از ابوالحسن علي بن محمد عليهما السلام روايت می کرد. عيسى بن جعفر بن عاصم در كشى مسطور است كه حضرت ابي الحسن عليه السلام در حق وی دعای خیر فرمود و در منهج المقال می گوید من وی را ضعیف میدانم و این روایت موجب تعدیل وی نمیشد بلکه میتوان از جمله مرجحات دانست .

از محمد بن قولويه مسطور است كه احمد بن هلال از محمد بن فرج حكایت نمود كه گفت بحضور مبارك حضرت ابي الحسن عليه السلام عربضه نگاشته از ابي علي بن راشد و عيسى بن جعفر بن عاصم و ابن عبد پرسش نمود در جواب من رقم فرمود ذكرت ابن راشد رحمة الله فانه عاش سعيداً ومات شهيداً و دعالا بن نبد والعاصمي ضرب بالعمود حتى قتل و ابو جعفر را از وكلاء و كسانيكه بزيارت حضور مبارك امام عصر صلوات الله عليه تشرف بسته اند و در جمله موثقین هستند رقم کرده اند .

فارس بن حاتم بن ماهويه قزوینی تزیل عسکر در ذیل اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام و طی این کتاب در ترجمه پاره ای اصحاب حضرت هادی سلام الله عليه و خیانت فارس و لعن فرمودن امام علیه السلام او را و امر بقتل او مذکور نموده ایم.

در هر صورت مردی غالی و فاسد العقیده و المذهب و اخبار و احادیش بیرون از حیز و ثوق بود و او را کتب متعدده است از آنجمله کتاب الرد علي - الواقفه و کتاب الحروب و کتاب التفضیل و کتاب عدد الائمة من حساب الجمل و کتاب الرد علی الاسمعیلیه و او از اصحاب حضرت ابي الحسن عسکری علیه السلام

ابراهیم داود گوید بحضرت ابی الحسن علیه السلام نوشتم و از امر فارس بن حاتم بعرض رسانیدم در جواب مرقوم فرمود لا تحلفن به وان اتاک فاستخف به باوی حلیف و معاشر مشو و اگر نزد تو آید خفیف و خوارش بگردان.

و نیز عروه در امر فارس بحضرت ابی الحسن صلوات الله علیه بنوشت در جواب رقم فرمود کذبوه و هتکوه ابعده الله و اخزاه فهو کاذب فی جمیع ما یدعی و یصیی فـ و لکن صوفوا انفسکم عن الخوض فی الکلام فی ذلك و توفوا مشاورته و لا تجعلوا له السبیل الی طلب الشر کفانا الله مؤنته و مؤنة من کان صله او را تکذیب کنید و او را هتک نمایند و خبث باطن و فساد عقیدت و مذهبش را از پرده خفا بمردمان آشکار نمایند .

خداوند او را دور و رسوا گرداند همانا فارس بن حاتم در هر چه گوید و توصیف نماید بدروغ سخن میراند و خویشان را از خوض کردن و فرو رفتن و سخن راندن در این امر عمیق و راه دقیق نگاهداری کنید و از مشاورت وی خود را محفوظ بدارید و طوری به گفتار و کردار نیاورید که برای او راه بسوی طلب شر مقرر دارید خداوند مؤنت او و مؤنت هر کس را که مانند او باشد کفایت می فرماید .

و نیز از محمد بن عیسی بن عبید مسطور است که ابوالحسن عسکری علیه السلام هدر فرمود مقتل فارس بن حاتم را و برای کشنده او بهشت جاویدان را پایندان گشت و جنید او را بکشت و بقتل او هم پیش ازین اشارت کردیم و نیز حضرت ابی الحسن علیه السلام در ضمن کلماتی که در حق او براند فرمود هذا فارس لعنه الله یعمل من قبلی فتانا داعیاً الی البدعته و دمه هدر لکل من قتله فمن هذا الذی بریحیی منه و من یقتله و انا ضامن له علی الیه الجنة .

محمد بن عیسی عبید گوید که بایوب بن نوح مکتوبی در قلم آوردم و خواستار شدم که از آنچه در حق فارس بن حاتم ملعون در جواب کتاب علی بن عبیدالله

بجلی دینوری از جانب امام علیه السلام بیرون آمده است خبر دهد ایوب در جواب من نوشت که از من خواستار شدی که خبر آنچه بمن در امر قزوینی فارس بمن مرقوم فرموده اند بتو بنویسم و من در این کتاب خودم امر حاتم را بتو نسخه نمودم و کان سبب خیانته ثم صرفته الی اخیه و چون این سال در آمد وی نزد من بیامد و از من سؤال نمود و نیز از من طلب کرد که در حاجتی که او را بود یحضرت ابی الحسن اعزه الله بنویسم و من قبول این امر را سر بر تافتم و ابن عیسی یکسره با من اصرار و دلوج ورزید تا از وی پذیرفتار شدم که مطلب او را بعرض برسانم و آن مکتوب را بفرستادم و خود با قامت حج برفتم و باز آمدم و جوابات مکاتبتی که فرستاده بودم از ساحت مبارک نرسیده بود.

لا-جرم در این باب رسولی بفرستادم فکتب الی ماقد کتبت به الیک ولولا ذلك لم یکن انا ممن یتعرض لذلك حتی کتب الی الجلی و در نسخه دیگرالی البحلی یذکرانه وجه باشیاء علی یدی فارس الخاین لعنه الله متقدمة و متحددة لها قدرنا فاعلمناه انه لم یضل إلینا اصلا و امرناه ان یوصل الی الملعون شیئاً ابداً وان یصرف حوائجه ووجه بتوقیع من فارس بخط له بالوصول لعنه الله فضاعف علیها العذاب فما أعظم ما اخبرني علي الله عز وجل وعلينا وعلي الكذب علينا واختيان اموال موالينا وكفى به معاقباً ومنتقماً فاشهر فعل فارس فی اصحابنا الحکبیین و غیرهم من موالینا ولا تجاوز بذلك الی غیرهم من المخالفین کیما تحذر ناحيته فارس لعنه الله و تجتنبوه و تحر موا منه کفی الله مؤنته ونحن نسأل الله السلامة في الدين والدنياوان تمیعنا بها والسلام.

ابوالنصر می گوید از ابو یعقوب یوسف بن سحت شنیدم گفت در سر من رأی بودم و پژوهش هنگام زوال شمس را می نمودم و عبدالله بن عبد الغفار نزد من بیامد و با من گفت عمری رحمه الله بمن آمد و گفت مولای تو باتو امر میفرماید که مردی ثقه را در طلب مردیکه او را علی بن عمر عطار گویند بفرست و این مرد از

قزوین آمده و در جنبات و پهلوه‌های سرای احمد بن خصیب منزل گزیده است گفتم مرا به زبان مبارك آورده است گفت نیاورده است .

اما من از تو موثق تری نیافتم میگوید آن در بی که علی در آنجا بود برفتم و بر منزل او وقوف جستم و دیدم وی نزد فارس است و نزد علی بیامدم و اورا خبر دادم علی بر نشست من نیز سوار شدم و علی بر فارس اندر شد فارس احترامش را بیای جست و با او معانقه نمود و گفت چگونه سپاس این نیکی و نیکوئی را بگذارم گفت مرا سپاس مگذار چه من بتو نیامده ام .

بلکه بمن رسید که علی بن عمر قدم پیشکو ولد سنان و من ضامن او هستم فصیره الی ما یحب پس او را بدو دلالت کرد .

پس دست او را بگرفت و او را باز نمود که من فرستاده ابوالحسن علیه السلام هستم و او را امر کرد که در آنمال که با او هست احداث احداث حدثی نکند و هم بیگاهانند که فارس را لعن کند و بیرون شد و او را وعده نهاد که صبحگاه دیگر بدو آید و او بدانگونه کار کرد و او را به عری برساند و از وی از آنچه اراده کرده پرسید و هم او را با من فارس و حمل کردن آنچه با اوست فرمان داد.

سهل بن محمد می گوید بحضرتش معروض داشتم ای سید من همانا بر جماعتی از موالی توامر حسن بن محمد بن بابا مشتبّه مانده است در امر اوای سید من چه می فرمائی با او تولی جوئیم یا از وی براءت بخواهیم یا از وی امساک نمائیم چه در کار او سخن فراوان می رانند.

آنحضرت بخط مبارك نوشت و بخواندم ملعون هو و فارس تبروا منهما لعنهما الله و ضاعف ذلك علي فارس ابن بابا و فارس بن حاتم هر دو ملعون هستند از ایشان بیزاری بجوئید خدای هر دو را لعنت کند و لعنت خدای بر فارس دو برابر ابن بابا باد .

راقم حروف گوید چنانکه در ذیل احوال ابن حسکه رقم کردیم سخت غریب می نماید از مثل فارس بن حاتم که مؤلف کتب مذکور ورد جماعت واقفیه

واسمعیلیه و مخالفان مذهب امامیه اثنی عشریه هستند و در تبیین و ترجیح وادیان متبانیه گوناگون رنجهها کشیده و مختار خود را آشکار میدارند و از صحیح و سقیم و پسند و ناپسند متحضر می گردند.

وازلسان نبوت و امامت و ولایت این چند روایت و شفاهاً و حضوراً میشنوند و عذاب و عقاب اهل شرك و غلورا میشنوند معذک از استتلاى تسویلات شیطانی و نفسانی این چند کور و کر و از جاده حقیقت و طریقت مستقیم خدای پسند بر کنار و منحرف میشنوند جز بر ضعف دماغ دیانتی و سستی فطرت و دنائت ادنیت بر چه باید حمل نمود چگونه خالق میمیرد با کشته دسموم و مظلوم و محبوس و مغضوب و مغضوب و خورنده و آشامنده و دارای زن و فرزند و اقارب و پیوندو ساکن و متحرك و ذی کیف و ذی کم و نائم و قاعد و قائم و پیروضعیف القوی و دارای حالات شیخوخیت و طی درجات و محل حوادث حادثات و نوائب نائبات و امراض و اعراض و حاجت و نیاز و هموم و آلام و مصائب مختلفه و فقدان زن و فرزند و مصیبت زده ایشان می شود.

وازین پیش در ذیل احوال امام رضا صلوات الله علیه و حکایت جلودی و چندتن دیگر در محضر امیر و خلیفه عصر مأمون الرشید و هم چنین سایر ائمه هدی ازین گونه حکایات عجیبه مذکور شد و حقیقت علت این مسائل را جز خداوند تعالی هیچکس نداند .

فارس بن محمد قزوینی و فارس بن حاتم فهری هر دو تن در زمان علي بن محمد عسکری صلوات الله علیهما در جمله غلاة بودند در منهج المقال می نویسدا بن داود بدینگونه از رجال کشی نقل می نماید و من در کشی و غیر کشی نیافته ام و گمانم بر اشتباه است والله اعلم.

معلوم باد بعد از شرح و تحقیقی که در ذیل ترجمه احوال علي بن حسکه در باب غلاة نمودیم و نیز در ترجمه فارس بن حاتم قزوینی اشارتی بآن مذکورات کردیم در این

موقعی که هم اکنون بدست اندر داریم علامه بهبهانی استاد اعظم مسلم آقا محمد باقر معروف باغا اعلی اله مقامه در تعلیقات خود بر این کتاب منهج المقال رقم فرموده اند .

و چون مؤید و مکمل پاره ای تحقیقات سابقه این بنده حقیر کثیر الزلل و التقصیر است تحریرش را مناسب دانست میفرماید از اقوالی که در حق فارس بن حاتم و احمد بن هلال و حسن بن محمد بن بابا و عروة بن یحیی و علی بن حسکه و محمد بن بشیر و عد بن فرات و معتب و آنچه در آخر کتاب در آنچه که از واقفه سخن می رود الی غیر ذلك و بیاناتی که نموده اند ظاهر می شود .

این است که نسبت غلو بمثل محمد بن سنان و معلی بن خنیس و مفضل بن عمر و جز ایشان از کسانی که بحضور مبارك ائمة هدی صلوات الله علیهم مشرف میشدند و ائمة هدی علیهم السلام این جماعت را بشرف اندوژی حضور مبارك خودشان مجاز و متمکن و بصحبت و مجالست در مجلس مبارك مفتخر و برخوردار و مسائل حلال و حرام و احکام ملك علام و حضرت سید الانام را بایشان القاء میفرموده اند و ایشان از ائمه طاهرین روایت احکام می کرده اند فاسد است .

چه ائمة هدی سلام الله تعالی علیهم با این جماعت از روی انبساط و کشادگی روی و آزادگی همی رفتار میفرمودند و اظهار ملاحظت میکردند و ایشان را منزجر و کوفته خاطر نمیخواستند و از سوء عقیدتی منهی داشتند و دیگران را از معاشرت و مشاورت و مصاحبت با این گروه تحذیر نمیدادند و به قتل این مردم امر نمی کردند.

بلکه با ایشان مراتب نهی از منکری را که دیگران را از آن منهی می داشتند و در امر و توبیخ و نکوهش بلکه از تهدیدیکه تارك آن را و طالب رخص و اجازت و ترتیب معاذیر را میفرمودند معمول نمی داشتند.

یعنی فضل و علم و تقوی ایشان بدرجه ای بود که عالم بمعارف و مناهی و اوامر و مسائل بودند و فعلی ناشایست از ایشان ظاهر نمیشد و هم چنین ائمة هدی

صلوات الله عليهم به تبرک مصاحبت و مجالست مردم فاسق امر می کردند .

چنانکه ازین بعد در ترجمه احوال یونس بن عبدالرحمن که از اصحاب حضرت ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام است ازین قبیل مطالب مذکور میشود وائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین .

هر وقت از شخصی بر عصیانی نگران میشدند صحبت او را ابدأ ترک میفرمودند حتی پاره ای مصاحبان ایشان اگر باگفتی یا بن الفاعله تا زمان مردن صحبتش را متروک میداشتند و حال اینکه آنکسیکه این لفظ یا بن الفاعله را بر زبان آورده بآن اعتقاد بود که چون مادر این پسر که چون مادر این پسر کافره بوده است نکاح او صحیح نبوده است.

الی غیر ذلك مما هو معلوم عنهم علیه السلام و چون این حال و افعال حضرات معصومین نسبت بکافر خصوصاً مثل این کفر یعنی غلو نمودن و مخلوق را خالق خواندن همانا از حضرات ائمه وارد شده است ان عیسی علیه السلام لوسکت عما قالت النصارى کان حقاً علی الله ان یصم سمعه و یعمی بصره اگر عیسی بن مریم علیهما السلام.

از آنچه مردم نصاری گفتند و او را بصفتی که افزون از حد مخلوق میباشد موصوف نمودند ساکت مینشست و نهی نمیفرمود و براءت نمی جست و اظهار تذلل و خشوع و خضوع در حضرت باری نمینمود بر خدای واجب و شایسته بود که او را کروکور بدارد .

یعنی چون معجزه عیسی شفای کر و کور و امثال آن بود و امت او بواسطه بروز این معجزات او را در مقامی که در خور او و عبودیت او نبود عنوان نمودند اگر خودش آن کلمات سخیفه را مردود و منکر امی ساخت خدای تعالی لزوماً او را کر و کور می گردانید.

تا بدانند در همان چیزی که معجزه او بود بآن مبتلا شده و از شفای

خود عجز دارد و معلوم شود که چنین کسی خالق و مختار نیست و آن چه ظاهر می نماید از جانب خالق مخلوقات و قادر مطلق است لکن چون آنحضرت قائلین بآن را بعناوین مختلفه مشدده منهی می داشت .

بر خدای لازم نگشت که او را مبتلا به بلیتی بگرداند تا بر جهانیان مکشوف آید بلکه نهی و انکار وزجر و انزجار خود آنحضرت انفع واولی بود و بعد ازین در ترجمه محمد بن مقلاص ابی الخطاب که حضرت صادق علیه السلام او را لعن فرمود و مغیره بن سعید و بشار شعیری مذکور می شود .

بلکه بسا اوقات بودی که در خاطر شخصی حکایت غلو خطور می نمود از کثرت دیدار غرایب معاجیز حالتی بروی دست میداد که نزدیک می شد .

حضرات ائمه علیه السلام بزجر وضع او مبادرت می فرمودند بلکه با بودی که از مجرد این خطور مضطرب میشدند و در منع و نهی این امر بیرون از صواب مبادرت می ورزیدند .

چنانکه در حق اسمعیل بن عبدالعزیز و خالد بن نجیح و زراره و صالح ابن سهل و عبدالله سبا و محمد بن اورمه و مفضل بن عمر مذکور است علامه بهبهانی می فرماید و بالجمله ما در حق این جماعت مذکورین چیزی از این امور نیافتیم که منسوب بآنها باشد.

بلکه این امر را برعکس آن یافتیم بلکه ائمه هدی علیهم السلام بسیاری ازین مردم را امنای خودشان در امور خودشان و وکلای مبتدین و مختارین مستقلین خود فرمودند چنانکه در فائده رابعه آخر این کتاب مسطور آید.

و نیز ظاهر میشود از آنچه مذکور شد فساد احتمال اطلاع جارح یعنی مطلع بودن جارح بر آنچه ائمه علیهم السلام بر آن اطلاع نیافته بودند یعنی ائمه علیهم السلام که عالم بر علم ظاهریه و باطنیه هستند بر این مسئله آگاه نباشند .

اما دیگران که علم ایشان نسبت بعلوم ائمه صلوات الله علیهم در حکم يك قطره وصد هزاران دریای محیط است آگاه باشند مضافاً الی رکاکة الاحتمال وفساده من وجوه شتی زیرا که اطلاع مثل شیخ و نجاشی و امثال ایشان در زمان خودشان بر فساد عقیدت و شخصی که در زمان ائمه علیهم السلام بوده است عادة ممکن نیست .

مگر اینکه این شخص مشهور و معروف باشد در زمان خیانت باین معتقد پس عادة ممکن نیست که ائمه علیهم السلام با حالت معاصرت و معاشرت به آن عالم نباشند و این عقیدت این گونه مردم در خدمت حضرت معصومین صلوات الله علیهم بروز و ظهور نیافته باشد.

لکن آن شخص معتقد خود را با دیگران ظاهر کرده باشد تا بجائی که شیعیان این امر را شایع و آشکار نمایند و این اشاعة واذاعهای که در حضور ائمه سلام الله مکتوم و نزد شیعه مکشوف شده است به آن درجه ظاهر و هویدا شده باشد که بر مانند شیخ کسی ثابت و مدلل بشود مع ان الشیعه تراهم کثیراً ما كانوا ینالون فی الله جله ویتعون فیهم بمحضرهم علیهم السلام كما یظهر فی ترجمة جعفر بن عیسی و یونس بن عبدالرحمن فضلا عن التحریش بالنسبة الی الفعل القبیح فضلا عن مثل الکفر والالحد .

خصوصاً باملاحظه اینکه ایشان نگران هستند که این اشخاص مذکوره برای جماعت شیعه روایات ائمه علیهم السلام و اخبار ایشان را روایت میکنند و شیعیان باین روایات عمل مینمایند و در کتب خودشان برای آیندگان تا پایان زمان ثبت و ضبط میفرمایند با اینکه ما می بینیم کسانی را که دارای اندک فطانت و زیر کی هستند چون با کسی يك مجلس یا دو مجلس بمکالمت و معاشرت پردازند از بدی عقیدت او باخبر میشوند و با این حال و این تقریر باید فهمید حالت علم و فطانت و کیاست حضرات ائمه طاهرین صلوات الله علیهم چگونه خواهد بود.

و حال اینکه از خودشان وارد شده است انقوا من فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله بلکه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه وارد است :

ليس مخلوق الأوبين عينه مكتوب مؤمن او كافر وذلك محجوب عنكم وليس محجوبا عن الائمة عليهم السلام .

و هیچکس بحضور مبارك ایشان وارد نشدی جزاینکه میدانستند مؤمن

است یا کافر و هم از ایشان وارد است :

انا لنعرف الرجل اذارانياه بحقيقة الايمان و بحقيقة النفاق و ان الامام يعرف شيعة من عدده بالطينة التي خلقوا منها يوجوههم و اسنائهم .

و ائمه عليهم السلام دوستی دوست را میدانند و میشناسند اگر چه خلافش را ظاهر نماید یعنی بسبب تقیه یا علتی و حکمتی برخلاف باطن خود آشکار نماید و بغض مبغض و دشمنی دشمن را شناسا هستند اگر چه او بر حسب زمانه سازی و نفاق و تکلیف وقت اظهار دوستی کند و همچنین خیار ایشانرا از شرار ایشان میشناسند و آن صحیفه که اسامی بهشتیان و دوزخیان در آن است و هیچ زیاد و کم نمیگردد در خدمت ایشان است و همچنین دیوان اسامی شیعیان و اسامی پدران شیعیان ایشان نزد ایشان است همچنین ایشان بر ضمایر مردمان و آنچه نفوس ایشان بتصور و حدیث در آورد الی غیر ذلك عارف میباشند چنانکه اخبار خودشان بر این جمله شاهد است.

و نیز از جمله چیزهائیکه دلالت مینماید بر فساد نسبت دادن غلو را باین جماعت این است که خود این جماعت اخبار صریحه را که برخلاف غلو و بدون شك و شبهت منافی آن است روایت میکنند و مشایخ قوم و علمای اعلام و اتقیای عظام رحمهم الله الملك العلام از ایشان نقل میکنند و بحجیت این روایات و منقولات معتقد میباشند چنانکه بر مردم متتبع پوشیده نیست بلکه از خود این جماعت طعن نمودن بر غلاة ظاهر است و پاره ای از ایشان کتابها نگاشته اند که مشحون

بررد بر مردم غالی است مثل محمد بن اور مه و نصر بن الصباح واز جمله مسائلیکه مؤید این مطلب است این است که جمعی از ایشان چنان باز نموده اند که حالت اضطرابی بدو دست داد و از آن پس از اندیشه بازگشت گرفتند مثل مفضل بن عمر و بن سنان و سالم بن مکرم و دیگران .

و نیز در فواید مذکور است که بسیاری از اجله رجال که برای متأخرین تأملی در صحت حدیث ایشان نیست فاسد العقیده شدند و بعد از آن از آن عقیدت فاسده بازگشت نمودند مثل بنظری و نظرای او و از این بعد نیز در بعضی موافق بعضی مذاکرات میآید که بر تائید این بیانات می افزاید .

راقم حروف بنده حقیر فقیر الی ربه الغنی عباسقلی سپهرثانی غفر ذنوبه عرضه میدارد که در این چاشتگاه یکشنبه هفدهم شهر جمادی الاولی سال یکهزار و سیصد و سی و هشتم قمری هجرت مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم که بفضل و رحمت الهی مشغول نگارش و ترجمه عبارات فقاہت آیات حضرت مولی الاعظم استاد اساتید عصره فی العالم علامه معظم تحریر اکمل اعلم آقای حجة الاسلام بهبهانی اعلی الله درجاته هستم و این احادیث مذکوره و اخبار ماثوره را ازین پیش در کتب حالات ائمه اطهار صلوات الله علیهم با شرح و بیان یاد کرده ایم از خالق مخلوقات بسی شکر گذاریها دارم که در پاره ای اوقات که در ذیل احادیث و اخبار و قصص و آثار به پاره ای لطایف مطالب و دقایق مسائل نظر میگشائیم در تلویح و توضیح یا تاویل و تشکیل غوامض آن از فضل خدا و انوار ساطعه ائمه هدی صلوات الله علیهم بحسب صائب و فکر متصاب و ادراک حقایق نکات برخوردار می آیم.

و از آن پس چون مدتی بر آید و تحریرات کثیره بگذرد در پاره ای احادیث و اخبار نگران تشریح و توضیحی از طرف امام علیه السلام یا علمای اعلام اسلام می آید که مؤید همان معروضات سابقه است .

چنانکه در مطالب مذکوره که این بنده در ترجمه علی بن حسکه و فارس بن حاتم قزوینی شرحی نگاشته و بیانی نموده بود در این موقع از علامه بهبهانی

علیه الرحمة که بحر ذخار علم و فضل و نسبت با مثال این بنده شرمنده حکم کوه و کاه دارد.

آنچه مسطور آمد مؤید عرایض سابقه بنده است و نیز در بیانات این استاد سعادت بنیاد بعضی اشارات و تینیات نمود و ممکن است پاره ای نسبتها که در حق چنین مردم داده اند و در کتب رجال و احادیث و خبر و تواریخ و سیره سطور و در صفحه جهان ثابت و برقرار مانده است از روی عناد یا جهل و نیت فتنه و فساد یا عدم تحقیق و تدقیق یا عدم صحت و اویان خبر و غیره بوده است .

و در هر حال از نگرندگان عظام مستدعی است که برزلات این بنده جانی و لغزشهای او بنظر عفو و اغماض بگذرند چه علاوه اینکه انسان ساخته از و نسیان است سالها است که از کثرت انقلابات اعصار و اختلافات احوال روزگار و شداید لیل و نهار و مخالفات تمام دول و مناقشات اقسام ملل و جنگها و محاربات عظیمه که در اقالیم جهان و مالک کیهان روی داده و سختی امور معاشیه که از هر جهت در جمیع اجناس مالوکیه و ملبوسیه و نفاقی که در جمله نفوس بشیریة و اتلافی که در نفوس محترمه روی داده و شاید بتوان مقتول و متوفای این چند سال را افزون از شصت بلکه هفتاد کرور آدمی زاد و خسارات وارده را بیشتر از چندین هزار کرور توان خواند .

در هر ذی نفسی از جنس بشر اختلالی عظیم در احوال و مزاج و افکار و تصورات و حافظه و حواس و همچنین در اساس تعیش حاصل است و با این صور و حالات مختلفه تبانیه معلوم است هر کس در هر صنعت و فنی و نمایش و گذارش در چه میزان و گنجایش خواهد بود و اگر امداد ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نبود نگارش يك صفحه که شامل دقایق احادیث و اخبار باشد از امثال این بزه محال و ممتنع مینمود چه ترتیب امور زندگانی و حصول مقاصد و امانی خیلی ناقص و متزلزل است و بعلاوه با سن شیخوخت و عدم مساعدت اهل دولت و ملت بطوریکه شایسته و بایسته نیست کمتر زمانی است که بخبری جان گذاز

دچار نشود و موجب غم و اندوهی که مایه اختلال خیال نگردد.

چنانکه هم در این ساعت که در این فصل زمستان و ماه دلو و شدت سرما و کثرت برف و یخبندان و سورت هوا که سالها بر میگذشت که مانندش دیده نشده و خود یکی از رحمت‌های بزرگ الهی و نعمتهای الهی است و این بنده در منزل شخصی خود در کنار کرسی نشسته و بتحریر مشغول بناگاه خبر دادند که مطارع خبر تلگرافی که از نجف اشرف بدار الخلافه طهران رسید حضرت حجة الاسلام والمسلمین ناصر الملة والحق والدين مقتدی الانام نایب الامام معاذ الخاص والعام مروج الأعلام سید الفقهاء الفهامة آقای حاج سید اسمعیل معروف بصدر که از رؤسای اسلام بودند برحمت خدای متعال واصل وروح مقدسش بریاض رضوان طیران گرفت علیه الرحمة والغفران .

و این مرحوم مغفور یکی از فقهای بزرگ اسلام و حفظه دین حضرت خیر الانام صلی الله علیه وآله وسلم البررة الکرام مثل مرحوم جنت مکان حاجی میرزا خلیل طهرانی و مرحوم خلد آشیان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و مرحوم طوبی طیران حاجی سید محمد کاظم یزدی حجج اسلامیه و آیات الله الشریفه فی العالم طیب الله مرآه هم بودند که سالهای بسیار در فهد شریف حیدر کرار صلوات الله علیه و نجف اشرف و عقبات عالیّه ائمه هدی علیهم السلام با صدق نیت و صفوت طویت و صفای رویت بترویج شریعت غراً وملت بیضا و تشدید احکام دین مبین و تشدید ارکان ملت سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین روز کار میبردند و مقتدای ایام و بهجت لیالی و ایام بودند خداوند سبحان بر علو درجات و سمو معارج ایشان بیفزاید و امثال و اقران ایشان را در ممالک اسلامیه و شیعه اثنا عشریه بکمال هدایت و جمال تقوی و ترویج شریعت باقی و مستدام و اهل اسلام را از برکات علوم سنیّه ایشان برخوردار فرماید.

بتخصیص وجود مبارک حضرت مستطاب نصیر الله و ناصر الامة و معین الشرع و رئیس علماء اثنی عشریه عالم علیم وفقیه مسلم و بقیة الزهاد والعباد فی العالم

و ممدوح الامم حجة الاسلام و معینت الاسلام مجسمه زهد و تقوی صاحب الریاسة الکلیه آقای آقا میرزا محمد تقی شیرازی دامت ایام افاضاته و اعوام افاداته که سالهای دراز است که در همان مکان مقدس نجف اشرف و عتبات عالیات بترویج دین مبین و آئین متین اشتغال دارند و عموم مسلمانان مقلد ایشان هستند.

و نیز حضرت مستطاب ملا ذالانام مجتهد العصر و سید الفقها العظام آقای آقا میرزا ابوالقاسم کاشانی ولد مبرور جنت مکان آقای حاجی سید مصطفی حجة الاسلام ولد مرحوم افقه الفقهاء الفخام آقای حاجی سید حسین کاشانی مجتهد ابن مرحوم حاجی میر محمد علی اعلي الله مقامهم که سالهاست در خدمت والد ماجد خودشان آقای حاجی سید مصطفی از دارالخلافة طهران بنجف اشرف مشرف گردیده و بمجاورت آن محد مبارك و تکمیل فضایل و علوم فاخره ظاهرية و باطنية مشغول و عینی از اعیان علمای اعلام و رئیسی از رؤسای ملت اسلام و ملان خواص و عوام میباشند.

و برادر ستوده گوهر مرحوم مبرور آقای حاجی سید مصطفی حضرت مستطاب شریعتمدار مروج الاحکام ذخر الايام نخبه الفقهاء و المجهدين الكرام آقای آقا میرزا سید حسن مجتهد دامت فضایله با خلقی حسن و فضلی مسلم و فقهی محمود و مقامی مسعود با فاخته و افادت و ریاست اهل وطن و وکالت مجلس مقدس شورای ملی مملکت ایران میگذرانند و غالب اوقات از ادراك فواید حضور مفاخر دستور ایشان بهره یاب هستیم .

و همچنین حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین ناصر الملة و الدین افقه الفقها و افضل الفضلاء و ذخر الادبا عالم اواه آقای آقا میرزا حبیب الله مجتهد کاشانی دامت برکاته ولد مرحوم مغفور ملا علی مدد کاشانی مجتهد ساوجبی الاصل که اکنون شهر کاشان بوجود مسعود ایشان محسور مرکز کاهکشان و ذات مقدسش مفخر عموم اهل اسلام است میگذرانند و کثرت تصانیف و تالیفات ایشان از فقه و اصول و فنون ادبیات و ریاضیات بدرجه ایست که جز با

مؤلفات و مصنفات چند نفر از مشاهیر علمای سلف قیاس نتوان نمود و در زهد و نوری و قدس و ورع همسنگ علمای زاهد و فقهای ناسک عهود سالفه و تا اینزمان که افزون از هشتاد سال از روزگار فرخنده آثار این فقیه مسلم میگذرد آئی از تألیف و تصنیف و تدریس و ترویج جدائی ندارند .

و بعلاوه بر منبر و عظم و نصایح با بیاناتی صاف و مؤثر تر از آب زلال و مطبوعتر از عقود درر و لال اسماع و قلوب مستمعان را بهره ور و کامیاب میفرمایند و پاره ای کتب و رساله عملیه که بطبع رسیده و مطبوع عموم اهالی اسلام است بر مراتب فضایل و مآثر سعیده این بحر زار و کوه ذخار دلالت دارد در ایام توقف طهران که ایشان و برادر فرخنده اش فاضل المعی عالم لودی بحر پرخروش و ذخیره ادوار و اعصار ادیب یکانه مجتهد فرزانه قبله الانام نخبه الایام آقای ملا محمد تقی دامت فضایله که اکنون در منشاء اصلی خود بلده ساوه راهنمای هر گروه و یاده و پیشوای ایشان و ملاذ و ملجاء آنسامان و نزدیک بهشتاد سال روزگار سپرده اند در خدمت سید عالی مقدار جنت جنان مرحوم حاجی سید حسین مجتهد کاشانی سابق الذکر تلمذ می نمودند بواسطه قرابتی که با پدرم مرحوم مغفور میرزا محمد تقی لسان الملك سپهر اول مورخ این عصر همایون داشتند غالب اوقات در این خانه منزل میکرد .

مرحوم مبرور برادر ارشدم آقا میرزا هدایت الله لسان الملك ثاني ملك المورخين در خدمت آقای آقا میرزا حبیب الله و این بنده در خدمت آقای ملا محمد تقی باستفاضه و تعلم میگذرانیدیم ای چه خوش آنروزگاران که بسی روزها و شبها مرحوم مبرور آقای حاجی سید حسین و آقا زادگان ایشان و این دو فاضل عزیز با حضور پدرم و برادر و پاره ای خویشاوندانم به قیلوله و بیتوته و استفاضت و استفادت تامة و بمکالمات و مفاوضات علمیه میگذشت و اکنون همه رفتند و این

بنده چون قرن اغضب بجای و محروم و محسور و مغموم و مهجور بجای ماندم.

الهم اجعل عواقب امورنا خيراً بحق خير الانام و اوصياته العظام عليهم الصلوة

در این هنگام ظهر روز دو شنبه هیجدهم شهر جمادی از مسجد سلطانی دار الخلافه که مجلس ترحیم رضوان آشیان مرحوم مغفور حجة الاسلام عطر الله مرقدہ دو هزار نفر از اعیان علما و طلاب و وزرا و امرا و ارکان دولت علیه حاضر وساعت بساعت تھی و مملو میگرددید و الاحضرت اشرف اقدس اعظم والد شاهنشاه زاده معظم محمد حسین میرزا ولی عهد دولت علیه بختم مجلس تشریف آورده و این مجلس را با تفضیم و تکریم و ابهتی که شایسته حفظ شعائر اسلام است بخاتمت رسانیدند .

حضرت مستطاب اشرف الحد آقای آقا میرزا حسن خان رئیس الوزراء و وزیر داخله دولت علیه که از وزرای کافی کامل عالم عامل پر مغز فعال این مملکت میباشند با سایر وزراء که عبارت از هیئت دولت باشند در این مجلس محترم مفخم حضور داشتند و ترتیبات و توقیرات لازمه را بجای آوردند.

و جماعت حضار در فقدان این پدر روحانی و عالم ربانی اشکها از چشمها بیاریدند و بر مرگ چنین یگانه عالم بزرگوار بنالیدند .

و پس از این مجلس سلطانی اغلب طبقات اعیان و ارکان دار الخلافه و تجار و اصناف مردم شروع بانعقاد مجالس ترحیم خواهند نمود و در تمام ولایات اسلامیة بهمین ترتیب اقدام مینمایند ، اجورهم مع الله تعالی وتبارک.

فتح بن یزید ابو عبدالله جرجانی صاحب المسائل لابی الحسن علیه السلام علمای رجال اختلاف ورزیده اند که مراد از ابوالحسن امام رضا یا ابو الحسن ثالث هادی سلام الله علیهما است و الرجل مجهول والاسناد الیه مدخول و هم او را در زمره اصحاب حضرت هادی علیه السلام رقم کرده اند و او را دارای کتابی و مختار بن بلال بن مختار بن ابی عبیده را از وی راوی شمرده اند.

فضل بن شاذان بن خلیل ابو محمد نیشابوری از اجله اصحاب واعزه رواة است از حضرت امام رضا و ابو جعفر ثانی و در شمار اصحابهادی نوشته شده است و ازین

پیش در ذیل اصحاب حضرت رضا و ازین بعد در ذیل اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام مذکور شد و خواهد شد .

قیصه بن شدا از اصحاب حضرت هادی سلام الله علیه است در بعضی کتب رجال قیصه شذادی نوشته اند روی علامت اصحاب هادی علیه السلام میباشد و در بعضی قیصه بن بخارق نوشته اند وق علامت اصحاب حضرت صادق صلوات الله علیه است و در پاره ای قیصه بن سدادی خج نوشته اند و خج اشاره به رجال شیخ است .

کافور خادم از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است .

محمد بن ابی طیفور متطبب از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است .

محمد بن ابی یونس تسینم باناء منقوطه وسین مهمله ونون ویا حطی ومیم ابی حسن بن یونس مکنی بابی طاهر وراق حضری کوفی از موثقین صحیح الحدیث است .

خاصه و عامه از وی نقل احادیث مینمایند و در حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام مکاتبه داشت و بعضی وراق ابو نعیم فضل بن دکین و برخی محمد بن تسینم و دارای کتب نوشته اند که برتر آنجمله کتاب الجامع است .

محمد بن احمد بن ابراهیم از اصحاب حضرت امام علی نقی ابی الحسن سلام الله علیه محسوب است وی مکنی بابی الفضل جعفر کوفی معروف بصابونی است در مصر سکون داشت و در مذهب زیدیه می گذرانید.

و از آن پس امامی المذهب شد و در مصر دارای مقام و منزلتی بود و او را کتب عدیده است از آنجمله کتاب المفاجر و کتاب تفسیر معانی القرآن و غیره است که متجاوز از هفتاد کتاب است و در منهج المقال نامبردار شده است.

محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار وکیل حضرت عسکری علیه السلام بود حامد بن احمد مراغی گوید .

لیس له ثالث فی الارض در کتب رجال مینویسند ادراک خدمت حضرت

ابی الحسن علیه السلام را نموده است.

محمد بن اسمعیل بلخی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است محمد بن اسمعیل صیرفی از اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام است .

محمد بن ارومۀ بضم همزه واسکان او وفتح راء مهمله ومیم و بعضی بتقدیم راء برو او گفته اند کنیت وی ابو جعفر است و دارای کتب است و شیخ طوسی گوید در روایات او تخلیط است و ابن بابویه میفرماید محمد بن ارومۀ مطعون بغلو بود و در کتب روایات او آنچه رقم شده باشد در کتب حسین بن سعید و جز او مذکور باشد محل اعتماد است .

و به آن فتوی میدهند و آن احادیث و اخباریکه ابن ارومۀ در نگارش و روایت آن منفرد باشد و شریک او را نباشد عمل کردن به آن جایز نیست و نمیتوان به آن فتوی راند نجاشی میگوید مردم قم چون در مذهب او بد گمان و او را غالی میدانستند کسی را گماشتند تا او را پوشیده آسیبی خطر ناک برساند آن بانجام آن کار برفت و نگران شد که پسر ارومۀ از آغاز شب تا پایان شب یکسره ینماز بگذرانید و چند شب بهمین نحو بیاس او برفت و جز بر همان در نماز و نیازش تا پایان شب نیافت چون این کردار بر مردم قم آشکار افتاد از آزار او دست برداشتند .

پاره ای از اصحاب گفت که پاره ای توقیعات حضرت ابی الحسن ثالث صلوات الله علیهما را دیده بود که در همین معنی و براءت ابی جعفر ازین نسبت بوده است و کتب او بجمله بصحت مقرون است مکریک کتاب او که در ترجمه تفسیر باطن رقم کرده است و مختلط است.

ابن الغضائری گفته است ابن ارومۀ را اهل قم بغلو متهم ساختند وگرنه در احادیث او فسادی نیست و در اخبار و احادیث او چیزی که اضطرابی در آن باشد ندیده ام مگر اوراقی که در تفسیر باطن است و این اوراق شایسته حدیث ها و اخبار او نیست و گمان داریم دیگران محض خصومت وضع کرده و باد نسبت

داده اند نجاشی اور قمی رقم کرده است .

و در منهج المقال باسامی کتب او که افزون از سی کتاب است اشارت می‌رود از آنجمله کتاب الرد علی الغلاة است .

و دیگر کتاب منزل فی القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام است .

و با این حال چگونه او را در شمار مردم غلاة باید آورد و هم چنین کسیکه آیاتی را که در قرآن کریم در فضل و منقبت امیر المؤمنین علیه السلام جمع و مذکور و سند جلالت و فضیلت آنحضرت می‌شمارد چگونه آنحضرت را در مقامی که فوق مقام مخلوقیت و عبودیت است می‌خواند .

اما می‌شاید گاهی در شرح فضایل کار فرمای قدر و قضا علی مرتضی علیه التحیه و الثنا باسرار و مضامین لطیفه سخن کرده است که مردم عوام و متوسطین را آنحوصله گنجایش نبوده است و فهم آن را نداشته و افزون از اندازه ممکن دانسته اند و گمان برده اند که این ارومه آنحضرت را واجب و از حد امکان برتر میدانند .

لاجرم او را غالی و ناخجسته مذهب شمرده اند یا پاره ای کسان از روی عناد این نسبت را بدو داده و بعضی اوراق وضع و باو نسبت کرده اند و از این گونه اتفاقات حمد آمیز در روزگار بسیار واقع شده است خصوصاً در مردم قم و کاشان و بلاد گرمسیر خشک و مزاجهای حار سودائی لطیف مزاج ظریف امتزاج کثیر الازدواج و امثال این اراضی این حالات بیشتر نمایش می‌جوید .

محمد بن حسین بن ابی الخطاب ابو جعفر زیات همدانی از اجله اصحاب امامیه و عظیم القدر و کثیر الروایه و ثقه و حسن التصانیف و در شمار اصحاب حضرت امام محمد جواد علیه السلام مذکور شد .

و هم در جمله اصحاب امام هادی و امام ابی محمد عسکری علیهما السلام منظور است و این ابی الخطاب زید نام دارد و غیر از ابن ابی الخطاب ملعون است.

محمد بن حسین فهری با حاء مهمله مضمومه و صاد مهمله و یاء خطی از اصحاب حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام است میگوید مردی ضعیف و ملعون است .

ازین پیش در ترجمه حسین بن محمد بن بابا و فارس بن حاتم نام بردارشد.

محمد بن حکیم کشی می گوید حضرت ابی الحسن علیه السلام چون از اصحاب کلام سخن میرفت کلام او را میپسندید از ابن ابی عمیر مروی است که گفت در دمت حضرت ابی الحسن ثالث سلام الله علیه از اصحاب کلام مذکور میشد .

فرمود اما ابن حکیم فدعوه یونس بن عبدالرحمن از حماد روایت مینماید که گفت چنان بود که حضرت ابی الحسن علیه السلام با تجد بن حکیم امر می فرمود .

محمد بن حمزة قمی از اصحاب حضرت ابی الحسن هادی علیه السلام است .

در تعلیقات میفرماید ظاهر این است که وی ابن الیسع و برادر تدین حمزة بن الیسع ثقه جلیل القدری است که او نیز از اصحاب حضرت هادی سلام الله علیه است و این محمد صاحب همان کتابی است که عدین یحیی از آن روایت مینماید و از روایات او مستثنی نمی گرداند.

و این دلالت بر عدالت محمد بن حمزة دارد و در مبحث نماز عید محمد بن یحیی میگوید این حدیث را از کتاب حمد بن حمزة بن الیسع اخذ کردم و او از محمد بن فضل روایت کرده است و من خود از وی نشنیدم و می گوید علی بن حسن حدیث نمود و ظاهر این است که ابو طاهر ثقه که ازین بعد از اصحاب هادی علیه السلام است همین مرد است .

محمد بن خالد رازی از اصحاب حضرت هادی سلام الله علیه است و مکنی بایی العباس است .

محمد بن ریان بن صلت از اصحاب حضرت ابی الحسن ثالث هادی صلوات الله علیه است و اورامردی ثقه و اشعری نمی رقم کرده اند و او را از حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام مسائلی است اخبرنا محمد بن علی بن الکاتب قال حدثنا محمد بن عبد الله بن

جعفر قال حدثنا ابي قال حدثنا محمد بن ريان بن صلت بالمسائل.

محمد بن سعيد بن كلثوم مروزی وی از اجله متکلمین نیشابور بود و عبدالله ابن طاهر بن محمد بن سعید بواسطه خیانتش هجوم آورد و محمد بن سعید با او محاجه نمود و ابن طاهر او را رها ساخت ابو عبدالله جرجانی گوید محمد بن سعید از نخست خارجی بود.

و از آن پس بمذهب تشیع بازگشت بعد از آنکه بخروج و اظهار سیف

بیعت کرده بود .

محمد بن سلیمان جلاب از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است .

علامه بهبهانی اعلی الله تربته در تعلیقات میفرماید ازین پیش در ترجمه پسرش احمد بن سلیمان گذشت که ایشان معروف به بکرین بودند تا گاهی که توقیعی از حضرت ابي محمد علیه السلام نمایش گرفت و در آنجا ابوطاهر رازی مذکور بود و در بعضی روایات وارد است که محمد بن سلیمان جداوست .

و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه پس از مرگ پدرش باوی مکاتبه فرموده است و انشاء الله تعالی در جای خود مذکور می آید .

محمد بن عبدالجبار بن ابي صهبان از اصحاب حضرت ابي الحسن ثالث هادي علیه السلام است و مردی ثقة بود و پاره ای حالاتش در ذیل اصحاب حضرت امام حسن عسکری مذکور میشود.

محمد بن علي مهزیار بازاء معجزة از اصحاب حضرت ابي الحسن ثالث علیه السلام است و ثقة و صحیح است .

محمد بن عیسی یقطینی در اصحاب حضرت ابي جعفر ثانی امام محمد جواد علیه السلام مسطور است .

و هم در زمره اصحاب حضرت هادی علیه السلام یاد کرده اند محمد بن رخیجی را از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و از راویان حضرت ابي الحسن موسی صلوات الله علیهم یاد کرده اند و در ارشاد شیخ مفید در ابواب

احوال حضرت ابی جعفر و حضرت هادی علیهم السلام روایاتی که بر مدح و عظمت شأن او دلالت میکند مذکور است .

محمد بن قاسم و بقولی ابو القاسم مفسر استرآبادی ابو جعفر بن بابویه از وی حدیث مینماید و او ضعیف و کذاب است تفسیری از وی روایت مینماید که او از دو مرد مجهول الحال که یکی معروف بیوسف بن محمد بن زیاد و دیگر علی بن محمد بن یسار از پدر خودشان از حضرت ابی الحسن ثالث صلوات الله علیه راوی هستند والتفسیر موضوع عن سهل بن الدیاجی عن ابیه باحدیث من هذه المناکیر عنه .

محمد بن قاسم بن حسین بن حمزة بن موسی العلوی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است.

محمد بن مروان الجلاب از اصحاب حضرت ابی الحسن ثالث هادی علیه السلام و مردی ثقه و دارای کتابی است .

محمد بن مروان خطاب در شمار اصحاب حضرت هادی صلوات الله علیه است محمد بن نصیر بانون مضموعه و صاد مهمله ابن غضایری از افاضل اهل بصره از حیثیت علم اما ضعیف بود آغاز نصیرییه از و شد و جماعت نصیرییه بدو منسوب هستند ای نصیری مگو خدا است علی بنده خاص کبریاست علی و مینویسند حضرت علی بن محمد عسکری صلوات الله علیهما محمد بن نصیری را لعن فرمود و او از جمله غلاة است .

محمد بن موسی بن فرات در شمار اصحاب امامین همامین عسکرین علیهما السلام است محمد بن یحیی مکنی بایی یحیی بصری از اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام است .

محمد بن یحیی بن زریاب از اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام است مصقلة بن اسحق قمی اشعری از اصحاب حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه است

موسی بن داود یعقوبی در شمار اصحاب حضرت جواد و هادی علیهما السلام است .

موسی بن عمر موسی بن عمر حنینی در شمار اصحاب حضرت امام همام ملجا الایام والاعوام ابو الحسن ثالث علیه السلام است موسی بن محمد حسینی از اصحاب امام هادی علیه السلام است .

موسی بن مرشد وراق نیشابوری از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است نصر بن حازم قمی از اصحاب حضرت هادی سلام الله علیه است.

نمیله همدانی مکنی بابی ماریه از خواص در گاه حضرت هادی سلام الله علیه است و برخی او را از اصحاب یمن آنحضرت نوشته اند .

هارون بن مسلم بن سعد ان الکاتب بسر من رأی در سر من رأی منزل داشت واصلش از انبار بود و کنیتش ابوالقاسم بود و کنیتش ابوالقاسم است و مردی ثقة و در جبر و تشبیه دارای مذهبی بود بملاقات حضرت ابی محمد و ابی الحسن علیهما السلام فایز و مفتخر گشت و کتب متعدده در توحید و فضایل و خطب و مغازی و دعاء بنوشت و او را از ابوالحسن ثالث علیه السلام مسائل است .

یحیی بن ابی بکر الرازی ضریر از اصحاب هادی علیه السلام است و یحیی البصری از اصحاب حضرت هادی علیه السلام بود.

یحیی بن زکریا معروف بگنجی مکنی بابی القاسم ادراک حضور مبارک

عسکرین سلام الله علیهما السلام را نموده است .

یحیی بن محمد از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است .

یعقوب بن اسحق از اصحاب حضرت هادی علیه السلام محسوب است یعقوب بن منقوش از اصحاب حضرت امام علی نقی علیه السلام میباشد .

یونس بن عبدالرحمن مولی علی بن یقظین مکنی بابی محمد از وجوه اصحاب امامیه و از حضرت موسی بن جعفر و امام رضا علیهما السلام راوی بود ابو جعفر جعفری گوید کتاب یوم وليلة را که یونس بن عبد الرحمن تألیف کرده بود بعرض

حضور مبارك حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام رسانیدم در آن نظر کردو فرمود هذا دینی و دین آبائی کله وهو الحق کله .

وازين پیش بحال او اشارت شد و ازين بعد نیز اشارت میروود اکنون باحوال اصحاب حضرت ابی الحسن امام علی نقی صلوات الله علیه که بکنیه مشهورند نگارش می رود.

ابوالحسین بن هلال از اصحاب ابی الحسن ثالث حضرت هادی سلام الله علیه و ثقه است .

ابو الحصین بن الحصین از اصحاب حضرت امام علی نقی سلام الله علیه ابورائه بن راشه متطیب از اصحاب حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه است .

ابو طاهر ابن حمزة بن الیسع اشعری قمی مردی ثقه و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام و از راویان آنحضرت میباشد و بعضی گفته اند نامش محمد است.

ابوطاهر محمد و ابو الحسن و ابوالطیب را که فرزندان علی بن بلال هستند از اصحاب حضرت هادی علیه السلام نوشته اند.

ابو عبدالله بن ابی الحسن از اصحاب حضرت امام علی نقی سلام الله علیه است ابو عبدالله الغازی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است و غالی بود ، ابو عبدالله مکاری از اصحاب حضرت هادی سلام الله تعالی علیه است .

ابو علی بن راشد در مقام حسین بن عبدربه وکالت یافت و در امر وکالت ممدوح و مشکور شد و عنایت و طلب رحمت فرمودن آنحضرت در حق او مکرر مذکور گردید .

در منهج المقال تویع مبارك آنحضرت را بدینگونه سوای سابق رقم کرده است میگوید آنحضرت در سال دویست و سی و دوم به علی بن بلال مرقوم فرمود

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد الله و اشکر طوله وجوده واصلی علی عبد النبي صلوات الله ورحمته علیهم ثم انی اقامت ابا علی مقام الحسين بن عبدربه فاتمنه علی ذلك بالمعرفة بما عنده الذی لا یقدمه

احد وقد اعلم انك شيخ ناحيتك فاجبت افرادك واكرامك بالكتاب بذلك فعليك بالطاعة والتسليم اليه جميع الحق قبلك وان تحض موالى علي ذلك وتعرفهم من ذلك ما يصير سبباً الى عونه وكفايته فذلك من نور و توفير علينا ومحبوب لدينا ولك به جزاء من الله واجر فان الله يعطى من يشاء ذو الاعطاء والجزاء برحمته وانت فى وديعة الله وكتبت بخطى واحمد الله كثيراً .

احمد بن محمد بن عيسى گوید نسخه مکتوب آنحضرت در صحابت ابن راشد بجماعت موالى که در بغداد مقيم بودند و در مداین وسواد و حوالى آن جای داشتند باین صورت بود .

احمد الله اليكم ما انا عليه من عافيته وحسن عامدته واصلى علي نبيه واله افضل صلواته واكمل رحمته ورافته واني اقامت علي بن راشد مقام حسين بن عبدربه و من ان كان قبله من وكلائي وصار في منزلة عندى ووليته ما كان يتولاه غيره من وكلائي قبلكم لقبض حقي وارتضيته لكم وقدمته في ذلك وهو اهله وموضعه قصير وارحمكم الله الى الدفع اليه ذلك والى وان لا تجعلوا له على انفسكم حلة فعليكم بالخروج .

عن ذلك والتسريع الى طاعة الله وتخليل اموالكم والحصن لدمائكم وتعاونوا علي البر والتقوى واتقوا الله لعلكم ترحمون واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تموتن الا وانتم مسلمون فقد او جبت في طاعته طاعتي والخروج الى عصيانه عصياني والزموا الطريق بأجركم الله ويزيدكم من فضله فان الله بما عنده واسع كريم .

متطول علي عباده رحيم نحن وانتم في وديعة الله وحفظه و كتبت بخطى والحمد لله كثيراً .

و در کتابی دیگر مرقوم فرمود وانا امرک يا ايوب بن نوح تقطع الاكنار بينك وبين ابي علي وان يلزم كل واحد منكما ما وكل به وامر بالقيام فيه بامر ناحيته فانكم اذا انتهيتم الى كل ما امرتم به استغفيتم بذلك عن معاودتى وامرك يا ابا علي بمثل ما امرک به يا ايوب لا تقبل من احد من اهل بغداد والمداین شيئاً

يحملونه ولا تلى لهم استيذاناً علي ومر من أتاك بشى من غير اهل ناحيتك ان بصيره الى الموكل بناحيته وامرك يا ابا علي بمثل ما امرت به ايوب وليقبل كل واحد منكما ما أمرته به .

معلوم باد چنانکه در منهج المقال نیز متعرض است اسم ابی علي بن راشد است و ترجمه عبارات مذکور بتفاریق در طی این کتاب مسطور شده است .

ابو عمر والحذاء از اصحاب حضرت امام علی نقی هادی علیه السلام است و در بعضی نسخ ابو عمر بدون و او رقم کرده اند.

ابن نبذو عاصمی چنانکه مذکور شد حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام در

حق ایشان خدای را بخواند و دچار بلیت و منیت شدند .

البلائي طاهر بن محمد بن علي بن بلال چه وی از جمله ابواب وسفراء لکن تغیر وظهر منه ما اوجب رده مولينا علي بن بلال البغدادي ابو محمد هذا روی عنه محمد بن احمد بن يحيى ومحمد بن احمد بن ابی قتاده و هو ثقة من اصحاب الجواد و الهادی والعسکری عليهم السلام.

وابو الطيب بن علي بن بلال برادر محمد از حضرت هادی سلام الله علیه روایت می کرد از توثیق او خبری نیست بلکه ظاهر موافقت او با برادر اوست .

خيراني هو ابن خيران الخادم مولى الرضا و این خیران از اصحاب حضرت جواد وهادی علیهما السلام و مردی ثقة است اما این پسرش را ندانستم چه نام است و هم تصریحی در توثیقش ندیدم .

فهری را حضرت علی بن محمد علیهما السلام لعنت فرمود نامش را محمد بن نصیر نمیری دانسته اند و ازین پیش مذکور شد .

از علی بن محمد بن همام مروی است که گفت شریعی مکنی بابی محمد است و هارون گوید گمان میبرم نامش حسن است و از اصحاب ابی الحسن علی بن محمد و بعد از آن از اصحاب حسن بن علی علیهما السلام گردید چنان که مذکور خواهد شد علی بن ایتال از حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام روایت داشت.

ابو محمد جبرئیل بن فاریابی از ابوالحسن احمد بن حاتم بن ما هور وایت حدیثی را از حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام مینماید که ازین پیش در ذیل ترجمه احمد بن حاتم از مکتوب او بحضرت ابی الحسن و جواب آنحضرت علیه السلام مذکور شد .

معلوم باد اصحاب فضایل نصاب حضرت امام علی نقی هادی ابی الحسن ثالث علیه السلام بر حسب استقرائی که از رجال و جنات الخلود و کتب اخبار شده است و حتی الامکان تفحص رفته است .

بحیز تحریر در آمد و اگر در شرح احوال و تکرار اسامی بر حسب کنای

علمنا شریفه یا القاب توجهی رفته است نظر باقتدای بکتب است والله اعلم .

بیان پاره ای معجزات عجایب آیات حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه

در مدینه المعاجز نودوسه معجزه از معجزات حضرت هادی سلام الله تعالی علیه را رقم کرده است .

همانا مکرر در طی این مجلدات حالات ائمه هدی صلوات الله علیهم مذکور داشته ایم که وجود مبارك ائمه هدی و اوصاف حمیده مختصه و اخلاق سعیده مخصوصه و افعال و اطوار خجسته خاصه ایشان هر يك در نظر مردم هوشمند دقیقه یاب يك فصلی از کرامات و شطری از معجزات است و ظهور معجزات برای مردم کوتاه دانش عقل کوتاه بینش کوتاه اندیش است .

بلکه مردم بصیر نازك نظر را نمایش معجزات فرود مقامات حضرات ائمه یزدانی و اولیای سبحانی و مقربان در گاه صمدانی است .

زیرا که هر چه از ایشان یا از سایر مردم آشکار آید از طفیل وجود ایشان است کثرت احتشام و نمود تجمل و اظهار اقتدار سلاطین جهان برای مردمی است که از پیشگاه و نهایت قدرت معنوی و عظمت و ابهت باطنی دورویی خیر هستند و گرنه معتمدان و محارم دربار سلطنت بهر حال که پادشاه را بنگرند اگر چه تنها و در یک پیراهن بدون هیچگونه تجمل و جلالی باشد بهیچوجه در معرفت ایشان بعظمت و ابهت و قدرت پادشاه و هیبت و سطوت و قهاریت او قصوری و فتوری حاصل نشود.

بلکه مردم عوام که بواسطه دورباش سلطان از شئون سلطنت و مقامات سامیه او و هزاران جلال و هیمنه و حشمت سلطنتی بی خبرند و چون او را در معبری بنگرند فعال مایشا و حکمران هور و ماه پندارند معذک هزار یک وزیر اعظم و مقربان آستان شاهنشاهی بر عظمت و قدرت او و دقائق شئون و مقامات او آگاه نباشند این است که پاره ای اصحاب ائمه هدی علیهم السلام که تقرب دارند و برخی حالات و اوصاف و اطوار ایشان که از حد بشر بر افزون است واقف میشوند بواسطه قصور فهم اسلامی و ضعف دماغ دیانت و رنگ مرآت ولایت چنان سرگشته و حیران و مبهوت میشوند که غالی میگردند و در مرتبه ایشان بمقامی معتقد میگردند که فوق مقام مخلوق است .

حال اینکه امام علیه السلام را اصحابی خاص و مقرب و محترم هستند که ایشان را بواسطه محرمیت نمایشهای فزون از آن نمایش میرسد و چون قوت مغز و ایمان و دیانت کامل دارند ابداً تزلزل در ارکان عقیدت و اعیان معرفت ایشان حاصل نشود و در شئونات علیه امامت بآنچه در خور خالق است قائل شوند و امام را با همه این اوصاف مخلوق و خدای را خالق و امور را تحت مشیت و اراده معبود یگانه دانند .

بلکه هر چه بر شئونات جلیله امام که برتر از قدرت بشر باشد بیشتر وقوف گیرند بر مراتب قوت ایمان و صفوت عقیدت ایشان نسبت بخالق کون

و مکان و عظمت او افزون گیرد و شکر و ثنای او را بیشتر بجای آرند که ایشان را محکوم و مأموم و مطیع و منقاد چنین ائمه و انوار لامعه با این اوصاف و اخلاق ساطعه فرموده است و این اولیاء و خلفای خاصه خود را با صفات و شئونانی که افزون از حد و حوصله بشر است .

در میان مخلوق خود انگیزش و نمایش و بر حسب حکمت بصورت و هیبت سایر بشر در آورده است تا آدمیان اطاعت ایشان را ننگ و عار خود ندانند و بالطبع مطیع و منقاد شوند و اگر پاره ای کسان بواسطه کثرت شقاوت و حسد یا حب دنیا و ریاست و استیلاى شیطان و شهوت غلبه خواهند کرد و کامرانی این سراچه فانی را بر مرضات ربانی و جنات جاودانی اختیار نمایند معذک منکر شئونات و لیاقت و حقیقت و حقانیت و ریاست و جلالت و امارت و هدایت ائمه انام علیهم السلام و مقامات باطنیه امام نیستند .

چنانکه در طی این کتب عدیده کراراً حکایت شده است و اقرار و تصدیق خلفا و عمال جور و علما و فقها و قضات و معاصرین پیشوایان یزدانی علیهم در حق ایشان سبقت نگارش یافته است .

اما حب دنیا که رأس کل خطیئه است چنان بر عیون باطنیه ایشان مستولی و آینه دانش و بینش و خرد و عاقبت اندیشی و خوف از یزدان قدیر را خیره داشته که از نظاره بحق و امر حق و اهل حق خیره ساخته است و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بالجمله به تعداد معجزات باهرات شروع مینمائیم معجزه اول در باب میلاد و خریداری والده حضرت هادی علیه السلام است که در جلد اول و باب ولادت مذکور شد.

معجزه دوم سند بخیران اسباطی میرسد که گفت در مدینه طیبته بخدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام پیامدم فرمود ما خبر الواثق عندك عرض کردم فدایت شوم چون پیامدم در حالت عافیت بود و من از دیگر مردمان بدو قریب العهدتر هستم و ده روز است از وی جدا شده ام فرمود ان اهل المدینه یقولون انه قدمات

مردم مدینه بر مرگ او تصریح مینمایند .

عرض کردم من از تمام این مردم عهدم بدو نزدیک تر است یعنی مرده بود من از دیگران زودتر باخبر میشدم فرمود ان الناس يقولون لي انه قدماء بدرستیکه مردمان با من میگویند واثق بمرده است اسباطی می گوید چون آن حضرت فرمود مردمان با من گفتند دانستم که بمرده است بعد از آن امام علیه السلام با من فرمود.

ما فعل جعفر چه کرد جعفر یعنی متوکل عرض کردم در حالتیکه از تمامت مردمان بدحال تر بود و جای در زندان داشت او را بگذاشتم فرمود .

اما انه صاحب الامر دانسته باش که جعفر خلیفه ابن الزیات پسر زیات یعنی محمد بن عبدالملک زیات وزیر در چه کار بود عرض کردم فدایت شوم روی مردمان با او و امر و فرمان او مطاع است فرمود.

اما انه شوم علیه این کار برای او شوم و ناخجسته میشود و آنحضرت المجمع لقله خاموش شد و بعد از آن فرمود لا بدان تجری مقادیر الله واحکامه یا خیران مات الواثق وقد قعد المتوکل جعفر وقد قتل ابن الزیات ناچار مقدرات الهی واحکام او جاری میشود ای خیران واثق بمرده و جعفر متوکل بر سر خلافت بنشست و ابن زیات بقتل رسید .

عرض کردم فدایت شوم در چه زمان فرمود بعد خروجك بسسته ایام شش روز پس از بیرون آمدن تو این اتفاق افتاد وموالي خبر صاحب تحفه المجالس بعد از چند روز قاصدهای جعفر متوکل بیامدند و آن خبر خبر را بطوریکه آن حضرت فرموده بود بالتمام نقل کرد و این خبر مشتمل بر چند معجزه است یکی خبر از مرگ واثق ک واثق دیگر خبر از خلافت متوکل و دیگر خبر از قتل ابن زیات .

معجزه سوم نمایش باغهای بهشتی و حور العین و غلمان بصالح بن سعید چنان که مذکور شد .

مانی معجزه چهارم از اسحق جلاب مروی است که گفت گوسفندهای بسیار برای حضرت ابی الحسن علیه السلام خریداری کردم و آنحضرت مرا بخواند و از اصطبل سرایش بمکانی وسیع که بآن عارف و شناسا نبودم در آورد و من آن گوسفندان برای کسانی که امر میفرمود یعنی برای قربانی اضحی میفرستاد جدا میکردم.

چنانکه فرمایش داد برای ابو جعفر علیه السلام ووالده و دیگران بفرستادم و چون ازین کارها پیرداختم از حضور مبارکش اجازت خواستم تا ببغداد بدیدار پدرم بروم و این هنگام روز ترویه بود در جواب من مرقوم فرمود تقیم غداً عند قائم متصرف فردا نزد ما بیای سپس باز شو میگوید امثال امر مبارك را اقامت نمودم و روز عرفه را در حضور مبارکش مشرف و شب اضحی را در رواق همایونش بیتوته کردم و نوبت سحرگاهان چون ستاره سحری ببالین من بیامد و فرمود قم یا اسحق ای اسحق بیای شو میگوید برخاستم و چون چشم گشودم خود را بر در سرای خود در بغداد بدیدم .

پس بخدمت پدرم در آمدم و یارانم را دریافتم و گفتم همانا عرفه را در عسکر بگذرانیدم و عید را ببغداد رسانیدم یعنی بمعجزه آنحضرت چنین مسافت را در این اندک مدت پایان آوردم بدون اینکه زحمت طی مسافت و تعطیل وقت یابم جلاب بفتح جیم و تشدید لام آن کسی باشد که گوسفند و امثال آنرا خریداری مینماید .

در کتاب کافی نیز این خبر به همین صورت که مذکور شد رقم یافته است .

اما در این مطلب که اسحق گفت بفرمان آن حضرت برای حضرت ابی جعفر علیه السلام ووالده اش و دیگران گوسفند فرستادم محل نظر است .

زیرا که حضرت ابی جعفر جواد علیه السلام چنانکه مذکور شد در سال دویست و بیستم هجری در بغداد وفات نمود و در این هنگام فرزند برومندش حضرت

امام علی نقی کمتر از هشت سال روزگار برده و بروایتی شش ساله بود و حرکت آنحضرت بر حسب احضار متوکل از مدینه طیبه بسامراء در سال دویست و سوم و متجاوز از بیست سال بعد از وفات حضرت ابی جعفر صلوات الله علیهما اتفاق افتاد و این حکایت اسحق و گوسفند بطوریکه اسحق روایت مینماید در عسکر که مقام و مسکن آنحضرت است روی داده است و تولد آن حضرت در مدینه طیبه است .

پس چگونه آنحضرت برای پدر بزرگوارش حضرت ابی جعفر علیه السلام تقدیم گوسفند قربانی میفرماید و اگر در زمان حیات و امامت پدر والا گوهرش بوده است سن و تکلیف حضرت امام علی نقی علیه السلام این اقتضا را نداشته است مگر اینکه بگوئیم برای اولاد ابی جعفر علیه السلام که از زوجه دیگر بوده اند فرموده است و لفظ اولاد از قلم کاتب ساقط شده باشد این نیز بی اشکال نیست زیرا که مذکور نشده است که سوار آنحضرت از برادر یا خواهر آنحضرت از مدینه طیبه بسر من رای و عسکریه آمده باشند یا در ایام توقف بآنصفحات ملازم خدمتش باشند یا در مدت توقف آنحضرت در آن اراضی حکایتی و ملازمتی از آنها یا در وفات آنحضرت تشییع جنازه از ایشان مذکور شده باشد که بگوئیم شاید بعد از وفات حضرت ابی جعفر علیه السلام اولاد امجدش در بغداد مانده یا بحکم خلیفه عصر متوقف شده باشند که بگوئیم برای روز اضحی گوسفند برای ایشان از طرف حضرت عسکری علیه السلام مرحمت شده است و گرنه از عسکر بمدینه طیبه فرستادن گوسفند عرفه برای قربانی اضحی صحت نمیجوید مگر اینکه برای ملاقات و ادراک حضور مبارك آنحضرت موقتاً از مدین مشرف شده باشند یا اینکه ابو جعفر از اصحاب آنحضرت باشد و لفظ علیه السلام را کاتب بر حسب عادت نوشته باشد آنهم با ترادف با والدته اشکال دارد .

یعنی اگر مراد از والی والدته و غیرهما مادر خود آنحضرت باشد آن نیز

با سیاق عبارت و روایت راوی و رعایت ادب نمیشاید چه مینویسد و بعثت الی ابی

جعفر علیه السلام والی والدته و غیرهما من امر نی چه اگر مقصود تقدیم بخدمت امام و والده خود حضرت هادی سلام الله علیه باشد بلفظ غیرهما اتصال نشاید جز اینکه گوئیم مراد از والدته نیز مادر همان ابو جعفری که برای او گوسفند فرستاده نه حضرت ابی جعفر جواد علیه السلام والله اعلم بالرشاد .

معجزه پنجم معالجه متوکل است از مرض ضراج بطوریکه مذکور شد. معجزه ششم اخبار آنحضرت بغایب است .

علی بن محمد نوفلی حکایت کند که محمد بن فرج با من گفت که حضرت ابوالحسن علیه السلام بدو مرقوم فرمود یا محمد اجمع امرک وخذ حذرک.

ای محمد امور خود را مرتب و فراهم کن و شرایط احتیاط را مرعی بدار علی میگوید : من بجمع آوری کار و مال خود پرداختم و ندانستم چیست تا گاهی فرستاده از مصر بیامد و مرا با بند و زنجیر حمل کرده و تمامت ما یملک مرا موقوف بداشت و مدت هشت سال در زندان بگذرانیدم و از آن پس مکتوبی از حضرت هادی علیه السلام بزندان رسید یا محمد لا تنزل فی ناحیة الجانب الغربی ای محمد در ناحیه طرف غربی فرود مشو و من این مکتوب را بخواندم و با خود گفتم امام علیه السلام اینطور بمن میفرماید :

و حال اینکه در زندان جای دارم همانا امری عجیب است و چیزی ازین زمان بر نگذشت که مرا رها کردند والحمد لله میگوید و محمد بن فرج مکتوبی به آنحضرت بنگاشت و ضیاع خود را خواستار شد آن حضرت در جواب رقم فرمود :

سوف ترد عليك وما يضرك ان لا ترد عليك زود باشد که بتو باز گردد و

اگر بتو باز نگردد زیانی بتو نمیرسد میگوید:

چون محمد بن فرج بطرف عسکر روانه شد در رد ضیاع او حکم نوشتند و پیش از آنکه بد و رد شود وفات کرد.

معلوم باد در مدینة المعاجز این اخت اخیر را که راجع بحرکت محمد بن

فرج وموت اوست معجزه هفتم رقم کرده و علی حده قرار داده است لکن متمم همان معجزه ششم است زیرا که اگر علی حده باشد و بهمان کلمه که اگر بتورد بشود برای تویانی ندارد ختم بشود موجب انتظار قاری خواهد بود .

چنانکه در کافی هم هر دو را در ضمن یک معجزه رقم فرموده است.

در هر صورت این حدیث محتوی بر چند معجزه است :

نخست امر فرموده محمد بن فرج را بجمع آوری امر خود و علم بگرفتاری و حبس او .

دوم امر فرمودن او را در آنحال که بزندان بود باینکه در ناحیه جانب غربی منزل نکند و علم برهائی .

سوم علم باینکه اگر در جانب غربی منزل نماید برای اونیکو نخواهد بود .

چهارم باینکه ضیاع او بدورد خواهد شد.

پنجم اینکه بزودی رد میشود چه ممکن بود که ضیاع او بتمامت رد نشود و اگر بشود بزودی نشود.

ششم اینکه آنحضرت عالم بمرگ او بود و فرمود اگر بتورد نشود زیانی برای تو ندارد یعنی تو چون بخواهی مرد و بهره از فواید آن نخواهی یافت پس رد شدن یا نشدن چه فرق دارد.

هفتم اینکه باز نمود که بتو نمیرسد اگر چه رد بشود چه ممکن بود به محمد بن فرج برسد و از آن برسد و از آن پس بمیرد.

معجزه هفتم احمد بن خضیب به محمد بن فرج نوشت و از وی خواستار شد که بطرف عسکر بیرون شود و محمد بن فرج بحضرت ابی الحسن عریضه نوشت و مشورت نمود آن حضرت بدو مرقوم فرمود :

اخرج فان فيه فرجك انشاء الله بیرون شو چه فرج و گشایش تو اگر خدا بخواهد در آن است و او بیرون شد و چندان در نگی نکرده بمرد.

معجزه هشتم از احمد بن محمد مروی است که ابو یعقوب با من خبر داد گفت

دیدم او را یعنی محمد بن فرج را پیش از آنکه بمیرد در عسکر در هنگام عشا بدیدم و حضرت ابی الحسن علیه السلام را استقبال کرد و آن حضرت نظری شافی با تأمل و رسا بدو فرمود :

و روز دیگر رنجور شد و من بعیادت وی برفتم پس از روزی چند که بیمار شده بود و سنگین گردیده و با من خبر داد که آن حضرت جامه بدو فرستاده است پس آن ثوب را بگرفت و در هم پیچیده زیر سر خود بگذاشت میگوید محمد را در همان پارچه کفن ساختند و در این خبر چند معجزه است :

یکی نظاره فرمودن بدو و علم برنجوری او دیگر اینکه او در آن رنجوری بخواهد مرد ، دیگر عنایت فرمودن ثوب برای کفن او چه اگر نمیرد بکار دیگر استعمال میگردد.

معجزه نهم از احمد بن محمد مروی است که ابو یعقوب گفت : حضرت ابی الحسن علیه السلام را بدیدم و ابن الخضیب به آنحضرت عرض میکرد ، شرحعلت وفداك فدایت کردم تو در پیش روی من و مقدم بر من راه برگیر فرمود : انت المقدم تو پیشتر از من باید راه بر سپاری و مقدم هستی میگوید افزون از چهار روز بر نیامد که دهق بر پای و ساق ابن الخضیب بر نهادند دهق بتحریرك دوچوب است که ساق را بآن در فشار و رنجه آورند و بفارسی اشکنجه نامند .

بالجمله از زحمت آن شکنجه که قلم پای را میشکند ابن الخضیب بمرد در خبر است که چون ابن الخضیب بآن حضرت الحاح و اصرار نمود که از آن سرای که از آنحضرت مطالبه میکرد بیرون شود آنحضرت بدو پیام فرستاد : لا قعدن بك من الله عز وجل مقعداً لا یبقی لك باقیة ترا بفرمان خداوند عزوجل در مکانی جای میدهم که نشانی از تو بجای نماند .

ابن شهر آشوب و مفید باین خبر اشارت کرده اند و میگویند که آنحضرت چند قدم از ابن الخضیب عقب تر میرفت و آنجواب و سؤال شد و نیز مینویسد : که ابن خضیب الحاح و مطالبه مینمود که آنحضرت از آنخانه که در آنجا

سکون فرموده بود نقل فرموده خانه را با بن خضیب تسلیم نماید و امام علیه السلام آن جواب بدو فرستاد .

و در این خبر معجزه لطیفی است چه آنحضرت بعلم امامت میدانست که کردار ابن خضیب موجب نفرین آن حضرت خواهد شد و نیز میدانست که دعای خوب با نفرین آنحضرت فوراً مؤثر میشود و جاری میگردد و اینکه فرمود تو مقدم هستی شاید کنایت از این باشد که بشکنجه ورنج شتاب جوی .

معجزه دهم داستان متوکل و موسی برادر حضرت ابی الحسن علیه السلام است که مذکور شد .

معجزه یازدهم از زید بن علی بن حسین بن زید مروی است که گفت مریض شدم و شب هنگام طیب بیالینم بیامد و دوائی برای من برشمرد که آنرا بگیرم و روزی چند بکار آورم و این کار در شب برای من ممکن نگشت و هنوز طیب از در سرای من بیرون نشده بود که صاحب ابی الحسن بمن بیامد و شیشه بدست اندر داشت و همان دوائیکه پزشک توصیف کرده بعینه در آن قاروره بود و گفت ابوالحسن بتوسلام میرساند و میفرماید: خذ هذا الدواء کذا و کذا یوماً و در بعضی کتب نوشته اند آنرا در کیسه بود .

و در این خبر چند معجزه مندرج است:

یکی آگهی بمرض او دیگر آگهی از آوردن طیب دیگر هنوز طیب از در سرای بیرون نرفته دوا را فرستادن چه اگر موقعی دیگر میفرستاد میگفتند این خبر در خدمت آن حضرت معروض افتاده بود.

دیگر آگاه بود از عدم تمکن زید از تحصیل دوا در وقتیکه طیب معین کرده بود.

دیگر علم باینکه این دوا را طیب بچه نوع و ترتیب دستور العمل داده

است و سخن طیب را بعینه پیغام فرستادن.

دیگر آگهی باینکه خوردن این دوا اسباب صحت و سلامت میشود چه

ممکن بود دوا را بکار اندازند و سودی نیابند بالجمله زیدی گوید آن دوا را بیاشامیدم و صحت یافتم.

و محمد بن علی راوی این خبر میگوید زید با من گفت یا بی الطاعن ابن الغلاة عن هذا الحدیث کجایند جماعت غلاة تابر چنین معجزه بزرگ بنگرند و بر عقیدت و غلو خود بیفزایند .

معجزه دوازدهم از هارون بن فضل مروی است که حضرت ابی الحسن رادر همانروز که حضرت ابی جعفر علیهما السلام وفات نمود بدیدم که فرمود انالله وانا الیه راجعون مضمی ابو جعفر علیه السلام در گذشت و وفات کرد ابو جعفر علیه السلام عرضکردم چگونه دانستی ابو جعفر علیه السلام وفات نموده است و حال اینکه آنحضرت در بغداد و تو در اینجا در مدینه طیبه هستی فرمود لانه تداخلی ذلة واسکانة الله عز وجل لم اکن عرفها بسبب اینکه ذلت و استکانتی مرا در حضرت خدای عزوجل دست داد که عارف بان نبودم.

راقم حروف گوید این سؤال از ضعف فهم و ایمان سائل است و گر نه

امام علیه السلام بر تمام مولودها و کسانیکه میمیرند عالم است و این ذلت و استکانت که میفرماید نیز نظر بظاهر دارد که چون امام سابق برفت و لاحق بامامت بنشست البته بر حسب رفعت ظاهری که او را حاصل میشود بیشتر در حضرت رب العالمین و دیان یوم الدین دلیل و مستکین میشود چه عوالم فقر و احتیاج باندازه آن مقام و آن تکلیف فزون تر میشود و آثار و آیاتی در وجود مبارک امام ظاهر می گردد که قبل از ظهور امامت نمیگرفت.

معجزه سیزدهم حکایت متوکل و آن مالی را که میآوردند و مکالمه فتح بن خاقان بطوریکه مذکور نمودیم .

معجزه چهاردم حکایت آنحضرت با متوکل و هر یسه که سبقت نگارش یافت .

معجزه پانزدهم حکایت آنحضرت و محمد بن احمد و متوکل است که ازین پیش مذکور گشت و بدعای مستجاب آنحضرت نیز اشارت رفت .

معجزه شانزدهم از عمر بن یحیی مروی است که گفت کافور خادم با من حدیث کرد که امام علی بن محمد علیهما السلام با من فرمود اتوك لی السطل الفلاني في الموضع الفلاني لا تطهر منه للصلاة فلان سطل را در فلان موضع برای من بگذار تا از آب آن برای نماز تطهیر نمایم و مرا برای کاری مأمور فرمود و فرمود اذا عدت فافعل ذلك لیكون معداً اذا تاهبت للصلاة چون از انجام اینکار باز شدی آنچه امر کردم بجای آور تا گاهی که ساخته نماز شوم آماده باشد و آنحضرت ستان بیفتاد تا بخوابد و من آنچه را که فرموده بود فراموش کردم و شبی سرد بود و ظرف آب نماز را مهیا نکردم و از آن پس احساس نمودم که آنحضرت برای نماز برخاست و اینوقت بیاد آوردم که سطل را در آنجا نگذاشتم و آنفرمانرا بانجام نیاوردم و از آن موضع که بودم دور شدم چه از ملامت آنحضرت بیمناک شدم و هم از آن زحمت که آنحضرت را دست دهد و در طلب سطل بیاید متألم گشتم و آنحضرت ندا فرمود مرا ندائی خشنماک با خود گفتم انالله مرا چه عذر و بهانه خواهد بود که بگویم چنین امری را فراموش نمودم و از آنطرف چاره ای از اجابت آنحضرت نداشتم و ترسان و خوفناک بیامدم .

فرمود یاویلیک اما عرفت رسمی انی لا اتطهر الا بماء بارد فسخت لی ماء و ترکته فی السطل وای بر تو یا نمیدانستی که رسم من این است که جز باب سرد تطهیر نمیجویم، معدلك تو آب را برای من گرم نمودی و در سطل گذاشتی عرض کردم سوگند باخدای ای آقای من نه سطل را گذاشتم و نه آب سطل را فرمود الحمد لله والله لا ترکنا رخصته ولا ترکنا محنته الحمد لله الذی جعلنا من اهل طاعته ووقفنا للعون علی عبادته سپاس خدای را خداوند تعالی ما را از آسانی و سهولت و عطیت خود متروک نمی گذارد ، سپاس خدای را که ما را از اهل طاعت خود مقرر وبعون بر عبادتش موفق ساخت ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول ان الله یقضب علی من لا یقبل رخصة بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می فرمود خداوند تعالی بر آنکسی که کارها را بسهولت و آسانی نیفکند و دشواری اندازد خشم میگیرد و در این خبر چند معجزه مندرج است.

یکی تکرار در فرمایش در امر سطل و آب و سطل بمعنی پرکان با دسته و فنجان گویند و در حمامها با خود بیاورند و غیر از آن ظرفی است که چارپایان را بدان آب دهند و این تکرار فرمایش برای این بود که آنحضرت میدانست که غلام فراموش خواهد کرد.

دیگر اینکه بدون اینکه آنحضرت برخیزد و بپژوهش سطل آید و نیابد آنغلام را غضبناک بخواند و فرمود از چه روی آب را گرم ساختی دیگر اینکه آن آب را کار گذاران آسمانی برای وضوی آنحضرت آماده و خدام بهشتی از آبهای خاصه مرتب ساختند و نه آن است که تمام این مسائل از بدایت حال در حضرتش مکشوف نباشد بلکه برای اظهار معجزه و عرض عبادات یزدانی وطی نوافل است تا بر جهانیان مکشوف و تا دامنه قیامت مذکور آید در مجمع البحرین گوید منح بمعنی عطاء و منحه بمعنی عطیة و اسم مصدر است و گفته می شود رخصه و ارخصه یعنی سره و سهله و الرخص مثل قفل اسم مصدر می باشد .

معجزه هفدهم ابو محمد فحام میگوید منصوری از هم پدرش و عم من از کافور خادم با من حدیث کردند و کافور گفت در موضعی که با امام علیه السلام مجاور از اهل صنایع صنوفی بودند و آنموضع در حکم قریه ای بود و چنان بود که یونس نقاش همه گاه در حضور مبارک سید ما امام علیه السلام مشرف می شد و بخدمات آنحضرت مفتخر می گشت پس یکی روز سر زنده و ترسنده بیامد و به آنحضرت عرض کرد یا سیدی در حضرت تو وصیت و استدعا مینمایم که پس از من با اهل من بعنایت و مرحمت باشی .

امام علیه السلام فرمود وما الجنة داستان چیست عرض کردم عزیمت بر کوچیدن از اینجهان دارم فرمود ولم یا یونس از چه روی ای یونس و آنحضرت علیه السلام تبسم میفرمود عرض کرد موسی بن بغا نگینی برای من فرستاده است که قیمت نمیتوان کرد تا بر آن پرداخت نمایم و در طی کار آن را بشکستم و دو نیمه شده است و موعد تسلیم کردن آن فرد است و این شخص موسی بن بغا می باشد

یعنی حالت قدرت و شدت عمل و قساوتش معلوم است یا هزار تازیانه یا کشتن است فرمود امضی الی منزلک الی غد قرح فما یكون الا خیرا.

بمنزل خود باز گرد و فردا را کار دیگر و حال دیگر پیش می آید و جز خیر و خوبی کاری نیست و چون روز دیگر در رسید صبحگاه یونس بیامد و همی بر خود می لرزید و عرض کرد اینک فرستاده موسی در طلب آن جوهر بیامده است فرمود نزد موسی را بر گیر فما تري الا خیراً جز خیر و خوبی نیابی .

عرض کرد یا سیدی با او چه بگویم آنحضرت فرمود اشض الیه فاسمع ما یخبرک به فلن یکن الا خیراً نزد موسی برو و بشنو تا چه خبر میدهد بتو و جز خیر چیزی نخواهد بود میگوید یونس برفت و خندان خندان بازگشت و عرض کرد یا سیدی موسی گفت کنیز کان بخصوصت در آمده اند آیا برای تو امکان دارد که آن جوهر مراد و نگین انگشتی نمائی تا باحسان و اکرام ما توانگر شوی .

له پس آقاي ما امام علیه السلام عرض کرد اللهم لك الحمد اذ جعلتنا ممن یحمدك حقاً بار خدایا شکر و سپاس خاص از بهر تو است که ما را از آنکسان گردانیدی که حقاً تو را حمد و شکر میسپارند فاکیش قلت له بابوموسی پس چیزی با موسی گفت عرض کردم بموسی گفتم مرا مهلت بده تا در این کار بیندیشم که چگونه بجای آورم فرمود اصبت بصواب رفتی و این حکایت شامل چند معجزه است .

یکی تبسم آنحضرت در حال تکلم که علامت عدم خوف بر صدمت و بلیت یونس است چه میدانست که حکایت او چیست و عاقبت او بخیر است .

دیگر خبر دادن با یونس که جز خیر نخواهی دید.

دیگر تجدید همان فرمایش خبر نوید دیگر روز است .

دیگر اینکه بایونس فرمود بشنو تا موسی با تو چه خبر میدهد و نفرمود

تاچه می گوید و میدانست که داستان خصومت جواری او پیش آمده است و او در بلیات امر بایونس آنداستان را در میان می آورد و از یونس از بابت آن جوهر سخنی در میان نمی آورد تا یونس محتاج بجواب گفتن شود.

و اگر کسی در امثال این معجزات تأمل نماید بر نهایت اقتدار و اختیار ائمه هدی صلوات الله علیهم و برترین درجات شئون عالیه و علوم سامیه و تقرب ایشان در پیشگاه آفریدگار باندازه فهم خود و قوه دراکه و ممیزه اش آگاه میشود و بروی معلوم می آید که شاید در همان ساعت که یونس می آید و عرض حالی را که در حضرت امام علیه السلام قبل از آن که ظاهر شود مکشوف بوده مینماید و اراده امام برفع آزار او علاقه میجوید داستان مخاصمه جواری موسی بن بغاء باراده آنحضرت پیش میآید تا یونس را آسیبی نرسد و ازین است که در دفعه دوم بلفظ فلن یکون الا خیراً که افاده نفی ابدرا مینماید بجواب یونس یاد می کند.

زیرا که بعد از آنکه چیزی را اراده فرماید خدای نیز همان را خواهد خواست و هرگز غیر از آن نشود و تخلف نجوید و شاید اصل شکستن آنجواهر برای ظهور این معجزه بوده است ما چه دانیم شان ولی خاص حضرت کردگار واحاطه و اختیار و تصرف و قدرت و علم و بصیرت او چه اندازه است .

همینقدر میدانیم خدای تعالی ایشان را مظهر اوصاف عظیمه الهیه ساخته و در کار آفرینش بصیر و مختار فرموده است حالا کیفیات و کمیات و حالات و شئون آن چیست و مقدارش بچه مقدار است علمش با حضرت آفریدگار است و اینکه عرض کرد بار خدایا حمد مخصوص تو است که ما را از کسانی گردانیدی که ترا حقاً حمد بکنیم کلمه ایست که هیچ آفریده جز حضرت ائمه هدی صلوات الله علیهم که با صادر اول از يك نور و وارث علوم او هستند نتوانند بگویند و ادعا نمایند حتی از سایر انبیای عظام علیهم السلام شنیده نشده و ملائکه مقربین مدعی نشده و نتوانند شد و شیخ عارف خبیر شیخ مصلح الدین شیخ سعدی

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن *** با همه کروبیان عالم بالا

و اینکه میفرماید الحمد لله كما هو اهله ومستحقه دلالت بر قصور ما در انیان حمدی است که شایسته تقدیم بآستان ربانی باشد لهذا تفویض بذات کبرای حضرت احدیت میشود و حق حمد جز آنکه بر تمامی شئونات و نعمات نامتناهی الهی آگهی پیدا کنند چگونه توانند بجای آورند و چون خدای تعالی باین انوار ساطه مبارکه صلوات الله علیهم که نور اول و نمایش نخست و عقل اول و دارای علوم خاصه سبحانیه هستند شوناتی و اختیاراتی و اخباراتی عنایت فرموده است که مخصوص بخودشان و سرشت و خلقت خودشان است و هیچ آفریده را آن رشادت و توفیق و استعداد و روح و نور نیست و ایشان نسبت بسایر مخلوقات آن علم و معرفت بحضرت خدای و عظمت و نعمات والاء و قدرت او دارند که سایرین ندارند پس میتوانند در مقام مخلوقیت و درجات خاصه خود دعاوی نمایند که دیگران نتوانند و می توانند شکر نمایند که خدای تعالی ایشان را مقامی داد که حقاً حمدش را بجای آورند یعنی باندازه ای که دیگران نمیتوانند ایشان میتوانند و آنچه را که سوی ایشان از عهده آن بر نیایند ایشان بتوفیقات خاصه الهیه و عنایات ازلیه بر می آیند و البته از آنجا که خدای میفرماید لان شکرتم لازیدنکم سپاس نهادن هر کسی بقدر فهم خود و فزونی نعمت او باندازه لیاقت و استعداد اوست پس گذاری ائمه هدی صلوات الله علیهم بقدر شئونات و علوم ایشان است و الطاف خاصه الهیه ظاهریه و معنویه باندازه استعداد و مراتب قبولیه ایشان پس در هر نوبت شکر گذاری ایشان مزید نعمتی باندازه شکر و لیاقت سپاس ایشان حاصل آید که جز خدای تعالی هیچ مخلوقی بر آن آگاه نیست و شکر گذاری چون باندازه معرفت شاکر است و حضرات ائمه علیهم السلام از سایر مخلوق اعرف واعلم هستند بجائی منتهی میشود مخلوقیت و اولیت ایشان تقاضا مینماید لکن نسبت بخالق کل و علوم مکنونه الهیه که ظاهر نشده و خواهد شد یا مقدراتی که

بعالم کون و خلقت توجه نکرده و جزذات پاک یزدانی هیچ مخلوقی بر آن واقف نیست آن مطلبی دیگر و مقامی دیگر دارد و ما یعلمه الا هو
افصح الفصحاء شیخ سعدی چه خوب و ملیح میفرماید :

از دست و زبان که بر آید *** کز عهده شکرش بدر آید

تمام مکنونات سفلی و علوی و مخلوقات و موجودات تحتی و فوقی من الثری الی السماء وما تحتها وما فوقها وما بینهن مختصر هر چه
سوی ذات کامل الصفات خداوند متعال است همه شکر منعم حقیقی را بجای میآورند و تمام اعضای آنها و اجزای آنها هر يك شکر
میسپارد و هنوز هیچیک چنانکه باید و شاید حق شکر را بجای نیاورده باشند چه خوب میفرماید مصلح الدین شیرازی :

خود به زبان در دهان عارف مدهوش *** حمد و ثنا میکند که موی بر اعضا انفاس تمام نفوس

بکلمه طیبه هو مترنم است با همان منطق باطنی چون مدت زندگانش سپری گردید بعالم بالا و مکان اعلی ارتقا میجوید و چنانکه فرموده
اند در هر نفسی شکر و در هر شکر بشکرانه اش شکر دیگر باید و این را انتهای نباشد و چنانکه فرموده اند هر کس خود را شناخت
خدای را بشناخت و بمعنی این کلمه مکرر اشارت رفته است پس همانطور که هیچ موجودی خود را و حقیقت خود را نمیشناسد انبیای
عظام علیهم السلام نیز که نمره اول آفرینش و عالم بعلم و اسرار عالیه خفیه هستند بر حقیقت خود عارف نیستند و چون نباشند بر شکر
منعم حقیقی هم بطوریکه حق شکر باشد هیچ فرو گذاشت نشده باشد توانائی ندارند و این معنی و لطایف آن و تصورات در آن بر ارباب
بصیرت پوشیده نیست والله اعلم بدقایق الحقایق .

معجزه هیجدهم - ابو جعفر احمد بن یحیی ازدی میگوید بمسجد جامع در آمدم تا نماز ظهر بگذارم چون از نماز برداختم ، حرب بن
حسن طحان را با جماعتی از اصحاب خودمان در گوشه ای نشسته و سخن بهم پیوسته بود مایل

بملاقات ایشان شدم و برفتم و بر آن جماعت سلام براندم و حسن بن سماء با ایشان بود آنگاه از حضرت حسن بن علي عليهم السلام و آن ظلم و ستم و فتن و محن که بر آن حضرت وارد شده سخن میراندند و با ما مردی غریب بود که او را نمیشناختم وی گفت ای قوم نزد ما مردی است علوی در سر من از اهل مدینه و در سر من همسایه ما میباشد و این حکایت ازین پیش و خبر دادن حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام از مرگ سرهنگ مذکور شد.

معجزه نوزدهم: ابو جعفر طبری از سفیان از پدرش حدیث کند که گفت علی بن محمد علیهما السلام را دیدم که انبانه با خود داشت و هیچ چیز در آن نبود عرض کردم آیا با این انبانه چه میسازی فرمود ادخل يدك دست خود را درون این جواب نمای پس دست در آن آوردم و هیچ چیز در آن نبود پس از آن با من فرمود دیگر باره دست در آن اندر کن چون دست در انبان آوردم مملو از دنانیر بود.

معجزه بیستم: همچنان ابو جعفر محمد بن جریر طبری از عمارة بن زید روایت کند که گفت در خدمت علی بن محمد بن الرضا عليهم السلام عرض کردم آیا میتوانی ازین ستون اناری بیرون کنی فرمود بلی و تمراً و عنباً و موزاً و بعلاوه انار خرما و انگور و موز هم میتوانم بیرون بیاورم پس آنحضرت این جمله را بیرون آورد و ما بخوردیم و با خود بردیم.

و این خبر مشتمل بر چهار معجزه بلکه پنج معجزه است چه آن اخراج از اسطوانه که خاک و آب نیست يك معجزه است و بیرون آوردن چهار گونه معجزه نیز چهار معجزه است.

حکیم مؤمن در کتاب تحفة المؤمنین مینویسد موز بازاء معجمه معرب از اسم هندی است و بعربی طلع نامند درختی است که ساق آن بدو ذرع و سه ذرع میرسد و برگش دراز و پهن و ثمرش سبز و باندازه خیار کوچکی است و نارس آنرا چیده در گاه میگذارند تا زرد و شیرین گردد و ثمرش تا هفتاد روز میرسد و موقوف بزمانی و فصلی نیست.

و اینکه پاره ای نویسندگان لغت فرس نوشته اند برگ آن درخت سه چهار گز طول و عرض زیاده بر نیم گز میباشد سهو کرده اند بلکه این مقدار طول نسبت بساق است و این میوه در مصر و یمن و هندوستان بسیار است و این درخت را بزبان هندی کیله خوانند و اینکه صاحب صراح اللغة میگوید موز مویز موزه یکی است ندانم بچه مأخذ است زیرا که مویز فارسی زیبی است و از درخت و از اقسام کشمش است و قوه حافظه را زیاد گرداند.

و يك معجزه دیگر این است که موز را که در آنولایات و حدود موجود نمی شده است حضرت هادی علیه السلام از ستون بیرون آورده است.

معجزه بیست و یکم عمارة بن زید گوید در حضرت ابن الحسن علیه السلام عرض کردم آیا میتوانی بطرف آسمان بلند شوی چندانکه چیزی بیاوری که در زمین نباشد تا این حال را بازدانیم آنحضرت در هوا بلند شد و من بده به نظاره بودم تاگاهی که ناپدید گردید بعد از آن بازگشت و مرغی از طلا بیاورد که در گوش آن اشرفه از طلا بود و دره در منقار داشت و همی گفت: لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و فرمود هذا طیر طیر من طیور الجنة این مرغی است بهشتی پس از آتش دست برداشت و آن مرغ بازگشت .

و در این خبر چند معجزه است یکی پر ان شدن باآسمان دیگر ناپدید شدن از دیدگان . دیگر آوردن مرغ زرین با گوشواره طلا. . دیگر مروارید شاهوار در منقار .

دیگر تکلم آن مرغ بکلمات مذکوره مبارکه .

دیگر شنیدن عمارة آنکلمات را چه این گوشهای ما مستعد شنیدن کلمات مرغ نیست مگر باراده امام علیه السلام این استطاعت حاصل شود.

دیگر آوردن مرغ بهشتی چه اشیاء بهشتی مشابهت و مجانست و اخوت و آشنائی با اشیاء این جهان را نتواند داشت و در حقیقت حکم جمع بین اشیاء متضاده را دارد .

دیگر دیدن عماره طیر و طلا و دره بهشتی را زیرا که عیون اهل اینجهان استعداد دیدار اشیاء آن جهان خصوصاً اشیاء بهشتی را ندارد مگر نظر و اراده انسان کامل و رشد عامل در کار باشد .

معجزه بیست و دوم از محمد بن یزید مروی است که گفت : در حضور مبارك حضرت علي بن محمد علیهما السلام حضور و جماعتی از جوع و گرسنگی بحضرتش پناه آوردند پس آنحضرت دست مبارك را بزمین زد و برای ایشان گندم و آرد کشت و این خبر مشتمل بر دو معجزه است یکی خاک را و آندیگر آرد آوردن است.

معجزه بیست و سوم از ام محمد مولاة ابی الحسن الرضا علیه السلام خبر داد و این زن با حسن بن موسی بود گفت حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام نزدیک آمد و همی میلرزید تا گاهی که در دامان ام ایما دختر موسی بنشست ام ایما عرضکرد ترا چیست فرمود مات ابی والله الساعة سوگند بخدای پدرم در این ساعت وفات کرد میگوید این روز را تاریخ نهادند پس از آن خبر وفات ابی جعفر بیامد و مطابق همان روز بود و روز مسیر من میباشد .

در بحار الانوار باین خبر اشارت کرده گوید حسن بن علي الوشا گفت ام محمد مولاة ابی الحسن رضا علیه السلام در حیر با من حدیث کرد و این ام محمد باحسن بن موسی بود و گفت ابوالحسن علیه السلام مرعوباً بیامد تا در دامان ام ایما دختر موسی بنشست عرضکرد چیست ترا فرمود مات ابی والله الساعة ام ایما عرضکرد اینسخن را مفرمای فرمود هو والله كما اقول لك سوگند بخدا این سخن و این خبر چنان است که با تو گفتم الی آخر الخبر .

معجزه بیست و چهارم احمد بن محمد بن عبدالله گوید محمد بن حسن بن مصعب مدائنی عریضة بحضرت ابی الحسن علیه السلام و از سجده نمودن بر روی شیشه پرسید چون مکتوب را پایان رسانید بقلب من چنان پیوست که زجاج از جمله چیز شایمی میباشد که از زمین میروید و ائمه و پیشوایان دین فرموده اند بأسی و باکی نیست در سجده نمودن بر آنچه از زمین بروید میگوید:

پس جواب عریضه محمد به حسن آمد لا تسجد فان جدشك نفسك انه مما انبت

الارض فانه من الرمل والملح والملح سبخ والسبخ بلد ممسوخ برزجاج سجده مسپار و اگر نفس تو با تو حدیث آورد که زجاج از جمله چیزهایی است که از زمین میروید و می توان بر آن سجده نهاد همانا از خارج از ريك و نمك است و نمك سبخ است و سبخ شهری است ممسوخ .

جوهری مینویسد: سبخه بمعنی شوره است سبخ جمع آن است ارض سبخه یعنی زمین شوره ناك .

طبرسی در مجمع البحرین میگوید سبخه واحده سبخ و هر ارض مالحه که ملوچه رویش را فرو گیرد و شوره زار گردد و بغير از پاره اي اشجار از زمین گیاهی و نباتی نرود و ملاحه بتشدید لام نسبت ملح است و ان شئت قلت هي ارض سبخة مالحة يجتمع فيها الماء فيصير ملحاً .

گفته میشود فلان ممسوخ من المسخ وهو قلب الحقیقه من شيء الى شيء و در حدیث وارد است لاتصل علي الزجاج و علت آن را چنان دانسته اند که آبگینه را از ريك و نمك میسازند .

معجزه بیست و پنجم از علی بن محمد نوفلی مروی است لما بدا الموسم بالمتوكل بسر من رای والهضرتة حضرت امام علي نقی علیه السلام فرمود یا علي ان هذه الطاعة بیتلی بیناء مدینه لا تتم ویكون حثفه فیها قبل تمامها علي يد فرعون من فراعنة الا تراك ای این مرد طاغی یعنی متوكل بساختن شهری مبتلا میشود که با تمام نرسد و هر کس در آنجا باشد از آن پیش که تمام گردد بدست فرعونى از فراعنه اترك و این کلام معجز نظام اشارت بباغر ترکی و چند تن اترك دیگر است که متوكل را بطوریکه مشر و حارقم کردیم در عمارت خودش بکشتند بالجمله میگوید بعد از آن فرمود ای علی ان الله عز وجل اصطفى محمدا صلی الله علیه وآله وسلم بالنبوة والبرهان و اصطفاه بالحجه و التبیان و جعل کرامة الصفوه لمن تری بدرستیکه یزدان تعالی محمد صلی الله علیه وآله وسلم را برگزید به پیغمبری و برهان و مصطفی گردانید به حجج و تبیان و طریق مستقیم و سبیل روشن و کرامت صفوت را برای آنکس که می بینی

یعنی خود حضرت هادی مقرر گردانید و نیز میگوید از آن حضرت شنیدم میفرمود یقول اسم الله الاعظم ثلثه وسبعون حرفاً و انما كان عند آصف منه حرف واحد فتكلم به فانخرقت له الأرض فيما بينه وبين سبأ فتناول عرش بلقيس حتى صره الى سليمان عليه السلام ثم بسطت الأرض من طرفة عين وعند نامنه اثنان وسبعون حرفاً فا و حرف عند الله عز وجل استاثر به في علم الغيب اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است و از این جمله يك حرف نزد آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان علیه السلام بود و چون حضرت سلیمان تخت بلقیس ملکه سبا را بخواست آصف باین نکته تکلم کرد و از برکت و عظمت و قدرت آن يك حرف زمین در میان او و میان سبا منخرق گشت و آصف عرش بلقیس را برداشت تا بحضرت سلیمان علیه السلام رسانید و از آن پس زمین بعد از آن انخرق بحالت انباط آمد و تمام این حالات باندازه مدت يك چشم بر هم زدن روی داد و به نیروی آن يك حرف بود .

و نزد ما ازین هفتاد و سه حرف اسم اعظم الهی هفتاد و دو حرف میباشد و يك حرف در حضرت خداوند عز و جل است که آن را برگزیده است در علم غیب.

در مجمع البحرین مسطور است قول خدای تعالی وقال الذي عنده علم من الكتاب و گفت آنکسی که نزد او علمی از کتاب خدای بود یعنی آنکسی که بعد از اینکه عفریتی از جن بحضرت سلیمان عرض کرد من تخت بلقیس را نزد تو حاضر میسازم پیش از اینکه از مجلس مقرر خود بر پای شوی و مجلس منقضی گردد عرض کرد من این تخت را از آن پیش که چشم بر هم زنی حاضر میسازم و بمحض این سخن حاضر کرد .

چنانکه در آیه شریفه است فلما راه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربي الشكر أم أكفر این حاضر شدن تخت عظیم و سنگین بلقیس از مملکت سبا با این بعد مسافت در آن واحد جز از فضل پروردگارم که کار قادر و تواناست صورت پذیر نتواند شد چه جن و دیو با آن قدرت و لطافتی که خدای در آنها

نهاده و مشتاق چنین خدمت و اطاعت امر بودند ساعتی چند ملهت خواستند و این شخص به محض گفت پیش از آنکه چشم بر هم زنی حاضر مینمایم و حاضر شد صاحب مجمع البحرين مینویسد گفته اند وی آصف بن برخیا وزیر سلیمان بن داود و خواهر زاده آن حضرت علیه السلام بود و باسم الله اعظم که چون بآن بخوانند اجابت میشود و هو قوله يا الهنا والله كل شئى الهاً واحداً لا اله الا انت و بقولی یا حی یا قیوم و بزبان عبرانی اهیا و شراهیا و بقولی یاذا الجلال والاكرام و بعضی گفته فرشته ایست که سلیمان بدو تأیید شد و بقولی جبرئیل است و کتاب لوح محفوظ است.

وازیں پیش در موارد این کتب مبار که در مواضع متعدده باین حدیث شریف مذکور و معانی و بیانات آن اشارت رفته است تا به بینم آن يك حرف که نزد آصف بن برخیا بوده است نسبت بسایر حروف در چه شان و رتبت بوده است چه هر امینی یا خازنی یا ظرفی بر حسب استعداد و لیاقت و مقام و رتبتش میتواند دارای امانت یا مخزون یا مظروف باشد .

البته مراتب انبیا و اولیاء و اوصیا تا حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیا و خلفا و امنای آنحضرت در حفظ امانت و لیاقت شمول افاضت و الطاف خفیه حضرت احدیت بسی فرق و امتیاز دارد هر نوری و روحی و پیکری نمیتواند آنچه صادر اول دائمة هدی صلوات الله علیهم حامل و مستودع و مخزن او واقع شوند بشود و ازین خبر مذکور معلوم میشود که تمام افاضاتی که از طرف حق تعالی بمصطفی صلی الله علیه و آله میشود از آنحضرت که منشاء ظهور خیر و صادر اول است بآنمه هدی علیهم السلام بالواسطه شده است .

چه میفرماید از آن هفتاد و سه حرف هفتاد و دو حرف نزد ما میباشد و یکی را خدای تعالی برای خود برگزیده ساخت و هیچ نمیفرماید از این هفتاد و دو حرف در هیچ يك ما را بهره نبود و رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم را بخود اختصاص داد ازین است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم عالم بعلم اولین و آخرین و

انبیای مرسلین علیهم السلام میباشند .

حالا خوب معلوم واستنباط صحیح میشود که نفوسی که باین اندازه حامل علوم واسرار الهی و مظاهر ایزدی باشند آیا تواند بود که امین و مؤمن درگاه ذوالمنن نباشند و در شرایط امانت و رعایت جزئیات آن درجه کمال را هیچ موجودی دیگر را ممکن نباشد ادراک نکرده باشند و بقصور و فتور بگذرانند و مفساد عظیمه ازین قصور و فتور ظهور گیرد و بر فعل حکیم مطلق بحث وارد شود .

و چون این لحاظ امانت و رعایت ترقیات آن بواسطه عدم ظهور مفساد کلیه واجب و لازم و عدم این رعایت مخرب بنیان عدل و نظام و صلاح دین و دنیا و عقبی است آیا ممکن است چنین امین و خازن جواهر زواهر اسرار الهیه که حفظه دین و ناموس و برگزیده حضرت الهی هستند بگوهر عصمت و تقوی و ورع مزین نباشند و از جانب حق تعالی از هر گونه خطا و خلل و سهو و زلت و نسیان و عصیان و جهل و غفلتی معصوم نگردند.

چه اگر چنین نباشند چگونه شایستگی خواهند داشت که دارای هفتاد و دو حرف و تمام علوم و اسرار ایزدی و حکمران تمام مخلوقات و ممکنات گردد و با چنین شأن و رتبت و جلالت و تقدم و تفوق و امارت و امامت و ولایت و خلافت و اختیار تامه و شرف نفس و عز منزلت ساهی و خاطی و ناسی و عاصی باشد و محل اطمینان کامل امت و خلیقت نگردد هیچ عاقلی منصف تصدیق این امر را نمی کند .

و ازین پیش در طی این کتب مبارکه بمعنی عصمت و ادله و تحقیقات و جوب عصمت انبیای مرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم علی حسب تکالیفهم و مراتبهم سبقت تحریر یافته است .

اگر سلطانی بخواهد برای تمشیت مهام ایام و رعایت ایمنی و نظام و زیری مختار و حکمرانی دانا اختیار نماید حتی الامکان دقتها و پژوهشها نماید تا کسی

را که محل اطمینان و امانت و پاکی طینت و صفوت عقیدت و عدم خیانت باشد و به مصالح و معایب امور مملکت عالم و عارف و مجالس اخلاق و اطوار ممدوح اهل مملکت و بعدم سهو و خطا و نسیان و عصیان نسبت بسایر اقران ممتاز و مجرب و بطهارت ذیل و نجابت خاندان موصوف باشد اختیار نماید تا مورد شناعت و نکوهش سایر خدام درباری و اهالی ملک نگردد و از کثرت خطا و خلل او رخنه در ارکان دولت و سلطنت و نظام امور و آسایش بلاد و عباد نگردد و هر روز زحمتی و محنتی برای پادشاه و اهالی ملک روی ندهد.

و اگر هم روی بدهد پادشاه مورد بحث و ایراد نشود چه این شخص سالها بصفات حسنه و حسن کفایت و یمن درایت و تجارب وافیه موصوف و ممتاز و پادشاه را در انتخاب او قصوری و تقصیری نرفته است و اگر این شخص بر حسب تقاضای اخلاق بشریه و هواجس نفسانیه و وساوس شیطانیه و حرص و طمع و غرض که در تمام نفوس موجود است بعد از آنکه مقام ریاست و امارت و اختیار تام را حاصل نمود و آغازی خوب نمایش و انجامی زشت گذارش داد پادشاه را گناهی و تقصیری نیست.

چه حتی الامکان مساعی مشکوره خود را در انتخاب شخصیکه به محامد شیم و محاسن اطوار مشهور و ممدوح بود بجای آورد و اگر این شخص پس از مدتی خدمت تغییر اسلوب و طریقت داد ایرادی بپادشاه نشاید زیرا که پادشاه علم غیب و قدرت تغییر ماهیت ندارد و بقول مردم امام جعفر صادق و فلان پیغمبر را نمیتواند بیاورد و مختار امور مملکت سازد و این تصدیق را که در حق پادشاه مینمایند برای این است که او را نیز بشری مانند خود داند و خطا و سهو و نسیان و عصیان را در حق او جایز شمارند.

منتهای امر برای نظام و قوام امور خود که بیک نفر حاکم بزرگ محتاج

است این يك را بسلطنت و امارت خود بیارهای جهات و اسباب خواه بمیل و رغبت خواه بعنف و تسلط و غلبه بر کشیده اند.

و اگر بعد از جلوس بر اریکه سلطنت باطوار و افعالی پرداخت که موجب اشاعه عدل و انصاف و دفع جور و اعتساف و آسایش بلاد و آرامش عباد گردد او را عادل خوانند و خوشدل شوند و بقای او را از حضرت دادار خواستار و از دل و جان اطاعت او را خریدار شوند.

و اگر برعکس آن باشد او را ظالم گویند و بنفرین و لعن او لب گشایند

و زوال او را از حضرت یزدان خواهان شوند .

اما آنان را که یزدان متعال که علام الغیوب و خالق مخلوقات است انتخاب و اختیار و امیر اسم و رئیس عالم و پیشوای بنی آدم و حافظ ناموس و احکام الهیه فرماید و اطاعتش را واجب و مخالفتش را عصیان بگرداند اگر معصوم نباشند و در صدور احکام و قضایا بخیط و خطا روند و اسباب فساد و خرابی ابنیه نظام شوند بر فعل حکیم بحث وارد شود و چنانکه اگر وزیری کاری خوب یابد نماید از پادشاه بینند در اینجا نیز از خدای شناسند چه اوست قادر مطلق و عالم بر غیوب و رحمن عادل تمام اختیارات بدست اوست و هر چه کند عین مصلحت است.

پس چگونه پیغمبر با امامی را اختیار میفرماید که معصوم از زلت و خطا و عصیان نباشد و چگونه از هفتاد و سه حرف هفتاد و دو حرف را با او و بامانت و خزانة او میگذارد و امین و مستودع چنین و دیعه که دنیا و عقبی بآن قیام دارد میگرداند و این مسئله بر هر کسی که اندک فهم و زکائی دارد مجهول نیست.

و اما آن يك حرف را که خدای برای خود برگزید و نزد اوست ندانیم چه شأن و رتبت دارد البته خصیصه در این يك حرف هست که جز در حضرت خدای نمیتواند باشد و اثر و شأن و لطف و جلالت آن را جز خدای نمی شناسد والله تعالی اعلم و عنده علم الكتاب .

معجزه بیست و ششم از رحیل که رضیع حضرت ابی جعفر ثانی صلوات الله

علیه بود مروی است که گفت در آنحال که حضرت ابوالحسن با مؤدب خود نشسته بود بناگاه بگریستی شدید اندر شد مؤدب پرسید این گریستن از چیست پاسخی نداد و اجازت طلبید تا با ندرن سرای شود چون تشریف ورود داد.

و فریاد وصیحه و نعره گریستن وزاری از سرای آنحضرت بلند شد و از آن پس آنحضرت نزد ما بازگشت و حاضران از سبب این حال از آنحضرت پرسیدند امام علی نقی علیه السلام فرمود ان ابا جعفر ابي عليه السلام توفى الساعة پدرم ابو جعفر صلوات الله علیه در همین ساعت وفات نمود میگوید به آن حضرت عرض کردیم از چه روی دانستی .

فرمود دخلني من اجلال الله عز وجل شئى لم يكن اعرفه قبل فعلمت ان ابي قدمضى در این ساعت از اجلال خداوند عز و جل چیزی در من نمایش آورد که از آن پیش بآن عارف نبودم ازین روی بدانستم پدرم در گذشته است راوی میگوید ما این روز را و ماه را تاریخش ضبط نمودیم تا گاهی که خبر وفات حضرت ابي جعفر عليه السلام برسید و چون بسنجیدیم موافق همان وقت که بفرمود بعینه بود .

راقم حروف گوید خبری دیگر نیز در این معنی بنوع دیگر و بیانی مفصل مذکور شد و از اینکه دانستم پدرم ازین جهان بیرون شد چنان مینماید که اثر ورود اسرار امامت به آنحضرت از آن حضرت باشد و گرنه ممکن بود نمایش اجلال خدا بحضرت ابي الحسن عليه السلام بدیگر علامت باشد و العلم عند الله تعالى والراسخين فى العلم .

معجزه بیست و هفتم مقبل دیلمی گوید مردی در کوفه بود که با مامت عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام قائل بود پس روزی صاحب که بناحیه و مذهب ما مایل و بقول و عقیدت ما قایل بود با او گفت با مامت عبدالله سخن میارای و بحق سخن کن گفت حق کدام است تا متابعت حق را نمایم گفت امامت در موسی بن جعفر و آنانکه بعد از او هستند یعنی از فرزندان آنحضرت صلی الله علیه وسلم میباشند .

فطحی با او گفت امروز از میان ایشان امام کیست گفت علي بن محمد بن

علي بن الرضا صلوات الله عليهم آن شخص با صاحب خود گفت آیا بر آنچه گوئی دلیلی هست که بآن استدلال توان کرد گفت بلی گفت آن دلیل چیست گفت آنچه میخواهی در دل خود پوشیده بدار و آنحضرت را در سر من رای بنگر چه آنحضرت بآنچه در دل گرفته ترا خبر میدهد گفت بلی چنین کنم و هر دو تن بطرف عسکر برفتند و بشارع ابی احمد عزم کردند پس با ایشان خبر دادند که که حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام مولای بسرای متوکل و رفتن بآنجا سوار شده است پس هر دو تن بانتظار باز آمدن آنحضرت بنشستند و آن فطحی که با مامت عبدالله قائل بود با صاحب خود گفت اگر این صاحب تو یعنی حضرت ابی الحسن علیه السلام امام باشد همانا چون باز آید و مرا بنگرد بآنچه قصد کرده ام دانا خواهد بود و بدون اینکه من باد خبر بدهم مقصود مرا خواهد فرمود می گوید پس در آنجا توقف نمود تاگاهی که حضرت ابی الحسن علیه السلام از موکب متوکل باز آمد و در پیش روی مبارکش و همچنین از عقب آنحضرت جماعت شاکره و مرکبیه در مشایعت آنحضرت بیامدند تا بسرای خود رسید میگوید چون آنحضرت بآن موضعی که آن دو مرد بودند رسید بآن مردی که فطحی بود نظر التفاتی نمود و از دهان مبارکش چیزی در سینه آن مردی که فطحی بود بیفکند کانه غرقی البیض و آن چیز در سینه فطحی بچسبید کمثل دارة الدرهم و در آن سطری بخط سبز مسطور بود ما کان عبدالله هناك ولا کذالك عبدالله در آن مقام و منزلت که گمان برده ای نیست یعنی امام نیست.

شیخ طبرسی اعلی الله مقامه در مجمع البحرین مینویسد غرقی با همزه برون ز برج آن پوست لطیفی است که بسفیدی تخم مرغ چسبیده یا سفیدی است که از بیضه میخورند و از این باب است حدیث سفیان ثوری گاهی که بحضور مبارک حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه تشرف جست فرأی علیه نیا با کانه غرقی البیض لباسی برتن مبارکش دید که گوئی از شدت سفیدی و لطافت مثل پوست روی سفیدی بیضه مرغ بود فراء میگوید همزه غرقی زائده است ولانه من الغرق

و در این خیر چند معجزه است، یکی علم آن حضرت به باطن شخص فطیحی دیگر افکندن آنچه مذکور شد از دهان مبارك و بآن صورت بسینه فطیحی پیوستن دیگر نگارش آن کلمات بر آن چیز.

معجزه بیست و هشتم مقبل دیلمی گوید بر در سرای خودمان نشسته بودم و مولای ما حضرت ابی الحسن علیه السلام سوار گردیده بسرای متوکل شرف ورود میداد ر این اثنا فتح قلانسی که از جانب آنحضرت خدمتی بدو محول بود بیامد و بر یکسوی من بنشست و گفت چهار صد در هم در خدمت مولای خودمان دارم یعنی از آنحضرت طلب کارم اگر بمن عطا فرمائی در نفقات خود . گفتم با این دراهم چه خواهی کرد گفت دویست در هم در بهای پارچه و قطعات آن میدهم تا در دست من باشد و از آن قطعات قلنسوه بسازم و با دویست دینار دیگر خرما میخرم و از آن نیبذ و آب خرما ترتیب دهم مقبل دیلمی گوید چون این سخن از وی بشنیدم و از نیبذ خرما یاد کرد روی از وی برتافتیم و دیگر با او سخن نکردم و خاموش بودم تا گاهی که حضرت ابی الحسن علیه السلام بر اثر این کلام بیامد و این سخن را هیچکس نشنیده بود واحدی در وقتی که این کلام در میان آمد حضور نداشت ،

چون آنحضرت را بدیدم بر پای جستیم و بایستادم تا مرکب سواری خودش را در دار الدواب فرود آورد و از دیدار آن حضرت آثار عبوس نمودار بود و چون از مرکب خود بزیر آمد با من فرمود یا مقبل ادخل فاخرج اربعمانه در هم و دفعها الی فتح الملعون و قل له حقك فخذه فاشتر منه خرقا بمانی درهم و اتق الله فیما اردت ان تفعله بالمانی درهم الباقیة ای مقبل داخل شو و چهارصد درهم بر گیر و بفتح ملعون بیفکن و با او بگو این مبلغ حق تو است برگیر و با دویست درهم پارچه هایی که خواهی بخر اما از خدای در آنچه اراده کرده ای با دویست در هم دیگر بکار بندی بترس یعنی شراب خرما مساز من بر حسب فرمان چهار صد در هم در آوردم و بفتح قلانسی بدادم و آن داستان را براندم فتح چون بشنید

بگریست و گفت سوگند با خدای هرگز هیچ شرابی و مسکری نیاشامم و حال اینکه صاحب تو یعنی امام علیه السلام دانست آنچه که تو میدانی یعنی آنچه در میان من و تو بگذشت در حضرتش مکشوف و بر اسرار و بواطن آگاه است .

این خبر مشتمل بر چند معجزه است ، یکی علم بکلام فتح ، دیگر در مبلغ چهار صد در هم دیگر دویست در هم در بهای قطعات خواستن و دویست در هم برای تهیه نبیذ خرما طلبیدن .

معجزه بیست و نهم ابن عوس کوید ابو الحسین محمد بن اسمعیل بن احمد قهقلی کاتب در سر من رای با من گفت در درت الحصا گردش میکردم در این اثنا یزداد نصرانی شاگرد بختیشوع را دیدم که بسرای موسی بن بغا باز میشد پس با من هم سیر شد و از هر در بحدیث و خبر سخن میرفت تا زمانیکه گفت این دیوار را می بینی صاحبش کیست گفتم کیست صاحب آن یزداد گفت صاحبش این جوان علوی حجازی یعنی علی بن محمد بن رضا علیهم السلام است و ما در این وقت در پیشگاه سرای موسی راه میرفتیم در جواب گفتم بلی میدانم داستان و شأن چیست یعنی حضرت هادی علیه السلام یزداد گفت اگر مخلوقی و آفریده ای بعلم غیب عالم باشد علی بن محمد صلوات الله علیهما میباشد گفتم این حکایت چگونه است یزداد گفت از آن حضرت با عجب و امری بس عجیب خبر میدهم که نه تو و نیز نه غیر از تو از تمام مردمان هیچکس نشنیده است لکن خداوند از جانب من بر تو کفیل و راعی است که این حکایت را با هیچکس در میان نیاوری چه

-الم من مردی طیب هستم و مرا معیشت و گذرانی که خلیفه عصر میرساند و با من خبر رسیده است که این حضرت را خلیفه از حجاز بسر من رای آورده است چه از کار او بیمناک است تا روی مردمان بجانب او فرود و باین سبب خلافت و سلطنت از دوده بنی العباس بیرون شود .

گفتم آنچه شرط کردی من بر خود حمل نمودم و تو با من حدیث بسیار و بر تو بآس وارد نیست چه تو مردی نصرانی هستی و در هر چه ازین قوم و غرایب

ایشان داستان کنی آلوده تهمت نمی شوی گفت بلی بتو آگاهی میدهم که او را چند روز از این پیش ملاقات نمودم در حالتیکه بر اسب ادهم سوار بود و بر تن مبارکش لباسهای سیاه و عمامه سیاه و خود آنحضرت را نگران شدم با عظام و تکریم او بایستادم و بحق مسیح بدون اینکه با هیچیک از مردمان این خبر را گفته باشم در دل خود گفتم لباسها سیاه مرکوب سیاه و مردی سیاه سواد فی سواد سیاه اندر سیاه اندر سیاه است و چون آنحضرت بیامد و بمن رسید و بمن بنگرید و نظر را با من تند و تیز گردانید و فرمود قلبك اسود مماتری عینك من سواد فی سواد فی سواد حال تو از آنچه دو چشمت دید سیاه تر است من سواد فی سواد فی سواد راوی خبر ابوالحسین که این حکایت را در سال سیصد و سی و هشتم از پدرش روایت میکنند میگوید پدرم رحمة الله گفت با و گفتم آری این حدیث را با هیچکس در میان مگزار بازگویی چه ساختی و بآن حضرت چه عرض کردی یزداد گفت چنان بخود گرفتار شدم که هیچ جوابی نتوانستم بحضرتش باز دهم و چون این علم و معجزه را مشاهده نمودم عرض کردم فما ایض قلبك تا چند قلب مبارکت سفید است فرمود الله اعلم پدرم گفت چون یزداد نصرانی بیمار شد کسی را در طلب من بفرستاد پس نزد او حاضر شدم با من گفت همانا دل من بعد از آنکه ظلمانی و تاریک و سیاه بود سفید شد و اکنون من گواهی میدهم که خدائی بجز خدای یگانه بی انباز نیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم رسول اوست و اینکه علی بن محمد علیهما السلام حجت خداوند است بر مخلوق او و ناموس اعظم خداوند تعالی است و از آن پس یزداد با گوهر اسلام و ایمان در همان مرض که او را بود بمرد و من در نماز بر جنازه او حاضر شدم رحمة الله علیه .

و این خبر شامل چند معجزه است، نخست اینکه امام عالم بطهارت و صفای طینت و قلب یزداد بود و میدانست که خدای در خمیره او گوهر اسلام را ذخیره فرموده است لاجرم آن وجود کامل و فیض شامل نظر عنایت به تربیت و تکمیل او افکند و خود را بر اسب سیاه و جامه سیاه و پرده سیاه بدو نمود تا او را آنگونه

حدیث نفس و خیال پدید آید و آن کلمات را در دل بگوید، آنگاه امام علیه السلام که در کل عوالم و محالم متصرف و مربی است بحدت نظر عنایت آمیز در وی بنگرد و در حال او تصرف نماید و او را از حالی بحالی بگرداند .

دیگر اینکه از قلب او و خیالی که او را پیشنهاد گردیده بود امام علیه السلام عالم بود، دیگر اینکه همان کلماتی که بر زبان حال گذرانیده بود امام علیه السلام بر زبان مبارک بگذرانید. معجزه سی ام احمد بن علی گوید عیسی بن احمد قمی مرا و پدرم را بخواند و او اهوچ بود و باما گفت پسر عمم احمد بن اسحق مرا بحضور مبارك حضرت ابی الحسن علیه السلام تشریف داد و من او را بدیدم و با او بکلامی تکلم نمود که من نفهمیدم احمد بن اسحق بآنحضرت عرض کرد خداوند مرا فدای تو بگرداند اینک پسرعم من عیسی بن احمد است و در ذراع او بیاض و سفیدی و چیزی است که امثال جوز بیرون می آید میگوید فرمود ، تقدم يا عيسى اى عيسى پیش بیا و من نزدیک شدم پس با من فرمود اخرج ذراعك آرش و آرنج خود را بیرون بیاور من ذراع خود را بیرون آوردم و آنحضرت بر آن مح فرمود و بکلامی پوشیده سخن کرد دو کلام را طولانی ساخت پس از آن فرمود بسم الله الرحمن الرحيم و از آن پس با حمد بن اسحق روی مبارك آورد و فرمود ای احمد بن اسحق کان علی بن موسی يقول بسم الله الرحمن الرحيم اقرب من الاسم الاعظم من بيض العين الى سواده چنین بود که حضرت علي بن موسی علیهما السلام میفرمود کلمه بسمله نزدیک تر است از اسم اعظم الهی از سفیدی چشم بسیاهی چشم پس از آن فرمود یا عیسی عرض کردم لبیک فرمود ادخل يدك في كمك ثم اخرجها دست خود را در آستین خود در آور پس از آن بیرون کن عیسی چنانکه امر شده بود باستین در و از آستین بیرون آورد و در دست او بیش و کم نشانی از آن آزار و مرض پدیدار نبود و ازین پیش در ذیل حالات حضرت امام رضا علیه السلام و اسم اعظم بخبر مذکور اشارت نمودیم . معجزه سی و یکم حسین بن احمد مالکی اسدی میگوید ابوهاشم جعفری

با من حدیث کرد و گفت گاهی که بغاء در زمان واثق خلیفه در طلب اعراب بهرسوی میگذشت در مدینه طیبه جای داشتم حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود: اخرجوا بنا حتی تنظر الی تعبیه هذا التریکی مارا بیرون ببرید تا تعبیه و تهیه لشکر بغاء ترکی را بنگریم پس بیرون شدیم و در مکانی بایستادیم و تعبیه و کوکبه بغاء ترکی از ما همی برگذشت و در آن حال مردی ترکی بر ما عبور نمود و حضرت ابی الحسن علیه السلام بزبان ترکی با او تکلم فرمود آن شخص ترك از مرکب خود پیاده شد و سم مرکب آنحضرت را بیوسید من چون این حال غریب را نگران شدم آن شخص ترك را سوگند دادم و گفتم این مرد با توجه فرمود گفت این شخص پیغمبر است گفتم: پیغمبر نیست گفت مرا بنامی بخواند که در بلاد ترك باین نام مرا میخواندند هیچکس جز در این ساعت باین نام دانا نبود.

معلوم باد همان اراده حضرت هادی علیه السلام به بیرون شدن و بتعبیه و تهیه بغاء ترکی عنوان کردن شاید برای همین تکلم بزبان ترکی و نام آن شخص را که احدی بر آن آگاه نبوده مذکور فرمودن باشد وگرنه امام علیه السلام را بتعبیه بغاء ترکی و نظاره بآن چه اعتنا و التفاتی است زیرا که بر افراد آن مردم سپاهی و تعبیه ایشان و خاتمه امور ایشان آگاه است و تمام آن حرکات و سکنات ایشان بلکه سایر اشیاء موجوده بنظر تصرف و اشاره امام عصر و پیشوای زمان علیه السلام است.

معجزه سی و دوم جعفر بن محمد بن ملک میکویدا بوهاشم جعفری با ما حدیث نهاد و گفت بحضور مبارك حضرت ابی الحسن علیه السلام تشرف جستیم و آنحضرت بامن بزبان هندي سخن فرمود و من استطاعت نداشتم که بطوری خوب رد جواب نمایم و در حضور مبارکش کوزه مملو از ریک بود پس یکی از آن ریگها را برگرفت و بدهان مبارک بگذاشت و سه دفعه بمکید و از آن پس بمن افکند من آن ریگ را بدهان بردم سوگند با خدای از خدمت آن حضرت برنخاستم

تا گاهی که با هفتاد و سه زبان که اول آن زبان هندی بود سخن نمودم و این خبر بر هفتاد و سه معجزه دلالت نماید زیرا که تکلم بهر زبانی که متکلم بر آن عالم نبوده است خود معجزه باهره ایست.

معجزه سی و سوم - یحیی بن زکریا خزاعی از ابوهاشم روایت کند که گفت در خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام بظاهر به سر من رای بیرون شدم که پاره ای از طالبین را ملاقات کنم و آن شخص طالبی در آمدش طول کشید پس برای حضرت ابی الحسن علیه السلام زین پوشی را بیفکندند و امام علیه السلام بر آن بنشست و من نیز از مرکب خود فرود آمدم و در حضور مبارکش بنشستم و آن حضرت برای من حدیث میراند و من از کوتاه دستی و پریشان حالی خود شکایت مینمودم آن ت دست بریگهائی که بر آن نشسته بود ببرد و مثنی از آن ریک بمن بداد و

حضرت فرمود اتسع بهذا یا ابا هاشم و اکتتم مارایت فخباته معی فوجعنا فابصرته فاذا هو یتقد کالیزان ذهبا احمرأ باین که ترا دادم در امر معیشت وسعت بده ای ابوهاشم و آنچه را که دیدی پوشیده بدار پس من آن ریگ ها را با خودم پوشیدم ساختم و از آن پس مراجعت نمودم و چون در آن ریگها نگران شدم زری سرخ مانند آتش فروزان فروغ و فروز داشت پس زرگری را بمنزل خود بخواندم و گفتم این زر را برای من بسیکه و و شمش بساز و او چنان کرد و گفت بفرمای این طلا از کجا بتو رسید چه هیچ چیز عجیب تر از این نیافته ام گفتم این چیزی است که از پیشین روزگار نزد ما بوده و پیران ما در سالهای بیشمار برای ما ذخیره ساخته اند .

معجزه سی و چهارم ورود آنحضرت است بسرای متوکل خلیفه و احتشام الهی آنحضرت و بآن اشارت شد.

معجزه سی و پنجم از ابوهاشم جعفری مروی است که گفت در حضرت امام نقی علیه السلام شکایت نمودم که هر وقت از حضور مبارک ببغداد منحذر میشوم

تاچه اندازه شوق ملاقات همایونت در من اثر میکند و عرض کردای سید و آقای من خدای را در کار من بخوان چه مرا مرکوبی جز این برذون ضعیف و سست حال نیست فرمود: قواک الله یا ابا هاشم و قوتی بر ذونک خداوند ترا ای ابوهاشم و برزون ترا قوی و نیرومند میفرماید چون آنحضرت این کلام را بفرمود چنان گردید که ابوهاشم نماز فجر را در بغداد میگذاشت و بر آن برذون سوار میگشت و در همان روز در عسکر بسر من رای هنگام زوال شمس را ادراک مینمود و هم در آن روز اگر خواستی بر همان برذون بعینه سوار کشتی و بغداد باز شدی و میگوید این کرامت و معجزه که بدیدم اعجب دلائل بر امامت و ولایت آن حضرت علیه السلام است.

و معجزه سی و ششم - خبر دادن از قتل متوکل عباسی و قراءت آیه شریفه تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام است که در ذیل احوال متوکل و قتل او مسطور شد.

معجزه سی و هفتم ابو الحسین سعید بن سهل نصری که ملقب بملاح بود میگوید جعفر بن قاسم بصری قائل بوقف بود و من با او در سر من رای جای داشتم که بناگاه حضرت ابی الحسن علیه السلام او را در پاره ای طرق و راهها بدید و با او فرمود الی کم هذه النوته اما ان لك ان تبنته منها این خواب کردن جهل و غفلت و ضلالت تا چه مدت خواهد بود آیا هنوز برای تو آن زمان نرسیده است که ازین خواب غفلت بیدار شوی میگوید جعفر بن قاسم با من گفت آیا شنیدی آنچه را که علی بن محمد علیهما السلام با من فرمود سوگند با خدای چیزی در دل من بنشست و چون روزی چند بر این قضیه بیای رفت برای اولاد خلیفه ولیمه مرتب و ما را در آن ضیافت دعوت نمودند و همچنین حضرت ابی الحسن علیه السلام را با مادعوت کردند و مادر آن مضمیف اندر شدیم چون حاضران آنحضرت را بدیدند رعایت اجلالش را همه خاموش گشتند اما جوانی که در آن مجلس بود بواسطه جهل جوانی توقیر آنحضرت را نمی داشت و همی سخن میکرد و میخندید آن حضرت با

يا هذا اتضحك ملائڪ ولذهل عن ذكر الله وانت بعد ثلاثة من اهل القبور ايجوان از همه جا بی خبر و خندانی و از یاد خدای فراموشی و غفلت میورزی و حال اینکه بعد از سه روز دیگر ساکن مساکن مردگانی میگوید گفتم این خود دلیلی بر امامت است تا بنگریم چه پیش میآید جوان چون آن سخن را بشنید از کردار و گفتار خود امساک ورزید و ما خوردنی خوریم و بیرون شدیم و چون روز دیگر در رسید آنجوان رنجور شد و در آغاز روز سوم بمرد و در پایان آن روز جای در خاک گرفت.

و این خبر شامل چند معجزه است ، نخست تنبیه گردانیدن جعفر بن قاسم را که از جماعت واقفه وقائل بوقف بود، دیگر متکلم شدن با آن جوان سبک روح تا بجعفر بن قاسم صدق خبر خود و علم بآینده را باز نماید.

دیگر مرگ آنجوان و دفن او در همان روز موعود که بفرموده بود و شاید این مهمانی که آن محضر برای حضور آنجوان و دیگران بوده است امام اراده فرموده است تا شبتهت جعفر بن قاسم مرتفع گردد .

معجزه سی و هشتم - از سعید و دیگران روایت است که گفت در ولیمه از بعضی اهل سر من رای در خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام فراهم شدیم مردی به بیهوده و مزاح میگذرانید و رعایت جلالت آن حضرت را نمی کرد آنحضرت روی با جعفر آورد و فرمود اما انه لا یأكل من هذا الطعام وسوف یرد علیه من خیر اهله ما ینغص علیه عیشه دانسته باشد که این شخص را از این طعام بهره ای نیست و نمیخورد و زود است که از کسان او خبری موحش و ناگوار بدو می آرند و عیش او منغص خواهد شد میگوید در این حدود خوان طعام حاضر کردند جعفر گفت بعد از من دیگر چه خبری خواهد بود یعنی بعد از حضور طعام و بدهان بردن چه خبری میرسد و اگر خبری بود زودار میرسید و کلام آنحضرت باطل شد میگوید سوگند با خدای آنمرد دست بشست و خواست طعام برگیرد و بنخورد که بناگاه

غلام اوگریان بدر آن اتاق بیامد و همی بگریست و با آنمرد گفت هر چه زودتر بشتاب و مادر خود را دریاب چه از بام بیت بزیر افتاده و در حال جان سپردن است جعفر می گوید چون چنین معجزه با هر بدیدم گفتم سوگند باخدای ازین پس بمذهب واقفه نروم و بر امامت حضرت هادی علیه السلام یکدل و یک جهت شدم و این خبر نیز مانند خبر سابق و مشتمل بر چند معجزه است.

معجزه سی و نهم خبر دادن حضرت هادی علیه السلام از وفات پدر بزرگوارش حضرت جواد سلام الله علیهما است چنانکه نگارش گرفت.

معجزه چهلم - سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمة در عیون المعجزات در باب دلایل حضرت ابی الحسن علیه السلام بهاشم بن زید سند میرساند که گفت دیدم کوری مادر زاد را بحضرت علی بن محمد صاحب عسکر علیه السلام آوردند و آن حضرت او را شفا داد و نیز دیدم آن حضرت از گل چیزی مهیا ساخته مانند هیئت مرغ بفرمود و در آن بدمید و آن مرغ گلین پروازیدن گرفت پس در حضرتش عرض کردم لافرق بینک و بین عیسی علیه السلام آنچه عیسی بن مریم علیهما السلام نمود تونیز مینمائی و فرقی با او نداری فقال انامنه وهو منی من از ویم و او از است .

معجزه چهل و یکم و هم در آن کتاب بمحمد بن سنان ظاهری رفع الله درجه سند میرسد که گفت حضرت ابو الحسن علی بن محمد علیهما السلام در سفر حج بود و بعد از اقامت حج بمدینه باز شد مردی خراسانی را بدید که بالای سر خر خودش که مرده بود ایستاده و میگریست و می گفت بار خود را بر چه چیز حمل نمایم و آنحضرت علیه السلام بدو بگذشت و بحضرتش عرض کردند این مرد خراسانی از موالیان و دوستان شما اهل بیت است پس آنحضرت بآن مرده خر نزدیک آمد و فرمود لم تکن بقره بنی اسرائیل باکرم علی الله منی وقد ضربوا بیعضها المیت فحاش و از آن با پای راست مبارکش بآن حمار مرده بزد و فرمود قم باذن الله آن خر فوراً بحرکت آمد و برخاست و خراسانی بار خود را بر آن بگذاشت و او را بمدینه آورد و از آن پس هر وقت حضرت هادی علیه السلام میگذاشت مردمان با انگشت خود

بآنحضرت اشارت مینمودند و می گفتند این همان شخصی است که خر خراسانی را زنده گردانید.

معجزه چهل و دوم از حسن بن اسمعیل که شیخی از اهل نهرین است روایت است که گفت من و مردی از مردم قریه من بحضرت ابی الحسن علیه السلام با چیزی که با خود داشتیم بیرون شدیم و چنان بود که پاره ای از مردم آن قریه رسالتی بر ما حمل کرده و چیزی بما داده بود که آن حضرت برسانم و گفت شما از من بآنحضرت سلام برسانید و از آنحضرت از تخم فلان مرغ از طیور اجام و بینها سؤال نمائید آیا خوردن آن حلال است پس ما برفتیم و آنچه با ما بود بکنیزی بدادیم و در این اثنا فرستاده خلیفه بیامد و آنحضرت برخاست تا سوار شود و از حضور مبارکش بیرون شدیم و بهیچوجه از چیزی از آن حضرت سؤال نکردیم و چون بشارع رسیدیم امام علیه السلام بما پیوسته شد و با رفیق من بزبان نبطی فرمود اقرأه منی السلام وقل له بیض الطائر الفلانی لاتاکله فانه من المسوخ او را از من سلام برسان و بگو تخم فلان طیر را مخور چه از جمله مسوخ است.

معجزه چهل و سوم سید مرتضی علیه الرحمة از جماعتی از اصحاب حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام روایت است که گفتند چون جعفر پسر آنحضرت متولد شد بحضور مبارکش برفتیم تا عرض تهنیت دهیم اما حالت سروری در آنحضرت ندیدیم و سببش را بخواستیم فرموده و نوا علیکم امره فانه سیضل خلقاً کثیراً امر او را بر خود خوار و آسان بشمارید چه زود باشد که جمعی را در عرصه ضلالت بیفکند میگوید همانطور شد که آنحضرت علیه السلام خبر داد و ازین پیش در ذیل احوال اولاد حضرت هادی علیه السلام باین نمونه اخبار اشارت رفت.

معجزه چهل و چهارم سید مرتضی علم الهدی در عیون المعجزات میفرماید که روایت کرده اند که مردی از اهل مدین بحضرت امام ابی الحسن عسکری صلوات الله علیه عریضه نوشت و سؤال نمود که از سلطنت متوکل چه مقدار باقی است در جواب رقم فرمود بسم الله الرحمن قال ترعون سبع سنین دابا فما حصدم فذروه فی سنبله الأقلیلا مما تاکلون ثم یاتی من بعد ذلك سبع شداد ماکلن ما قدمتم

لهن الا قليلا مما تحصنون ثم ياتي من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون اين آيات مبار که در سوره مبارکه حضرت يوسف عليه السلام و حکايت از خوابی است که ريان پادشاه مصر بدید و با اعيان و علمای مملکت گفت همانا من بنخواب چنان دیدم هفت گاو فربه از جوئی خشک بیرون آمدند و هفت گاو لاغر اين هفت گاو فربه را فرو میبردند و در شکمهای لاغرها فزایشی بنمایش نیامد و دیدم هفت خوشه سبز تر و تازه را که دانههای آنها منعقد و بسته شده و هفت خوشه دیگر دیدم یعنی رسیده و بدر و آمده پس اين خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و در حال آنها را زیر آورده بپوشیدندای گروه کاهنان و معبران که اشراف قوم هستید جواب مرا بگوئید در تعبیر خواب من اگر بتعبیر خواب دانا هستید و نیک میدانید .

و تعبیر عبارت است از انتقال از صور حالیه بمعانی نفسانیه که آن صور مثال اين معانی است و اشتقاق آن از عبور است یعنی تجاوز و گذشتن از صورت بمعنی علما و معبرين چون اين خواب را بشنیدند در جواب گفتند اين خوابهای شوریده ایست و ما به تعبیر اینگونه خوابهای بیهوده باطل عالم نیستیم پادشاه متحیر و پریشیده حال شد در اين حال چون ساقی ريان خدیو مصر اورا بسبب اين خواب در حال تحیر و تفکر نگریست از حال حضرت يوسف عليه السلام و تعبیر فرمودن خواب اورا در اوقاتیکه با آنحضرت محبوس بود بیاد آورد و گفت من خبر میدهم شما را بتاویل اين خواب بفرستید مرا بزندان چه در آن کسی هست که علم تعبیر را نیکو میداند ملك شادمان شد و گفت زود بشتاب و خبر باز آر ساقی سوار شد و بزندان در آمد و عرض کرد ای يوسف ای صدیق راستگوی تعبیر فرمای اين خواب را که تمام حکما و معبران در تعبیرش حیران هستند فرمود هفت سال کشت و زراعت کنید که هفت گاو نزار بآن است زراعتی بر عادت مستمره خود پس آنچه را که از غلات در ویدید پس آن را در خوشه بر آن بگذارید یعنی نکوید

و دانه را از خوشه جدا نکنید تا از آسیب شیشه و آفات هوایی و زمینی ایمن باشد و غلات را در آن خوشه‌ها ذخیره بگردانید مگر اندکی را

یعنی آنچه را که بخوردنش ناچارید از خوشه پاک سازید و بقیه را در این هفت سال در خوشه نگاه بدارید و از پس این هفت سال پر زراعت و باریوان حاصل هفت سال سخت بیاید که گاوهای لاغر عبارت از آن است و اهل این هفت سال سخت و قحط بخورند آنچه را که در آن هفت سال برای آنها در خوشه‌ها ذخیره ساختند مگر اندکی را که برای تخم افشانی ضبط نمائید و پس از این سالهای قحط سالی بیاید که خدای بفریاد مردمان برسد و ارزاق و اطعمه خلق فراوان گردد و از صنك عیش نخست نعمت اندر آیند بالجمله می گوید در اول سال پانزدهم متوکل مقتول گشت یعنی چون چهارده سال سلطنت نمود و پای در سال پانزدهم آورد روی بدیگر سرای نهاد چنانکه ازین پیش بمدت سطلنتش اشارت نمودیم.

معجزه چهل و پنجم اراده نمودن متوکل بتوهین آنحضرت و کشته شدن او بنفرین آنحضرت است شرح سبقت نگارش گرفت.

معجزه چهل و ششم - حکایت شعبد هندی و شیر پرده اور است چنانکه مذکور نمودیم .

معجزه چهل و هفتم محمد بن داود قمي و محمد طلحي گفته اند اموال از خمس و نذور است و هدایا و جواهر که در قم و بلاد قم جمع شده بود حمل نمودیم تا بحضرت سید خودمان ابوالحسن هادی تقدیم نمائیم پس در طی راه رسولی بما آمد که باز شوید و حالا وقت وصول بمانیست پس ما بقم باز گشتیم و آنچه را که با خود حمل کرده بودیم نگاهداشتیم و پس از روزی چند فرمان آنحضرت بما پیوست ، قد انفذنا اليکم اهلاوعیراً فاحملوا علیها ما عندکم و خلوا سبیلها شتر و کاروان بشما فرستادیم آنچه نزد شما است بر آن شترها حمل کنید و جمله را براه خود گذارید راوی میگوید ما بر حسب امثال امر مبارك آن اشتران را بار

کرده در ودیعه خدای گذاشتیم و چون سال دیگر آن روز در رسید و بخدمت آن حضرت تشریف جستیم فرمود: انظروا الی ما حملتم الینا بآنچه برای ما حمل کردید و روانه نمودید بنگرید پس نگران شدیم و آن اموال را چنانکه ما حمل نموده بودیم بدون کسر و نقصان بدیدیم و در این خبر چند معجزه است، یکی فرستادن آنحضرت پیاز گردانیدن آن اموال را و علم بآن و علم بحمل آن و علم بجهانی که بواسطه آن حمل در آن وقت مناسب نبوده، دیگر فرستادن اشتران را بدون حفظه برای حمل مال و علم بتقاضای وقت حمل و سلامت آن و رسیدن بسلامت دیگر علم بمقدار و کیفیات اموال محموله دیگر علم بمقدار و چگونه بودن آن دیگر علم باینکه بعد از گذشتن یکسال آن اموال بدون آسیب و تلف کماکان برجای مانده است.

معجزه چهل و هشتم: دفع شر متوکل عباسی است چنانکه مسطور گردید.

معجزه چهل و نهم- حکایت آنحضرت تست در سفری که باحضار متوکل از مدینه طیبه بسر من رای فرمود و معجزاتی که از آنحضرت ظاهر و ازین پیش مسطور شد.

معجزه پنجاهم: خبر نصرانی و حمار و متوکل است که مرقوم گردید.

معجزه پنجاه و یکم ابوهاشم جعفری گوید مردی از اهل سر من رای را بررسی عارض شده و روزگار بروی مکدر و زندگانی منغص شده و یکی روز با ابوعلی فهری فراهم و از حالش بدو شکایت نهاده بود ابوعلی گفت ایی الحسن علی بن محمد علیه السلام برخوری و از حضرتش خواستار شوی که در حق تو بدعا لب گشاید امیدوارم این مرض تو زایل گردد می گوید روزی در آن هنگام که آنحضرت از سرای متوکل باز میگشت آنمرد در عرض راه بآنحضرت باز خورد و چون امام علیه السلام را بدید و برپای شد تا بحضرتش نزدیک و خواستار دعا گردد فرمود: تنح عافاک ثلاث مرات دور شو برو خداوند بتوعافیت داد و بدست مبارکش بدو اشارت کرد و این کلام را دو کرت دیگر بفرمود آنمرد بازگشت و قدرت نیافت که بحضرتش نزدیک شود پس نزد ابوعلی فهری برفت و حکایت خود را

و آنچه امام علیه السلام فرموده بود بدو باز نمود فهری گفت همانا از آن پیش که با آنحضرت درد خود معروض داری و مسئلت دعاکنی در حق تو دعا فرموده است هم اکنون براه خود برود چه بزودی بهبودی گیری آنمرد بخانه خودش برفت آن شب را بیتونه نمود و چون صبحگاه سر بر گرفت نشانی از برص و پیسی در بدن خود نیافت و در این خبر چند معجزه است یکی علم آنحضرت بمسئلت آن شخص ، دیگر علم بمرض برص و اجازت نزدیک شدن مبروص را ندادن دیگر حکم فرمودن باینکه خدای بتو عافیت داد و بدست اشارت فرمود بدون اینکه دعا بفرماید و این اشارت بآن است که ما بر تمام احوال عالم و حوادث و بمیات و نیات آگاهییم و میدانیم که باید از این مرض برهی و تراها نیدیم و خواست ما خواست خدا میباشد و باین سبب عفاك الله بصيغه ماضی فرمود .

معجزه پنجاه و دوم - حکایت مجلس متوکل و نیرنگ باز هندی و آن حضرت و دریدن شیر پرده آن مرد مشعبه را با مر آنحضرت بروایتی دیگر چنانکه سبقت تحریر یافت.

معجزه پنجاه و سوم - سکوت طیور متوکل است هنگام تشریف فرمائی آنحضرت و در جای خود رقم شد پنجاه و چهارم حکایت زینب کذابه که سبقت شرح پذیرفت با حضور متوکل

معجزه پنجاه و پنجم - احمد بن هارون میگوید در مغازه حضرت ابی الحسن علیه السلام نشسته بودم و غلامی از غلامان آنحضرت را درس میدادم بناگاه حضرت ابی الحسن علیه السلام که بر اسب مخصوص خود سوار بود بر ما درآمد ما بجمله باستقبال آن حضرت برخاستیم و آن حضرت بر ما سبقت گرفت و از پیش که بحضرتش نزدیک شویم از مرکب فرود آمد و عنان اسبش را بدست مبارکش بر گرفته بطنابیی از طنابهای آن مغازه علاقه ساخت آنگاه داخل شد و باما بنشست و از آن پس روی مبارک با من آورده و فرمود متی رایک ان تنصرف الی المدینه چه زمان میخواهی بمدینه انصراف گیری عرض کردم در همین شب فرمود فاكتب اذا کتاباً

معك توصله الى فلان التاجر چون امشب میروی من کاغذی می نویسم تا بفلان تاجر برسانی و فرمود یا غلامهات الدوات والقرطاس ای غلام دوات و کاغذ بیاور و آن غلام بیرون شد تا از سرائی دیگر کاغذ و مرکب بیاورد.

چون غلام از دیدار ما پوشیده شد اسب سهیلی برآورد و همیدم خود را بر زمین میزد آنحضرت با زبان فارسی فرمود بآن اسب این پریشانی و قلق چیست آن اسب در دفعه دوم سهیلی برآورد و همیدم برزد آن حضرت با زبان فارسی بدو فرمود مرا حاجتی است .

میخواهم کتابی بسوی مدینه بنویسم در نك بجوی تا من فارغ شوم آن اسب در دفعه سوم سهیلی بر کشید و دم برزد آنحضرت بفارسی فرمود افسار را بیفکن و برو بگوشه این بستان و در آنجا آب و پهن بیفکن و باز آی و در مکان خ--ود بایست پس اسب سرخود را بلند ساخته و عنان را از موضعش در آورده و از آن بناحیه بستان برفت تا آنحضرت او را در ظهر آن مفازه ننگرد پس کمیز بیفکند و پهن بیندخت و بمکان خودش بازگشت از دیدار این حال و شنیدن این مقال حالتی بمن دست داد که خدای بآن آگاه است و شیطان در دلم و سوسه همی انداخت یعنی این حالات و افعال را از حد بشر برتر و از استعداد مخلوق فزون تر میشمردم و بخیالات دیگر می افتادم .

فقال يا احمد لا يعظم عليك وما رایت انما اعطي الله محمداً و آل محمد اكثر مما اعطى دارد و آل داود آنحضرت بعلم امامت بر آنچه در دلم خطوط نمود واقف شد و برای رفع شبهت و دفع وساوس شیطانی فرمود ای احمد آنچه دیدی بر تو بزرگ نیاید همانا خداوند تعالی عطا فرمود به محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بیشتر از آنچه به داود و آل داود علیهم السلام عطا فرمود یعنی اگر مکالمات مرا با اسب و کردار او را نگران شدي نباید چندان عظیم بر تو آید که بیاره ای خیالات مبتلا شوی زیرا که از معجزات داود و سلیمان بن داود دانستن زبان حیوانات بود و ما را علم

و بهره ای که از خدای رسیده است بیشتر از آن که بدارد و آل داود رسیده است .

احمد می گوید عرض کردم پسر رسول خدای راست میفرماید آن اسب بتو چه عرض کرد و تو با اسب چه فرمودی چه او را نیک بفهمانیدی فرمود اسب بمن گفت بیای شو و سوار بگرد بطرف خانه تا از من فراغت یا بی گفتم این قلق و بی تابی از چیست .

گفت خسته شده ام گفتم مرا حاجتی است میخواهم مکتوبی بمدینه بنویسم و چون از نگارش فراغت یا بم بر تو سوار میشوم گفت می خواهم پهن و بول بیندازم و کراحت دارم که در حضور تو این کار را پپای گذارم گفتم بگوشه باغ برد و هر چه خواهی چنان کن واسب چنان کرد که دیدی پس از آن روی باز آورده دوات و قرطاس با آنحضرت و آفتاب غایب شد و آنحضرت دوات و قرطاس را در پیش روی خود نهاده مشغول نگارش شد چندانکه هو او زمین تارک شد.

چنانکه من آنحضرت و مکتوب را نمیدیدم و گمان کردم که بسبب تاریکی بجای مانده است و با غلام گفتم برخیز و از سرای شمع افروخته حاضر کن تا مولای تو به بیند چه مینگارد.

غلام خواست چراغ حاضر سازد فرمود لیس لی الی ذلك حاجة مراباین امر حاجتی نیست و از آن پس مکتوبی طویل از قلم مبارک بگذرانید تا شفق نیز غایب شد پس از آتش قطع کرده با غلام فرمود این کاغذ را اصلاح کن و آن غلام مکتوب را بر گرفته و بمفازه برد تا اصلاح نماید و بعد از آن باز آورده و بامام علیه السلام بداد تا آن نامه را بمهر مبارک مزین فرماید آنحضرت بخاتم مبارک مختوم فرمود.

بدون اینکه نظری بختم و مهر فرمودن کاغذ بیفکنند و آیا آن خاتم مقلوب بوده یا واژگون نبود و نامه را بمن بداد پس از جای برخاستم تا بروم و در حال خود گذرانیدم پیش از آنکه از مغازه بیرون شوم نماز بگذارم قبل از

آنکه بمدينه بروم بمحض اين انديشه فرمود يا احمد صل المغرب والعشاء الآخرة في مسجد الرسول ثم اطلب الرجل في الروضة فانك توافقه انشاء الله نماز مغرب و عشاء آخره را در مسجد رسول خدای صلی الله عليه وآله وسلم بگذار و پس از آن مرد را که این مکتوب بعنوان اوست در روضه مبارکه طلب کن که بخواست خدای او را به خواهی یافت .

میگوید مبادراً بیرون شدم و بمسجد آنحضرت در آمدم و این وقت بانگ مؤذن برای ادای نماز عشاء آخراً بلند بود پس نماز مغرب را بفراغی و از آن نماز عتمه را با جماعت بگذاشتم و پس از فراغت در طلب آنمرد بر آمدم و در همان موضعی که امام علیه السلام نشان داده بود او را دریافتم و آن مکتوب امامت اسلوب را بدو دادم بگرفتم و برگشود تا بخواند و در آن هنگام شب چنان روشن نبود که درست قرائت نماید و چراغی بخواست و من آن مکتوب مبارک را بگرفتم و در فروز چراغ در آن مسجد بروی قرائت نمودم و خطوط مبارکه آن مکتوب شریف بجمله مستوی و راست و درست و بهم پیوسته بود و هیچ حرفی بحرفی دیگر نجسبیده بود و مهر مبارک را بر آن مکتوب زیارت کردم مستوی و غیر مقلوب بود یعنی مثل آن بود که کسی با دو چشم روشن در فروغ آفتاب فروزان و روشنائی مکان بنویسد و مهر نماید و اینکه بواسطه تاریکی بهوای دست چیزی بنویسد و مهر نماید و آن سطور کج و معوج و بر روی هم یا متفصل از هم یا آن مهر بازگونه زده شده باشد آن مرد با من گفت فردا نزد من معاودت کن تا جواب مکتوب مبارک را بنویسم .

پس روز دیگر عود کردم و آنمرد جواب کتاب مستطاب را نوشته بوداز وی بگرفتم و بحضور مبارک امام علیه السلام بیاوردم فرمود ایس وجدت الرجل حیث قلت آیا آنمرد در 1 در آنجا که گفتم نیافتی عرض کردم بلی در آنجا یافتیم و این خبر مشتمل بر چند معجزه است.

یکی تشریف فرمائی در آن مغازه در آن وقت نزدیک بغروب شمس .

دوم سواره تشریف آوردن سوم عجله در فرود آمدن و دست جلو اسب را علاقه طناب خیمه ساختن چه اگر دیگران دست یافتند اسب را بجائی دیگر می بردند و آن علائم و معاجز را هنگام ظهور نمی ماند.

چهارم اقدام بنگارش مکتوب در آن مکان چه اگر در مکانی دیگر

مینگاشت ظهور پاره ای معجزات را موقعی نبود .

پنجم علم به صهیل اول اسب سواری و تکلم با او ششم علم بصهیل دوم اسب و عرض حال او و جواب به آن حیوان هفتم علم بصهیل سوم است و جواب آن اسب .

هشتم طوری علاقه نمودن عنان اسب را که بعد از آنکه اجازه رهائی یافت توانست سر از عنان بیرون آورد و بقضای حاجت خود برود و اگر بدست دیگری بسته میشد نمی توانست سر بیرون کشید نهم رفتن و باز گشتن اسب به دستوری که یافته بود.

دهم علم بحرکت کردن احمد بن هارون همان شب بمدینه طیبه چه اگر در آن شب نمیرفت واجب نمی افتاد که آنحضرت در آن وقت مغرب و عشا در ظلمت جهان بکتابت مبادرت نماید و اگر حرکت او در حضرتش مکشوف نبود از وی استعشار نمیفرمود تا لزومی بظهور معاجز نباشد .

یازدهم نگارش مکتوب مبارك را در آن تاریکی، دوازدهم صحت سطور بطور مسطور سیزدهم صحت نقش خاتم بدرستی و راستی ، چهاردهم امر فرمود با حمد بن هارون که نماز خود را در مسجد رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه طیبه بسپارد چه اگر نماز میگذاشت و میرفت از مزید اجر و ثواب آنمکان مقدس بآنمرد که باید نامه را برساند دست نمی یافت پانزدهم علم آنحضرت باینکه آنمرد در آن هنگام حاضر و در کدام نقطه است.

شانزدهم هنگامی آن نامه مبارک به آن شخص برسد که محتاج بچراغ و معاونت احمد در قرامت باشد چه اگر وقت دیگر بود خود آن شخص

نامه

را میخواند و احمد را حق قراءت و مطالعت و علم بصحت سطور و حروف و خاتم مبارک نمی ماند .

هفدهم فرمایش آنحضرت باحمد آیا آن شخص را در آنجا که بفرمودم نیافتی و جواب او که در یافتم چه این استفهام که از طرف امام علیه السلام می شود غیر از آن است که غیر از امام بنماید چه همه چیز در حضرت امام مکشوف و معین است و تردید و شبهتی در حضور مبارك امام علیه السلام راه ندارد که حاجتمند استفسارات و استفهامات باشد و هر کجا بفرماید از روی کمال یقین و اعتماد است در اینجا هم معنی این است که البته بطوریکه بفرمودم دریافتی چه اگر نیافته بود و عرض میکرد نیافتم با علوم غیبیه و مراسم اقتدارات و اختیارات کامله مناسب و بآن مقدمات موافق نمی گشت.

و هم در عقیدت او و امثال او ضعف و سستی میرسید که امام چیزی را بفرمود و نشان بداد و جز آن بود و این حال برای تمام مردم موجود است پس فرق امام با سایر خلق چیست و چون کسی بر شئونات و علوم و عوارف و معارف و انوار خاصه الهیه امام عارف باشد این مطالب را بسی سهل و مختصر می شمارد و ماذک علی الله به عزیز .

معجزه پنجاه و هشتم حکایت آن حضرت باسعید حاجب و ابن ارومه و خبر از هلاکت متوکل و معنی حدیث لا نؤاد و الا یام فتعادیکه چنان که مشروحاً مذکور شد .

معجزه پنجاه و هفتم نمایش لشکرهای آسمانی بمتوکل عباسی و ازین

پیش مبسوط گردید .

معجزه پنجاه و هشتم نمایش دادن آب و درخت در مای راه به مردم به مردم عطشان چنانکه مذکور ساختیم.

معجزه پنجاه و نهم اراده متوکل قتل آنحضرت و پدیدار آمدن افزون از صد نفر شمشیر زن چنانکه سبقت ترقیم یافت.

معجزه شصتم - مأمور ساختن متوکل عباسی پنجاه غلام را برای شهید نمودن آن حضرت و سجده آوردن غلامان بآنحضرت و در جای خود مسطور شد.

معجزه شصت و یکم حکایت آنحضرت در طی راه سر من رای با یحیی بن هرثمه و رفع عطش چنانکه رقم گردید ، معجزه شصت و دوم ابوهاشم گوید سالی حج نهادم چون بمدینه رفتم بدر سرای حضرت ابوالحسن علیه السلام فوجدته فیها راکباً فی استقبال میگوید پس بر آنحضرت سلام فرستادم فرمود امض بنا اذا شئت اگر خواهی با ما بیا پس در خدمتش راه بر گرفتم تا از مدینه بیرون شدیم چون به بیابان در آمدیم آنحضرت بغلام خود فرمود برو و اوایل سپاه را بنگر بعد از آن با من فرمود انزل بنایا ابوهاشم ما را فرود آورای ابوهاشم پس فرود شدیم و بدل اندر داشتم که از آنحضرت چیزی مسئلت نمایم اما حیا مانع بود و قدمی پیش و قدمی عقب می نهادم میگوید آنحضرت با تازیانه مبارکش در صفحه زمین خاتمی سلیم بی غل غش بساخت پس نظر آوردم پس بناگاه فی الاخر والک حرف مکتوب بود خذ و در آخر مرقوم بود اعذر پس از آن با سوطش آن را بر کند و بمن بداد چون نگران شدم نقره صاف و پاک در آن بود بوزن چهارصد مثقال پس عرض کردم پدرم و مادرم فدایت باد و همانا بسیاری باین صاف حاجتمند بودم و خواستم در حضرتت عرضه بدارم و پیش و پس میشدم و الله یعلم حیث یجعل رسالته .

و در این خبر چند معجزه است، یکی امر فرمودن بمالزمت ابیهاشم دیگر مامور نمودن و بصحرا در آمدن ، دیگر علم بحاجتمندی د حیای ابیهاشم دیگر مامور فرمودن غلام را تا ابوهاشم بتواند بآن سیم صاف برسد، دیگر بدون اینکه عرض حال نماید وهتک آبرو کند اقدام در قضای مقصود فرمود ، دیگر با تازیانه بر زمین خاتم ساختن دیگر بر کندن آن ، دیگر نقره شدن آن .

معجزه شصت و سوم - خبر دادن از کله آدمی در زیر خاک چنانکه سبقت نگارش یافت شصت و چهارم از سعید صغیر حاجب مروی است گفت بسعید بن

حاجب در آمدم و گفتم ای ابو عثمان محققاً از اصحاب تو گردیدم یعنی بکیش و مذهب تو اندر شدم چه وی شیعه بود ابو عثمان گفت هیئات کنایت از اینکه رگز شیعه نمیشوی گفتم سوگند با خدای شیعه شدم گفت این حال چگونه گفتم متوکل مرا بفرستاد تا بطور پوشیده بحضرت بن محمد الرضا اندر شوم و بنگرم چه میکند من بموجب فرمان برفتم و دیدم مشغول نماز است و من ایستاده بماندم تا آنحضرت از نماز بپرداخت و روی بامن آورد و فرمود ای سعید لا یکف عنی جعفر حتی یقطع ارباً ارباً اذهب واغرب و اشار بیده جعفر متوکل از من دست باز نمیدارد تا او را بند به بند از هم قطع نمایند برو و دور شو و بادست مبارکش اشارت فرمود من در نهایت ترس و رعب بیرون دویدم و چنان هیبتی از آنحضرت در من جای کرد که نمی توانم از عهده توصیفش برآیم.

چون بخدمت متوکل بازگشت گرفتم بانك فریاد و ناله مصیبت یافتگان بکهکشان میرسید گفتم این آشوب و نفیر و زاری چیست گفتند متوکل را بکشتند لاجرم از مذهب بگشتم و شیعه گشتم و در این خبر چند معجزه است یکی علم بآنچه متوکل قصد کرده بود ، دیگر بدون اینکه سعید عرضی بکند آن فرمایش را کرده، دیگر خبر دادن بچگونگی کشته شدن متوکل دیگر نمایش مختصر مقداری از هیبت و امامت و مرعوب شدن سعید و بسعادت تشیع نایل شدن .

معجزه شصت و پنجم عبدالله بن طاهر گوید برای امری از امور که متوکل مرا احضار کرده بود بجانب سر من رأی بیرون شدم و یکسال در آنجا اقامت کردم و از آن پس وداع گفته عزیمت بر آن نهادم که بسوی بغداد سرازیر آیم و عریضه بحضرت ابی الحسن علیه السلام معروض داشته اجازت طلبیدم و حضرتش را وداع نمودم در جواب مرقوم فرمود فانك بعد ثلاث محتاج اليك و يحدث امران انحدرت استحنته ، از پس سه روز دیگر بتو محتاج میشوند و در طلب تو بر می آیند اگر ببغداد منحدر شوی پسندیده خواهی شمرد میگوید بشکار بیرون شدم و آنچه را که

حضرت ابی الحسن علیه السلام به آن اشارت فرموده بود فراموش کردم و به طرف طوء عدول دادم و بشهر خود برفتم و در آن اثنا که با خواص خود نشسته بناگاه یکصد سوار پدیدار شدند و گفت فرمان امیر المؤمنین منتصر را اجابت نمای گفتم چه خبر است گفتند متوکل را بکشتند و منتصر بر سریر خلافت بنشست .

و احمد بن محمد بن حسن بن خضیب را بوزارت بنشانند بناچار پبای شدم و فی الفور بخدمت منتصر طرف سامرا مراجعت گرفتم .

و در این خبر چند معجزه است یکی اینکه چون سه روز بگذرد بوجود عبدالله محتاج میشوند و او را طلب می نمایند .

دیگر اینکه خبر از قتل متوکل میدهد ، دیگر از جلوس منتصر بمسند خلافت اشارت میفرماید .

دیگر سرازیر شدن بیغداد را تصویب میفرماید و مستحسن می شمارد چه راه نزدیک و بیاره ای مطالب دیگر نیز انبب بود، در بعضی نسخ طوه و در برخی مسطوه رقم شده است طوه باطاء مهمله و و او مشدد وهاء کوره ایست از کورها شهرهای بطن الریف از اسفل ارض در مصر اما مطوه مذکور نیست و یاقوت حموی مینویسد .

مطوعه اصلش متطوعه است و ادغام شده است و موضعی است از نواحی بصره و گویا انبب همین است چه از طوه تا بغداد و سامرا مسافتی است بعید و در یکی دو روز نمی توان در هم پیمود.

معجزه شصت و ششم حکایت علی بن یقطین بن موسی اهوازی و پوشیدن آنحضرت جامه را که حافظ سرما و باران بود در عین حرارت هوا و شیعیگی علی بن یقطین واستدعای دعائی که اولش این است اللهم انی اسئلك رجلاً من انتقامك عذراً من عقابك و این دعائی طویل است.

معجزه شصت و هفتم حکایت سواری آنحضرت با متوکل و رفع تشکیك

علی بن مهزیار و استحکام دین او است .

معجزه شصت و هشتم سوار شدن آنحضرت با موکب متوکل و علم بآمدن باران و تهیه آن است و این اخبار ازین پیش در ذیل احوال متوکل مسطور شد.

معجزه شصت و نهم موسی بن جعفر بغدادی گوید مرا حاجتی پیش آمد که دوست همی داشتم بحضرت عسکری علیه السلام در قلم آورم پس از علی بن محمد بن مهزیار خواستار شدم که در عریضه ای که بحضور مبارکش عرضه میدارد حاجت میدارد حاجت مرا نیز بعرض رساند چه من عریضه به پیشگاه همایونش معروض نمودم اما حاجت خود را عرض نکردم و موضعش سفید گذاشتم موسی بن جعفر می گوید مکتوب آنحضرت در کتابت محمد بن ابراهیم حمص در باب حاجت من مفسراً شرف ورود ارزانی نمود.

معجزه هفتادم حسن بن محمد بن علی گوید مردی بحضور مبارك علي بن محمد بن علی بن موسی صلوات الله علیهم تشرف یافت و همی بگریست و شانهایش می لرزید و عرض کرد یا بن رسول الله همانا والی این ولایت را پسرم بگرفته و او را بموالات تو متهم ساخته و بیکی از دربانان خود بداده است و فرمان کرده است که او را بفلان موضع از کوهی که در آنجا است فرود انداخته در اصل وریشه همان کوه مدفونش نماید امام علیه السلام فرمود ما تشاء چه میخواهی عرض کرد پدر شفیق مهربان درباره پسرش چه میخواهد فرمود :

اذهب فان انبك ياتيك غدا اذا اميت و يخبرك بالعجب من افتراقه باز شو چه پسرت فردا شب بسلامت و آسوده خاطر و خبری عجیب از هنگام افتراقش با تو خواهد گذاشت.

آنمرد چون این سخن را بشنید فرحان و شادان بازگشت چه بواسطه قوت ایمان قوت ایقان داشت چه در آن کلام حضرت که فرمود ما تشاء چه میخواهی بدانست که آنحضرت بر همه کار قادر است و آنچه را که آسایش خاطر وی در آن است بجای می آورد و چون شب روز دیگر در رسید پسر خود را چون بدری تابنده بر آینده و با هیبت و حالتی مطبوع شتابنده دید و گفت ای فرزند از حال خود

با من بازگویی گفت ای پدر فلاخن دربان پهای آن کوه ببرد و شب را تا این هنگام نزد او بودم و همیخواست آن شب را در آنجا بگذرانند و بامدادان بناگاه برفراز کوه بالا برده از بالای کوهم بآن چاهی که در همان ساعت برای مقبره من بکنده غلطان بگرداند تا از بالای کوه غلطان غلطان بزیر آمده اگر چیزی از تن بجای مانده و خوراک سنگ و خاره نگشت باین چاه در افتد و من همی بگریستم و برحال خود بزاریدم و جمعی موکل من و نگاهدار من بودند در این حال ده تن نمودار شدند که هرگز نیکوئی صورت و سیرت و خوی و بوی ایشان ندیده بودم جامهای نظیف برتن داشتند و بوی خوش از ایشان دمیدن داشت.

اما آنانکه بر من موکل بودند ایشان را نمیدیدند آنگاه با من گفتند این گریستن و جزع و تضرع از چیست گفتم آیا نگران نیستید بگوری کنده و کوهی سر بآبر بر کشنده و موکلانی بی مهر و رحم که که همیخواهند بدهد هونی منه ویدفنونی فیه مرا مانند سنگ از فراز کوه بغلطانند و لاشه ام را در این گودال دفن کنند.

گفتند ، می بینیم لو جعل الطالب مثل المطلوب اگر آنکس را که موکل تود مأمور بافکندن تو است بجای تو از کوهش بغلطانیم و در این گورش مدفون سازیم آیا خود را از واردات روزگار کناره میدهی و خادم قبر شریف رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم میشوی گفتم آری سوگند باخدای چنین میکنم .

پس آن جماعت بطرف همان دربان که مأمور بافکندن بود بتاختند و او

را بگرفتند و همی بکشیدند و او همی همی فریاد میکرد و نعره و ناله وزاری بر میکشید اما آنجماعت موکلان فریاد او را نمی شنیدند و بحال او شاعر نبودند پس ی او را بیالای کوه بر کشیدند و از شیخ کوه چون سنگ گرانش غلطان و بسوی آن چاهی که برای من کنده بود روان داشتند و هنوز بزمین نارسیده بند بندش از هم بکسلید و پاره پاره کردید بارانش بیامدند و بر آن تن پاره پاره اش بگریستند و از من بدو مشغول شدند و من از جای برخاستم و آنده تن مرا برداشتند و در همین

ساعت بسوی تو پران ساختند.

و هم اکنون بانتظار من ایستاده اند تا مرا بقبر منور رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم برده در آنجا خادم باشم این بگفت و برفت و پدر او بحضرت علی بن محمد علیهما السلام پیامد و داستان را بعرض برسانید.

و از آن پس چندی بر نیامد که خبر پیامد و پراکنده شد که جماعتی پیامدند و حاجب را بگرفتند و از آنکوهش بغلطانیدند و در آن چاهش دفن کردند و آن کودک گرفتار که میخواستند او را در آن قبر دفن نمایند فرار کرد حضرت ابی الحسن علیه السلام همی فرمود:

لا يعلمون ما نعلم و یضحک این مردم نمی دانند آنچه را که ما میدانیم

ك لطفه خندید و فرمود هر کس بتولای ما روز گذارد در دنیا و آخرت مکر و هی بیابد.

و این خبر مشتعل بر چند معجزه است نخست اینکه فرمود ما تشاء چه میخواهی یعنی آنچه بخواهی و صلاح شما در آن باشد از حیز قدرت و ارادت بیرون نیست .

بجای می آوریم، دیگر اینکه وعده آمدن پسرش را بشب روز دیگر مقرر

تبوله ثلثه فرمودنه هنگامی دیگر یا وقتی غیر معلوم، دیگر اینکه فرمود نزد تو می آید و مشخص فرمود.

دیگر اینکه فرمود تو را بخبری عجیب خبر خواهد داد و خبری از آن که مذکور شد عجیب تر چیست و اینکه آن جماعت ده گانه با آن پسر شرط نهادند که بقیه زندگانی را در مدینه طیبه و بخدمت قبر مطهر رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بگذرانند شاید بدو جهت باشد یکی اینکه شاید اگر در همان مکان بجای می ماند از شر معاندان خود ایمن نبود دیگر اینکه در پناه قبر منور و از صغایر و کبایر منزله و بچنان عاقبت محمود برخوردار باشد چه معلوم میشود پدرش از شیعیان پاک عقیده بود که بمحض نوید امام علیه السلام خرم و شادان و مطمئن باز شد

ص: 155

والبته پسر او نیز بهمین سعادت بهره در و چون نظر کرده حضرت هادی علیه السلام گردید برترین هدایت او که بسعادت ابدی دلالت نمود مجاورت و خدمت قبر منور بود اللهم ارزقنا زیارته فی الدنيا و الآخرة و سبب دیگر نیز این بود که سالها آن پسر بیاید و هر کس بزیارت قبر مطهر تشرف جوید حکایت او بشنود و جای تردید و انکاری نماند و البته آن حاجب هم که مامور آن کار بوده است شرعاً باید بقتل برسد و اینکه امام علیه السلام فرمود « لا يعلمون ما نعلم » شامل این مطلب هم هست و البته جاهل را بر عالم مقام معاضد و چون و چرا نیست و این کلمه عموم دارد و شامل تمام مردم است و هیچکس را مستثنی نمی گرداند .

معجزه هفتاد و یکم علی بن مهزیار گوید غلام خود را که صقلی بود و یکم بخدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام فرستادم برفت و بازگشت و سخت در عجب بود گفتم ای پسرک من در شگفت اندری گفت چگونه در عجب نباشم چه آنحضرت یکسره با من بزبان صقلی سخن راند گوئی یکنفر از ما میباشد و همیشه با این مردم بگردش و آمیزش بوده است.

معجزه هفتاد و دوم: داود بن قاسم جعفری گوید در سر من رای بخدمت حضرت هادی علیه السلام مشرف شدم و آهنگ اقامت حج داشتم و همیخواستم با حضرتش وداع گویم آنحضرت با من بیرون شد و چون به آخر حاجز رسید فرود آمد من نیز فرود آمدم پس بدست مبارک خطی مانند دایره بر زمین کشید و با من فرمود یا ابا هاشم خذ مافی هذه تكون فی نفقتك و تستعین به علی حجك ای ابو هاشم آنچه در این دایره است بر گیر تا در نفقه و مخارج خود بکار بندی در سفر حج خود بأن استعانت جوئی من دست بر آن زمین زد ناگاه شمش طلائئ بوزن دوپست مثقال بود.

معجزه هفتاد و سوم از شاه و یه بن عبدالله بن سلیمان خلال مروی است که گفت اخبار و نصوصی که بر امامت و وصایت حضرت ابی جعفر جواد علیه السلام دلالت داشت

از حضرت امام رضا روایت می‌کردم و چون حضرت جواد بمرضات الهی روی نهاد از وفات آن حضرت مضطرب و پریشان گردیده متحیر و سرگشته ماندم و پیش و پس نمی دانستم و بترسیدم یعنی بواسطه کودکی حضرت هادی علیه السلام پس در این باب چیزی بآن حضرت بر نگاشتم و نمی دانستم چه خواهد بود و هم بحضرتش نوشتم و دعائی در باب اسبابی که از جانب سلطان فراهم شده بود و با نواسطه در کار غلامان خودمان اندوهگین بودیم خواستار شدم که خداوند فرج و گشایشی برساند پس جواب بادعاء باز آمد و جمعی غلامان وارد شدند و آن حضرت در آخر مکتوب مبارک بود گفت اردت ان تسئل عن الخلف بعد ما مضى ابو جعفر علیه السلام و قلقت لذلك و ماکان لیضل قوماً بعد اذهديهم حتی یتبین لهم ما یتقون الا ینه یقدم الله ما یشاء و یؤخر ما تنسخ من آیه او نسهات بخیر منها او مثلها میخواستی پرسیدی که بعد از وفات ابو جعفر علیه السلام خلف و جانشین و امام و ولی کیست و در این باب در قلق واضطراب رفته بودی آنگاه باین آیات مبارکه و ادله قاطعه که دلالت بر آن دارد که هیچوقت زمین از امام خالی نتواند بود و خدای بندگان خود را گمراه و متحیر و بلا تکلیف نمیگذارد و هر وقت امامی برود امامی دیگر بجایش بنشیند و در پایان آن مرقوم فرمود:

کتبت بمافیہ بیان وقناع لذی و ادله سبحانی بآن مقدار که برای دارایان هوش نامدار و خرد بیدار موجب ایضاح مطلب وقناع است رقم کردم و در این خبر چند معجزه است: یکی بازگشتن غلامان بدعای آنحضرت و رفع اندوه شاهویه و دیگر خبر دادن از باطن او دیگر استشهاد بآیاتی که اسباب رفع شبهت و قوت عقیدت و صفوت گوهر ایمان او می شود.

معجزه هفتاد و چهارم: مروی است که ابو عمر و عثمان بن سعید بن اسحق اشعری و ابن جعفر همدانی بحضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام مشرف شدند و احمد بن اسحق از و امی که بر گردن داشت زبان بشکایت برگشود آنحضرت فرمود ادفع الیه ثلاثین الف دینار والی علی بن جعفر ثلاثین الف دینار و

خداوند ثلاثین الف دینار سی هزار دینار بانی عمر و سی هزار دینار بعلی بن جعفر بده و تو خود سی هزار دینار برگیر .

ابن شهر آشوب و علامه مجلسی اعلی الله مقام هما میفرمایند این معجزه ای است که جز پادشاهان ذوی القدر و الاختیار قادر بر اتیان نیستند و ما چنین عطائی نشنیده ایم یعنی نسبت به بضاعت ظاهری آنحضرت آنهم اعطای بموقع و مقام صحیح بدون اینکه منسوب باتلاف و اسراف و محفوظ از ارجاف باشد در حکم معجزه است

معجزه هفتاد و پنجم : حکایت احضار آنحضرت از مدینه طیبه و داستان عتاب بن غیاث است از علم آن حضرت بغایب چنانکه مذکور نمودیم .

معجزه هفتاد و ششم : ورود آنحضرت بسر من رأی و حکایت انجیر است.

معجزه هفتاد و هفتم : ابو اسحق بن عبدالله علوی عریضی میگوید پدرم و وعموی من در آن چهار روزی که در طی سال روزه میگیرند اختلاف ورزیدند و آخر امر برای رفع این اختلاف سوار شدند و بحضرت ابی الحسن علیه السلام که در این هنگام در بصره بود پیش بطرف سامره روی گذار و راهسپار گردیدند و چون باستان مبارکش پیوستند عرض کردند ای سید و آقای ما برای امریکه در آن اختلاف افتاده است بحضور مبارکت مشرف شدیم آنحضرت قبل از آنکه کیفیت مطلب را بعرض برسانیم فرمود جئتم تسئلونی عن الايام التي تصأم فیها و ذکر انها یوم مولد النبی صلی الله علیه وآله وسلم و یوم بعثه و یوم دحیت الارض من تحت الکعبه و یوم الغدیر نزد من بیامدید تا از آن روزهایی که در عرض سال روزه میگیرند

بپرسید عرض کردند جز برای این امر نیامده ایم فرمود یکی روز میلاد مبارک رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم و یکی روز همایون بعثت آنحضرت و دیگر روزی است که زمین را از زیر کعبه معظمه بگسترانیده و پهن ساختند و دیگر روز غدیر خم و نصب امیر المؤمنین علی علیه السلام است بامر حضرت پروردگار بخلیفتی رسول مختار.

و هم بروایت محمد بن لیث ملکی ابو اسحق بن عبدالله عریضی گفت گفت همی در

حال من بود و خلجان نمود آنروزهاییکه در سال بروزه میروند کدام است پس بآهنگ خدمت مولای خودمان ابوالحسن علیه السلام که در اینوقت در بصری بود برفتم و هیچ آفریده را از قصد و مقصود خود با خبر نساختم پس بخدمتش در آمدم و چون آنحضرت علیه السلام مرا بدید فرمود ای ابو اسحق بیامدی تا از من از ایامیکه در آن روزه میگیرند بپرسی و آن ایام چهار روز است .

اول آنها روز بیست و هفتم رجب است روزیست که خداوند تعالی محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بسوی آفریدگانش رحمة للعالمین مبعوث فرمود و روز تولد آنحضرت است در مکه و آنروز هفدهم شهر ربیع الاول است و روز بیست و پنجم شهر ذی القعدة است فیه دحیت الکعبة در آنروز کعبه مشرفة گسترده شد و روز غدیر است فیه اقام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اخاه علیا علیه السلام علما للناس اماماً من بعده در این روز مبارك رسولخداى صلی الله علیه وآله وسلم علي علیه السلام برادر خود را بر پای داشت که مردمان را علم و امام باشد بعد از رسولخداى عرض کردم بصدق سخن فرمودی یعنی خبر از حال و باطن و مقصد من دادی برای همین امر قصد کردم و گواهی میدهم که تو حجت خدا هستی بر خلق خدا.

در بحار الانوار نیز باین معجزه اشارت شده و در آنجا مینویسد الیوم الثامن عشر من ذی الحجة و هو الغدير و البته صحیح همین است و ثامن عشر از قلم کاتب در نسخه مدینه المعاجز افتاده است زیرا که بعد از آنکه دیگر ایام را تعیین ماه و روز چندم ماه را بفرمود چگونه این را نفرمود. در مجمع البحرین مسطور است قول خدای تعالی والأرض بعد ذلك دحاها یعنی بسطها از ماده دحوت الشيء دحواً ای بسطته گسترده و منبسط ساختم آن چیز را و در حدیث وارد است دحوالأرض یعنی بسطتها من تحت الکعبة و آن روز بیست و پنجم شهر ذی القعدة

است .

و در این روز بیست و پنجم ذی القعدة ابوالحسن الرضا علیه السلام بما بیرون شد و فرمود روزه بدارید چه من با مداد نموده ام در حالتی که روزه بدارم عرض کردیم

فدای تو گردیم این چه روزی است فرمود یوم نشرت فيه الرحمة ودحیت فيه الأرض روزی است که رحمت خدا در این روز منتشر و زمین گسترده شد بعضی از شرح گفته‌اند در این حدیث اشکالی است و آن این است که مراد از روز دوران آفتاب است در فلك خودش يك دور و حال اینکه روایات دلالت بر آن دارد که آفرینش سماوات و زمین و ما بینهما در شش روز واقع شد و با این ترتیب در این تحقق میگیرد میگوید و جواب چنین داده اند باین که در پاره ای آیات دلالت بر آن مینماید که دحو و گستردن زمین در خلق آسمانها و زمین و شب و روز متاخر است وذلك قول الله تعالى انتم اشد خلقا ام السماء بنیها رفع سمکها فسویها و اغطش لیلها و اخرج ضحیها و الارض بعد ذلك دحیها.

و بعد ازین میگوید این کلام و استشهاد بآیه شریفه حل اشکال مذکور را وافی نیست و تحقیق این است که گفته شود ظاهر از معنی دحو بودن آن است امری زاید بر خلق یعنی خلق زمین غیر از دحو آن است و در کلام اهل لغت و تفسیر است که دحو عبارت از بسط و تمعید برای سکنی میباشد و تحقیق ایام و شهور بآن معنی که در ایراد یاد شد همانا متوقف بر خلق زمین است نه دحو آن و تقدیر شش روز در خلق آن است .

ایضا پس منافی در تأخر دحو بما تحقیق معه الاشهر نیست و در حدیث حضرت باقر علیه السلام که در ذیل احوال آنحضرت مذکور شد همین معنی را میرساند چه در آخر آن میفرماید ثم دحا الارض من تحته و هم از ابن عباس حدیثی مروی است که دحو بعد از خلق آسمان است و ما در ذیل کتب ائمه هدی صلوات الله علیهم و آیات و احادیثی که راجع بخلق سموات و ارضین دارد بمعنی دحو اشارت کردیم و در حدیث کسا و لا ارضاً دحیته مذکور است و قول خداوند عزوجل ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکاً پس اول بقعه که از زمین آفریده شد کعبه معظمه و در دعاء وارد است اللهم داحی المدحوات و بروایتی مدحیات مراد از مدحوات ارضون است و دلالت بر طبقات متعدده زمین دارد چنانکه آسمان نیز

و در این خیر مبارك بعضی لطائف است در پاره ای نسخ میلاد پیغمبر را بر بعثت آن حضرت مقدم و در پاره ای بعثت را بر میلاد مقدم یاد کرده اند در صورتی که هر دو وارد شده و مقرون بصحت باشد ممکن است بگوئیم که مقصود از میلاد تولد آنحضرت است در این دنیا حسب ظاهر و البته صدور نور و وجود آنحضرت ای بسا دهرها و قرنهای بیشمار پیش از خلقت و نمایش در این جهان است و ای بسا بعثتها که قبل از این بعثت این جهانی برای آنحضرت طبقات لا یتناهی الهی بوده است که خداوند تعالی میداند و هیچ مخلوقی نمی داند چنانکه تقریباً در حدیث معصوم علیه السلام وارد است که فرمود خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم بیافرید و این انوار مقدسه طاهره در همه بوده اند و پیشوائی داشته اند و وقتی بود هاند که خبر از زمان و مکان و شب و روز و آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستاره و دوزخ و جنان و دیگر مخلوقات نبوده است دیگر اینکه تولد تمام موالید از طفیل وجود عدد اول و تابع بعثت آنحضرت است چه اگر بعثت آن حضرت نبودى علت غائی خلقت که معرفت است حاصل و هیچ ممکنى موجود نمیشد پس وجود مبارك آنحضرت در حکم وجود و ظهور تمام مخلوق است و بعثت آنحضرت که مایه عرفان یزدان است بر تمام آفریدگان مقدم است و اگر تولد بر بعثت مقدم باشد بر حسب ترتیب ظاهر است پس کدام روز برای روزه داشتن و عبادت و شکر خدای را نمودن ازین روز اشرف میتوان شمرد جلوات جلال و جمال و کمال و قدرت و عظمت و کبریای حضرت کبریا در این روز فروغ بخش ارض و سما و پست و بالا گردید و روز گستردن زمین و نمایش کعبه معظمه که محل عبادت و معرفت و تعیش مخلوق و بشر و اشرف مخلوق است ، بزرگترین ایام و شکر و سپاس یزدان و صوم در این اعظم عبادات است و کمال این ایام و تمام آن روز غدیر و نصب ولی اعظم کرد کار مبین علی بن ابیطالب علیه السلام است بامارت و ولایت و امامت مردمان و وصایت و خلافت خاتم پیغمبران که متمم امور رسالیة و مفسر

و مکمل و مبین مقاصد خاتمیت و اکمال و ترقی جمله بریت است چه صومی و عبادتی که موجب تشکر چنین نعمت بزرگ و سپاس چنین رحمت شامله است ازین برتر تواند بود که خدای میفرماید الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی اللهم ارزقنا نعمة ولايته وولاية ابناؤه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

معجزه هفتاد و هشتم از ابو محمد فحام از منصوری از عمش از پدرش روایت کند که روزی امام علی بن محمد صلوات الله علیهما فرمود ای موسی اخرجت الی سر من رأی کرهاً ولو اخرجت عنها اخرجت کرها از مدینه طیبه از روی کراهت و عدم رغبت بسوی سر من رای بیرون آمدم اما حالا اگر از سر من رای بیرونم کنند بکراهت بیرون میشوم گفتم یاسیدی بچه جهت فرمود لطیب هوائها و عذوبة مائها و قلة دائها بسبب خوشی هوا و گوارائی آب و قلت رنج و مرض آن بعد از آن فرمود تخریب سر من رای حتی یکون فیها خان للمارة و علامة خرابها بذلك العمارة فی مشهدی بعدی چنان سر من رای ویران خواهد شد که در آنجا کاروان سرائی و بروایتی ربعی برای گذر نمایندگان بجای خواهد ماند و نشان ویرانی عمارت و بنیان نهادن در مشهد من بعد از من است.

راقم از این پیش در ذیل احوال معتصم بالله خلیفه بانی سامرا بشرح آن اشارت کرد یا قوت حموی که از متعصبین اسنیان است مینویسد گاهی که معتضد از سامرا انتقال داد و در بغداد ساکن شد آن شهر خراب شد و اکنون جزاندکی از آن ابنیه کثیره باقی نیست و آنچه باقی است موضعی است که بعسکر نامیده میشود و علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر و پسرش حسن بن علی صلوات الله علیهم و هما العسکران یسکنان به فنسبا الیه و به ذمنا و علیهما مشهد مزار فیه و فی هذا المشهد سرداب فیه سرب تزعم الرافضة انه کان للحسن بن علی بن حمد بن موسی جعفر علیهم السلام ابن اسمه محمد صغیر غاب فی ذلك السرب وهم الی الان ینتظرونه بالجمله در این خبر مذکور چند معجزه است یکی کتابت باز نمودن باینکه آنحضرت را از سامرا بدیگر جای انتقال میدهند چنانکه مسکنش در عسکر مقرر شد دیگر

خبر دادن از ویرانی سامرا دیگر باز نمودن از عمارات آنچه باقی خواهد ماند دیگر تعیین زمان این ویرانی را که در زمان عمارت مشهد آنحضرت خواهد بود دیگر باز نمودن اینکه این عمارت بعد از رحلت آنحضرت اتفاق می افتد ، دیگر اشارت به شهادت خود فرمودن و بجای کلمه مقبره یا قبر مشهد یاد کردن .

معجزه هفتاد و نهم : از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری می گوید از حضرت ابی الحسن صاحب عسکر شنیدم میفرمود الخلف بعدی ابني الحسن فكيت لكم بالخلف بعد الخلف خليفه و جای نشین من بعد از من پسر من حسن است پس چگونه خواهید بود شما نسبت بخلیفه بعد از خلیفه یعنی فرزند و جای نشین او عرض کردم فدایت شوم از چه روی فرمود لانکم لاترون شخصه ولا يحل لكم تسمية ولا ذكره باسمه زیرا که امام دوازدهمین علیهم السلام غایب خواهد شد و شما شخص و هیكل او را نخواهید دید و همچنین بواسطه شدت تقیه و اعلی درجه خلفای جور و ظلمه روزگار روا نیست که نام او را مذکور دارید و بنام او یاد او کنید عرض کردم چگونه او را مذکور بداریم فرمود بگوئید حجت از آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم و از حضرت ابی الحسن علیه السلام در این باب احادیث و اخبار متعدده وارد است اللهم نور عیون قلوبنا و ابصار انظارنا بزيارة طلعت الرشيده في الدنيا و الآخرة .

معجزه هشتادم: حکایت صفر بن ابی دلف، از راقی حاجب متوکل و تشرف خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام در زندان و خبر یافتن از امکان نیافتن متوکل بقتل آنحضرت و معنی حدیث لا مقاد و الايام و خبر از حضرت قائم علیه السلام است که از این پیش مسطور شد.

معجزه هشتاد و یکم - حکایت محمد بن یحیی شیبانی و ابتیاع حضرت ابی الحسن جناب عفت قباب ملیکه خاتون دوشیزه قیصر روم را که بشرف اسلام سعادت مند شده بود برای حضرت ابی محمد امام حسن عسکری که این زن آزاده والده ماجده حضرت حجة الله تعالی فی العالمین صاحب العصر و الزمان صلوات الله علیهم است و انشا الله در کتاب احوال حضرت صاحب الامر صلوات الله در مقام خود مذکور میشود معجزه هشتاد و دوم از ابوهاشم جعفری مروی است که گفت در خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام حضور داشتم بعد از آنکه فرزندش ابو جعفر بدیگر سرای

رهسپر گشت و من با خود همی بفکر اندر بودم همیخواستم بگویم و قائل شوم گویا این دو آقازاده یعنی ابو جعفر و ابو محمد علیه السلام در این عصر و زمان مانند ابوالحسن موسی کاظم و اسمعیل دو فرزند حضرت امام جعفر بن محمد علیهما السلام و داستان این دو مانند داستان آن دو تن میباشد از کان ابو محمد علیه السلام المرجی بعد ابی جعفر در همان حال حضرت ابی الحسن هادی سلام الله علیه روی با من آورد و قبل از آنکه زبان بگفتن بگردانم فرمود نعم یا ابا هاشم بدالله فی ابی محمد بعد ابی جعفر مالم یکن یعرف له کما بداله فی موسی بعد مضمی اسمعیل ما کشف له حاله و هو کما حدثتک نفسک وان که المبطلون و ابو محمد ابنی الخلف من بعدی عنده علم ما یحتاج ومعه آیه الامامة بلی ای ابوهاشم خدای را در ابو محمد بعد از ابو جعفر بدا افتاد چیزی را که درباره او شناخته نبود چنانکه در حق موسی بن جعفر بعد از مرگ پسرش اسمعیل بن جعفر بدا رسید در آنچه کاشف حال او بود و این حال چنان است که حدیث کرد نفس با تو و اگر چه جماعت مبطلان کراحت از آن داشته باشند و ابو محمد پسر من بعد از من خلیفه و جای نشین من است و علم ما یحتاج آفریدگان نزد او و آیت و نشان امامت با اوست .

معلوم باد ازین پیش در ذیل احوال حضرت صادق علیه السلام و جزع آنحضرت بر مرگ فرزندش اسمعیل که مردمان اور خلیفه امام جعفر و جای نشین و امام گمان میکردند و نمودن مرده او بمردم و گشودن روی او را تا بالصراحة بدانند مرده است و بیارهای اراجیف و مزخرفات و ترهات و اباطیل معطل نمانند شرحی در باب بدا و ولایت و امامت و خلافت حضرت کاظم علیه السلام و کثرت محبت حضرت ابی عبدالله صادق بفرزندش اسماعیل بعضی بیانات لطیفه شد و سخن در بدای حضرت کبریا بگذشت و حکمت آن اظهار محبت مذکور شد .

و حکایت این دو فرزند حضرت امام علی نقی ابو جعفر و حضرت ابی محمد عسکری علیهما السلام سخت بآن داستان آشنا تواند بود زیرا که چنانکه مذکور نمودیم حضرت امام علی نقی نیز فرزندش ابو جعفر حسین را که بفضل و قدس و عبادت و زهد و تقوی و مکارم اخلاق اختصاص داشت بسی دوست میداشت و پاره ای مردمان

را ازین اظهار عنایت کمان میرفت که امامت اور است و پس از وفاتش نیز پاره ای گمانهای دیگر بودند لاجرم امام علیه السلام برای سکوت عوام و موالی نادان اینگونه بفرمود و گرنه چنانکه در مقامات عدیده اشارت شده است و در کتب اخبار و احادیث و صحیفه حضرت فاطمه صلوات الله علیهما و غیرها که همه بر امامت و ولایت ائمه اطهار دوازده گانه علیهم السلام پیش از آنکه از آسمان و زمین و خلق فرازین و فرودین نامی و نشانی باشد دلالت دارد چندانکه اگر جمع شود مجلدات عدیده کبیره خواهد مذکور مییاشد و اگر در یک مقامی بیارهای جهات تقیة یا جز آن یا استحکام کار امام بعد از امام سابق صوری نموده باشند همه برای اکید و تنبیه عوام و مردم قصیر الادراک است و این مطلب بطوری روشن و بدلائل نقلیه و عقلیه و حسیه مبرهن است که بدلیل و برهان حاجت نمیروند.

معجزه هشتاد و سوم اسحق بن محمد از شاهویه بن عبد الله جلات روایت کند که گفت حضرت ابی الحسن علیه السلام در طی مکتوبی بمن رقم فرمود اردت ان عن تسئل عن الخلف بعد أبي جعفر وقلقت لذلك ولا تقتم فان الله عز وجل لا یضل قوماً بعد از هدیهم حتی تبین لهم ما یتقون و صاحبك بعدی ابو محمد ابنی و عنده ما تحتاجون الیه یقدم ما یشاء الله و یؤخر ما یشاء ما نسخ من آیه او تنسها نات بخیر منها أو

نسخانات مثلها قد کتبت لها فیه بیان وقتاع لذی عقل یعظان و در همین باب معجزات حدیثی بهمین نمونه مذکور شد .

و این حدیث نیز موید حدیث و بیان سابق است و این معنی همین است که هر يك از ائمه در میان فرزندان خود با مامی که خدای معین فرموده است عالم هستند و اگر بیارهای فرزندان خود هم مهر و محبتی عالی داشته باشند هرگز طوری باز نمینمایند که اسباب تردید اصحاب یا نزدیک بشئون امامت باشد حضرت سید الشهداء روح من سواه فداه شاهزاده هر دو جهان حضرت علی اکبر و آن محاسن اخلاق و آداب و شباهت تامه او بجدهش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مهر و عنایتی خاص داشت و مخالف و دوست و دشمن حتی معویة ابن ابی سفیان در ترجیح

تمجید آن نونهال بوستان ولایت اتفاق داشتند و حضرت سیدالشهدا در شهادت این پسر گرامی گوهر که خلاصه و تقاوه و خیر سلیل دودمان ابراهیم خلیل صلوات الله علیهم خوانده فرمود علی الدنيا بعدك العفا و در حق سایر شهدا نفرمود و حضرت سجاد علیه السلام در آن علیل و بیمار و مبطون بود معذلك هیچوقت بعلی اکبر علیه السلام فرمایشی که بشئون امامت اختصاص دارد نمیفرمود و اینگونه تکلمات و عنایات بحضرت سجاد سلام الله علیه انحصار داشت .

معجزه هشتاد و چهارم حکایت محمد بن قاسم علوی ووالده ماجده حضرت صاحب الامر علیه السلام میباشد که در مقام خود مسطور میشود.

معجزه هشتاد و پنجم احمد بن داود قمی و محمد بن عبدالله طلحی گفته اند : مبلغی مال از خمس و نذر و زروسیم مسکوک و جواهر آبدار و جامه و زیور از قدم و حوالی آن بار کرده بیرون شدیم تا بآستان مبارک سید خودمان و مولای هر دو جهان حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام تقدیم نمائیم یاقوت حموی میگوید قدم بضم قاف و دال مهمله و بقولی قدم بوزن قیم مخلاف و روستائی است در یمن برابر قریه مهجر بالجمله میگوید راه بسپردیم تا بدسکرة الملك رسیدیم این وقت مردی شتر سوار بما برخورد و ما در میان قافله بزرگی بودیم و بآهنگ ما بیامد در حالتیکه با سایر مردمان روان بودیم پس بیامد ناگاهی که باجمل خود با ما معارض شد و گفت ای احمد بن داود و محمد بن عبدالله طلحی مرا بشما دو تن رسالت و پیامی است گفتیم خداوندت رحمت کند از جانب کدام کس گفت از آقای شما ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام با شما میفرماید من امشب بحضرت خداوند رحلت مینمایم شما در مکان خود اقامت کنید تا فرمان پسر من ابو محمد بشما برسد از شنیدن این سخن قلوب ما خاشع و عیون ماگریان شد و این امر را مخفی ساختیم و با هیچکس در میان نیاوردیم و در دسکرة الملك فرود شدیم و منزل اجاره کردیم و آنچه با خود حمل کرده بودیم در آنجا محفوظ داشتیم و چون روشنائی با مداد چهر کشود خبر وفات امام علیه السلام در دسکره شایع بود گفتیم لا اله الا الله آیا چنان می بینی که آن

رسولی که پیام آن حضرت را آورده بود خبر وفات آنحضرت را در میان مردمان داده باشد یعنی هیچ ندانیم در این آغاز بامداد کدام کس این خبر را جز از غیب رسانیده باشد زیرا که هنگامی که رسول امام علیه السلام بما پیوست آنحضرت زنده بود و رسول نمی توانست قبل از وفات خبر بوفات دهد و اگر چنان قضیه روی داده بود پس این پیام چه بود.

میگوید چون روز بلند شد قومی از شیعه را از شدیدترین قلق و اضطراب و افزون از آن اضطرابی که در ما بود بدیدیم و ما اثر و خبر رسول را مخفی نمودیم و اظهار نکردیم و این حدیث طویل است و انشاء الله تعالی در ذیل معجزه یکصد و بیست و نهم از معجزات حضرت ابی محمد حسن عسکری علیه السلام مسطور خواهد شد و این خبر مشتمل بر چند معجزه است، نخست علم بآمدن احمد بن داود و محمد طلحی دوم علم بحمل اموال سیم علم بنام و نشان آنها، چهارم علم بوفات خود، پنجم علم بزمان وفات خود، ششم، علم صریح با مامت فرزند جلیلش امام حسن عسکری علیه السلام، هفتم علم باینکه امام حسن در طلب آن مال میفرستد و حاملین اموال متحیر و بلا تکلیف نخواهند بود هشتم شیوع خبر وفات آنحضرت دسکرة بدون اینکه بدانند خبر دهنده کیست .

معجزه هشتاد و ششم از محمد بن عبد الحمید بزاز و ابوالحسین محمد بن یحیی و محمد بن میمون خراسانی و حسین بن مسعود فزاری که از ایشان در مشهد حضرت ابی عبدالله حسین بن علی صلوات الله علیهما از جعفر یعنی جعفر کذاب و آنچه از او پیش از غیبت سیدما ابو الحسن و ابو محمد صلوات الله علیهما جریان گرفت

و ادعائی که جعفر مینمود یعنی میگفت من بعد از پدرم امام هستم از ایشان پرسیدم و ایشان با من حدیث میراندند از جمله اخبارش این بود که سید ما حضرت ابی الحسن علیه السلام با مردم میفرمود بختبوا ابنی جعفرأ فانه منی بمنزلة نمرود من نوح الذی قال الله عز وجل فیه قال نوح ان ابني من اهلی الآية قال الله یانوح

انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح و این حدیث طویل است و انشا الله تعالی در ذیل معجزه هفتاد و یکم از معجز حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه مذکور خواهد شد .

معجزه هشتاد و هشتم زید بن علی بن زید گوید بمرضی شدید دچار شدم شدم و طیب بمن آمد و مرض و علت شدت گرفته بود و آن طیب در همان شب هنگام دوائی برای من مرتب کرد و احدی بآن آگاه نبود و گفت تا ده روز این دوا را بهر روزی یکدفعه بکار بند و چون چنین کنی بخواست خدا عافیت یا بی این یگفت و در همان نیمه شب بیرون شد و دوا را نزد من بگذاشت هنوز دور نشده بود که نمیر غلام حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام از در درآمد و اجازت بطلبید و نزد من بیامد و با او ظرفی و در آن ظرف مانند همان دوا که طیب در همان ساعت ساخته و آماده نموده بود و غلام با من گفت مولایم با من فرمود طیب با تو گفت این دوا را ده روز استعمال کن و تورا عافیت میرسد و من فرستادم بسوی تو از دوائی که اصلحه لك فخذ منه الساعته مرة واحدة فانك تعافی من برای تو ترتیب داده ام و تو از این دوا در این ساعت بکار بند یکدفعه و در همین ساعت که بآن اندری عافیت یابی.

زید میگوید میدانستم کلام آنحضرت مقرون بحق است پس آن دوا را از هاون یکدفعه بکار آوردم و در همان ساعت بعافیت رسیدم و دوا ی طیب را برای او رد کردم و طیب نصرانی بود و روز دیگر صبحگاه مرا بدید که از آن علت شدید رسته بودم از من سؤال نمود و سبب بازپس فرستادن دوا ی خود را بخواست حکایت خود را با و در میان نهادم و پوشیده نداشتم طیب بحضرت ابی الحسن علیه السلام برفت و بدست مبارك مسلمان گشت و عرضکرد یا سیدی این علم مسیح است و نمی تواند کسی بر این امر دانا باشد مگر کسیکه مثل مسیح علیه السلام باشد .

و از این در معجزه یازدهم حضرت هادی علیه السلام از زید بن علی بن حسین بن زید حکایتی قریب باین حکایت مسطور شد و شاید يك جهت این کردار امام

معجزه هشتاد و هشتم محمد بن عبد الله قمی گوید چون از قم الطافی یعنی امتائی لطیفه با نزاکت بار کرده بطرف سیدم ابو الحسن علیه السلام بشهر سامراء روی نهادم و بسامرا در آمدم و منزلی اجاره کردم و در آن اندیشه بودم که با نحضرت وصول یا بم یا کسی بدست آید که این لطایف را که حمل نموده ام بحضرتش برساند و نیز پیر زنی را که در آنسرای بود تکلیف نمودم که زنی را برای من بیاورد که از وی تمتع گیرم و آن عجز برای انجام حاجت من بیرون شد در این حال کوبنده در سرای را بکوفت بدو برفتم و کودکی نزار و منحول را بدیدم گفتم چه حاجت است گفت سید من ومولای من ابو الحسن علیه السلام با تو میفرماید :

ما شکر نمودیم بر والطف ترا که عمل نمودی و اراده داشتی که بمارسانی فاخرج الی بلدك واردد الطافك معك واحذر الحذر كله ان تقیم بسر من رای اکثر من ساعته فانك ان خالفت واقمت عوقبت فانظر لنفسك :

پس بشهر خودت بیرون شو والطف خودت را با خود باز گردان و حذر کن و خود را چندانکه توانی بپای اگر بیش از یکساعت در سر من رای بیائی و مخالفت فرمان کنی دچار عقوبت میشوی برجان خود بترس که گفتم سوگند با خدای بیرون میشوم و نمی مانم در این حال آن عجز اندر آمد و متبعه با او بود و من از وی تمتع جستیم و آنشب را اندیشه بیتوته داشتم و با خود گفتم فردا بیرون میروم چون شب از آنسوی بگشت جمعی در سرای ما را بزدند و بکوفتند عجز بیرون شد بناگاه شبگردان و کشیکچیان را با شرطه که با ایشان بود با شمع و مشعل بدیدم و ایشان با عجز گفتند الان آنمرد و زنا از سرای خود بما بسپار و عجز در مقام انکار بر آمد و آنجماعت با سرای هجوم آورده مرا با آن زن بگرفتند و آنچه با من بود از لطایف و جز آنرا بغارت بردند و مرا بردند و بحکومت بگذرانیدند و در سر من رای بزندان در افکندند و مدت ششماه در محبس بماندم بعد از آن پاره ای از موالی آنحضرت نزد من پیامد و با من گفت حلت بك العقوبة

التي حذرتك منها فاليوم تخرج من حبسك فصر الى بلدك بان عقوبتي که ترا از آن پرهیز دادم و خلاف آن کردی رسیدی و امروز ترا از زندان بیرون میکنند بشهر خود راه بر گیر و مرا در آنروز از حبس بیرون کردند و سرگشته و هانم بیرون شدم تا بقم رسیدم و بدانستم که بواسطه مخالفت فرمان آنحضرت دچار آن عقوبت گردیدم .

و این خبر مشتمل بر چند اعجاز است یکی علم امام علیه السلام بآمدن محمد بن عبدالله از قم دیگر حمل اشیاء لطیفه دیگر امر فرمودن او را باینکه اگر فی الساعة بیرون نشود دچار عقوبت میشود دیگر علم بعجز و آوردن متعه دیگر عدم قبول اشیاء دیگر علم به آن روزیکه بعد از ششماه از زندان بیرون میشد .

معجزه هشتاد و نهم - حکایت آنحضرت با متوکل و خبر دادن از عدم عبور مرکب متوکل از پل و آسیب رسیدن بمتوکل و یکماه رنجوری اور چنانکه در ذیل احوال متوکل مذکور شد.

معجزه نودم - حکایت آنحضرت با نیرنگ باز هندی در مجلس متوکل

چنانکه بچند نوع مذکور شد .

معجزه نود و یکم - از معلی بن محمد مردی است که ابوالحسن علیه السلام فرمود : من هذه الطاغية يبنى مدينة بسر من رأى يكون حتفه فيها علي يد ابنه المسمى بالمنتصر واعوانه عليه الترك و این سرکش عاصی یعنی متوکل عباسی شهری در سر من رای بنا میکند و مرگ او در همان شهر بدست پسر خودش منتصر بهمراهی غلامان ترك او خواهد بود و نیز بکلمات آنحضرت که اسم خدای بر هفتاد و سه حرف است و یکحرفش نزد آصف بن برخیا بود و چنان و چنین کرد و نیز از مقدار سنوات سلطنت متوکل و قراءت آیات شریفه که سابقاً مذکور شد در ذیل این معجزه رقم میکند و بعد از آن مینویسد چون متوکل جعفری را بساخت و فرمان کرد تا جماعت بنی هاشم و دیگران آنجا بنای عمارات نمایند و سی هزار در هم برای حضرت ابی الحسن بفرستاد و فرمان داد تا در بنای سرائی که در آنجا میفرماید

با توجه استعانت جوید و یکی روز متوکل بر نشست و به آن ابنیه نگران و گردش کنان بود و بسرای حضرت ابی الحسن علیه السلام نظر آورد و دید جز اندکی بر نیامده است این کار نیک شمرد و با عبید الله بن یحیی بن خاقان بر من چنین و چنان سوگندهای مؤکد است که اگر سوار شوم و دار ابی الحسن علیه السلام را مرتفع نمکرم البته گردش را میزنم عبیدالله گفت یا امیرالمؤمنین شاید آنحضرت در حال اضافه و تنگدستی باشد گفت بیست هزار در هم بدو بفرستد و یحیی آن مبلغ را با پسر خودش احمد بن عبیدالله بخدمت آنحضرت بفرستاد و با احمد گفت آنچه گذشته است در خدمتش معروض بدار چون برفت و بعرض رسانید حضرت هادی علیه السلام فرمود ان ركب فليفعل ذلك اگر متوکل سوار شد این کار را بکند. احمد بخدمت پدرش عبیدالله بازگشت و آن داستان را بگذاشت.

عبیدالله گفت شوگند با خدای سوار نمیشود و چون روز فطر همان سال که آن سال بقتل میرسد در رسید فرمان کرد تا جماعت بنی هاشم پیاده در رکاب او راه سپار شوند و از این کار مقصودش حضرت ابی الحسن علیه السلام و پیاده روان شدن آنحضرت بود پس جماعت بنی هاشم پیاده جانب راه گرفتند و حضرت ابی الحسن علیه السلام نیز پیاده روان شد و بر مردی از موالی خود تکیه داشت.

گروه بنی هاشم از این حال پر ملال روی بحضرت امام علی نقی علیه السلام آورده عرضکردند یا سیدنا در این عالم کسی نیست که خدای را بخواند تا مونه وش متوکل را از ما کفایت کند.

فرمود در این عالم کسی هست که قلامه ناخن او در حضرت خدای از ناقه صالح اعظم است گاهی که آنرا عقر کردند و بچه اش بخدای ناله و فریاد برآورد و خداوند تعالی فرمود تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام ذلك وعد غیر مکذوب و متوکل در روز کشته شد چنانکه این خبر در ذیل حال متوکل باتدقیقات و تحقیقات وافیه مذکور شد .

و بعضی گفته اند حضرت ابی الحسن علیه السلام در آنروز در حالیکه از پیاده روی

خسته و ملول شده بود عرضکرد اللهم انه قطع رحمی قطع الله اجله.

معجزه نود و دوم - در باب خواب متوکل است جناب ابی طالب را و مکالمات او با آن حضرت بطوریکه مشروحاً در ذیل احوال متوکل رقم کردیم و آنچه صاحب مدینه المعجز از معجزات حضرت ابی الحسن علیه السلام در نود و سه حکایت یاد کرده است مسطور شد.

در مناقب ابن شهر آشوب و کافی و بحار الانوار و کشف الغمه و اغلب کتب خاصه و پاره ای کتب عامه باین معجزات اشارت رفته است .

در کشف الغمه و پاره ای کتب اخبار مسطور است که محمد بن شریک گفت در خدمت حضرت ابی الحسن در مدینه راه میسپردم با من فرمود آیا تو این شریک نیستی عرض کردم بلی ابن شریک میباشم و خواستم از مسئله از آنحضرت بپرسم آنحضرت قبل از آنکه بپرسم بر من بدایت نمود و فرمود نحن علی قارعة الطريق ولیس هذا موضع مسئله در این گذرگاه مردمان مقام عرض مسائل نیست.

و دیگر در آنکتاب مسطور است که محمد بن فضل بغدادی گفت بحضرت ابی الحسن علیه السلام عریضه بنگاشتم که ما را دو حانوت است که از پدر ما رضی الله عنه بما رسیده است و میخواهیم بفروش برسانیم و فروش آن بر ما دشوار افتاده است خدای را بخوان ای سید ما که بیع این دو حانوت ببهائی خوب برای ما آسان گرداند و برای ما مقرون بخیر بگرداند.

آنحضرت در این باب جوابی بما باز نداد و ببغداد مراجعت کردیم و هر دو حانوت سوخته شده بود یعنی سبب جواب ندادن این بود که میدانست هر دو سوخته اند و از حیز فروش افتاده اند .

و هم در آن کتاب مرقوم است که ایوب بن نوح گفت بحضرت ابی الحسن علیه السلام نوشتم که زوجه من حامله است خدای را بخوان که مرا پسری عطا فرماید .

در جواب من رقم فرمود اذا ولدك فسمه محمداً چون این پسر برای تو متولد

شد نامش را محمد بگذار .

میگوید برای من پسری پدید شد و او را محمد نام کردم و اینگونه اخبار دلالت دارد که امام علیه السلام بر ارحام امهات و تمام موالید اطلاع و علم دارند چنانکه در این کلمات هم بصیغه مذکر ادا فرمود چه در پیشگاه او مصرح و مبین بود که پسر میباشد .

میگوید زوجه یحیی زکریا حامل بود و بحضرت امام علی نقی علیه السلام عریضه نگاشت و از حمل زوجهاش خبر داد و خواستار دعای ولد ذکور شد در جواب رقم کرد رب ابنة خیر من ابن بسا باشد که دختر خوب تر از پسر میباشد و چون زوجه اش بار بگذاشت دختر بود.

و نیز در آنکتاب مسطور است که ایوب بن نوح گفت که بحضرت ابی الحسن علیه السلام نوشتم جعفر بن عبد الواحد قاضی متعرض میشود و در کوفه بمن آزارش میرسد و ازین حال شکایت کردم در جواب من مرقوم فرمود تکفی امره الی شهرین تا دو ماه دیگر از آزار او آسوده میشوی و چون دو ماه بگذشت او را از کوفه عزل کردند و من از شر او آسایش یافتم.

و دیگر مینویسد محمد بن ریان بن الصلت گفت بحضرت ابی الحسن علیه السلام عریضه نوشتم و در کید دشمنی که ممکن نبود کید او اذن و اجازت خواستم آن حضرت مرا ازین امر نهی فرمود و کلامی بگفت که معنی آن این بود که تو کفایت کارش را خواهی کرد پس کفایت کار را سوگند با خدای به نیکوترین کفایتی نمودم ذلیل شد و حقیر گشت و بمرد در حالیکه از همه مردمان در دنیا و دین خود بدحال تر بود.

و نیز در آن کتاب از علی بن محمد جمال مروی است که گفت بحضرت ابی الحسن علیه السلام نوشتم من در خدمتگذاری تو هستم و اینک علتی در پای من رسیده است و بر حرکت و قیام به آنچه واجب است قادر نیستم اگر صلاح بدانی که خدای را بخوانی که این درد را از من بگیرد و در قیام به آنچه بر من واجب است و ادای

امانت واجب با من اعانت فرماید و هرگونه تقصیری که من غیر تعمد از من روی داده و تضييع مالی که تعمداً بسبب نسیانیکه مرا عارض شده نموده ام مرا بحل گردانی و مرا بوسعت بدارد و دعا فرمائی که بر آن دین خداوند سبحانی که برای پیغمبرش علیه السلام پسندیده ثابت فرماید آنحضرت در جواب مرقوم فرمود کشف الله عنك وعن ابيك خداوند مرض را از تو و از پدرت بر گرفت .

علي جمال میگوید پدرم را علتی بود و در این عرضه داشت خود یاد نکرده بودم و آنحضرت ابتداء در حق او دعا فرمود ، ای دعا از تو اجابت هم ز تو ب هرگونه مرضی و عرضی و سری و خبری عالم و بر چاره اش بتقدیر خدای قدیر قادرند .

و نیز در کشف الغمه می نویسد مردی از اهل بیت آنحضرت بخدمت آنحضرت آمد نامش معروف بود و عرض کرد به شرفیابی خدمت تو بیامدم و مرا اذن و اجازت ندادی فرمود ما علمت بك و اخبرت بعد انصرافك و ذكرتني بما لا ينبغي از تو و آمدن تو خبر نداشتم و بعد از آنکه بازگشتی خبر یافتم و تو بآنچه نشاید با من در میان آوردی یعنی گفتمی ترا اجازت ندادم یا مطلبی دیگر بوده است آنمرد سوگند یاد کرد که من چنین نکردم و حضرت ابی الحسن علیه السلام بدانست که وی کاذب است و عرض کرد اللهم انه حلف كان بافانتم منه بار خدایا این شخص بدروغ سوگند یاد کرد این انتقام از وی بجوی و آنمرد فردای آن روز بمرد.

و هم در آن کتاب از محمد بن فرج مروی است که حضرت علي بن محمد سلام الله علیهما بامن فرمود اذا اردت ان تسئل مسئلة فاکتبهها وضع الكتاب تحت مصلاك ودعه ساعة ثم اخرجها و انظر فيه چون خواهی از مسئله پرسیدی آن مسئله را بنویس و مکتوب را در زیر مصلاهی خود بگذار و ساعتی بآن حال بمان پس از آن بیرون آور و در آن بنگر محمد بن فرج گوید چنین کردم و چون بر گرفتم جواب مسئله خود را در آل مکتوب مرقوم دیدم که از آن حضرت سؤال کرده بودم.

در بحار الانوار مروی است که شخصی بحضرت ابی الحسن علیه السلام نوشت که بدرستیکه برای مرد واجب است که با مام خود برساند آنچه را که دوست میدارد که به پروردگارش برساند در جواب مرقوم فرمود ان كان لك حاجة فحرك شفعتك فان الجواب ياتيک . اگر برای تو حاجتی باشد دولب خود را حرکت بده بدرستیکه جواب بتو می آید .

و دیگر در بحار مسطور است که ابو محمد طبری گفت متمنی شد که از جانب آنحضرت انگشتی با من باشد پس نصر خادم نزد من آمد و دو در هم بداد و خاتمی بساختم و از آن پس بر قومی که خمر می آشامیدند در آدمم ایشان بمن در آویختند و اصرار نمودند تا يك قدح یا دو قدح بیاشامیدم و آن انگشتی در انگشت من چندان تنگ شد که نتوانستم برای ساختن وضو بگردانم و چون صبح نمودم مفقود شده بود فتبت الی الله .

در تحفة المجالس و بعضی کتب دیگر مذکور است که روزی متوکل در باغی میگشت و گردش می نمود ابو العباس و محمد بن نصیر که از اقارب حضرت هادی بودند در اثنای راه بدرختی رسیدند که سخت زرد شده و نزدیک است خشک شود متوکل با ابوالعباس گفت تو میگوئی امام زمان علی نقی است و بغیب عالم است برواز او پیرس این درخت از چه روی چنین زرد شده است و بخشکی نزدیک است ، ابو العباس گفت اگر بگویند کینه دیرین خود را از وی کم میکنی گفت بلی میگویند بحضور مبارکش مشرف شدم و از کیفیت درخت پرسیدم فرمود آن درخت مورد است و در زیر آن کله آدمی مدفون است که آن آدمی بسبب معصیت او ملعون گردیده و همیشه از عذاب و دود دوزخ خالی نیست و عقوبت دوزخ بآن میرسد این روی زرد گردیده و مایل بخشکی شده است ابو العباس این خبر را بداد و با تفاق برفتند و زیر آن درخت را کردند کله خشک چندین ساله بیرون آمد و این خبر بنوعی دیگر مذکور شد.

والبته در پاره اخبار که محل تأمل است باید براوی و صحت خبر نظر کرد

نه اینکه بدون این تحقیق در مقام انکار و بعضی کلمات در آمد.

در کتاب ریاض الشهاده مسطور است که احمد بن عیسی کاتب گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که بحجره من در آمد و بخوابید و یک مشت خرما برداشت و به من داد شمردم بیست و پنج دانه بود از این خواب مدتی بر نیامد که حضرت هادی علیه السلام را محصلی از محصلان متوکل آورده و بآن دیه که ما بودیم در حجره منزل داده بنشانید و این محصل علف کاه و جو که لازم داشت از خدام من میگرفت روزی پرسید از ما چند طلب داری گفتم از تو چیزی نمیگیرم و بخشیدم گفتم مایل هستی این علوی را که در حجره جای داده ام ملاقات کنی و او را سلام بفرستی گفتم بدنیست پس برفتم و سلام دادم و عرض کردم در ده از دوستان و اخلاص کیشان تو جمعی کثیر هستند اجازت میفرمائی بایشان اطلاع بدهم بملاقات تو بیایند فرمود راضی نیستم البته خبر مکن عرض کردم در این دیه ماخرمای خوب هست رخصت میدهی قدری برای تو بیاورم فرمود هر چه برای ما بدهی بمامیر سدلکن بهمین محصل بده که او بما میرساند او بما میرساند پس چند قسم خرما برای محصل بفرستادم و مقداری از خرماهای بس ممتاز برداشتم و در دستمال و آستین خود گذاشتم با ظرفی از کره تازه و نزد محصل رفتم چون مرا بدید گفت میخواهی صاحب خود را به بینی گفتم بلی چون تشرف یافتیم همان خرماها که برای محصل فرستاده بودم همه در حضور مبارکش بود پس آن خرماهای پاکیزه که با خود آورده بودم در حضرتش بگذاشتم یک مشت از آن خرما را برداشت و بمن داد و فرمود اگر پیغمبر زیاده ازین بتو داده بود ما هم بیشتر میدادیم چون شمردم بیست و بیست و پنج دانه بدون زیاد و کم بود.

راقم حروف گوید تواند بود که این داستان ددطی راه آن حضرت بطرف سامرا یا توقف در خان الصقالیك بوده است و این خبر چند معجزه در بردارد یکی اینکه فرمود هر چه برای ما بدهی بما میرسد دیگر خبر از خواب رسول خدای صلی الله علیه و آله را دیگر عطا فرمودن در خواب خرما دیگر علم بعدد

خرمائی مبدول، دیگر مثنی بدون شماره با حمد دادن و بیست و پنجدهانه بعدد خرمائیکه رسولخداى صلی الله علیه وآله وسلم را عطا فرموده بود در آمدن در تحفة المجالس در پایان معاجز حضرت جواد علیه السلام می نویسد که حضرت امام محمد تقی علیه السلام را خادمی بود که محمد بن اسنی نام داشت و مدتی بخدمات آن حضرت مباحی بود وقتی درد چشمی بروی مستولی شد چنانکه نزدیک بکوری رسید بحضور امام علیه السلام آمد و عرض کرد ای مولای من فدایت کردم یکسال است بدرد چشم مبتلا شده ام و نزدیک است ناپینا شوم و برای استغاثه باین درگاه توسل جسته ام آن حضرت چند کلمه بر کاغذی بنوشت و بدو داد و فرمود این کاغذ را بردار و نزد فرزندم علی نقی برو تا علاج درد چشمت را بنماید و در آنهنگام علی نقی علیه السلام شیر خواره بود چون بدر خانه آنحضرت آمد دید حضرت علی نقی علیه السلام بر روی کتف خادم بود چون خادم پدر بزرگوارش را بدید دست مبارک در از کرده در بغل خادم برفت و دست بچشم او بسود در همان آن چشم او چنان روشن شد و از درد آرام شد که گوئی هر گزش دردی بچشم اندر نبوده است .

و هم در آنکتاب مسطور است که وقتی یکی از خدام حضرت امام علی نقی علیه السلام خواست بسفیری رود چون رخصت یافت آنحضرت بدو فرمود میباید در این سفر خاتم عقیق زرد با تو باشد و نقش یک روی خاتم ماشاء الله لاقوة الا بالله استغفر الله و نقش روی دیگر محمد و علی باشد که خانمی که باین صفت باشد از قاطعان طریق امان بخشد و از آفات دنیویة و اخرویة سالم بدارد.

خادم میگوید از پیشگاه مبارکش بیرون رفتم و بدان صفت انگشتری به دست کردم و دیگر باده بوداع دیگر مشرف شدم فرمود برو انگشتری فیروزه تحصیل کن که بریک روی آن الله الملك و بدیگر روی الملك لله الواحد القهار نقش باشد چه در آن اتنا که بمیان راه شهر طوس و نیشابور است شیری بر سر راه برسرراه مردم و قافله خواهد بود و نخواهد گذاشت که قافله از آنراه عبور کند تو در آن وقت نزد آن شیر برو و این خانم را بدو بنمای و بگو آقا و مولایم امام علی نقی

بتو میگوید از سر راه دور شو خادم میگوید چون بآن سفر بر فتم سوگند باخدای در همان موضع که فرموده بود شیر را بدیدم و فرمان آنحضرت را ابلاغ کردم و آنشیر از آنراهدیگر راه شد و بعد از آن باز شدن از سفر و تشریف به آستان مبارک گذشته را بر صفحه عرض بگذاشتم فرمود يك چیز دیگر هست که نگفتی اگر خواهی ترا بازگویم عرض کردم یا سیدی و مولائی بفرمای شاید فراموش کرده باشم .

فرمود شبی از شبها که در پیشگاه قبر امام رضا علیه السلام به بیداری بگذرانیدی جماعتی از جن بزیارت آن آمدند چون آن انگشتی را بآن بانگشت تو بدیدند از انگشتت بیرون آورده در آب بشستند و آن آب را به بیمار خود خوراندند و آن بیمار بهبودی گرفت و از آن پس آن انگشتی بانگشت دست چپ تو کردند و از اول بدست راست بود و تو از این حال در عجب بودی و سببش را نمیدانستی و از آن پس در پیش سر خود یاقوتی یافتی و برداشتی و اکنون همراه تو است و جماعت جن برای تو هدیه آورده اند بیازار برده بفروش رسان همانا به هشتاد دینار طلا از تو میخرند خادم میگوید یا قوت را بیازار بردم و بطوریکه بفرمود بفروختم و در این خبر چند معجزه ظهور یافته .

نخست امر بخاتم دوم فرمودن و مکان ظهور شیر را بعینه نمودن و دیگر از جلوراه گیری شیر خبر دادن دیگر پیام بشیر دادن دیگر امر فرمودن بنمودن انگشتی بشیر دیگر اطاعت شیر بحال فرمایش آنحضرت و دور شدن از آنمکان دیگر خبر دادن از شب زنده داری خادم آنهم در آستان حضرت رضا دیگر آمدن جن بزیارت آن حضرت دیگر دیدن جماعت جن آن انگشتی را به آن نقش ، دیگر بیرون آوردن انگشتی را از دست خادم ، دیگر شستن بآب دیگر بیمار داری جماعت جن دیگر خوراندن آب آنرا ببیمار خودشان دیگر صحت یافتن بیمار آنها دیگر انگشتی را بدست چپ خادم در آوردن . دیگر علم باینکه انگشتی از اول بدست راست او بود .

دیگر علم بتعجب نمودن خادم از اینکه انگشتی از چه بدست چپ اوست دیگر خبر دادن باینکه یاقوت در پیش سراد بود ، دیگر خبر دادن باینکه یاقوت همراه خادم است ، دیگر خبر دادن باینکه یاقوت را در بازار بفلان قیمت خواهند خرید و بهمان قیمت که فرموده بود بخریدند .

همانا چون در این اخبار بدقت و لطف نظر و عمق فکر بنگرند از هزاران هزارها یکی از احاطه امام و علم بر جزئیات و کلیات و بواطن و ظواهر امور و احوال عالمیان مستحضر میشوند آیا در همان زمان که این خادم مشرف و محل توجه چه هزارها شرفیابها از دیگر طبقات انواع مخلوقات عوالم امکان اتفاق افتاده و برای هر يك صدور چگونه احکام و نمایش چگونه معجزات و آیات و دلائل بوده است که تصور آن از قوه هرذی تصویری بیرون است ذلك فضل الله یوتیه من یشاء

در کشف الغمه از داود ضریر مروی است که گفت خواستم بمکه معظمه شوم پس شبانگاه در خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام وداع نموده بیرون شدم اما شتریان از حرکت کردن در آنشب امتناع ورزید و چون صبح بردمید برای وداع با قبر منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیامدم در همان حال فرستاده حضرت ابی الحسن علیه السلام در طلب من بیامد شرفیاب شدم و شرمگین بودم و عرض کردم فدایت شوم هما ناشر بان در شب گذشته تخلف نمود آنحضرت بخندید و درباره من باشیاء و حوایج کثیره امر فرمود آنگاه گفت کیف تقول یعنی آنچه را که گفتم چگونه خواهی گفت و من چنانکه فرموده بود محفوظ نساخته بودم، پس مدالدواة و کتب قلمدان بکشید و نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اذکر انشاء الله والامر بیدک من تبسم کردم فرمود ترا چیست عرضکردم خیر است فرمود با من خبر بده عرض کردم بیاد آوردم حدیثی را که مردی از اصحاب ما مرا حدیث کرد و گفت که جدت امام رضا علیه السلام هر وقت بحاجتی امر میفرمود

می نوشت بسم الله الرحمن الرحيم اذکر انشاء الله آنحضرت تبسم نمود و فرمود ای داود لو قلت لك ان تارك التقيه کنارك الصلوة لكنت صادقاً اگر با تو بگویم هرکس ترك نماينده تقيه باشد چنان است که نماز را ترك نماید براستی سخن کرده ام و از این پیش باین خبر بانديك تفاوتی با بیانی مبسوط اشارت رفته است.

علامه مجلسی در بیان این حدیث شریف میفرماید قول آنحضرت كيف تقول اي سألته عليه السلام عما اوصى اليه هل حفظه ولعله كان ولم احفظ مثل ما قال لي فصحف فكتب عليه السلام ذلك ليقراء لعلا ينسى او كتب ليحفظ بمحض تلك الكتابة باعجازه عليه السلام و علي ما في الكتاب يحتمل ان يكون المعنى انه لم يكن قال لي سابقاً شيئاً اقوله في مثل هذا المقام و يحتمل ان يكون كيف تتولى كما كان المأخوذ منه يحتمل ذلك اي كيف تتولى تلك الاعمال وكيف تحفظها و اما تعرض برای ذکر نمودن تقيه این مسئله یا بواسطه عدم کتابت حوائج و تحویل بر حفظ داود است مرتقيه را یا برای امر دیگر است که در این مخبر مذکور نیست.

و دیگر در بحار الانوار از احمد بن قاسم مروی است که ابوهاشم جعفری گفت وقتی سخت تنگدست شدم و باضافه شدیدی دچار گشتم پس بآستان مبارك حضرت ابی الحسن علیه السلام مشرف گشتم حضرت امام علي نقی مرا اجازت داد و بحضور مباركش برفتم و بنشستم آن حضرت فرمود ای ابوهاشم ای نعم الله عزوجل عليك ترید ان تؤدي شكرها کدام يك از نعمتهای خدای عزوجل که شامل حال تو است میخواهی شکرش را بگذاری.

ابوهاشم می گوید اندوهناك خاموش شدم و ندانستم بآنحضرت چه جواب گویم و حضرت هادی علیه السلام بدایت نمود و فرمود رزقك الايمان فحرم بدنك على النار رزقك العافية فاعاتك على الطاعته و رزقك القنوع فصانك عن التبذل ترا بكوهر ايمان مرزوق فرموده و از برکت و میمنت آن بدنت را بر آتش حرام ساخت و ترا بدولت عافیت برخوردار گردانید و از برکت آن ترا بر طاعت اعانت نمود و هم ترا بنعمت قنوع و قناعت و رضای بصیبه و قسمت مرزوق هشت و باین واسطه ترا از

گزند تبذل و در باختن نگاهداشت یا ابا هاشم انما ابتدائك بهذا لاتی ظننت انك تريد ان تشكوا الی من فعل بك هذا وقد امرت لك بمائة دينار فخذها .

ای ابوهاشم از آن روی برای تو بالکلمات بدات نمودم که من چنان دانستم که تو همیخواهی از کسی بمن شکایت آوری که چنان نعمتها بتوارزانی داشته است و بتحقیق که امر فرمودم صد دینار بتو بدهند پس آنمبلغ را بگیر .

و ازین خبر معلوم میشود که چون ابوهاشیم جعفری را مقامی عالی بوده است آنحضرت او را باین کلمات متذکر و ناصح گشت و نیز چون بر مقصود و تنگدستی و اراده او آگاه بود یکصد دینار زر ناب بدر عطا فرمود.

و نیز مکشوف میدارد که برای امام علیه السلام حالت ظن و تردید نیست که لفظ ظن را بر معنی متداول نسبت بایشان استعمال نمایند بلکه همیشه در حالت کمان علم و نهایت یقین هستند ، و برپاره ای ملاحظات گاهی بجای علم و یقین این لفظ را استعمال فرمایند اما نسبت بایشان بمعنی یقین است .

و هم در بحار الانوار از ابی بن راشد مروی است که گفت باری چند برای من وارد شد و پیش از آنکه در مکاتیب وارده نظر کنم که آنچه باید بحضرت امام علی نقی علیه السلام روانه کنم بکنم رسول آنحضرت نزد من آمد که شرح الی بدفتر کذا فلان دفتر را بمن فرست و حال آنکه نزد من در منزل من اصلا دفتری نبود پس برخاستم و در پی چیزی که بآن عارف نبودم بر آمدم تا تصدیق آنحضرت را نموده باشم و بهیچ چیز دست نیافتم چون فرستاده آنحضرت روی بر تافت گفتم بجای خود باس پس از آن پاره ای بارها را بر گشودم و دفتری بنظم آمد که هیچوقت عالم بآن نبودم اما این مطلب را بالصراحة والیقین میدانستم که امام علیه السلام جز بحق و راستی مطالبه نمیفرماید پس آن دفتر را بحضور مبارکش بفرستادم.

و دیگر در بحار الانوار از علی بن مهزیار مروی است که طیب هادی صلوات الله علیه گاهی که روزی بحضور مبارکش مشرف شدم با من بزبان فارسی سخن

فرمود و هم در آنکتاب از ابراهیم بن مهزیار روایت شده است که گفت چنان بود که حضرت ابی الحسن علیه السلام مکتوبی به علی بن مهزیار بفرمود و او را امر نمود که مقدار ساعات را برای آنحضرت بکار آورد و ما مقدار ساعات را در سال دو بیست و بیست و هشتم بحضرتش حمل نمودیم و چون بسیاله رسیدیم علی بن مهزیار عریضة بنگاشت و از قدم خود معر و ضداشت و اجازت مصیر باستان مبارک و تعیین وقتی را که بحضور همایونش راه بر گیریم بخواست و نیز اجازت برای شرفیابی ابراهیم برادرش طلب نمود پس جواب باذن و اجازت رسید که ما بعد از ظهر بحضرتش تشرف جوئیم پس جملگی بیرون شدیم و راه برگرفتیم و با روزی تابستانی و شدت گرما دچار آمدیم و مسرور غلام علی بن مهزیار با ما بود چون نزدیک بقصر آن حضرت شدیم بناگاه بلال غلام ابی الحسن علیه السلام را ایستاده بانتظار خود دیدیم بلال با ما گفت اندر آئید پس بحجره در آمدیم و تشنگی سخت عظیم بما دست یافته بود و چندان درنگ نکرده بودیم که پاره ای از خدام نزد ما بیامد و کوزه های آب که از آن سردتر نمیشد با خود بیاورده بیاشامیدیم آنگاه آنحضرت علی بن مهزیار را بخواند و علی تا وقت بعد از عصر در حضور مبارکش مشرف بود .

پس از آن مرا احضار فرمود برفتم و سلام کردم و از آنحضرت خواستار را با من گذارد تا ببوسم پس دست مبارکش را کشیده داشت تا ببوسیدم و مرا بخواند و بنشستم و از آن پس با آنحضرت وداع نمودم و چون از در خانه بیرون شدم مرا صدا زد و فرمود ای ابراهیم عرض کردم لبیک یا سیدی فرمود از جای مشو پس یکسره نشسته بودیم و مسرور غلام ما با ما بود پس از آن بفرمود تا مقدار را نصب بند و از آن پس آنحضرت علیه السلام بیرون آمد و برای آن حضرت کرسی بر نهادند تا بر آن جلوس فرمود ، و هم برای علی بن مهزیار کرسی در طرف بسار آن حضرت بر نهادند و علی بر آن نشست و من پهلوی مقدار بایستادم پس دیگی ساقط شد مسرور گفت هشت آنحضرت بزبان فارسی فرمود هشت ثمانیه عرض کردیم بلی ای سید ما و تا هنگام عشا در حضور مبارکش بایستادیم و از آن

آنحضرت با علی بن مهزیار فرمود مسرور را بمن باز فرست و علی او را در آن وقت باستان مبارکش روان ساخت و چون مسرور بحضور مبارکش در آمد امام علی نقی علیه السلام بزبان فارسی فرمود بارخدا یا چون مسرور عرض کرد لبیک یاسیدی در این حال نصر برگذشت با مسرور در را بر بست مسرور میگوید بعد از آن ردای مبارکش را بر من افکند و مرا از نصر پوشیده میداشت تا از آنچه میخواهد از من پرسش فرماید پس از آن علی بن مهزیار مرا بدید و گفت تمام این کارها بواسطه خوف از نصر بود پس عرض کرد یا ابا الحسن نزدیک میباشد که خوف من از نصر همان خوف من از عمرو بن فرج باشد .

و هم در بحار الانوار مسطور است که ابوهاشم گفت در خدمت حضر

ابی الحسن علیه السلام بودم و آنحضرت مجدد بود یعنی آنحضرت مجدد بود یعنی آبله داشت آبله داشت پس طیبی که حضور داشت گفتم آب گرفت یعنی این آبله باب نشسته است پس آن حضرت روی با من آورد و فرمود تظن ان لا یحسن الفارسیة غیرک کمان میبری که جز تو کسی زبان فارسی را نیکو نمی داند طیب بآن حضرت عرض کرد فدایت کردم تحسینها فارسی را نیکو میدانی فرمود اما فارسیة هذا قال لك احتمل الجدری اما این فارسی یعنی گفت آب گرفت مرادش این بود که آبله آب بردار شده است .

و نیز در بحار الانوار از داود بن قاسم مروی است که گفت بخدمت حضرت الحسن صاحب العسکر مشرف شدم با من فرمود با این غلام تکلم کن بزبان فارسی چه گمان میبرد که زبان فارسی را نیکو میداند باغلام گفتم زانوی تو چیست غلام جواب داد آنحضرت باغلام فرمود یسألک وهو یقول رکبتک ماهی میپرسد از تو و میگوید را توی تو چیست .

و در کتاب نزهة الجلیس ابن نور الدین مکی حسینی علیه الرحمة درذیل حال حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام و ذکر قصیده حمد بن حسن الحر رحمة الله علیه که از معاجز آنحضرت نام میبرد مینویسد و طبع الحصاة فاعجب و اسمع یکی

از معجزات آنحضرت را طبع حصاة نوشته است که در کتب مذکور یاد نکرده اند و البته مقرون بصحت است و باشر حی که در طی هر معجزه بچند معجزه دیگر آوردیم معجزات حضرت امام علی نقی علیه السلام نزدیک بچهارصد عدد میرسد و بر محدثین و دیگر طبقات نویسندگان مکشوف است که این بنده حقیر در این عنوان که هر معجزه محتوی بر چند معجزه است مبتکر هستم و سایر نویسندگان باین دقت نظر وجودت خاطر بهره در نشده اند، فحمد الله ثم حمد الله و اگر انشاء الله الرحمن شده باشند بندرا در نظر نیامده است، حمد خدای را که ازین عصر روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانیه سال قوی ئیل یک هزار و سیصدوسی و هشتم هجری نبوی صلی الله علیه وآله وسلم موافق بیستم برج حوت و موافق بعضی روایات که ولادت حضرت صدیقه طاهره بتول عذرا فاطمه زهراء صلوات الله علیها در بیستم این ماه است فردا که جمعه است دو عید بزرگ اسلامی و روزی بس مبارک و میمون است این بنده حقیر عباسقلی سپهرثانی کاشانی از کتب متعدده معتبره باخباریکه بمعجزات باهرات حضرت ابی الحسن ثالث امام علی نقی هادی صلوات الله وسلامه علیه حاوی بود دست یافت و بحیز تحریر در آورد و البته این معنی بر ذوی العقول والالباب مکتوم نیست که تا چیزی بر خلاف قبول عقول و توانائی نفوس و خارق عادت و افزون از قدرت بشر نباشد و ظاهر شود آن را معجزه نخوانند چه اگر دیگران هم بتوانند اتیان بمثلش را نمایند و از نمایش مانند آن عاجز نباشند چرا معجزه خوانند خوانند و چون عاجز هستند معجزه نامند و از ادله بزرگ نبوت و امامت خوانند در این صورت بایستی کمال غرابت را داشته باشد و البته آنچه بسی عجیب و غریب باشد قبول آن در نفوس و عقول حتی الامکان مأنوس و معقول نیست پس بایستی کسانی که بخدای و انبیاء و اولیای خدا و معجزات ایشان تصدیق دارد اگر بر خبری بس عجیب و معجزه ای بس شگفت بگذرد بدون تأمل و تعقل و تحقیق و تفکر کامل مثل پاره ای مردم قصیر الفهم وقاصر الادراک وفاتر الفهم در مقام انکار یا استهزاء و خنده برنیاید و عقل خود را به تنها میزان رد و قبول نشمارد چه اگر بدیده

دانش در هر چیزی بنگرد و در اجزای شخص خود نظر نماید تمامش همان حکم را دارد و استعداد انکار را آشکار مینماید و البته از قدرت خداوند قادر هر چه ظاهر شود اگر خوب بنگرند با مدرکات قاصره ما مردم در همین حال و منوال است پس بایستی از نخست بر اعضای وجود خود وقوا و حواس ظاهریه و باطنیه و خلقت خود منکر گردید و بدون زحمت دیگر آسوده بزیست و این سخن از آن گویم که ما را نمیرسد که چون خبری و حکایتی و معجزه ای را که نسبت آن بمعصوم صحت داشته باشد چون نفهمیدیم منکر شویم یا بخنده و فسوس و سخره و لاغ بگذرانیم که عاقبتی بس وخیم خواهد داشت چه بسیار باشد که معجزه را که سخت عجیب یا بیرون از صدق شماریم مقرون بحقیقت باشد و این انکار تولید مفاسد و معایب و عذاب و کفال و خشم و ستیز صاحب معجزه را خواهد نمود و آن دیگر را که آسان و بقبول ذهن نزدیک می شماریم بیرون از حقیقت و صدق باشد و اقرار بآن نمودن اقرار بغير واقع است والله اعلم .

بیان پاره ای مناقب و مدایح و مفاخر حضرت هادی صلوات الله علیه که نظماً و نثراً وارد است

در این بامداد جمعه بیستم شهر جمادی الثانیه که مطابق پاره ای روایات مطابق با روز ولادت سعادت آیت حضرت صدیقه کبری محبوبه کبریا جگر پاره مصطفی زوجه مرتضی والده ما جده ائمه هدی صلوات الله علیها وعلیهم الی آخر الدنیا فاطمه زهرا انسیه حورا مایه نمایش ارض و سما و تابش خورشید دماه و پیدایش سفید و سیاه علیها الاف التحیه والثناء است و این بنده حقیر را بسی امیدواریها و افتخارها و سعادت‌مندیها است که سلسله نسبش از حیثیت ما در

پدر باین والاحضرت مناقب آیت مایه رستگاری و فیروزی مندی هر دو جهان و شرف و شرافت ابدی جاویدان باشد صلوات الله وسلامه علیها و ائبها و بعلمها و بنیها بهترین ذخایر دنیا و عقبی ثبت مآثر و بث مناقب و نشر مادیح این زحل شبستان هدایت و شمس سموات درایت صلوات الله علیهم که بنام هر یک مذکور آید راجع بجمستگی ایشان است.

در کتاب نزهة الجلیس ابن نور الدین مکی حسینی موسوی رضوان الله تعالی مسطور است که فضایل علی هادی علیه و علی آباءه السلام را حدی محدود و معجزاتش را عددی محدود نیست و شیخ عالم علامه فهامه شیخ محمد بن حسن الحر برخی از فضایلش را در دیوان خودش در ضمن ارجوزه طویله یاد کرده است و ما این ابیات را از آنجمله مختصر و مذکور نمودیم.

بعد ابیه کان حل مدفنه *** بعد ثلاث و ثلاثین سنة

في هذه المدة کان قاما *** بالأمر بعده لنا اماما

بسم متوکل قد قتلا *** راح شهید استضاما مبتلی

ازین پیش در ذیل وفات حضرت هادی علیه السلام رقم نمودیم که شش سال بعد هلاک متوکل بروضه رضوان پیوست.

اولاده الحسین بعد الحسن *** محمد و جعفر ذوالفنون

و ابنته عایشه بخیه *** من قد عرفت الکامل النبیه

وامه جاریة سریة *** ثمامة کریمة سریة

کنیته کمارووا ابو الحسن *** فاسنم و کنیته کلاهما حسن

القابه الهادی النقی الناصح *** القائع الفتاح نقل واضح ل

العالم الامین و الفقیه *** وطیب يعرفه الفقیه

و مرتضی متوکل و النص *** دل علی فضل به مختص

تواترا والمعجزات توثر *** دلت علی امامة لا تشکر

اخبر بالغبوب غیر مرة *** کان لجبهة الکمال غرة

كنقله فى الحال موت واثق *** و ملك جعفر لشخص واثق

اخبر مشخفاً انه سيوتن *** فكان ثم انه سيطلق

اخبر قوماً بحضور الموت فى *** وقت معين فكان فاعرفت

وكم وكم قد رسل الاكفانا *** فكان من موتهم ما كانا

وكم دعا على عدو فهلك *** و كان قد عزوبر و ملك

و داخل فان الصعا ليك على *** صورة منكر لما قد فعلا

اراه روضات و جنات بها *** انهار ماه عجب فانبتها

فى عسكر المكرم مات الوالد *** فاخبر الاهلين ذاك الماجد

فى ذلك اليوم بيسترب وقد *** حكى فعال جعفر حين ولد

ان كثيرا سيضلون به *** وكم لقد اوضح عن مشقبه

وكم اجاب سائلا من قبل ما *** سأله عن شكل قدا بهما

وكم لقد بنا انسانا بنيا *** اضمر فراح عنه معجبا

وكم شفا المريض بالدعاء *** فقد جبا القلوب بالشفاء

واخذه فى السيف أسباب المطر *** ما فرا اعجب ما منه ظهر

فجاء هم فى الصيف غيث هاطل *** و برد مثل الضحور و ابل

فصحبه قد سلموا ان نقلوا *** وكل من سواهم قد فشلوا

واخبر القدم بما كان السبب *** حتى قضوا من ذاك اعجب العجب

مات ثمانون من الاعداء *** و دفن الجميع فى البيداء

مصدق ما قال الامام الطهر *** فى كل بقعة تكون قبر

و ماجرى له مع النصراني *** من اوضح الاعجاز و البرهان

اظهر ما كان و ما يكون *** مكورا فصارت الظنون

راى الامام صورا منقوشه *** فى فرش فى مجلس مفروشه

وكان من ذلك صورة الاسد *** و ثم هندی على القول الاسد

شعبذ حاول ان يخجله *** فضحك الحضار مما فعله

فامر الامام ذاك الاسدا *** باكله فقام حيا و اعتدى

ص: 187

فاكل المشعبد الهندي *** لما رأى فعاله الرديا

فدهشوا ودهش الخليفة *** ولم يردا اثار تلك الجفية

وهابه الاطيار حتى سكتت *** من بعد ما قد نظقت و صبوتت

ارى الخليفة الجليل عسكرة *** فى الخافقين بصفات منكره

وكلهم كانوا من الملائكة *** فى صور الخلايق المباركه

فانكر الخليفة الذي يرى *** وخاف من كثرتهم وذعرا

وطبع الحصاة فاعجب واسمع *** وكم طوى الأرض فابن من يع

وفي اجابة الدعاء منه *** معجزة كم نقلوها عنه

ورفع الريح له الاستاذ *** فحار من شاهد او خارا

ذلت له السباح لما نزلا *** يوماً اليها وبكت تذلا

كتابة الكتاب في الظلماء *** وختمه من اعجب الاشياء

واخرج الفواكه العجيبة *** من حائط وانها غريبة

وارتفع الامام في الهواء *** وعاد بغرائب السماء

اخرج من تحت التراب برا *** لقوت قوم يشتكوم ابضرا

انبع من تحت التراب ماء *** أردي بها جماعة ظماء

لبسن فى الصيف ثيابا للمطر *** فنزل الغيث وكانوا فى السفر

وعلمه بالالسن الكثيرة *** جرى من الفضائل الغزيرة

بل معجزله ونقل الجعفرى *** اعجب نقل ثابت مشتهر

سأله ان يعلم الهندية *** مص حصاة مصة قوية

ثم رمى بها اليه فوضع *** فى فمه تلك الحصاة فانتفع

فعلم الالسن سبيعان انت *** ثلاثة من بعدها لها تلت

اولها الهندية المطلوبة *** ونال مما رامه مطلوبة

ولمس الحصي فصار ذهباً *** فوهب العافين ما قدوهبا

وسقيه المعترز مما يؤثر *** وعلمه وفضله لا يجوين

ص: 188

و در این شعر نسبت مسمومیت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را بمعترز و در شعر سوم که در این قصیده مذکور شد بمتوکل میدهد و این معین است که چنانکه مذکور ساختم شهادت آن حضرت بزهر جفای معترز عباسی بود و در این قصیده از معجزات آنحضرت از زمان خروج از مدینه طيبة بسر من تا آخر زندگانی آن حضرت علیه السلام بنحویکه در ذیل احوال آنحضرت با متوکل و در ذیل معجزات آن حضرت یادکردیم رقم کرده است جز اینکه طبع حصاة که در ذیل معجزات نام برده است در کتبی که این بنده از آنها نقل کرده بنظر نرسیده است و البته مقرون به صحت است عدم وجدان دلالت بر عدم وجود ندارد چنین عالمی تحریر وفاضلی با تقوی تا نداند و نبیند و صحیح نداند نمینویسد و آنچه محدود بصدق نباشد بامام علیه السلام منسوب نمیدارد در مناقب ابن شهر آشوب علیه الرحمة مسطور است که ابو

بدیل تمیمی این شعر را در مدح آنحضرت عرض کرده است .

انت من هاشم بن عبد مناف بن قصی فی سرها المختار فی اللباب اللباب والارفع الأرفع منهم وفي النضار النضار و دیگر می نویسد که ابوالفتح محمد بن خشان کاتب از خویشان کاتب از خویشان کاتب برای من انشاء کرد.

حبی موقوف علی سادة *** قد اصطفوهم لبني الهدی

سلم لمن ساملهم قلبه *** وخرّب من كان عليهم عدی

مهاجروه مثل انصاره *** واله نحن لكل فدی

و فوق ما بینهم ربنا *** علقه من دوننا احمدا

و این شعر را از مهیار دیلمی مذکور میدارد .

اشد دیداً بحب آل احمد *** فامز عقدة خوز لاتحل

الطیبون از راعت الرحا *** والكاتبون وزرایوم الزجل

والمتعدون المطعمون والشری *** لقطب و الحام عقبان ازل

لا طلعا منعم علیهم *** مجارون اذا الناصر ضل

یستشعرون الله اعلا فی الوعی *** و غیر هم ماعل هبل

لم يثن حرف وثن لعابد *** منهم يزيغ قلبه ولا تصل

سيد مرتضى علم الهدى عليه الرحمه عرض ميكند :

يا عصب الله و من حبهم *** محيم ما عشت في صدري

ومن ارى ودهم وعده *** زادى اذا و سدت في قبرى

و هو الذى اعدده جنتى *** و عصمتي في ساعة الحشد

حتى اذا لم يك معسره *** من احدكان بكم نصدى

بوقف ليس به سلعة *** لناجرا نفق من يد

سيد اسمعيل حميرى عليه الرحمه معروض ميدارد :

يا آل ياسين يا ثقاتى *** انتم موالى في حياتي

دعاتي اذا دنت وفاني *** لكم لدى محشرى انجانى

اذ تفصل الحاكم القضاء *** ابدا اليكم من الاعادي

من آل حرب و من زياد *** وآل مروان ذى العتاد

و اول الناس في العناد *** مجاهرا اظهر اليسراء

هاشمى رحمة الله عليه بعرض ميرساند :

لى سادة قد تمتهم الرسل *** عليهم في المعاد اتكل

محمد و الوصى و ابنته *** والزهر اولادهم و ما يسلبوا

لحبهم يدخل الجنان غدا *** حشر البرايا و يغفر الزلل

هم حجج الله والذين بهم *** يقبل يوم التغابن العمل

سيفتهم يوم بعثه معهم *** في جنة الخلد حيث ما نزلوا

فى حجرات غدت مقاصرها *** باهل بيت النبي تتصل

دعبل بن علي خزاعي عليه الرضوان عرضه ميدارد :

شفيعي في القيامة عندربي *** محمد والوصى مع البتول

وسبط احمد وبنو بنيه *** اولئك سادتي آل الرسول

ديگری عرض کرده است :

ص: 190

إذا ما هموى أسر حبههم والجمت *** جعلت سلامى حب آل

و دیگر این حمیاد بشرف عرض رسانیده است :

لا یتوی من وفی یوماً و من لکنا *** و لیس من طالب اصلا کالذی جننا

قد شرف الله خلقا من برية *** لولا هم ما بد انفسا و الانفتاح

قوم ابوهم علي خير منتجب *** وجد هم في البرايا خير من بعثا

وامهم فاطم الطهر التي طهرت *** فلانفا سادات یوماً ولا طمنا

ومنهم نایبات الدهر عن لبث *** فلم يدع منهم كهلا ولا حدثا

زبان موجودات و ممکنات که بطفیل وجود مبارک این انوار ساطمه بعرضه نمود خرامیده اند بالطبع شاکر و مداح چنین نوری ساطع و درخشی لامع و حیاتی جاوید و نعمتی ابد پیوند و دولتی ارجمند هستند زبان مذهب هم بر حسب باطن لسان مداح است هر کسی آفتاب را بعدم فروغ بستاید خود را منسوب بعدم تمیز و تکلم بدروغ قدح کرده و قدح او بمدح آفتاب بازگشت میگیرد چه خواهند گفت چشم او نیروی ادراک یا شناس لمعان خورشید جهان آرا را ندارد و فروزشمس از آن برتر است که اینگونه چشمها بتواند تاب آن تاب و قبول آن فرجهان افروز را نماید ، بلکه اگر دقیق شویم خود وجود هر موجود که از هر موجود که از پوشش گاه نیستی بنمایش گاه هستی در آمده و از پر تو لمعان و درخش فروزان این انوار لامعه خاصه الهیه نعمت نمود و دولت ابودیافته عین مدح آندوات مقدسه طاهره خاص است چه اگر بطفیل وجود و برکت بود ایشان نبودی خبری از بود و نمود نبود و بر حسب ظاهر شعر او ناترین هر زمان که با خمیر مایه صفوت و صفا سرشته شده اند غالباً به مدایح و ثنای حضرات ائمه هدی صلوات الله علیه عذب البیان و رطب اللسان بوده اند و سعادت دنیا و آخرت خود را از این لالی آبدار و غررت شاهوار ذخیره ساخته اند چنانکه در جلد اول و ثانی این کتاب و این مجلد سوم گاهی اشارت رفته است.

ابن صباغ در فصول المهمه می نویسد فکانت نفسه فهدة و اخلاقه مستعذبة و سیرته عادلة و خلاله فاضلة و میازه الی العفات و اصله و زموع المعروف بوجود

وجوده عامرة اهله جرى من الوقار و السكون و الطمانينة و الفقه و النزاهة و الخمول في الناهة ، علي و نيرة نبوية و شنكته علوية و نفس زكية و همة عالية لا يقاربها احد من الانام و لا يدانيها و طريقة حسنة مرضية لا يشاركها فيه خلق يطمع فيها نفس همایونش بطهارت و پاکیزگی سرشت ممتاز و اخلاق پسندیده اش بحلاوت و ستودکی سرافراز و سیرت محمود و روش مسعودش بحد اعتدال و پسندیده بیان باز و خلال خلیل آئینش با خدای برترین مقربان پیشگاه الهی هم آواز ابنیه کرم و احسان و معروف بوجود مبارک و نمود همایونش عامر و باهش معطوف در مراتب وقار و سکون و طمانینه و عفت و نزاهت و استغراق در بحار نهايت برنيره نبوية و طبيعت علوية و نفس زكية و همت عليه ایست که در تمام انام هیچکس را استعداد لیاقت نزدیک شدن بآن مقام و دنوبآن منزلت ولایت ارتسام نیست و بطریقت حسنه مرضیه نایل است که هیچ مخلوقی بمشارکتش مبادرت نتواند کرد و چنان از اندازه استعداد و قبول سرشت دیگران بر افزون و از حوصله دیگر مردم بیرون است چه هیچکس را در جزئی از اجزاء و عشری از اعشار آن راه طلب و طمع نمی باشد .

بیان پاره ای روایات مختلفه که از حضرت هادی صلوات الله علیه مأثور است

در امالی شیخ الطایفه شیخ محمد طوسی علیه الرحمة از شیخ صالح عبدالله بن محمد بن عبدالله بن یاسین مروی است که گفت : از عبد صالح علي بن محمد بن علي الرضا عليهم السلام در سر من رای شنیدم که از آباء عظامش صلوات الله عليهم مذکور میداشت و میفرمود قال امیر المؤمنین العلم وراثة کریمه و الاداب حلل حیان و الفکره مرأة صافیة و الاعتذار منذر ناصح و کفی بک ادبا ترک ما کرهة من غیرک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود علم و دانش وراثتی کریم و آداب پسندیده حلیه و زیوری ایگو و تفکر در امور عالیه مر آتی صافیه و اعتذار بیم دهنده پند

آور است و برای تواز حیثیت ادب و ادیب بودن کافی است که هر چه را که چون در دیگری بینی مکروه شماری متروک بداری.

و هم در آنکتاب از علی بن عمر عطار مسطور است که گفت روز سه شنبه بحضور مبارك حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام تشرف جستم فرمود لم ارك امس روز گذشته یعنی روز دوشنبه ترا نمیبینم عرض کردم حرکت کردن روز دوشنبه را مکروه می‌شمارم فرمود یا علی من احب ان یقیه الله شر یوم الاثین فلیقرء فی اول رکعة من صلوة الغداة هل انی علی الانسان ای علی هر کسی دوست میدارد که خداوندش روز دوشنبه را از وی بازدارد و او را از گزند این روز نگاهداری فرماید باید در رکعت اول نماز صبح خود سوره مبارکه هل اتی علی الانسانرا بخواند و بعد از آن حضرت ابی الحسن علیه السلام قراءت فرمود فوقاهم الله شر ذلك الیوم و لقیهم نضرة و سروراً باین آیه شریفه که از همان سوره مبارکه است استشهاد فرمود تا برای سائل مکشوف آید .

و نیز در آنکتاب از ابو محمد فحام سند بحضرت امام علی بن محمد علیهما السلام میرساند که امیرالمؤمنین از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم روایت نمود که فرمود یا علی محبک محبی و مبغضک مبغضی ای علی دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است .

و نیز در امالی طوسی از فحام سند بحضرت امام علی نقی علیه السلام میرسد که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود ما کان ولا یكون الی یوم القیمة رجل مؤمن الا وله جار مؤذیه و باین حدیث در ذیل احوال حضرت صادق سلام الله علیه اشارت رفت و چند حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام بهمین اسناد مذکور است که در ذیل آنحضرت مسطور است .

و نیز در آنکتاب از ابو عمده فحام سند بعلی بن محمد عسکری علیهما السلام از آباء عظامش صلوات الله میرسد که حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فرمود در خدمت سید خودمان صادق علیه السلام بودیم در این اثنا اشجع سلمی در آمد و آنحضرت را مدح مینمود و این حکایت نیز در ذیل حالات صادق علیه السلام مسطور شد و همچنین

پاره ای از اخبار دیگر که بروایت فحام مذکور شده است .

و هم در آنکتاب از ابو محمد فحام روایت شده است که حضرت امام علی بن محمد عسکری فرمود پدرم محمد بن علی گفت حدیث کرد با من علی بن موسی و فرمود حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد و فرمود با من حدیث نمود پدرم محمد بن علی و فرمود حدیث نمود مرا پدرم علی بن الحسین و فرمود حدیث کرد با من پدرم حسین بن علی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و فرمود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کردم از ایمان فرمود تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان .

و هم باین سند حضرت امام علی بن محمد عسکری علیهما السلام از آباء عظامش از حضرت امام رضا روایت میفرماید که فرمود موسی بن جعفر علیهم السلام بامن از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد علیهم السلام با من حدیث کرد و فرمود من لم یغضب فی الجفوة لم یشکر النعمة و در این کتاب باین حدیث اشارت شد.

و هم در آنکتاب از ابو محمد فحام از ابوالحسن علی بن محمد از آباء عظامش مروی است که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با من فرمود یا علی خلقنی الله تعالی وانت من نور الله حین خلق آدم و افرغ ذلك النور فی صلبه فافضنی الی عبد المطلب ثم افترقا من عبد المطلب انا فی عبدالله وانت فی ابي طالب لا تصلی النبوة الا لی ولا تصلی الوصیة الا لک فمن جحد وصیتک جحد نبوتی ومن جحد نبوتی اکبه الله علی منخریه فی النار .

ای علی خداوند تعالی مرا و ترا از نور خاص خداوندی بیافرید گاهی که

آدم را خلق فرمود و این نور مبارک را در صلب آدم فرو ریخت و از آن پس به عبد المطلب پیوست و از عبدالمطلب این دو نور از هم جدا شدند و من در عبدالله و تو در ابو طالب بودیم از این روی نبوت جز برای من و وصایت از بهر تو صلاحیت ندارد کسی منکر وصایت تو شود منکر نبوت من شده است و هر کسی منکر نبوت من گردد خداوند او را بروی در آتش جهنم بیندازد همانا در این حدیث مبارک میفرماید

ص: 194

خدای تعالی مرا و تورا از نور الله بیافرید و اختصاص مخصوص می‌دهد و بهین سبب می‌فرماید پس مقام والای نبوت و منصب عالی وصایت جز مراد تورا صلاحیت ندارد و از این کلام مبارک میرسد که نبوت حضرت خاتم الانبیاء و وصایت حضرت ولی اعظم خالق ارض و سماء جامع تمام مقامات نبوتیه و ولایتیه و وصایتیه است و آنچه سایر انبیاء و اوصیاء صلوات الله وسلامه در امر نبوت و وصایت دارند از این نور مبارک و اصل تمامت انوار ساطعه لامعه است .

و هم در آنکتاب از فحام از منصوری از هم پدرش مروی است که گفت امام علی بن محمد سلام الله علیهما با من حدیث نهاد و فرمود پدرم از پدرش علی بن موسی از حضرت موسی بن جعفر حدیث نمود که مردی بخدمت سید ما صادق صلوات الله علیهم بیامد و از فقر شکایت کرد و فرمود لیس الامر كذلك كما ذكرت وما اعرفك فقيراً .

این امر چنین نیست و تورا فقیر نشناخته ام عرضکرد سوگند باخدای ای سید من مستثنی از فقر نیستم و یکقطعه از فقر مذکور نمود و حضرت صادق صلوات الله علیه او را تکذیب میکرد تا آنجا که با او فرمود خبرنی او اعطیت بالبراة منامة دینار کنت ناخذ با من خبر بده که اگر تورا صد دینار زرسرخ بدهند که از ما بیزاری جوئی میجوئی و میگیری عرضکرد نمیگیرم و آنحضرت همی فرمود تا به هزارها دینار رسید.

و آنمرد سوگند میخورد که چنین کاری نمی کند و آنحضرت فرمود:

من معه سلعة يعطي بها هذا المال لا يبعها فهو فقير کسی را که چنین بضاعت و اسباب و ثروتی میباشد که این چند مال را در بهای آن بدو بدهند نفروشد چنین کسی را فقیر میتوان گفت مقصود اینست که هیچ دولتی و نعمتی و ثروتی و بضاعتی از تولای باهلیت علیهم السلام که گنج بیزوال حضرت خداوند ذوالجلال است برتر و با بهاتر و عالیتر و باقیتتر و جاوید تر نیست هر کسی دارای آن باشد دارای متاع کونین و غنی ترین مردم است و فقیر و بیچاره و ذلیل حقیقی کسی

است که فاقد آنست.

و هم در آن کتاب از فحام از حضرت امام علی بن محمد علیهما السلام مروی است که که جناب جابر گفت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بفرات راه مینوشتیم بناگاه موجی عظیم برخاست و آن حضرت را چنان بغوطه سپرد که از چشم من مستور شد و از آن پس از آنحضرت فرو کشید و هیچ رطوبتی و تری در آنحضرت نبود من خوفناک خاموش شدم و سخت در عجب رفتم و بعد از آن از اینحالت از آن حضرت علیه السلام سؤال کردم فرمود این را بدیدی عرض کردم بلی فرمود انما الملك الموكل بالماء خرج فسلم علی و اعتقنی همانا فرشته که باین آب موکل است بیرون آمد و مراسم بداد و با من معانقه نمود .

دیگر در امالی الشیخ طوسی علیهما المغفرة از ابو محمد عبد الله بن محمد بن یاسین بن محمد بن عجلان تمیمی عابد مسطور است که گفت حدیث فرمود مرا مولای من حضرت ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر از آباء عظامش از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود الناس اثنان رجل اراح و رجل استراح فالمؤمن استراح من الدنيا و تعبها و افضی الی رحمة الله و کریم ثوابه و اما الذي اراح فالفاجر راح منه الناس و الشجر و الدواب و افضی الی ما تقدم مردمان بر دو گونه هستند پاره ای هستند راحت جوی و مردمان از ایشان و از وجود ایشان میخواهند براحتم اندر باشند و برخی در طلب آسایش و آسودن باشند پس مومن خواستار آن است که از دنیا و تعب دنیا راحت پذیرد و از دنیا بیرون شود و برحمت و ثواب کریم خداوند رحیم برسد و اما آنکس که راحت را برای خود جوید مردم فاجر هستند که مردمان و درخت و جنبندگان خواستار آن باشند که از شر فجور و فسوق بر آسایند و آنچه از بهر خود ذخیره کرده و مقدم داشته است میرسد .

در مجمع البحرین مینویسد در حدیث وارد است این او مستریح و مستراح منه بعضی گفته اند و او بمعنی او میباشد یعنی این آدم یا مستریح و او مؤمن است

ص: 196

که در طلب استراحت در دنیا برحمت الله تعالی است یا مستراح منه یعنی کسی است که میخواهند از وی براحث باشند وهو الفاجر یستریح منه البلاد والأشجار والدواب فان الله تعالی بقوت الفاجر مرسل السماء مدراراً بعد ما حبس بشومه الامطار و او شخص فاجر است که بلاد و اشجار و دواب در طلب آسایش یافتن از گزند وجود او هستند چه خداوند تعالی بسبب مرگ فاجر و از برکت فنای او باران از آسمان میباراند بعد از آنکه بواسطه شامت وجود او باران از باریدن باز داشته شده بود .

و نیز در امالی ابی الشیخ طوسی از یعقوب بن سکیت نحوی مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن محمد بن رضا علیهم السلام شنیدم که فرمود امیر - المؤمنین سلام الله علیه فرمود ایاکم والا لطاط بالمنی فانها من بضائع الفجرة از ملازمت جماع پرهیزید چه این کار از بضائع فاجران است .

و هم در آن کتاب از ابن سکیت نحوی مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن محمد بن رضا علیهم السلام شنیدم ما بالقران لا یزداد علی النشر والدرس الاغضاضة چگونه است و چیست قرآن را که با این کثرت انتشار و تدریس و کهنه شدنش جز تازگی و غضاضت نمی افزاید فرمود ان الله تعالی لم یجعل له لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غض الی یوم القیامة بدرستی که خداوند تعالی قرآن را مخصوص بزمانی سواى دیگر زمان و مردمانی جز دیگر مردمان قرار نداده است لذا قرآن در هر زمانی جدید است و نزد هر قومی تازه و با آوازه است تا هنگام هنگامه قیامت .

و از معانی این کلام مبارک این است که همان طور که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم خاتم پیغمبران سبحانی است قرآن نیز خانم کتب آسمانی است و احکام مذکوره در آن برای نظام در عالم و قوام امم چنانکه میفرماید کل فی کتاب مبین ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین تا پایان جهان کافی است و جریان و حفظ

آن با رسول خدای و ائمه اطهار است که هم اهل الذکر والراسخون فی العلم و چون چنین است البته هر چه بیشتر منتشر شود مندرس و مدروس نمی گردد و همه گاه محل حاجت طبقات مخلوق است .

و هم در امالی ابنی شیخ طوسی رحمة الله علیهما از عبدالله بن محمد بن عبید بن یاسین بن محمد بن عجلان تمیمی عابد مروی است که گفت از سید و آقای خودم ابوالحسن علی بن محمد بن الرضا صلوات الله علیهم شنیدم فرمود در سر من رأى العوفا قبله الانبیاء و العمامه انسم مشتق ن العمی ما رضی الله لهم ان شبههم بالانعام حتی قال بل هم اضل : اسمی است مشتق از عمی یعنی کوری باطن و خداوند تعالی در شئون این مردم کور باطن کور دل کور جان احمق نادان بهمین قدر رضا نداد و کافی ندانست که آنان را بهمان تشبیه نمودن بچار پایان کفایت فرماید چندانکه فرمود بلکه ایشان از چارپایان و حیوانات غیر ناطق هم گمراه تر هستند .

در مجلد نوزدهم بحار الانوار و احتجاج طبرسی در ثواب کلمات اربع مینوید که از جمله مسائلی که حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام باهل اهواز مرقوم فرمود این بود سال عبانة الاسدی عن امیر المؤمنین علیه السلام عن تأویل لاحول ولا قوة الا بالله فقال صلوات الله علیه لاحول منا عن معاصی الله الا بعصمته ولا قوة لنا علی طاعة الله الا بعون الله .

عبانه اسدی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از تأویل لاحول ولا قوة الا بالله پرسید فرمود حول و توانائی و نیرومندی از جانب ما برای ترك معاصی و گناه ورزیدند و حضرت خداوند منان نهی جز معصیت و نگاهداری خداوند سبحان نیست و هیچ قوت و قدرت و نیروئی برای ما بطاعت و رزیدن و فرمان برداری خدای تعالی نیست .

و از این پیش بمکتوب حضرت هادی علیه السلام باهل اهواز اشارت شد و هم

در آن کتاب از ابو محمد فحام از منصوری از هم پدرش مروی است که حضرت ابی الحسن عسکری از آباء عظامش علیهم السلام روایت فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ان الله عزوجل فرموده لا اله الا الله حصنی من دخله امن عذابی دخله امن عذابی کلمة طيبة توحید قلعه من است هر کس باین حصن حصین اندر شود از عذاب دوزخ و غیر دوزخ ایمن است .

و هم در آن کتاب از محمد بن احیان مروی است که گفت حضرت ابی الحسن ثالث علیه السلام در جواب من که از حضرتش خواستار شده بودم که مرا دعائی بیاموزد که دفع و نوازل و انجام مهمات مفید باشد بیاموزد و مرا باین مرحمت و عنایت اختصاص بخشد چنانکه پدران بزرگوارش علیهم السلام اموالی خود را اختصاص میداده اند رقم فرمود الزم الاستغفار همیشه باستغفار روزگار بسیار .

و نیز در آن کتاب از جناب عبد العظیم حسنی سلام الله علیه از حضرت امام همام ابی الحسن عسکری صلوات الله وسلامه علیه مسطور است فرمود انما اتخذ ابراهیم خلیلاً لکثرة صلواته علی محمد و اهل بینه صلوات الله علیهم لفظ انما افاده حصر را میرساند یعنی سبب خلت ابراهیم خلیل الرحمن در حضور یزدان همین بوده که بر محمد و اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم بسیار صلوات میفرستاد و از این پیش در ذیل همین کتب مبارکه بثواب صلوات و پاره ای جهات و بیانات دقیقه اشارت شد.

و نیز در آن کتاب مذکور است که فحام روایت نموده که حضرت ابی الحسن عسکری صلوات الله علیه از پدران بزرگوارش از حضرت صادق صلوات الله علیه حدیث نموده که فرمود ثلاثة اوقات لا تحجب فیها الدعاء عن الله تعالی فی اثر المكتوبه وعند نزول المطر و ظهور آیه معجزة الله فی ارضه در سه وقت دعای دعا کننده از حضرت مجیب الدعوات و قاضی الحاجات محبوب و باز داشته نمیشود یکی بعد از نمازها و عبادات مفروضه و دیگر هنگام نزول باران رحمت الهی و دیگر در زمانیکه یکی از آیات سبحانی و علامات آسمانی که موجب عجز و بیچارگی خلق است در زمان نمایان گردد و از این پیش بهمین تقریب حدیثی

بیان پاره حکایات و روایات انبیای عظام که از حضرت هادی علیهم السلام وارد است

در مجلد پنجم بحار الانوار از جناب عبدالعظیم حسنی علیه السلام مروی است که حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود لما کلم الله عز وجل موسی بن عمران علیه السلام قال موسی الهی ماجزاء من شهد انی رسولک ونبیک وانک کلمتنی قال یا موسی تانیه ملائکتی فتبشره بالجنة چون خداوند عزوجل با موسی بن عمران علیه السلام تکلم فرمود .

موسی عرضکرد بار خدایا پاداش و اجر کسیکه گواهی دهد من فرستاده تو و پیغمبر تو و کلیم تو هستم چیست فرمود ای موسی فرشتگان بدو آیند و او را وقت مرگ ببهشت من بشارت دهند.

در کتاب عین الحیوة مجلسی اعلی الله مقامه مرقوم است که بسند معتبر از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقول است که حضرت موسی علیه السلام در هنگام مناجات از یزدان متعال سؤال نمود پروردگارا چیست جزای کسیکه چشمهای او از ترس تو گریان گردد و وحی رسید ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه میدارم و از خوف و بیم و فزع روز قیامت ایمن میگردانم.

و هم در آنکتاب بسند معتبر مروی است که حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه فرمود که حضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام از خداوند خود سؤال نمود بار خدایا چیست جزای کسیکه مسکین را محض رضای تو اطعام کند خطاب رسید ای موسی در روز قیامت امر میفرمایم منادی را که در میان خلایق ندا در دهد که وی از آزاد کرده های خدا میباشد از آتش جهنم .

و نیز در آنکتاب بسند معتبر از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقول است که حضرت موسی علیه السلام از حق متعال سؤال نمود الهی چه چیز است جزای کسیکه

بر آزار مردم شکیبائی و بردشنام ایشان در راه رضای تو صبوری نماید فرمود: او را در هولهای روز قیامت اعانت مینمایم.

و دیگر در جلد بیستم بحار از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام مروی است که امام همام ابو الحسن عسکری صلوات الله و سلامه فرمود چون خداوند عزوجل با موسی بن عمران تکلم فرمود موسی عرض کرد الهی چیست پاداش کسیکه شهر رمضان را برای تو محاسباً روزه بدارد فرمود ای موسی اقیمه یوم القیامه مقاماً لا یخاف فیهای موسی او را در روز قیامت بجائی باز دارم که محل ترس و بیم نباشد.

موسی عرض کرد چیست پاداش کسیکه در پیشگاه تو بنماز بایستد فرمود اباهی به لملائکتی راکعاً وساجداً وقائماً وقاعداً و من بایست به ملائکتی لم اعذبه، مباحات میجویم بسبب او و نماز و نیاز او بر ملائکه خودم در حال رکوع و سجود و قیام و قعود او و هر کس را که بواسطه او بر فرشته گانم مباحات کنم او را عذاب نمیکنم.

موسی عرض کرد الهی جزای کسیکه صله رحم بجای آورد چیست فرمود ای موسی انسی له اجله راهون علیه سكرات الموت وینادیه خزنة الجنة هلم الینا فادخل من ای ابوابها شیئت زندگانش را دراز کنم و سكرات مرگ را بروی آسان سازم بروی آسان سازم و در روز آنجهانی خازنان بهشت اوراندا نمایند. بشتاب و از هر دری از درهای بهشت که خود میخواهی بیبهشت اندر شو.

موسی علیه السلام عرض کرد الهی چیست سزای کسیکه دست از تعدی مردمان کوتاه بدارد و با مردمان به نیکی و احسان پایان رساند.

فرمود ای موسی ینادیه النار یوم القیامه لا سبیل لی علیک چنین کسی را آتش دوزخ در روز قیامت ندا میکنند که مرا راهی بر تو نیست. موسی علیه السلام عرض کرد خداوند چای آنکس که تو را بدل و زیان یاد کند فرمود ای موسی اظلة یوم القیامه بظل عرشى و اجعله فی کنفی چنین

کسی را در روز قیامت در سایه عرش خود در آورم و در کنف خود جای بخشم.

موسی عرضکرد پروردگارا چیست پاداش کسیکه حکمت یعنی کتاب تورا پنهان و آشکار قرائت می نماید .

فرمود ای موسی یمر علی الصراط کلبرق مانند برق درخشنده و درخش گذرنده برپل صراط بگذرد موسی عرض کرد الهی چیست سزای کسیکه بجهت شرم و حیای از توترک خیانت میکند فرمود ای موسی له الامان یوم القیامة برای او است امان در روز قیامت .

موسی عرضکرد الهی چیست جزای کسیکه دوستدار اهل طاعت تو باشد فرمود ای موسی بدنش را بر آتش جهنم حرام گردانم.

موسی عرض کرد پروردگارا چیست کیفر کسیکه شخصی مؤمن را عمداً بکشد فرمود لا انظر الیه یوم القیامة ولا اقبل عترته در روز قیامت بنظر رحمت بدو نمینگرم و هیچگونه لغزش او را آمرزیده نمیگردانم.

موسی عرضکرد بار خداوندا چیست جزای کسیکه شخصی کافر را به اسلام بخواند فرمود ای موسی اذن له فی الشفاعة یوم القیامة لمن یرید او را در قیامت مأذون میگردانم تا در حق کسیکه بخواهد شفاعت کند .

موسی عرضکرد الهی چیست جزای کسیکه نمازهای خود را بوقت مقرر بگذارد فرمود اعطیة سؤله وایحه جنتی هر چه بخواهد بدو میبخشم و بهشت خود را بر وی مباح میفرمایم.

موسی عرضکرد خداوندا چیست پاداش کسیکه از بیم و خشیت از تو وضوی خود را تمام بگیرد فرمود ابعثه یوم القیامة وله نور بین عینیه یتلاءلا- در روز رستاخیز او را بر می انگیزانم در حالیکه برای او نور و فروزی در میان دو دیده اش باشد که در پهنه محشر فروزنده و درخشان باشد.

موسی عرضکرد بار خدایا چیست پاداش کسیکه ماه رمضان را روزه بدارد برای مردم فرمود موسی ثوابه کثواب من لم یصمه اجر و مزدا و مانند کسی استکه

روزه نگرفته باشد یعنی چون قصدش قرب بحق و رضای حق نبوده است بلکه میخواست است تقوی و صلاح خود را بمردم نمایش دهد پس حق ثواب حق را ندارد .

و نیز در جلد نوزدهم بحار الانوار مسطور است که موسی بن محمد بن علی بن موسی و یحیی بن اکثم قاضی صیف با هم ملاقات کرده یحیی چند مسئله از وی پرسش گرفت موسی میگوید بحضور مبارك برادرم علی بن محمد صلوات الله علیهما مشرف شدم بعد ان دار بینی و بینه من المواعظ حتی انتهیت الی طاعة بس بآن حضرت عرض کردم جعلت فداك همانا یحیی بن اکثم از چند مسئله از من پرسش گرفت تا در آنها فتوی بدهم .

آنحضرت بخندید و فرمود فهل افتية فيها آیا در این جمله بدو فتوایی دادی عرض کردم ندادم فرمود از چه روی عرض کردم عارف به آن نبودم فرمود ماهی آنمسئله چه بود عرض کردم یحیی بن اکثم گفت با من خبر بده از سلیمان آیا محتاج بود بعلم آصف بن برخیا و از پس آن مسائل دیگر یاد کرد.

آنحضرت فرمود بنویس ای برادرم :

بسم الله الرحمن الرحيم

سألت عن قول الله تعالى في كتابه قال الذي عنده علم من الكتاب فهو آصف بن برخيا ولم يعجز سليمان عن معرفة ما عرفة آصف لكنه عليه السلام احب ان يعرف امته من الانس والجن انه الحجة من بعده و ذلك من علم سليمان او علم سليمان اودعه آصف بامر الله ففهمه الله ذلك لئلا يختلف في امامته ودلالته كما فهم سليمان في حيوة دارود ليعرف امامته ونبوته من بعد لتأكيد الحجة علي الخلق پر پرسیدی از این قول خدای تعالی که در قرآن میفرماید گفت آنکسیکه نزد او علمی از کتاب بود همانا این شخص آصف بن برخیا بود و حضرت سلیمان از شناسائی آنچه آصف بآن عارف بود عاجز نبود لکن سلیمان علیه السلام دوست میداشت که با امت خویش از بنی آدم و جماعت جن باز نماید و ایشان را شناسایی دهد که آصف بن برخیا بعد از وفات

آنحضرت حجت برایشان است و خلیفه خداوند است و این علم آصف نیز از علومی بود که سلیمان بدو سپرده بود بر حسب امر الهی لکن خدا خواست که علم او ظاهر شود تا مردمان در کار امامت و دلالت او اختلاف نوزند .

چنانکه در زمانیکه داود علیه السلام زنده بود سلیمانرا پیاموخت تا جهانیان بر نبوت و امامت سلیمان بعد از داود علیه السلام دانا باشند تا حجت بر خلق مؤکد باشد .

و از این پیش در ذیل این کتاب باین حدیث بنحو دیگر گزارش رفت. در جلد نوزدهم بحار الانوار از عیسی بن احمد بن عیسی از حضرت ابی الحسن ثالث از ابای عظام آنحضرت از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین مروی است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود يقول الله عز وجل یا بن آدم اذکرنی حین تغضب اذکرنی حین اغضب ولا امحک فیمن امحق خداوند عزوجل میفرماید فرزند آدم هنگامیکه خشمناک میشوی مرا بیاد بیاور تا چون من غضبناک شوم ترا بیاد آورم و تورا باطل و ناچیز و سوخته نسازیم در میان آنانکه ایشانرا محق و باطل میگردانم.

محق باحای حطی است قول خدای تعالی یمحق الله الر با یعنی میرد آنرا در آخرت حیث الصدقات در آنجا که صدقات را افزایش و ترقی و نمایش میدهد در حدیث وارد است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از این قول خدای تعالی یمحق الله الر با ویربی الصدقات

و حال اینکه می بینم که سود و ر با میخورند و مال ایشان بسیار میشود. فرمود وای محق امحق من دراهم رباً یمحق الدین فان تاب منه ذهب مال وافتقر کدام محق و باطل شدن و رفتنی از یکدر هم و با که دین را باطل کند و ببرد باطل کننده تر است و در دعاء وارد است طهر قلبی من کل آفة تمحق دینی پاک و مطهر بدار قلب مرا از هر آفتیکه دین مرا فانی و نابود گرداند محقه محقا از باب نفع نقضه و اذهب منه البرکة و بعضی گفته اند محق بمعنی ذهاب شئی بتمامت آن

چندانکه نشانی از آن بر جای نماند محقی الله یعنی خداوند برکت آنرا برد و اینکه فرمود اگر رباخوار زنده توبه کرد خداوند مال او را میبرد و آتشخص فقیر میشود شاید يك سبب آن این است که چون آن مال بواسطه اختلاط بار با باطل و نار و اشده است و اکل و صرف آن حرام است از برکت توبه از آن آرایش پاک و از انکار آن که موجب عذاب و نکال است مطهر و آسوده و بزحمت فقر تلافی آن آلودگیها میشود.

و از لطایف معانی آن این است که چون کسی بر کسی و کاری خشمگین شد و در آنحال خشمناکی خداوند قاهر عادل را بیاد آورد و از خشم و عقوبت بیندیشد البته در مقام تفکر و تأمل برآید و بهوای نفس اماره و میل طبیعت خود در مقام عقوبت و انتقام برنیاید و روزی را که در پیشگاه عدل خداوندی حاضر میشود بخاطر می آورد و در اینحال یا بعفو و اغماض میگذرد و یا از حد مجازات تجاوز نمیکند.

لاجرم چون در پیشگاه عدل و مجازات یزدانی حاضر شود در مورد ترحم برآید و از برای عاصیان و ظالمان که مستوجب عذاب و نکال هستند محسوب نشود .

در کتاب عین الحیوة مرقوم است که بسند معتبر از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه مروی است که فرمود ما اهل بیت را در هنگام خوابیدن ده خصلت است با طهارت میباشیم و بدست راست میخوابیم و دست راست را زیر روی و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را میخوانیم و سوره حمد و آیه الکرسی و شهد الله را میخوانیم پس هر کس چنین کند بهره خود را در آنشب از ثواب برده است راقم حروف اینجمله که در عین الحیوة مذکور است کمتر از عدد ده می باشد گویا از هفت نمیگذرد شاید از قلم کاتب ساقط شده است یا امام علیه السلام همینقدر را مذکور فرموده باشد والعلم عند الله تعالی و تسبیح حضرت فاطمه صلوات الله علیها واقوالی که در کیفیت آن یاد شده است در ذیل احوال آنحضرت سلام الله علیها در ناسخ التواریخ و همچنین بمناسبتی در طی این مجلدات مبارکه

مرقوم است .

و هم در جلد نوزدهم بحار الانوار مسطور است که تسبیح حضرت فاطمه صلوات الله علیها که در روز سوم ماه وارد است این است سبحان من استثناء بالحول و القوة سبحان من احتجب في سبع سموات فلاعین تراه سبحان من اذل الخلاق بالموت و اعز نفسه بالحیوة سبحان من یبقی و یضنی کل شیء سواه سبحان من استخلص الحمد لنفسه و ارتضاه سبحان الحی العلیم الکریم سبحان الملك القدوس سبحان العلی العظیم سبحان الله و بحمده.

اگرچه ظاهراً چنان مینماید که مقصود از تسبیح تسبیحات اربعه مشهوره است احتیاطاً این تسبیح نیز مرقوم شد.

بیان زیارت شریفه جامعه که از حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه مأثور است

علامه مجلسی قدس الله روحه القدسی در کتاب مستطاب تحفة الزائر در باب زیارت جامعه و زیارت دومین میفرماید شیخ ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر روایت مینماید که شخصی از حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه سؤال کرد ای فرزند رسول خدا مرا تعلیم نمای سخن بلیغ کاملیکه هر گاه یکتن از شما را زیارت نمایم قرائت کنم فرمود چون بدرگاه گاه میرسی بایست و بگو :

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان عمداً صلی الله علیه وآله عبده و رسوله و باید که باغسل باشی و چون داخل شوی و قبر را بنگری بایست و سی مرتبه الله اکبر بگو پس چند قدم راه برو با آرام حال و آرام تن و گامها را نزدیک بهم بگذار پس بایست و سی مرتبه الله اکبر بگو پس نزدیک قبر بر و چهل مرتبه الله اکبر بگوی که یکصد تکبیر تمام شود پس بگو السلام علیک یا اهل بیت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الوحي و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهی العلم و منتهی الحلم و اصول الکریم و قادة الامم و اولیاء النعم و عناصر الابرار و دعائم

ص: 206

الاخيار وسامة العباد واركاب البلاد وابواب الايمان وامناء الرحمن وسلالة النبيين وصفوة المرسلين وعتره خيرة رب العالمين ورحمة الله و
بركاته السلام علي ائمة الهدى ومصاييح الدجى واعلام التقى وذوى النهي واولى لحجى وكهف الورى وورثة الانبياء والمثل الاعلى والدعوة
الحسنى وحجج الله على اهل الدنيا والآخرة والاولى ورحمة الله وبركاته السلام علي محال معرفة الله ومساكن بركة الله ومعادن حكمة الله
وحفظة سر الله وحملة كتاب الله واوصياء نبي الله وندية رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ورحمة الله وبركاته السلام علي الدعاة الي
الله والا دلاء علي مرضات الله والمستقرين في امر الله والثائين في محبة الله والمخلصين في توحيد الله والمظهرين لأمر الله ونهيه وعباده
المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعلمون ورحمة الله وبركاته السلام علي الأئمة الدعاة والقادة الهداة والسادة الولاة والذادة
الحماة واهل الذكر وأولى الأمر وبقية الله وخيرته وحزبه وعييته علمه وحجته وصراطه ونوره وبرهانه ورحمة الله كانه اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه وشهدت له ملائكته واولو العلم من خلقه لا اله الا هو العزيز الحكيم واشهد ان محمداً عبده
المنتخب ورسول المرتضى أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون واشهد انكم الائمة الراشدون المهديون
المعصومون المكرمون المقربون المتقون الصادقون المصطفون المطيعون الله القوامون بأمره العاملون بارادته الفائزون بكرامته اصطفاكم
يعلمه وارتضاكم لغيبه واختاركم لسره واجتبيكم بقدرته واعزكم بهداه وخصتكم ببرهانه وانتجبكم بنوره وايدكم بروحه ورضيكم خلفاء
في ارضه وحججاً علي بريته وانصاراً لدينه وحفظة لسره وخزنة لعلمه ومستودعاً لحكمته وتراجمة لوحيه واركناً لتوحيده وشهداء علي
خلقه واعلاماً لعباده ومناراً في بلاده وادلاء علي صراطه عصمكم الله من الزلل وامنكم من الفتن وطهركم من الدنس واذهب عنكم
الرجس اهل البيت وطهركم تطهير العظيم جلاله واكبرتم شأنه ومجدتم كرمه وادمنتم ذكره وكدتم ميثاقه واحكمتم عقده طاعته
وتصحتم له في السر والعلانية ودعوتم الي سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة وبذلتم انفسكم في مرضاته وصبرتم

علي ما اصابكم في جنبه و اقمتم الصلوة وآتيتم الزكوة وامرتم بالمعروف ونهيتم عن المنكر وجاهدتم في الله حق جهاده حتى اعلنتم دعوته و بينتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرايع احكامه و سننتم سنته و صرتم في ذلك منه الى الرضا و سلمتم له القضاء و صدقتم من رسله من مضي فالراغب عنكم مارق و الازم لكم لاحق و المقصر في حقكم زاهق و الحق معكم وفيكم و منكم و اليكم و أنتم اهله و معدنه و ميراث النبوة عندكم و اياب الخلق اليكم و حسابه عليكم و فصل الخطاب عندكم و آيات الله لديكم و غرأتمه فيكم و نوره و برهانه عندكم و امره اليكم من و الاكم فقد و الى الله و من عاداكم فقد عادى الله من احبكم فقد احب الله من ابغضكم فقد ابغض الله و من اعتصم بكم فقد اعتصم بالله انتم السبيل الاعظم و الصراط الاقوم: شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء و الرحمة الموصولة و الاية المخزونة و الامانة المحفوظة و الباب المبتلى به الناس من انيكم فقد نجى و من لم يأتكم فقد هلك الى الله تدعون و عليه تدلون

و به تؤمنون وله تسلمون و بامرته تعملون و الى سبيله ترشدون و بقوله تحكمون .

سعد و الله من و الا-كم و هلك من عاداكم و خاب من جحدكم و ضل من فارقكم و فاز من تمسك بكم و امن من لجاء اليكم و سلم من صدقكم و هدى من اعتصم بكم من اتبعكم فالجنة مأويه و من خالفكم فالنار مئويه و من جحدكم كافر و من حاربكم مشرك و من رد عليكم في اسفل درك من الجحيم اشهد ان هذا سابق لكم فيما مضى و جار لكم فيما بقى و ان ارواحكم و نوركم و طينتكم و احدة طابت و طهرت بعضها من بعض خلفكم الله انواراً فجعلكم بعرشه محققين حتى من علينا بكم فجعلكم في بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه و جعل صلواتنا عليكم و ما خصنا به من و لا يتكم طيباً لخلفنا و طهارة لا نفسنا و تذكية لنا و كفارة لذنوبنا فكنا عنده مسلمين بفضلكم و معروفين بتصديقنا اياكم فبلغ الله بكم اشرف محل المكرمين و اعلى منازل المقربين و ارفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لاحق و لا يفوقه فائق و لا يسبقه سابق و لا يطمع في إدراكه طامع حتى لا يبقى ملك مقرب و لا نبي مرسل و لا صديق

ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا دنى ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شيطان مرید ولا خلق فيما بين ذلك شهيد الا شهيد الا عرفهم جلاله امرکم وعظم خطر کم وكبر شانکم و تمام نورکم وصدق مقاعد کم وثبات مقامکم وشرف محلکم و منزلتکم عنده وكرامتکم عليه وخاصتکم لديه وقرب منزلتکم منه بابي انتم و امى و نفسى و اهلى و مالى و اسرتي اشهد الله و اشهدکم اني مؤمن بكم و بما امنتم به كافر بعد وكم و بما كفرتم به مستبصر بشانکم و بضلالة من خالفکم موال لكم و لاولياء کم مبغض لاعدائکم و معاد لهم سلم امن سالمکم و حرب لمن حاربکم محقق لمن حققتم مبطل لما ابطلتم مطيع لكم عارف بحقکم مقرر بفضلکم محتمل لعلمکم محتجب بدمتکم معترف بكم مؤمن بابا بكم مصدق برجعتکم منتظر لأمرکم مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بأمر کم مستجير بكم زائر لكم لانذ عانذ بكم لانذ بقبورکم مستشفع الى الله عز وجل بكم و متقرب بكم اليه و مقدمکم امام طلبتى و حوائجى و ارادتي في كل احوالى و امورى مؤمن بسر کم و علانيتکم و شاهد کم و غائبکم و اولکم و آخر کم و مفوض فى ذلك كله اليکم و مسلم فيه معكم و قلبي لكم مسلم رأتى لكم تبع و نصرتي لكم معدة حتى يحيى الله تعالى دينه بكم و يردکم في ايامه و يظهر کم لعدله و يمكنکم فى ارضه فمعكم معكم لا-مع عدوكم آمنت بكم و توليت آخر کم بما توليت به اولکم و برئت الي الله عز وجل من اعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشياطين و حزبه المظالمين لكم و الجاحدين لحقکم و المارقين من ولايتکم و الغاصبين لارتکم و الشاكين فيکم و المنحرفين عنکم و من كل وليجة دونکم و كل مطاع سواکم و من وكل مطاع سواکم و من الائمة الذين يدعون الى النار فنبتنى الله ابدأ ما حييت علي موالانکم و محبتکم و دينکم و و فنى لطاعتکم و رزقنى شفاعتکم و جعلني من خيار موالیکم التابعين لما دعوتهم اليه و جعلني ممن يقتص آثار کم و يسلك سبيلکم و يهتدى بهديکم و يحشر في زمركم و يكبر في رجعتکم و يملك في دولتکم و يشرف في عافيتکم و يمكن في ايامکم و تقر عينه غداً يرؤيتکم بابي انتم و امى و نفسى و اهلى و مالى و اسرتي من اراد الله بدأ بكم و

ومن وحده قبل عنكم ومن قصده توجه بكم موالى لا احصى ثنائكم ولا ابليغ ابليغ من المدح كنهكم ومن الوصف قدركم وانتم نور الاخيار وهداة الابرار و حجج الجباريكم فتح الله و بكم يختم و بكم ينزل الغيث و بكم يمسه السماء ان تقع على الارض الا باذنه و بكم ينفس الهم و بكم يكشف الضر و عندكم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائكته والي جدكم بعث الروح الامين اتاكم الله مالم يؤت احداً العالمين طأطأ كل شريف لشرفكم و تجع كل متكبر لطاعتكم و خضع كل جبار الفضلكم و ذل كل شيء لكم و اشرفت الارض بنوركم و فازاً الفائزون بولايتكم يسلمك الى الرضوان و على من جحد و لا يتكم غضب الرحمن بابي انتم و امي و نفسي و اهلي و مالي ذكركم في الذاكرين و اسماءكم في الاسماء و اجسادكم في الاجساد و ارواحكم في الارواح و انفسكم في النفوس و اثاركم في الاثار و قبوركم في القبور فما احلى اسمائكم و اكرم انفسكم و اعظم شأنكم و اجل خطركم و اوفى عهدكم و اصدق وعدكم كلامكم نور و امركم رشد و وصيتكم التقوي و فعلكم الخير و عادتكم الاحسان و سجيتكم الكرم و شائكم الحق و الصدق و الرفق و قولكم حكم و حتم و رأيكم علم و حلم و حزم ان ذكر الخير كنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماويه و منتهاه بابي انتم و امي و نفسي كيف اصف حسن ثنائكم و احصى جميل بلائكم و بكم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الكروب و انقذنا بكم من شفا جرف و الهلكات و من النار بابي انتم و امي و نفسي بموالاتكم علمنا الله معالم ديننا و اصلح ما كان فسد من ديانا و بموالاتكم تمت الكلمة و عظمت النعمة و و اتلفت الفرقة و بموالاتكم تقبل الطاعة المفترضة و لكم المودة الواجبة و الدرجات الرفيعة و المقام المحمود و المكان المعلوم عند الله عز و جل و الجاه العظيم و الشان الكبير و الشفاعة المقبولة .

ربنا آمانا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين ربنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب سبحانه ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا يا ولي الله ان بيني و بين الله عز و جل ذنوباً لا يأتي عليها

الارضاكم فبحق من ائتمنكم علي سره واسترعاكم امر خلقه وقرن طاعتكم بطاعته لما استوهبتم ذنوبي وكنتم شفعاى فاني لكم مطيع من اطاعكم فقد اطاع الله ومن عصاكم فقد عصى ومن احبكم فقد احب الله من ابغضكم فقد ابغض الله اللهم انى لو وجدت شفعا اقرب اليك من تحمد واهل بيته الاخيار الاثمة الابرار لجعلتهم شفعاى فبحقهم الذى او جبت لهم عليك اسئلك ان تدخلني في جملة العارفين بهم وبحقهم وفي زمرة المرحومين بشفاعتهم انك ارحم الراحمين وصلى الله علي حمد وآله الطاهرين وسلم تسليما كثيرا وحسبنا الله ونعم الوكيل .

و چون خواهی که برگردی برای زیارت و داع بگو

السلام عليكم سلام مودع لاسم ولا قال ولا مال ورحمة الله وبركاته عليكم يا اهل بيت النبوة انه حميد مجيد سلام ولي غير راغب عنكم ولا- متبدل بكم ولا- مؤثر عليكم ولا- منحرف عنكم ولا زاهد في قربكم ولا جملة الله آخر العهد من زيارة قبوركم وانيان مشاهدكم و السلام عليكم و حشرني الله في زمركم و اوردني حوضكم وجعلني من حزبكم وأرضاكم عنى ومكنني من دولتكم و احباني في رجعتكم وملكتي في ايامكم و شكر سعى بكم وغفر ذنبي بشفاعتكم واقال عثرتي رحبتكم واعلى كعبي بمواليتكم و شرفني بطاعتكم واعزني بهديكم وجعلني ممن انقلب مفلحاً غانماً سالماً معافاً غنياً فائزاً برضوان الله وفضله وكفايته بأفضل ما ينقلب به احد من زواركم و مواليتكم ومحبيكم وشيعتكم ورزقني الله العود ثم العود ابدأماً ابقاني بنيتة صادقة و ايمان وتقوى واخبات ورزق واسع حلال طيب اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتهم وذكرهم والصلوة عليهم وأوجب لى المغفرة و الرحمة والخير والبركة والتقوى والفوز والنور و ايمان و حسن الاجابة كما أوجبت لا- وليائك العارفين بحقهم الموجبين طاعتهم و الراغبين في زيارتهم المقربين اليك واليهم باى انتم و امى و نفسى و اهلي ومالي اجعلوني في همكم وسيروني في حزبكم و ادخلوني فى شفاعتكم واذكروني عند ربكم اللهم صل

علي محمد و آل محمد و ابلغ ارواحهم و اجسادهم منى السلام والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته و صلى الله على محمد و آل محمد سلم تسليماً كثيراً أو حسبنا الله ونعم الوكيل .

و اگر زیارت حضرت امیرالمؤمنین را بخواهی بنمائی بجای والی جدکم بعث الروح الامین میکوئی والی اخیک بعث الروح الامین پس از آن بگو آتیکم الله مالک یوم احداً من العالمین الی آخر الزيارة .

علامه مجلسی اعلی الله تربته بعد از سفارش این زیارت مبارک که در بحار الانوار در مجلد مزار و تحفة الزائر و زاد المعاد و غیرها میفرماید که این زیارت کاملترین زیارت است برای نزدیک و دور مشتمل است بر مجملی از جمیع احادیث که در مناقب ائمه علیهم السلام وارد شده است اگر در هر هفته بلکه هر روزی این زیارت را بخوانند و در معانی آن تفکر و تدبر نمایند موافق آنچه فقیر مجملاً ترجمه کرده است و والد مرحوم مفصلاً شرح کرده برای کمال معرفت ایشان بسیار نافع است و عمده ارکان ایمان معرفت ایشان سلام الله علیهم است و نیز میفرماید این زیارت اصح زیارات است از حیث سند و اعم زیارات است از جهت مورد و افصح زیارات است از حیث لفظ و ابلغ زیارات است من حیث المعنی واعلی و برترین زیارات است من حیث الشأن .

و نیز مجلسی میفرماید این زیارت مبارک که جامعه را در اصل مصحح قدیمی از تألیفات انبیه قدماى اصحاب خودمان دیدم و آن را در اول کتاب خودمان بکتاب العتیق نامیدم و از زیارتی که در اینجا مرقوم نمودیم ابطه یافتیم و اختلافاتی در الفاظش نگران شدم و دوست همی داشتم که در اینجا ایراد نمایم و زیارات ثالثه قرار دهم و آن زیارت را مذکور و و داعی را هم که رقم کردیم بطور ابطه و اکمل مسطور میدارد و چون زیارت جامعه مسطوره اشهر و علمای اعلام در شرح و ترجمه که نموده‌اند نظر به آن داشته اند بنگارش آن حاجت نمیرود و بهمان مجلد بیست و دوم بحار الانوار که در مزار است دلالت مینماید و اینک تشکیلات و توضیحاتی که مجلسی طیب الله رمسه در پاره لغات و عبارات و اشارات این زیارت

جامعه فرموده است مذکور میشود قوله عليه السلام و عليك السكينة يعني بر تو باد اطمینان قلب بذكر خدا و تذكر و یاد آوردن عظمت خدای و عظمت اولیای خدای و وقار و اطمینان بدان و قیل بالعکس و متقاربة الخطأ یا بسبب کثرت ثواب یا وقار است و موضع الرسالة یعنی مخزن علم جمیع رسولان و فرستادگان خدای سبحان یا آن قومی که خداوند تعالی رسول صلی الله علیه وآله وسلم را از ایشان گردانیده است و معنی اول اظهر است و مختلف الملائكة یعنی محل نزول و عروج ملائکه و مهبط الوحي بفتح باء موحد و کسر آن میتواند باشد یا باعتبار هبوط ملک بر رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم در موت مبارکه ائمه هدی و آنحضرت صلوات الله علیهم یا هبوط بر ائمه لکن بعنوان آوردن شرایع و احکام که خاص پیغمبر است بلکه مانند مغیبات یا اعم از آن در لیلۃ القدر و جز لیلۃ القدر و اگر باین معنی بدانیم آنچه در رسانیدن شرایع باشد برای تاکید و تبیین است یعنی نه آن است که ابلاغ شرایع و احکامی تازه و مجدداً باشد بلکه تاکید رعایت و صیانت شریعت و احکام سابق است و معدن الرحمة بکسر دال مهمله زیرا که رحمت خاصة و عامه همانا بسبب این انوار ساطعه و ارواح لامعه بر قوایل نازل میشود چنانکه در مقامات متعدده بتحقیق آن پرداخته ایم و خزان العلم زیرا که تمامت علمی که از آسمان در کتب الهیه نازل یا السنة پیغمبران عظیم الشأن جاری شده است در حضرت ائمه هدی صلوات الله علیهم در لیلۃ القدر و جز آن بر ایشان نازل شده است و منتهی الحلم.

یعنی محل نهایت حلم یا ذو نهایت یا نهایت من حیث المبالغة و حلم یا بمعنی تانی و فرو خوردن خشم است یا بمعنی عقل است اما بمعنی اول که اناة و کظم غیظ باشد اظهر و ابین است و اصول الکریم معنی کرم و کریم جواد معطی یا جامع انواع خیر و شرف و فضایل است و این هر دو معنی بدرجه کمال آن در وجود مبارک ائمه هدی سلام الله جل و عز علیهم ظاهر میباشد یا مراد این است که این وجودات مبارکات

کثیر البرکات اسباب شمول کرم خدای کریم بر بندگان و آفریدگان هستند در دنیا و آخرت و قاده الامم یعنی طوایف این امت را بمعرفت حضرت احدیت و خدای تعالی در این جهان بر حسب هدایت و بدرجات جنان جاویدان در آنجهان بموجب شفاعت میرسانند یا قاده و کشاننده جمیع مؤمنان امم در آخرت هستند چه شفاعت کبری مخصوص بایشان است بلکه در دار دنیا نیز بایشان اختصاص دارد و تمام امم و طبقات بندگان خدا در دنیا و آخرت از شفاعت ایشان برخوردار گردند زیرا که انبیای عظام و امتهای ایشان بتوسل جستن با نوار مقدسه ایشان اهتدا جویند و اولیاء النعم یعنی ایشان هستند اولیاء نعم ظاهره و باطنه چه از برکت و میمنت وجود مبارک ایشان برکات نازل میشود و بواسطه ایشان تمام مخلوق بسعدت کامکار می گردند و عناصر الابرار بکسر صاد مهمله جمع عنصر بدوضمه و بفتح صاد نیز قرائت می شود و عنصر بمعنی اصل و نسب و فارسی آن آخشج با الف ممدوده و نیز مفتوحه و اخشیک است یعنی ایشان هستند اصول ابرار چه انتساب آنها بایشان است و بایشان هدایت جویند یا امتیکه ابرار ببرکت ایشان دارای این صفت شدند اولاً نه خلف کل منهم خلفاً و هو سید الابرار و دعائم الاخیار جمع دعامه بکسر دال مهمله است که ستون و عماد خانه و ایشان ساده الاخیار و بزرگان و آقایان هستند و با ایشان است اسناد آنها و به ایشان است اعتماد ایشان و ساته العباد جمع سایس است یعنی ائمه هدی صلوات الله علیهم ملوک و پادشاهان بندگان و خلفای یزدان هستند بر ایشان و ارکان البلاد زیرا که نظام عالم بوجود امام علیه السلام است و ابواب الایمان یعنی شناخته نمیشود ایمان مگر از جانب ایشان یا اینکه حاصل نمی گردد ایمان بدون ولایت ایشان و السلاله بضم سین و آنچه بیرون کشیده شود از چیزی و بمعنی فرزند نیز هست و الصفوة ثلثة الفاء بمعنی و نقاده است و الخیرة بکسر خاء معجمه و سکون یاء حطی و هم بفتح یاء بمعنی مختار و برگزیده است علی ائمة الهدی ملازم و متابع ایشان است پس ائمه دین صلوات الله علیهم ائمه هدی و راستی و درستی هستند یا اینکه علیهم السلام و پیشوایان

مردمان میباشند در هدایت ایشان و این معنی اظهر است .

و الدجی جمع دجیه است و در هر دو دال مضموم است و بمعنی ظلمت است و اعلام التقی اعلام جمع علم است که عبارت از علامت است و منار و جبال است یعنی حضرات ائمة علیهم الصلوة والسلام نزد هر کسی بتقوی معروف هستند و تقوی جز از ایشان معروف و شناخته نیاید و النهی بضمنون بمعنی عقل و جمع نهیه است که آن نیز عقل است و الحجی باجیم بروزن الی بمعنی عقل و فطنت و زیرکی است و كهف الوری یعنی حضرات ائمة هدی در دین و آخرت و دنیا ملجاء تمام مخلوق هستند وورثة الانبیاء یعنی وارث علم انبیاء و آثار ایشان میباشند مثل تابوت سکینه و عصا و خاتم سلیمان و عمامه هارون برادر موسی علیهما السلام.

و جز آن چنانکه در طی این کتب مبارکه و فضائل و جلالت ائمة دین سلام الله علیهم اجمعین گاهی بالمناسبت اشارت کرده ایم و المثل الاعلی یعنی مثل نور است خداوند تعالی نور خودش را در قرآن در آیه نور و افراد بایشان لانه مثل بجمعهم مع ان نورهم واحد و نیز مثل بمعنی حجت و صفت آمده است پس ایشان حجتهای خدای و متصفون بصفات خالق هر دو سرای هستند کانهم صفات خدای هستند بنابر مبالغت والدعوة الحسنی این حمل برسبیل مبالغه استای اهل الدعوة الحسنی چه ایشان دعوت میفرمایند مردمان را بطریق نجات و راه رستگاری یا مراد این است که ایشان همان کسان هستند که از حضرت ابراهیم خلیل علیهم السلام دعوت حسنی در ایشان است چنانکه در قرآن اشارت بر آن است که ابراهیم عرض کرد و اجعل افئدة من الناس تهوی الیهم و هم عرض کرد و من ذریتی و چنانکه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود انا دعوة ابی ابراهیم من همان دعوت پدرم ابراهیم هستم که از خدای تعالی مسئلت میفرمود و خدای در قرآن از آن حکایت فرمود والاخرة والاولی اولی تاکید آخرت است یا مراد باهل الآخرة اهل ملت آخرت است و همچنین اولی و حملة کتاب الله یعنی نزد ائمة هدی علیهم السلام است تمام

ص: 215

کتاب خداوندی بهمان طور که نازل شده است بدون تفصل و تعیین و همچنین معنای کتاب خدای و بطون آن و ذریه رسول الله شامل امیر المؤمنین علیه السلام است تغلیباً او هذه الفقرة مختصة بغيره عليه السلام و در جامعه کبیره که مجلسی اعلی الله تربته بعد ازین جامعه مذکور داشته کلمه وورثة رسول الله مذکور است و با این حال حاجت بتکلف نیست والمستقرین فی امر الله یعنی در اوامر خدا و عاملان به امر خدا یا در امر خلافت و در بعضی نسخ المستوفین مذکور است یعنی کسانی عمل مینمایند با مر خدا بیشتر از سایر مردمان و التأمین فی محبة الله و در پاره نسخ قدیم و التأمین بانون نوشته اند از ماده نمو یعنی ائمه هدی در بدایت زندگانی خودشان در محبت خالق خودشان نشو و نمو گرفته یا در زمان و آنی در محبت خدای فزایش میگیرند و الذادة الحماة ذادبا ذال معجمه بمعنی راندن و منع کردن است یعنی دفع مینمایند از دین و آئین خداوند تعالی آنچه اسباب بطلان آن است و حمایت و صیانت میفرماید بندگان یزدان را از آنچه موجب هلاکت و ضلالت آنها است و بقیة الله یعنی بقیه و بجای مانده خلفای خدای تعالی هستند در زمین از انبیاء عظام و اوصیاء فخام علیهم السلام و این کلمه طیبه اشارت بقول حضرت احدیت بقیة الله خیر لکم ان کنتم تعلمون است و آن کسانی هستند که بهم ابقی الله علی العباد و رحمهم .

پس این حال برای مبالغت است و اشارت خواهد بود بقول خدای تعالی اولو بقیة و تعبیر اول اظهر است و العیبة بمعنی صندوق است یعنی ایشان صندوق ان T و نگاهبان و حافظ و ناشر علوم خداوندی هستند و نوره یعنی ایشان کسانی میباشند که منور و فروزان میگردانند عالم را بعلم خداوند و هدایت خداوندی یا بنور وجود نیز چه ایشان علل غالیة وجود هستند و العزیز بمعنی غالب و قاهری است که هیچ آفریده بکبریای ذات مقدسش نمیرسد و الحکیم آنکسی است که آنچه کند محکم و استوار باشد و بحکم و مصالح امم عالم است القوامون بأمره یعنی امامت یا اعم از آن یا باین معنی است که دیگران را قیام میدهند باطاعت

بامر حضرت باری تعالی اصطفاکم بعلمه یعنی خداوند تعالی عالم و دانا است بر اینکه شما ائمه هدی شایسته این اصطفا و برگزیدگی هستید یا شایسته گنجینه داری علوم حضرت باری میباشید یا باینکه شما را برگزیده و باین شأن و مقام بدارد و ارتضاکم لغیبه اشارت بقول خدای تعالی است فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول یا اینکه لفظ رسول در این آیه شریفه شامل ایشان باشد بنابر تغلیب یا مراد بآن معنی دیگری اعم از معنی مصطلح باشد و محتمل است که اشارت باینها نباشد و مقصود در آیه شریفه حصر علم غیب بدون واسطه در جماعت رسل باشد و اما علم ائمه علیهم السلام بتوسط رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم باشد و از بسیاری از روایات چنان ظاهر و مکشوف میافتد که لفظ من در آیه شریفه بیانیه یعنی من در من رسول و مراد بموصول حضرت امیر المؤمنین یا باسیر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین باشد چه ایشان برگزیدگان رسول خدای هستند یعنی رسول خدا ایشان را بفرمان خدا برای وصایت و خلافت برگزیده است و اگر باین تعبیر برویم بتکلف محتاج نشویم و اجتنابکم بقدرته اشارت است بعلو مرتبه و رفعت شأن این اجتناب و برگزیده داشتن ایشان را در آن جا و حنیتی که نسبت میدهد این اجتناب و برگزیده نمودن را بقدرت خدای در حالتیکه اشارت مینماید بسوی اینکه مانند این اجتناب از غرایب قدرت خدای متعال ما برای اظهار قدرت خدای است و هم احتمال دارد که معنی و مراد این باشد که اعطا کم قدرته یعنی خدای تعالی قدرت خود را بشما عطا فرموده و از شما اموری و افعالی و اطواری ظاهر ساخت بدستیاری قدرت خودش که بالاتر و برتر از قوت بشر است چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة بل بقوة رحمانیة دروازه خیبر را بآن بزرگی و سنگینی بر نیروی جسمانی بر نکتدم بلکه به نیروی یزدانی کتدم .

بنده حقیر میگوید شاید مقصود امیر المؤمنین این است که او را قوتی جسمانی و قوتی رحمانی است اگر چه در قوت جسمانی نیز بشری هم سنگ

من نیست اما هر وقت کاری از من بروز نماید که موجب تحیر عقول و تحسر نفوس گردد و نهایت استعجاب حاصل گردد بقوت رحمانی و نیروی سبحانی است یعنی این قدرت افزون از اندازه قدرت و قوت و استعدادی است که در وجود سایر جنس بشر موجود است پس این دو قوه شریفه همیشه در آن وجود مبارك موجود و حاضر است دیگران را از قوه ثانیه بهره نیست مگر بآنکس که خدای خواهد و عطا فرماید و آن نیز درجات دارد نه آن مقدار قوت رحمانیه که خدای تعالی بآئمه هدی علیهم السلام عطا کرده است بدیگران نیز بهمان میزان عطا فرماید همان طور که در سایر صفات نیز بادیگران امتیاز دارند در این صفت نیز ممتاز هستند چنانکه چون در افعال و اطوار و اوصاف هر يك بنگرند این معنی را مکشوف خواهند داشت .

و خصتکم بیرهانه یعنی مخصوص فرموده شما را به حجج و دلایل و براهین و معجزات و قرآن ادالا عم من الجمیع و این معنی اظهر است و اید کم بروحه یعنی مؤید داشت خدای تعالی شما را بروح خود یعنی بآن روحی که اختیار فرمود آن را که روح القدس است که با شما میباشد تا مسدد دارد ایشان را و ازین پیش در ذیل حالات آئمه هدی علیهم السلام و ارواح مبارکه ایشان مذکور و بیان شد. تراجمه لوحیه تراجمه بکسر جیم جمع ترجمان بضم و فتح دوم است و ترجمان آنکس است که ترجمه و تفسیر می نماید کلامی را بزبانی دیگر و مراد در اینجا تفسیر نمایندگان قرآن و سایر آنچه به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وحی رسیده است و هم بسایر پیغمبران علیهم السلام وحی شده است میباشد و ارکاناً لتوحیده یعنی از هیچکس قبول توحید نمیشود مگر وقتی که مقرون باشد آن توحید باقرار نمودن بولایت آئمه هدی صلوات الله علیهم چنانکه در اخبار بیرون از شمار وارد شده است که هر کس مخالف ایشان باشد مشرک است و اینکه در روز قیامت کلمه توحید از غیر از شیعیان امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم او مسلوب میشود و اینکه اگر این انوار مقدسه نبودند توحید خدای آشکار نمی شد یعنی کسی عارف بتوحید و یگانگی پروردگار مجید نمی گشت از این روی این ذوات مقدسه

ارکان توحید میباشند یا معنی این است که خدای تعالی ایشان را ارکان زمین گردانید تا مردمان بتوحید او زبان برگشایند و فیه نورو شهداء علی خلقه ایشان گواهان بر آفریدگان یزدان هستند .

چنانکه خدای تعالی در قرآن میفرماید لتکونوا شهداء علی الناس و از این پیش در اخبار کثیره مذکور گردید که اعمال عباد و کردار بندگان خدای بحضور مبارک ایشان عرضه میگردد و مناراً فی بلاده و انوار ساطعه ایشان محل نور و فروز تمام شهرها و عوالم الهی هستند و مردم تمام بلاد بنور هدایت و دلالت ایشان براه راست هدایت میشوند.

و ادلاء علی صراطه یعنی ایشان دلالت نمایندگان بدین قویم ایزدمنان در دنیاو راه جویندگان بر صراط معروف در آخرت میباشند و امنکم من الفتن یعنی ایمن میگردانند شمارا در امور و احکام دینیه و اذهب عنکم الرجس یعنی خداوند تعالی پلیدی و نجاست شرك و شك و كل معاصی را از شما ببرد و هیچوقت دامن عصمت و اذیال عفت و جنبه نورانیت شما را در هیچ حال آلوده باین رجس و غبار غار نداشت و و کد تم میثاقه

واستوار و مؤکد داشتید آن میثاق و عهد و پیمان خداوندی را که از ارواح اخذ کرده بود یا اعم از آن را و از آنچه رسول خدا صلی الله علیه وسلم از مخلوق اخذ فرموده بود علی ما اصابکم فی جنبه یعنی فی طاعته و حقه یافی قربه و جواره چنانکه در این قول خدای تعالی علی ما فرطت فی جنب الله همین معنی را کرده اند و صرتم فی ذلك یعنی فی الجهاد یا در هر امری از امور متقدمه و لفظ فی در این جا احتمال دارد سببیه باشد .

منه الی الرضا یعنی رضا الله عنکم یا رضاکم عن الله فالراغب عنکم مارق یعنی هر کسی از شما روی بر تابد از دین خارج است و اللازم لکم لاحق یعنی هر کسی بشما و آستان ولایت تو امان شما ملازمت جوید بشما ملحق میشود یا بدرجات عالیه پیوسته آید و المقصر فی حقکم زاهق گفته میشود زهق الباطل یعنی هر چه باطل

و بر خلاف حق است مضمحل و نیست گردد و از میان برود و زهق السهم یعنی تیر از هدف و مقصود بگذشت و به آنچه که مراد بود نشست والحق معکم تا والیکم یعنی هر حقی در آخرت بشما باز می گردد یا در آخر کار چه شما باعث وصول حق بسوی خلق می باشید

فان حسابهم علیکم و ایاب الخلق الیکم ایاب بکس همزه بمعنی رجوع و بازگشت است یعنی رجوع مخلوق در این جهان در تمامت امور خودشان بسوی ایشان است و هم بکلام ایشان و شاهد ایشان است یا رجوع خلق در قیامت برای عرض حساب بخدمت ایشان است و این معنی اظهر است پس مراد باین قول خدای تعالی ان الینا ایابهم یعنی ایاب این خلق بسوی اولیای ما میباشد چنانکه اخبار کثیره بر این معنی دلالت دارد و فصل الخطاب الفاصل بین الحق والباطل یعنی شما در میان حق و باطل از روی حق امتیاز می دهید و حکم میفرمائید و آیات الله لدیکم یعنی آیات قرآن یا معجزات انبیا علیهم السلام نزد شما میباشد.

و غرائمه فیکم یعنی جد و اهتمام در تبلیغ و صبوری بر مکاره و صدع بحق در شما وارد و بر شما واجب است و یا واجبات لازمه که در ترک آن رخصت نرفته بدرستیکه واجب شده است همگان برای شما مثل وجوب متابعت شما یا اعتقاد بامامت و جلال و عصمت شما یا آنچه خدای تعالی در قرآن بآن سوگند یاد فرمود مثل شمس و قمر و ضحی که شماست مقصود بآنها یا قسم یاد کردن بآنها بدرستیکه هو لکم و بعضی گفته اند یعنی شماست اخذ نمایندگان بغرائم دون الرخص یا سور غرائم یا سایر آیات در شما نازل شده است یا قبول واجبات لازمه منوط بمتابعت شما است یا وفای بمواثیق و عهود لازمه الهیه در متابعت شما باشد.

و امره الیکم یعنی امر امامت و ظاهر این عبارت بتفویض اشارت دارد یعنی خدای امر خلق را بشما باز گذاشته است و الرحمة الموصولة یعنی رحمت غیر منفصله یعنی بدون انقطاع چه هر امامی بعد از او امامی است چنانکه تفسیر

کرده اند این قول خدای تعالی را ولقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون در پاره اخبار باین معنی که مذکور شد یا موصله بین الله و بین خلقه والایة المخزونة یعنی ائمه هدی سلام الله تعالی علیهم علامت قدرت و عظمت خدای تعالی هستند لکن معرفت این امر چنانکه سزاوار است مخزون و پوشیده است مگر آنانکه خواص اولیای ایشان هستند و در این کلمه اشارت باین است که آیات در بطون آیات همان ائمه علیهم السلام هستند چنانکه اخبار بسیار در این معنی وارد و امیر المؤمنین میفرماید مالله آیه اکبر منی خدای را آیت و علامتی بزرگتر از من نمیباشد.

بنده حقیر عرضه میدارد چون بنظر عقل در این کلام معجزار تسام بنگرند بر مراتب شأن و مقام خاص با اختصاص امیر المؤمنین صلوات الله علیه اندکی آگاهی یابند و در این تقدم کلمه و ماء نافیه که ما لله آیه اکبر منی نیز اضافه و لطیفه دارد که بر علمای نحو و فضلالی حوزه بین در همان حکم تقدم لای نافیه در کلمه مبارکه توحید است و اگر میفرمود منی اکبر من آیات الله این حصر را نمیرسانید.

چه ماسوی الله بجمله بدون استثنا آیات عظمت و قدرت و خلاقیت و کبریای الهی هستند از پرگاه تا کوه و از فراز عرش تا فرش و از ثری تا ثریا و از آنچه کلمه موجود را مصداق باشد در تمام عوالم خداوندی در دنیا و عقبی و تمام انواع مخلوقات از حجر و شجر و بشر و ارضیات و سمواتیات و تمام افلاک و بهشت و دوزخ و دوزخیان و بهشتیان و اصناف ملائکه و پیغمبران و اولیا و و اصفیاء و موالید و عناصر و ارواح و انوار و عقول و نفوس و آنچه ما بدانیم ندانیم و آنچه به بینیم و آنچه نه بینم و هر چه باندیشه در آوریم یا در نیاوریم و آنچه شنیده ایم و خوانده ایم و نشنیده ایم و نخوانده ایم و بتصور در آوریم و استعداد تصورش را نداشته باشیم همه آیات الله و آیات قدرت اوست و چون امیر المؤمنین که خدای و رسول خدایش صدق و مصدق خوانند میفرماید خدای را آیتی از من بزرگتر نیست تا چند کلمه بزرگ و عظیم و ثقیل است بلکه این

همان ثقل اکبر است که سموات و ارض و جبال از حملش عاجز ماندند و اشفقن منها این بناء عظیم است که خداوند عظیم میفر ما یدعم يتسألون عن النبء العظیم الذی هم فیہ مختلفون بعد از آن بخلق سموات و ارض و بشر و سایر اصناف خلق و اوصاف آن که حاکی از آن است حکایت میفرماید و البته آیتی از آنحضرت بزرگتر نیست چه این آیات آیت قبل از خلقت تمام خلقت موجود و علت غائیة آفرینش بود و این همان آیت است که علت توحید و معرفت رب المجید گردید این همان آیت است که در عرش اعلا انیس رسول خدا و صدر اول بود این آیت بزرگ است که در هر زمانی با هر پیغمبری بود و او را رستگار فرمود این آیت یت کبیره است که ست که دین جداد دین خدا و ناموس الهی را ظاهر و منتشر و صدر اول و خاتم انبیاء را یار و یاور و معین و وزیر و برادرش این همان آیت که ائمه هدی و آیات پاینده نماینده فروزنده خالق ارض و سما و نگاهبان شریعت غراء طریقت امضاء ذریه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از نسل او و اولاد او و بقية الله فی الارضین الی یوم القیامه هستند این همان آیت بزرگ یزدانی است که هیچیک از آفریدگان یزدان از ابتدای خلقت تا انتهای آن بجامعیت او من حیث الجهات مانند نبوده و نخواهند بود این همان همایون آیت یزدان بیچون است که باعث ظهور دین اسلام و اول ناموس و اساس عالم امکان و حق شناسی و ترقی عموم نفوس و امتیاز حق از باطل و و استقامت حق و اضمحلال باطل گشت این آیت الهیه است که با صدر اول از یک نور و اولاد امجاد معصومین او نیز از همان نور و فروز دنیا و عقبی و عوالم و معالم ممکنات باین انوار ساطعه الهیه است صلوات الله و سلامه علیهم و با این حال البته حساب و آیات و ثواب و عقاب خلق با ایشان است اگر جز این باشد و از موازین مخلوقات و ظواهر و بواطن عقاید ایشان و اخلاق و اوصاف و مذاهب و مسالك آنها با خبر نباشند چگونه قاسما روجنت و آمر در اولی و آخرت و متصرف و حاکم در تمام کائنات اولیه و اخرو به خواهند بود و چگونه خداوند تعالی ایشان را حجت بالغه و شهدای بر مخلوق و مختار و برگزیده از جمله مخلوقات خود

یعنی بر تمامت عالمیان حفظ ایشان واجب است و باید در حراست ایشان از بذل جان و مال دریغ نکنند یا مرادن والامانه است باین معنی که ولایت ایشان امانت محفوظ است که بر آسمانها و زمین عرض شده است چنانکه اخبار کثیره وارد است که مراد از امانت معروضه ولایت است و ممکن است که در نسخه اصل بجای محفوظه معروضه بوده باشد. بوده باشد .

و الباب المبتملي به الناس اشارت بقول پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است مثل اهل بیته مثل باب حطه و ازین پیش در تفسیر پاره آیات بحطه و باب حطه گزارش رفت اشهدان هذا اسم اشاره راجع بسوی و جوب متابعت یا بتمام آنچه مذکور شده است سابق لکم فیما مضی یعنی جار لکم فیما مضی من الائمة و محتمل از منه سالفه و کتب متقدمه نیز هست اما معنی اول اظهر است فجعلکم بعرضه محققین یعنی مصطفین فجعلکم فی بیوت اذن الله اشارت به آن است که آیاتی که بعد از آیه نور است .

نیز در حق ایشان نازل شده است چنانکه آیاتی که بعد از آن است درباره دشمنان ایشان نزول یافته است و در این باب اخبار بسار مذکور است پس مراد به بیوت یا بیوت معنویه ایست که بیوت لم و حکمت و جز این که از دیگر کمالات است و ذکر در آن بیوت کنایت از استفاضه این انوار است از ایشان یا مراد بیوت صوریه است که عبارت از بیوت و خانها و منازل عبارت از بیوت و خانها و منازل پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم است در زمان زندگانی ایشان و مشاهد منوره ایشان است بعد از وفات ایشان طیباً لخلقنا بفتح اشارت .

برویات شریفه ایست که ولایت ائمه اطهار و دوستی ایشان علامت طیب ولادت یا بضم است یعنی صلواتنا علیکم و ولایتنا لکم سبباً لتزکیة اخلاقنا و اتصافنا بالاخلاق الحسنة و کنا عنده مسلمین بفضلكم.

اشارت بسوی آن چه وارد است در اخبار طینه و اخباریکه دلالت بر آن دارد

که در خدمت حضرات ائمه هدی سلام الله علیهم کتابی است که اسامی شیعیان در آنست و نیز اسامی پدران شیعیان در آنست چنانکه ازین پیش در طی کتب سابقه مذکور نمودیم و در پاره نسخ بجای مسلمین مسمین است و شاید مسمین در معنی مقصود اظهر باشد .

ولا خلق فیما بین ذلك شهید یعنی عالم او حاضر و عظم خطر کم گفته میشود خطر الرجل بافاء معجمة و طاء مهملة مفتوحین یعنی قدره و منزلته و کبر شأنکم با شین معجمه و همزه بمعنی امر و حال است و صدق مقاعد کم بیضاوی در تفسیر خود در قول خدای تعالی فی مقعد صدق میگوید یعنی مقام مرضی و ثبات مقامکم .

یعنی قیامکم فی طاعة الله و مرضانه و معرفته و مالی و اسرتی بضم همزه و سکون سین مهمله است اسرة الرجل بمعنی قوم و عشیرت نزدیک اوسلم بکسر سین مهمله و سکون لام بمعنی مصالحة و انقاد است محتمل لعلمکم یعنی باز نمیگردانم و بر نمی تابانم آنچه از شما وارد شود اگر چندفهم من بآن نرسد محتجب بدمتکم یعنی تستر عنه المهالك بسبب دخولی فی ذمتکم و امانکم مؤمن بایا بکم یعنی ایمان آورنده و تصدیق نماینده ام بر جعت شما در دنیا برای اعلائی دین و انتقام از کفرین و منافقین پیش از قیام یوم الدین و روز باز پسین و فقره تالیه یعنی منتظر لا مرکم مترقب لدولتکم عامل بامر کم مفسر این کلمه و این جمله دلالت بر رجعت جمیع ائمه بریت صلوات الله علیهم دارد چنانکه گاهی بآن اشارت رفته و نیز در ذیل احوال حضرت امام غایب از انظار بیگانگان و حاضر در قلوب شیفتگان صلوات الله و سلامه علیهم مذکور خواهد شد.

و الارتقاب بمعنی انتظار است و گفته میشود لاذبه یعنی التجابه و انضمام و استفات مؤمن بسرکم و علانیتکم یعنی ایمان دارم با مام پوشیده و آشکار شما یا ایمان دارم بآنچه ظاهر است از کمالات شما و آنچه مستور است از بیشتر مخلوق از غرایب احوال شما و این معنی اظهر است و مفوض فی ذلك کله الیکم یعنی متعرض

نمی‌کردم بر شما در هیچ چیز از امور شما و میدانم که هر چه را شما بیاورید و باز نمائید بامر خدای متعال است یا اینکه تسلیم میکنم جمیع امور خود را بسوی شما تا هر گونه خللی که در آن باشد اصلاح نمائید و خواه در زمان حیات یا هنگام ممات و معنی اول اظهر است و مسلم فيه . یعنی اعتراض نمیجویم بر خدای تعالی در عدم استیلاي شما و غیبت شما و جز آن بلکه بقضای خدای راضی هستم با شما و تسلیم مینمایم یعنی همانطور که شما تسلیم دارید و راضی هستید من نیز تسلیم و رضا میدهم و قلبی لکم سلم یعنی منقاد و مطیع شما میباشد و هیچ چیزی در آن خلجان نمیکند برای چیزی از افعال و اقوال و احوال شما رائی لکم تبع یعنی رأی من تابع رأی شما میباشد و یردکم فی ایامه اشارت بر رجعت است و بآنچه وارد شده است در اخبار در اینکه مراد بایام در قول خدای تعالی و ذکرهم بایام الله عبارت از ایام و روز کار قیام قائم علیه السلام است و من الجبت و الطاغوت .

مجلسی میفرماید یعنی من الاول والثانی والشیاطین وسایر خلفاء الجور و من کل ولیجة دونکم و لیجه بمعنی دخیله و خاصته تو میباشد از رجال یا آنکسی که او را غیر از اهل خودت محل اعتماد خود میشماری والرجل یکون فی القوم ولیس منهم گاهی میشود مردی در میان قومی و در زمره ایشان است و حال اینکه از ایشان نیست یعنی غیر از ایشان کسی را که بر آن اعتماد بورزم در امر دین خودم و سایر امور خودم یا اینکه بیزاری و برایت میجویم از هر کسی که دیگران داخل نمایند او را در امر امامت باشما و در کار خلافت که مخصوص بشما است دخالت و شراکت دهند و آن کس از شما نباشد اگر چه آنکس از طایفه و منسوب به نسبت و قرابت با شما باشد .

و در این عبارت اشارت است که جماعت مؤمنین در قول خدای تعالی ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة حضرات ائمة هدی صلوات الله علیهم هستند و پاره فضلای در معنی ولیجة و تفسیر آن در این آیه شریفه گفته اند ای

دخلد و بطاقة من المشركين تخالطونهم و يودونهم و جعلني ممن يقتص آثاركم گفته میشود اقتص اثر یعنی متابعت میکند اثر و نشان او را و از پی او میرود و يحشر في زمر تكم زمره بضم زاء معجمه بمعنی فوج و جماعت است و يكرفي رجعتكم کر بمعنی رجوع است گفته میشود و کر بنفسه متعدی و غیر متعدی استعمال میشود و جوهری در صحاح اللغه باین اشارت کرده است و این معنی دلالت بر آن دارد که خواص شیعیان حضرات معصومین علیهم السلام در هنگام رجعت ایشان بدنیا نیز رجعت میگیرند من اراد الله بدا بكم هر کسی خدای را خواهد بشما هدایت گیرد یعنی هر کسی بشما هدایت نجوید و شما را نخستین مقصود و مراد و امام و ولی و خلیفه خود بشمارد پس خدای را نخواسته و مرید شیطان است .

و من وحده قبل عنكم یعنی هر کس از شما قبول نکند موحد نیست بلکه مشرك است و اگر چه اظهار توحید نماید و خود را موحد بخواند بكم فتح الله يعني في الوجود با خلافت یا جمیع خیرات افتتاحش بوجود مبارك نمود همایون شما شده است و بر تمامت موجودات مقدم و در جمیع خیرات مسلم و نخستین آیت خلقت هستید گفته میشود طأطأ رأسه با هر دو طای مهمله یعنی پست گردانید سر خود را و خاضع شد و نجع کل متکبر لطاعتكم گفته میشود نجع بالحق نجوعاً یعنی اقرار بحق کرد و خاضع بحق شد مثل بخع بکسر خاء و بخع بآباء موحد و خاء معجمه و عین مهمله نجاعة و نیز بمعنی کشتن خود را از شدت خشم و اندوه و از این است قول خدای تعالی فلعلك باخع نفسك رجوع اقرار کردن و گردن نهادن بحق است و در پاره نسخ نجع بانون و خاء معجمه نوشته اند گفته میشود نخعلی بحق از باب منع یعنی اقرار کرد بحق من و بكم یختم یعنی دولت شما آخر دولتها و دولت اخرویه نیز خاص شما است الا- باذنه یعنی هنگام قیام ساعت یا هر زمانی را که بخواهد.

ذکرکم في الذاکرين یعنی واگرچه ذکر نمودن و نام بردن شما بر حسب ظاهر مذکور است از میان ذاکرين لکن نسبتی در میان ذکر شما و ذکر غیر از شما

نیست فما احلی اسمائکم تا چند شیرین و دلنشین است نامهای همایون شما و کذا البواقی و ممکن است تطبیق این فقرات باعث تکلف شود با اینکه حاجتی باین تکلف نیست زیرا که مجموع این فقرات در مقابله مجموع فقرات دیگر است و منتهاه یعنی هر چیزی در آخرت بشما باز میگردد چه شما سبب سبب آن آن هستید یا خیرات کامله که از جانب خدای نازل میشود بجانب شما منتهی میگردد وینزل علیکم جمیل بلائکم یعنی نعمت شما چه بلا بمعنی نعمت و محنت هر دو میباشد غمراة اکثر بمعنی شدت و مزد همه آن است من شفا جرف الهلکات شفا هر چیزی کنار و جانب آن است و جرف با جیم مضمومه زمینهای است که سیل آنجا را کنده و کاویده و گود ساخته است .

و بموالانکم تمت الکلمه یعنی بولایت و دوستی و اطاعت شما کلمه توحید یا ایمان تمام میشود اشاره است باین قول خدای تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و مفترضه در اینجا بصیغه مفعول است گفته میشود افترضه الله بمعنی واجب ساخت خدای این را ولکم الموده الواجبه یعنی در قول خدای تعالی قل لا اسئلكم علیه اجراً الا الموده فی القربى یعنی مودت با ائمه صلوات الله علیهم و ذریه طیبه ایشان از واجبات است و المقام المحمود یعنی مقام شفاعت کبری چنانکه خدای تعالی میفرماید عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً و المقام المعلوم یعنی فی القرب و اکمال اشارت باین قول خدای تعالی است و ما مننا الا له مقام معلوم فی بطن الایه لا تزغ قلوبنا یعنی ما یل مگردان دلهای ما را باطل ان کان در اینجا ان مخففه از مثقله است وعد ربنا المفعولا یعنی آنچه خدای با ما وعده نهاده است از اجابت دعوات و تضعیف ثنوبات لا یالی علیها الارضاکم یعنی لا یذهبها ولا یمحوها الارضاکم عناو شفاعتکم لنا گفته میشود الی علیه الدهر یعنی هلاک ساخت روز کار او را لما استوهبتم کلمه لما در اینجا برای ایجاب است بمعنی الا یعنی اسئلكم و اقسام علیکم فی جمیع الأحوال الاحال الاستیهاب الذی هو وقت وصول المطلوب.

ولا قال یعنی مبغض و لا مال از ملال است و اعلي کعبی بموالاتکم یعنی غلبني علي اعدائی چیره گرداند مرا بردشمنان من یا اینکه دشمنان مرا در زیر پای

قدرت و غلبه من قرار دهد یا مراد مطلق علو و رفعت است .

جزری در نهاییه در حدیث قبله میگوید و الله لا یزال کعبک این دعائی است درباره کعبه برای شرف و علو و الاخبیات باخاء معجمه و باء موحده بمعنی خضوع است و اجعلونی فی هممتکم یعنی فیمن تهتمون لا مورهم بگردانید مرا در زمره آنانکه در امور شما اهتمام می ورزند و لکم العنایة فی شاتهم بالشفاعة لهم فی الدنیا و الاخرة علامه مجلسی اعلی الله مقامانه در پایان این بیانات میفرماید اینکه در شرح این زیارت بسط قلیلی دادم و حق آن را کاملاً بجای نیاورده ام بواسطه

اجتناب از اطالت بود و این زیارت از حیثیت سند و موردو الفاظ و معانی و جلالت شأن اعم و افصح و ابلغ و اعلای دیگر زیارات است.

معلوم باد مجلسی علیه الرحمه در زاد المعاد و تحفة الزائر وسایر محدثین عظام در کتب زیارات این زیارت جامعه مبارکه را بهمین وضع و عبارات که در اینجا مرقوم داشتیم رقم کرده اند .

و نیز مجلسی در زیارت جامعه مبسوطه که میفرماید در اصل مصحح دیدم که از تألیفات قدماء اصحاب ما بود و ابسط از آن است که ما ایراد نمودیم باضافه آنچه این بنده حقیر در اینجا رقم نمودم رقم فرموده است اما در این مجلد بحار که بیاره لغات و عبارات این زیارت شریفه ایراد داشته است پاره کلمات را مذکور نداشته است ندانیم نسخه دیگر باین نحو بنظر ایشان رسیده است و مذکور نموده اند یا نظری دیگر داشته اند و الله تعالی اعلم و نیز میفرماید در پاره تألیفات اصحاب خودمان در نسخه قدیمه این زیارت شریفه را دیدم این دعای اذن را در مقدمه آن نوشته و گفته است چون داخل مشهد شدی بر در آن رو بقبله بایست و بگو

اللهم انی قد وقتت علی باب بیت من بیوت نبیک محمد صلواتک علیه و آله و قد منعت الناس الدخول الی بیوته الا باذن نبیک فقلت یا ایها الذین آمنوا الا

تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم اللهم و انى اعتقد حرمة لبيك في غيبة كما اعتقد في حضرته واعلم ان رسلك و خلفاءك احياء عندك يرزقون برؤن مكاني في وقتى هذا زمانى و يسمعون كلامى و يردون على سلامى و انك حجت عن سمعى كلامهم و فتحت باب فهمى بلزيد مناجاتهم و انى استأذنك يارب اولا و استارسولك صلواتك عليه وآله ثانياً و استأذن خليفتك الامام المفروض على طاعته في الدخول فى ساعتى هذه الى بيته واذن ملائكة الموكلين بهذه البقعة المباركة المطيعة لك السامعة السلام عليكم و ايها الملائكة الموكلون بهذا المشهد الشريف المبارك ورحمة الله و بركاته باذن الله و اذن رسوله و اذن خلفائه واذن هذا الامام و باذنكم صلوات الله عليكم اجمعين ادخل الى هذا البيت متقربا الى الله تعالى برسوله محمد و باله الطاهرين فكونوا ملائكة الله اخوانى وكونوا انصارى متى ادخل هذا البيت ادعو الله بفنون الدعوات و اعترف الله بالعبودية ولهذا الامام و آياته صلوات الله عليهم بالطاعة پس از آن داخل شو در حالتى كه پاى راست خود را پيش نهاده باشى و بگو .

بسم الله و بالله و فى سبيل الله و على ملة رسول الله صلى الله عليه وآله اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شريك له و اشهد ان عمداً عبده و رسوله پس از آن صد دفعه بگو الله اكبر و روى بروى ضريح مقدس بايست و قبله را در ميان دو كتف خود قرار بده و بگو السلام عليكم يا اهل بيت النبوة تا به آخر آنچه مذکور گرديد و از آن پس خود را بر قبر منور بيفكن و بگو يا ولى الله تا آخر زيارت هم اکنون بياره شروحي كه شيخ كامل فاضل عارف ناسك شيخ احمد بن زين الدين احسانى در كتاب مشهور بشرح الزيارة نموده اند اشارت نمائيم و بعد از آن بترجمه اين زيارت جامعه مباركه پردازيم .

ميفرمايد عبد مسكين احمد بن زين الدين احسانى ميگويد كه سيدسند و عارف معتمد صاحب فخر و زين سيدنا سيد حسين الحسيني ابن المرحوم سيد محمد قاسم الحسينى الاشكورى الجيلانى ادام الله تاييده از من خواستار شد كه

زیارت جامعه مشهوره را شرح نمایم و اسرار الفاظ این زیارت شریفه و به عنی مقاصدی را که امام ما و سید ما علی بن محمد الهادی علیه وعلی آباءه و ابناؤه افضل الصلوة و السلام .

از آنها ایراد فرمود به جهت بسط و بیان این معانی و اشارت بسوی آن

فرمایشات از اسرار بیان نمایم و من در جواب و اجابت امر آن بتسویف میگذرانیدم اگر چند شایسته اجابت امر و امرش واجب الاطاعه بود لکن امری عظیم را طلب میفرمود و سبب تسویف من این بود که بر مقامات خویشتن آهی هشتم که نه آن سفینه ام در چنین بحری متعاضم و موجی متلاطم گردش گیرم و نه چنان کشتی عظیم و نامدارم که در چنان دریا باری بیکران و کنار رهسپار آیم و مع هذا نه چنان است که آنچه را بذهن اندر حاضر آید اثباتش را توانا باشم چه این زیارت مبارکه و غوامض مسائلش چنان عالی است که مرا در تبیانش نه توسعه عبارتی است و نه بضاعت و استطاعت اشارتی است و پاره از محور عمیقه مبانی و معانی آن چنان عمیق و براری فسیحه اش چنان دقیق است که از طی آن به مراکب افکار و مواکب انظار عاجزم و آنچه را که اقامت برهانش از انوار دانش و باسرار بینش دانایان جهان و بینایان حقیقت نگر میسور نباشد بیانش نیکو نیست و پاره از حقایق و لطایف انیقه اش بدرجه دقیق و رقیق است که پیک افکار را قدرت تحمل آن گران بار نیست و چون از اندازه ادراکش بیرون است در انکارش شتابنده و پای دیانتش نیکو لغزنده و بفنون فساد گراینده .

و پاره از کلمات و عبارات رقیقه نمیقه آنرا مقامی است که در ترجمه و بیان آن محتاج بطول کلام هستیم و اگر به بسط تام اقدام نشود مقصود و مرام حاصل نمیشود با اینکه این سید سند و عارف معتمد از من نخواسته است که به بیان ظاهر کلمات و عبارات اکتفا نمایم بلکه خواستار کشف دقایق مبانی و حقایق معانی مییاشد و چون خواهشمندی این سید بزرگوار بتکرار کشید بررد مطلوبش

قادر نشدم بعلاوه اینکه در شرح این زیارت شریفه برای عرفای روزگار و فضیله آثار و رابط قلوب مؤمنان و حصول ثبات و یقین منافع عظیمه مندرج است لاجرم باقلت بضاعت و کثرت اضاعت اجابت امرش را واجب شمردم و بقصد نگارش آنچه را که بتوان نیکو برنگاشت حتی المقدور بقصور نرفتم ان لا یسقط المیسور بالمعسور و الی الله ترجع الامور .

پس با استقامت بحضرت سبحان میگوید همانا این زیارت جامعه مبارکه چندان در میان شیعیان مشهور و چون خورشید آسمان نماینده و نمایان است که از کثرت اشتها نیاز مند اثبات و بیان اسناد نیست و جماعت شیعه بجمله بقبول آن متفق القول و العقیده و بلا معارض ورد کننده هستند بعلاوه اینکه این زیارت مبارکه آنچه حامل بر معانی غریبه و اسرار متصعبه عجیبه ایست که بیشتر آنرا که در غیر این زیارت شریفه استعمال شده است انکار مینماید یعنی از استعجاب و غرابت باور نمی آورند لکن آورند لکن بسبب آن اشمالی که بر الفاظ بلیغه و امور بدیهه و اسرار منیع و احوال رفیع دارد که عقل سلیم بصحت و رود آن از این امام عظیم علیه الاف التصلیت و الوف التسلیم گواهی میدهد جای شك و شبهت و مجال تردید و تأمل نمی گذارد چه بر هر حقی حقیقتی و بر هر صوابی نوری درخشان است باضافه اینکه این زیارت شریفه را نزد مردم شیعی و علمای تحریر ایشان و فضیله سخن شناس بدرجه مقام قبول دارد که دو تن در آن اختلاف ننموده اند و این زیارت شریفه را جناب صدوق فاضل منیه در من لا یحضره الفقیه و شیخ جلیل در کتاب تهذیب از صدوق علیهما الرحمة روایت کرده است قال محمد بن علی بن الحسین بن بابویه عن علی بن احمد بن موسی و حسین بن ابراهیم بن احمد الکاتب بن عبدالله الکوفی عن محمد بن اسمعیل البرمکی عن موسی بن عبد الخفی قال قلت لعلی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم علمنی یا بن رسول الله قولاً اقوله بلیغاً كاملاً إذا زرت احداً منکم جناب شیخ احسانی در احصای رجال رواه این زیارت شریفه توجه

می‌کند و می‌گوید:

اما صدوق علیه الرحمة هیچکس از طبقات علماء در صحت روایتش مخالف نیست و جلالت قدر و صحت حال او در وثاقت بحیثی است که بذکر آن حاجت نمی‌رود چنانکه امثال و اضراب او مثل کلینی و مفید و غیرهما مصرح التوثیق هستند و روایات او از کتب اصول مشهوره و معروضه بخدمت حضرات ائمه علیهم السلام مأخوذ است و خود او نیز از مشایخ اجازه است و توثیق او مشهور است و در خلاصه مذکور می‌باشد که محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ابو جعفر نزیل شهر ری شیخ ما و فقیه ما و وجه الطایفه است.

در خراسان بعد از سال سیصد و پنجاه و پنجم ورود نمود و شیوخ طایفه از وی استماع و استفاده نمودند و در این وقت بسن شباب بود و مروی جلیل و حافظ احادیث و بصیر در احوال رجال و ناقد اخبار بود و در علما و محدثین مردم قم مانند این جناب در حفظ و کثرت علمش دیده نشده است نزدیک به سیصد کتاب تصنیف دارد و اساس آن در رجال کبیر مذکور است و در سال سیصد و هشتاد و یکم هجری در ری وفات نمود و نجاشی با آن کثرت پژوهش و احتیاط و حفظ و ضبط بتوثیق این جناب تصریح مینماید و علامه اعلی الله مقامه در این تصریح ترجیح می‌دهد .

و شیخ صدوق علیه الرحمة کتاب فقیه خود را در میان خودش و خدای تعالی حجت قرار داد و این زیارت شریفه جامعه را در این کتاب مذکور داشته و اعتماد چنین محدثی بزرگ عظیم المرتبه بر این زیارت و نگارش آن در خدمت علمای شیعه و فقهای اثنی عشریه و محدثین امامیه از جمله مرجعات و قراین مقویه است و بهر حال هیچکس را مجال توقف نیست و مردم بصیر عاقد دانند که اجماع مدعی صحت این زیارت هستند و کاشف از قلم معصوم علیه السلام شمارند و بعلاوه مشتمل بر الفاظ بلیغه و فصاحت رشیکه و اسرار الیقہ ایست که هر کس

ص: 232

عارف بآن باشد قطع و یقین بر آن میکنند که از کلمات معجز معصوم علیه السلام است و جز از آن ذخار و کوه ذخار مانند آن تراویدن نگیرد معلوم باد چنانکه در کتاب زیارة نیز اشاره شده است بحر غریز و حبر عزیز عارف متقی سالک لودعی آخوند شیخ ملا محمد تقی مجلسی اول در آن شرحی که بر کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه فرموده و این بنده حقیر گاهی که خواسته اند این کتاب را بحلیه طبع در آورند دیباچه بقلم در آورد و از حالات این عارف بالله تعالی و فضایل او مذکور ساخته خوابی را در فضل این زیارت دیده و این خواب را از مقررات و مرجحات این زیارت مبارک گردانیده و جناب شیخ احسائی نیز در آغاز شرح زیاره رقم فرموده است مطابق آنچه خود رقم فرموده در این مقام ناقلاً عن کلامه رفع الله مقامه مذکور میداریم میفرماید این زیارتی است که فرا گرفته است همه ائمه معصومین صلوات الله علیهم را که هر يك را و همه را با هم زیارت میتواند کرد باین زیارت .

اما سند این شکسته چنین است که بیست و هشت سال قبل ازین بشرف زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مشرف شدم و بخاطر فاتر رسید که فی الجملة ربطی بهم رسد تا زیارتی با ربط بآنحضرت توانم کرد لاجرم مشغول زیارت شاقه شدم و بیشتر روزها در مقام حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه که در بیرون نجف اشرف واقع است بودم و تقریباً پس از ده روز کشف حجاب شد و محبتی مرکب از محبت خدای و محبت آنحضرت پدید گشت و شبها چون پروانه بر در روضه منور میگشتم و گاهی در رواق عمران بگذرانیدم و روزها در مقام حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بیایان همی بردم تا بمرتبگی که راهی یافتیم که اگر در آنجا دو سه روزی بگذرانم واصل میشوم و با خود قرار داده بودم که در فصل زمستان اگر بمانم در نجف اشرف بگذرانم و مکاشفات بسیار روی داده بود تا آنکه يك شب که نشسته بودم و در رواق عمران جای داشتم پینکی دست داد گویا بر در روضه مقدسه عسکرینم و قبر منور آن دو حضرت در نهایت

ارتفاع و طول و عرض بود صندوق پوشی از مخمل سبز بر آن صندوق پوشانیده اند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه پشت مبارك بر صندوق نهاد و روی بدرگاه بود چون نظرم به آنحضرت افتاد بقرائت این زیارت جامعه که مرا از بر بود شروع کردم تا بتمامت را فرو خواندم و غرض من عرض زیارت و مداحی حضرات ائمة هدی سلام الله تعالی علیهم بود .

و چون پایان رسید فرمود نعمة الزیاده خوب زیارتی است اشارت بقبر و عرض کردم جد شما است آنحضرت تقریر فرمود و گفت داخل شو اندرون رفته و میل بدست راست کرد ایستادم فرمود پیش آی عرض کردم یابن رسول الله بیمی دارم که ترک ادبی از من نمایش تجوید تا کافر شوم فرمود کافر نمی شوی آی دو قدم نزدیک نهادم و بایستادم دیگر باره فرمود پیش آی جلالت آن حضرت مانع و اطاعت امر واجب و باضطراب اندر بودم فرمود بیمناک مباش و پیش آی چون نزدیک شدم بنشستن فرمان کرد بر دوزانوی ادب و حال ارتعاش و اضطراب تمام بنشستم و آنحضرت توجهات بسیار فرمود و اینوقت آن حالت سینه و پینکی بر طرف شد و عشق امیر المؤمنین بعشق حضرت صاحب الامر مبدل گشت و قبل از این واقعه مفارقت را متمنع میداشتم.

و در آن روز یا دیگر روز زیارت عسکریین صلوات الله علیهم روی نهادم و در آن رفتن و توقف یکشب در آن روضه مقدسه فتوحات عظمیه دست داد و هر چه در آن واقعه دیده بودم بجمله وقوع یافت و این بنده را هیچ شك و شبهتی نیست در اینکه این زیارت از آنحضرت است با اینکه قطع نظر از این خواب و واقعه فصاحت و بلاغت و جامعیت اوصافی که هر يك از آنها در اخبار بسیار واقع شده است دلیل بر صحت آن است بعلاوه اینکه مانند صندوق علیه الرحمة در این کتاب و در کتاب عیون بصحت آن حکم فرمود و روات خبر نیز در شمار ثقات هستند معلوم باد این خواب را که در شرح الزیارة بزبان تازی مینگارد با آنچه در شرح فقیه بزبان فارسی مرقوم قدری تفاوت دارد والطف وابین است هر کس خواهد

از آنجا استفاده خواهد کرد و در قصص الزیاره نیز با اندک تفاوتی رقم شده است.

بلجمله مجلسی اول در سبب گفتن صد تکبیر در مقدمه زیارت مسطوره میفرماید دور نیست این باشد که چون بیشتر طبایع بغلو مایل است مبدا از عبارات غریبه امثال این زیارات که بر مقامات عالیه سامیه ائمه هدی صلوات الله علیهم حکایت دارد بغلو افتد یا از عظمت و بزرگی خدای متعال و خلاق لایزال غافل شوند چنانکه علت تسبیح و تکبیر و تهلیل و تمجید و تقدیس و تمجید گروه ملائکه نیز از این است با اینکه اکثر اهل عالم هر چند در معرفت ائمه سبحانی سعی و کوشش مینمایند از صد هزاران هزارها نتوانسته بر یکی از آنجمله مطلع شوند مثل دو جوهری است گران قیمت که بهای هر یک خراج عالمی است و یکی را بر آن دیگر فزون تری بیرون از نهایت است و هر گوهر شناس بهای هر یک را و فرق هر یک را میداند و دیگری که در میان الماس و شیشه امتیاز شمارند حال هر چند بتعریف و تمجید هر یک سخن کند البته از رتبه آن دو بی خبر است و اگر دو تن فاضل عالم باشند که با هم تفاوت بسیار داشته باشند مردی عامی چه داند که فضیلت چیست و افضلیت بچه مرتبه است .

پس اگر مردم غالی جماعت ائمه هدی سلام الله علیهم را خدا خوانند و غلوی چنین کنند یعنی اگر رتبه ایشان بالیقین بالاتر از آن خدائی است که غالی تصور کرده است و ازین جهت است که در اخبار بسیار وارد است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا علی خدای را جز من و تو کسی نمیشناسد و مرا کسی نمیشناسد مگر و تو و ترا نمی شناسد مگر خدا و من از آنجمله یک مرتبه از مراتب غلو آن است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرموده ای علی تو مانند من هستی مگر در نبوت و امثال این عبارت و هیچ شکی نیست که علی علیه السلام پیغمبر نیست پس چنین شخصی که در میان ایشان فرق نگذارد نبوت و کمال آنرا نفهمیده است و چه مرتبتی بزرگ است که به علی سلام الله علیه تفویض نیافته و اگر ممکن بود بآنحضرت بدهند البته میدادند و اینکه علی از بیشتر انبیا علیهم السلام بهتر باشد دلالت بر امکان

نبوت آنحضرت ندارد زیرا که اگر علی با محمد صلی الله علیه وآله وسلم نبود نبوتش ممکن بود لکن چون با آنحضرت بود تساوی با آنحضرت را مانع میگشت یا بواسطه جوهری دیگر است که علم ما از ادراکش قاصر است پس اگر کسی بر مراتب عالیه حضرت مرتضوی آگاه باشد باین گونه مزخرفات زبان نمی گرداند.

شیخ احسانی در سبب تکبیرات صدکانه و معنی آن میگوید یعنی چون بدر روضه مقدسه رسیدی باید مستشعر شوی که این مکان مقدس حظیره القدس و مهوای افنده از ملائکه و جن و انس و معرس ولی حسابی است که ایاب خلق بحضرت آن ولی ایزد وهاب و جایی است که یزدان تعالی حق را بیای کرد و باطل را از جای برآورد و بمیرانده است پس تو در قیام خودت بر حسب ظاهر ایستاده و بر حسب باطن بزانوی خضوع در آمده و بادیده خشوع ناظری گویا تورا بمعرض حساب کشیده و در اینجا است که نامه اعمالت بر تو ناطق و این است که خدای فرموده هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق وموقف و ایستاد نگاه تو در این جاحکم همان موقف حساب روز قیامت را دارد پس بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده ورسوله و اینکه این مکان مقدس موضع شهادتین است از آن باشد که هر کس بداند و بشناسد بکجاست و در چه موقفی وقوف جسته خواهد دانست که حال مانند حال ملائکه است در عالم انوار جایی که انوار محمد و آل محمد صلوات الله علیهم رادیده اند و از کمال فروغ و فروز و شدت درخش گمان برده اند که نور خدای تعالی است پس گفتند سبحان الله و ملائکه گفتند سبحان الله و اگر تو در دعوی محبت آنحضرت و آل او صلوات الله علیهم صادق و ایشان را بنورانیت عارف باشی خواهی دید که تو در مکانی ایستاده که فرشتگان می ایستند و ناظری بآنچه فرشتگان بآن نظر دارند و میشنوی از آنکس که بر درگاه جلالت و ولایت او وقوف جسته یشهد الا اله الا الله وحده لا شریک له و انهم عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامرہ یعلمون یعلم ما بین ایدیهم و

پس در آن هنگام که با گوش شنوای قلب خود شنیدی که میفرماید لا اله الا الله وحده لا شريك له

و بدانستی که سید این پیشوایان دین مبین و فخر ایشان و واسطه در میان ایشان و پروردگار ایشان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم بنده خدا و فرستاده اوست بجمیع مخلوقات خودش اینوقت میگوئی و اشهد ان محمداً صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و این دو شهادت شرح همان است که خدای عزوجل اقامه حق و امامت باطل میفرماید .

بنده حقیر عباسقلی مؤلف کتاب گوید در سبب تکبیرات صدگانه در مقام دیدار قبر شریف بیانی از مجلسی اول و شیخ احسائی علیهما الرحمة مذکور شده والبته آنچه این دو فاضل عارف دانشمند دقیق تحقیق بفرمایند محل اعتماد و اعتنا است و امثال بنده کوتاه نظر را نمی شاید که در موضعی که امثال این تحریر قمقام و بحر طمطم بیاناتی فرمایند به بیانی دیگر تفوه نماید معذلك برای کسب ثواب و عرض خلوص و القوت قلب آنچه بخاطر فاطر خطور مینماید بجلوه ظهور میرساند و تصویب تکذیب آن را بسلق مستقیمه دانایان دقیقه یاب حوالت مینماید عرضه میدارد که قرائت کنندگان این زیارت شریفه جامعه در آن موردیکه مقصد و مقصود است از دو حال چیزی نشاید. یا بفهم لغات و کلمات و کنایات و اشارات عرب آگاهی دارند یا عام و بیگانه است و جز قرائت این عبارات یا شنیدن از قراء و زیارت نامه خوانان بهره بر افزون ندارند اما آنان که بفضل و علم بهره یاب و از تفسیر و تأویل و اشارات و کنایات آیات قرآنی یا کلمات ائمه هدی و اخبار و احادیث ایشان مطلع و بصیر هستند هرگز از قرائت این زیارت و سایر اخبار کثیره در فضایل و مفاخر و مقامات عالیه عجیبه دقیقه که در باره رسول خدا و آل معصومین او صلی الله علیه و آله وارد است غلو نگیرند و از جاده مستقیم توحید و معرفت الهی انحراف

نجویند بلکه اگر کسی بدیده دانش و فکر عمیق نگران آید همان عصمتیکه برای انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام وجوباً قائل هستیم و ادله و براهین و آیات قرآن و اخبار در آن بسیاری بر آن شاهد و اقامت یافته از تمامت معجزاتی که از بدایت تا نهایت مذکور است عجیب تر و عظیم تر است .

زیرا که اول دلیل و سبب و شأن و مقام رتبت امامت و ولایت یا نبوت و رسالت عصمت الهی است و چون این صفت در وجود موجود شد شایستگی نبوت و امامت حاصل و چون بآئمه نایل و باین بخشش الهی واصل شدند استعداداظهار معجزات و کرامات و خوارق عادات یکی از اوصاف و قدرت و توانائی مختص ایشان است چه در شخص تا آن روح و نور و لیاقت و عقل و قابلیت و مقام قدس الهی موجود نباشد که بتواند معصوم معصوم باشد بدولت عصمت خود بیدار نمیگردد تا معصوم من جميع المعاصي الكبيره والصغيره والخطا و السهو والنسيان ومن جميع الزلل والدغل والاصاف المذمومه والطينة الغير الطيبة نباشد لیاقت نبوت و امامت و ولایت و خلافت الله والرسول والوصاية والامانة و قدرت تصرف و امارت و علم در موجودات و حکومت شرعی و مغیبات و حقایق اشیاء و مظهریت اسماء حسنی و جمال و جلال الهی و استفاضه بفیوضات نامتناهی حاصل نکند و اظهار معجزات و خوارق عادات و کرامات و اطواری و افعالیکه از حد و حوصله بشر بیرون است کمتر مقامی از مقامات ایشان است .

چنانکه بسیار وقت میشده است که بیاره محارم اصحاب خود امر میفرموده اند و از او بر حسب امر امام یا نبی بروز معجزات و کرامات یا اطلاع بر علوم و اسرار غیبیه میشده است .

ومعذلك و با این رتبت و منزلت عظیمه موهوبه الهیه هیچ بنده ذلیل بزبان خضوع و خشوع و عرض عبودیت و خوف و تضرع نسبت بعظمت و هیبت و قهاریت و قدرت نامتناهی الهی و اظهار حقارت و انکار خود در حضرت سبحانی باین اندازه و مقدار گوش ندارد و نمیتواند هم داشته باشد زیرا که زبان هر گونه شکر و

عبودیت و خوف و تضرع باندازه معرفت و برخورداری بنعمت و غنای منعم و حاجت متنعّم است و بدیهی است جماعت انبیاء و اوصیای ایشان علیهم السلام از تمامت طبقات مخلوق بانواع نعمات و تکرّمات و افاضات الهیه دنیویّه و اخرویّه کامکار تر و حاجات ایشان بیشتر و خوف و عبودیت ایشان فزون تر است پس چگونه مردم عالم بصیر از قرائت فقرات این زیارت جامعّه که بجمله در نظر اهل دانش بر عبودیت ایشان و عظمت خالق دلالت دارد غالی خواهند شد مگر جز این است که میگوئی سلام بر اهل بیت رسالت و نبوت و مهبط وحی و معدن رحمت و خزان علم و منتهی حلم و اصول کرم و قواد هم و اولیاء نعم و عناصر ابرار و دعائم اختیار و ساسة عیاد و ارکان بلاد و ابواب ایمان و امناء رحمن و سلاله نبیین و صفوة مرسلین و عترت خیره رب العالمین و رحمة الله و برکاته .

یا میگوئی سلام بر حجج الله و محال معرفة الله و ساکن برکته الله و معادن حکمة الله و حفظه سر الله و حملة کتاب الله و اوصیاء نبی الله و ذریة رسول الله و الدعاة الی الله و المخلصین فی توحید الله و عباد المکرمین و بقیة الله و خیرته و حزبه و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ارسله بالهدی و اشهد انکم الائمة الراشدون المعصومون المطیعون الله القائمون بامرہ العاملون بارادته الفائزون بکرامته اصطفاکم بعلمه عصمکم الله من الزلل و آمنکم فی الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس فعظمتم جلاله و اکبرتم شأنه و مجدتم کرمه و ادمتم ذکره و و کدتم میثاقه و احکمتم عقد طاعته و بذلتم انفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه و جاهدتم فی الله حق جهاده و صبرتم فی ذلك منه الی الرضا و سلمتم له الفضا و صدقتم من رسله من مضی و من والاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عادی الله.

و امثال این کلمات و عبارات این زیارت شریفه که بجمله بر اطاعت و عبودیت و خلوص ارادت ایشان در حضرت خالق و عظمت و قدرت نامه کامله الهیه دلیل و برهان است.

آیا این کلمات و عبارات و اشارات اسباب غلو میشود بلکه بر مراتب توحید

ایشان و توجه بمعبود حقیقی و پیوستگی بحضرت او بیشتر خواهد شد چه هر قدر مراتب وشئون انبیاء و ائمه هدی و خلفا و اوصیای ایشان فزوتتر و از استعداد ادراك بشر بیشتر شود بر مقامات عظمت و قدرت و قهاریت خالق ایشان دلالتش بیشتر شود.

مثلاً در این عالم هر قدرشان و جلال وزراء و امراء و مقربان در گاه پادشاهی فزایش گیرد و عظمت و شوکت و اقتدار و غلبه پادشاه بیشتر نمایش جوید چه این کسان بنظر لطف و توجه خاطر و میل طبیعت و دست تربیت پادشاه باین مقامات و استعداد عالیہ تایل شدهاند و گویند وزیر و امیر و مقرب پیشگاه پادشاه از الطاف و مرحام سلطان باین مراتب نایل شده اند و هر وقت بهر يك بیعنایت شود او را معزول و منکوب دارد فوراً از آن حیثیات و شونات ساقط و از آن مقامات هابط میشود و بمحض اینکه پادشاه بدیگری توجه پرداخت پس از اندک مدتی تربیت و تقرب آستان عظمت و دارای همان مقامات بلکه با وفور لیاقت و خردمندی و دانش برتر از آنها خواهد شد .

همچنان گفته میشود پیغمبر خدا و فرستاده خدا و رسول خدا و ولی خدا و خلیفه خدا و برگزیده خدا و پیشوای خلق خدا و ایشان بهر مقام و منزلتی باشند و اگر چه در افعال و اطوار و متظاهر شدن ببعضی ظهورات که از استطاعت بشر خارج است و باید هم باشد چه اگر نباشد امتیازی با امثال خود ندارند و چون امتیازی نباشد تفوق و تحکمی نخواهند داشت بجمله دلالت بر اعلی درجه عبودیت ایشان و قدرت و عظمت معبود ایشان خواهد داشت.

و بر قوت ایمان و دین و استحکام عقاید و صدق نیت و تقویض ایشان و توکل و توسل ایشان بحضرت یزدان افزوده میشود در عرض اینگونه کلمات در زیارات و دقایق مسائل لطایف و حقایق را برایشان معلوم و شئونانی برای انبیا و ائمه هدی بواسطه صدق عبودیت و نهایت اطاعت و عبادت ایشان در حضرت احدیت مکشوف میافتد که اکاذیب و ادعاهای مدعیان کذاب را بیک جو خریدار

واقوال مدعیان و مخالفان را با هیچ چیز برابر نمیشمارند و اظهارات و عقاید ایشان نسبت به پیشوایان دین مبین بجمله از روی علم و فهم و بصیرت و صدق نیت و صفای طویت خواهد شد و در حقیقت در شمار مجاهدین فی دین الله و عقاید حقه خواهد بود و اما کسانی که از علم عربیت و ادبیات بی بهره اند از قرائت اینگونه کلمات و شنیدن آن و بی خبری از معانی و تاویلات آن یا عدم قرائت چه فرقی خواهد داشت بلی از قرائت و ممارست آن قلوب ایشانرا از انوار معارف و برکات توجهات ائمه فروزی دست دهد و اندک اندک بمقامی عالی نایل شوند و بدیده بصیرت کامیاب گردند .

و این بیانی که این بنده حقیر نمودم منافی بیانات شریفه آن در فاضل کامل نیست و مانعة الجمع نمیباشد اگر در نظر اهل نظر نا مطبوع نباشد از نظر نمی افتد و اگر قابل نظر ندانند نظری به آن نخواهد بود و معذرت تقصیر و جسارت را پذیرفتار خواهند گشت و العذر عند کرام الناس مقبول . پس می توان گفت این صد تکبیر یکی از جهانش این خواهد بود که هر کس در موقعی و ملاقات شیء عظیم و غریب و بیرون از توقع بر حسب عادت میگوید الله اکبر یا میگوید خداوند عظیم است یا از کمال شگفتی و تعجب از حدوث حادثه عظیم میگوید سبحان الله یا دیدار جمالی دلا را و مطبوع دلپسندی میگوید خداوند بزرگ است و العظمة الله خداوند قادر است خداوند حکیم است خداوند عالم است می داند چه می کند .

خدایا بزرگی سزاوار تو است و البته هر کس بمشاهد مقدسه ائمه و انوار ساطعه و شئونات عالیه و تعظیم و تکریم ایشان و آن مقاماتی که خدای برای ایشان بدون بهره مندی دیگران مقرر فرموده است برسد و آن اوصاف و احوال را که از اندازه حوصله بشر افزون است بنگرد و آن آداب مردم زائر و استفاضات ایشان و کرامات مشاهده منوره ایشان را مکشوف دارد بایستی برکبر یا و عظمت خالق ایشان و مالک نفوس و شاهد بحیات و ممات ایشان تکبیرها بگوید و چون عدد

صد محل توجه است و تسبیحات حضرت صدیقه کبرا صلوات الله علیها جده معظمه ایشان بر این عدد میباشد بایستی عدد تکبیر را به یکصد دفعه بتمامت آورد والله العالم بما يفعل والله اعلم حیث يجعل رسالته.

و شیخ جلیل احسانی بعد از بیان سبب تکبیر در معنی شهادت بر سالت و دخول و دیدار قبر شریف و لطایف آداب ورود و معنی سکینه و وقار و عدد تکبیرات که راجع پیاره عنوانات و مراتب چهل گانه وجود و سی روزه ماه و انتقالات از حالی بحالی و تصورات بعضی مسایل تا اتصال بقبر منور که اعلی درجه تقرب است بیانات معرفت سمات دارد که هر کسی خواهد رجوع بشرح الزیاره نماید استدراک خواهد کرد.

قال علیه السلام ثم قال السلام علیکم یا اهل بیت النبوة از کلمه ثم مکشوف می آید که تکبیر طوری است غیر از طور سلام و لفظ سلام بمعنی سلامت از آفات و یکی از نام های خداوند است قول خدای لهم دار السلام عند ربهم ای دار الله و هی الجنة نسبتها الیه لشرفها و جایز است که اضافه بیانیه باشد ای دارهی السلام زیرا ساکنان بهشت از آن مکارهی که در دنیا میباشد از حیثیت امراض و رنج و زحمت و فقر و محنت و هموم و غموم و فراق و دوستان و حالات گناه کردن و اندوه پیری و مرگ و اشباه آن سالم و آسوده ماند و نیز بمعنی الله حافظ علیکم میباشد یعنی خداوند حفظ میفرماید برای شما آن نعمتهایی را که در حق شما انعام فرموده است از علوم و اسم اکبر و طهارت از هر گونه رجس و معصوم بودن شما اعمال و اسرار واقوال و احوال شما و تقرب شما بحضرت خدا و محفوظ میدارد شما را از هر چه کرده باشد و مابین اهل و آل در استعمال اهل لغت و اهل شرع عموم و خصوص من وجه است و اگر چه اصل آل اهل است اما گاهی اطلاق میشود آل و مراد بان اشراف اهل هستند پس آل اخص از اهل است و گاهی اهل شرع برعکس این استعمال مینمایند.

چنانکه از سلیمان دیلمی مروی است که در حضور ابی عبدالله عرض کردم

فدايت شوم كيست آل فرمود ذرية محمد صلى الله عليه وسلم فرمود كيست اهل فرمود ائمه عليهم السلام عرض كردم قوله عز و جل ادخلوا آل فرعون اشد العذاب فرمود و الله ما عني الا ابنته .

و هم از ابو بصير مروى است كه بحضرت ابى عبدالله عليه السلام عرض كردم كيست آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم فرمود ذرية او هستند عرض كردم اهل بيتش كيست فرمود ائمة اوصياء عليهم السلام عرض كردم كيست عترت آنحضرت فرمود اصحاب عبا صلوات الله عليهم عرض كردم امتى كيست فرمود آن مؤمنانى هستند كه تصديق آن حضرت را نمودند بآنچه از جانب حق آورده بود و متمسك شدند بآن دو ثقل كه مامور شدند بتمسك بآن دو ثقل كه عبارت از كتاب خدا و عترت او كه آن اهل بيت آن حضرت هستند كه خدای رجس و پليدى را از ايشان ببرد و طهرهم تطهير اوهما الخليفتان على الامة بعده ،

و حاصل اين است كه مراد باهل ائمه معصومين عليهم السلام هستند نه جز ايشان و اين معنى در وقتى است كه سلام فرستادن بر اهل بيت سلام الله عليهم اراده بالا حاله شود لكن اگر اراده اعم از ايشان بشود خلقى از شيعيان نيز بالتبع داخل ميشوند و سلام بر ايشان هم شامل ميگردد چه شيعيان خالصى از خواص اصحاب اهل بيت عليهم السلام محسوب ميشوند از فاضل طينت ايشان مخلوق و بآب ولايت و محبت ايشان معجون شده اند چنانكه سيد بن طاوس عليه الرحمه از حضرت حجت صلواة الله عليه و غيره بر اين منوال روايت کرده است و بيان اين تبعيت مانند تبعيت قائم در مجنى است براى زيد در آنجا كه ميگوئى زيد القائم همانا مجى نسبت داده نشده است مگر بزيد القائم و مى گوئى زيد قائم آمد اما قائم مسند در مجنى نيست و مجنى اصلاً بسوى او اسناد داده نميشود و اين ارتفاع آن بسبب اين است كه اسناد مجنى بسوى زيد بجهت ضم وصف زيد است بزيد پس ضم قائم بسوى او بنياً لاجمال زيدنه براى حال مجنى او تا براى او مشاركتى دست دهد

فارتفع لملاسة لزيد في المعجى پس اتباع ائمه هدى سلام الله تعالى عليهم با ايشان داخل ميشوند بواسطه ملايست آنها با ايشان گاهى كه اسناد داده ميشوند بحضرات ائمه عليهم السلام در آنچه اختصاص دارند بآن از امور مشتر كه ظاهراً پس خواص شيعه داخل ميشوند در تبعيت سلام بر ائمه ايشان بلكه پاره عارفان تفوق داده اند و گفته اند هر وقت در اين موارد بگوئيم السلام عليكم سلام بر شيعيان ايشان را قصد کرده ايم زيرا كه مقام و منزلت ايشان اجل از اين است كه سلام بر ايشان صلوات الله عليهم كنيم و ايشان را مخاطب بداريم و به اين كلام مجنون ليلى تمثّل جست سلامى علي جيران ليلى فانها اعز علي العشاق من ان يسلمانان ضياء الشمس فوق جبينها نعم وجهها الوضاح يشرق حيتما چون ليلى كه چهره اش تابنده تر از آفتاب است نزد عاشقان خونين دل از آن گرامى تر است كه عشاقش خطاب كنند و بتقديم سلامش تصديع دهند لاجرم سلام من در خور همسايگان اوست .

و بعد از اين بيان اگر اراده نمايند باهل بيت همان كه در اخبار خودشان به آن اراده شده است كه مراد از اهل بيت ائمه دوازده گانه ميباشند منافی نخواهد بود در آنچه اراده شده است در اخبار ايشان از اينكه آل همان ذرية هستند و عترت اهل عبا عليهم السلام ميباشند چه معنى كلام آنحضرت عليه السلام آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم ذرية آنحضرت ميباشند براى همان فرق در دلالت مينمايد لفظ ظاهر بر آن و هم چنين در عترت چه ذرية همان عقب و عقب عقب و بمعنى نسل و نسل است چنانكه در قول خداى تعالى ذرية من حملنا مع نوح يعنى سام و حام و يافت پسران نوح عليهم السلام.

و چون از معانى عترت يكي پنج درخت بر ريه شده است كه از اصول و عروق آن روئيده ميشود .

پس مناسب است بملاحظه خصوص اين معنى كه تفسير مينمايد حضرت

صادق عترت را بآل عبا صلوات الله عليهم و اما آنچه اراده میشود از آل و اهل وعترت بالاصل در احادیث متواتره معنی از فریقین عبارت از این چند لفظ حضرات ائمة اثنی عشر عليهم السلام هستند نه جز ایشان .

وقول امام عليه السلام بيت النبوة مراد به بيت ظاهراً بيت محمد صلى الله عليه وآله وسلم است . چنانکه میفرماید وعترتی اهل بیته بنا بر معنی تقدم پس ایشان اهل بيت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم میباشند بر این معنی که ایشان ذریة آنحضرت و از صلب آنحضرت که ایشان ذریة آنحضرت و از صلب آنحضرت هستند یا مراد از بيت بيت العلمی است که همان بيت پیغمبر است و از این روی ائمة هدای را بيت العلم نبوی نامیدند که حفظه علم هستند و اضافه علم نبوت اشارت باین میباشد که این وحی الهی است چه آنحضرت لا ينطق عن الهوى و اما در باطن بيت همان رسول خدای است که خدای تعالی نبوت را در وجود مبارکش قرار داده است و بیوت آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم و رسول الله بيت اعظم بلکه مدينة العلم است و ایشان ابواب مدینه هستند چنانکه در این باب اخبار کثیره وارد است و حاصل این است که مراد از اهل بيت نبوة حضرات ائمه اطهار و بيت النبوة رسول مختار صلى الله عليه وآله وسلم میباشند .

بنده حقیر مؤلف کتاب عرضه میدارد چنان مینماید که آل از اهل اخص باشد چه در حق حضرت عليه السلام و ابوات که قائم آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم و دیگر غالباً آل عبا و آل الله و در صلوات صلى الله عليه وآله وسلم و در مذاکرات اهل بيت عليهم السلام در واقعه هایله کربلا فرموده اند ما آل محمد و در دعوات گفته میشود خدای را به محمد و آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم و خمسه آل عبا صلوات الله عليهم و صادق آل محمد الله و امثال آن.

اما اهل استعمالش اعم است و اهل کل نبی امته چنانکه در تفسیر آیه شریفه و امر اهلك بالصلوة گفته اند یعنی و امر امتك و اهل البيت ساکنان خانه و همچنین اهل الماء چنانکه در حدیث است آن للماء اهلا یعنی ساکناناً لیکونه و گفته میشود اهل اسلام نه اسلام و اهلی از دواب خلاف وحشی است.

و اینکه حضرت صادق عليه السلام در جواب مسائل فرموده است پیغمبران مؤمنانی

هستند که تصدیق بما جاء به من عند الله الي آخر آنچه نمودند شاید راجع به خواص است باشد و گرنه بیشتر امت آنحضرت عاصی و فاسق و فاجر و کاهل بلکه مرتکب معاصی کبیره هستند معذالک از زمره امت آنحضرت و شفاعت و نظر مرحمت و عنایت و امتهای آنحضرت خارج نیستند و آن مؤمنین از امت آنحضرت که دارای آن صفات مذکوره باشند واجب الجنة هستند چنانکه اخبار کثیره در این باب و معنی عترت و شیعه و امت و غیرها در طی این کتب مبارکه مسطور شده است .

و نبوت بمعنی اخبار از مراد الله است بدون واسطه احدی از بشر و بقولی اخبار از حقایق و معارف ربانیه و هی الاخبار عن ذات الحق و اسمائه و صفاته و افعاله و احکامه و تنقم الی النبوة تعریف و هی الاخبار و الانباء عن معرفة الذات والصفات والاسماء والافعال والى نبوة تشریح و این نبوت تشریح باز یادت تبلیغ احکام و تادیب به اخلاق حمیده و تعلیم احکام و قصاص سیاست است که بر سالت موسوم میشود و برخی گفته اند معنی نبوت قبول نفس قدسیه است حقایق معلومات و معقولات را از جوهر عقل اول .

و معنی رسالت تبلیغ این معلومات و معقولات بسوی مستعدین است و میشاید نبوت بمعنی رفعت از ماله بنا ینبو بمعنی ارتفع باشد یعنی یا اهل بیت الرفعة والشان العظیم و نیز رسالت بمعنی اول نبوت و حضرات معصومین علیهم السلام را در محل رسالت چهار مقام است مقام اول مقام سر مقنع بالسر و پوشیده پوشیده است و مقام ثانی مقام تعالی است و آن مقام سر السر است و مقام سوم مقام الابواب است و آن مقام سفارت و وساطت و ترجمه است و مقام چهارم مقام امامت است چنانکه محمد بن حسن صفار از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که باین مواضع شریفه و مقالات نمیفه اشارت میکند و میفرماید ان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سرالس المستر و ترتفع و آن حضرت در این کلمات به معارف سمات اشارت میفرماید بمقام اول باینکه میفرماید و

المستر و ترتع بالسر وبمقام ثاني بقوله عليه السلام باينکه مي فرمايد و باطن الباطن که عبارت از سرالسر و بمقام ثالث بقوله عليه السلام و باطن الظاهر و بمقام چهارم وهو الظاهر و بسوی اخيرين بقوله عليه السلام وهو الحق و بسوی اولين بقوله صلوات الله عليه و حق الحق .

و هم از آنحضرت عليه السلام مروی است ان امرنا سر مستر و سر لا يفيد الا سر و سر على سر و سر مقنع بسر و آنحضرت در اين کلمات اشارت مي فرمايد بمقام اول بقوله عليه السلام سر مقنع بسر و بمقام ثاني بقوله صلوات الله عليه سر على سر و بمقام ثالث بقوله سلام الله عليه و سر لا يفيد الا سر و بمقام رابع بقوله عليه السلام سر مستر اما اول همانا مقام بيان است و دوم مقام معانی است و سوم ابواب است و چهارم امام عليه السلام است.

و در روايتی که از جابر بن عبدالله وارد است اشارت باولين است چنانکه ميگويد حضرت ابی جعفر صلوات الله عليه فرمود :

يا جابر عليك بالبيان المعاني عرض کردم چيست بيان و معانی فرمود اما بيان فهو ان تعرف الله سبحانه ليس كمثل شيء فتعبده ولا تشرك به شيئاً خدای را به بيهمتایی و بی انبازی بشناس و پرستش کن و اما المعاني فنحن معانيه ونحن جنبه و يده و لسانه و امره و حكمه و علمه و حقه اذا شئتنا شاء الله و ويريد الله ما نريده فنحن المثاني الذي اعطانا الله نبينا صلى الله عليه و آله و نحن وجه الله الذي تقلب في الارض بين اظهر كم فمن عرفنا فامامه اليقين و من جهلنا فامامه سجين و لو شئتنا خرقتنا الارض و صعدنا السماء و ان الينا ايب هذا الخلق ثم ان علينا حسابهم.

و اما معانی همانا ما هستيم معانی حضرت سبحانی و مائيم جنب الله و يدالله و لسان الله و امر الله و حكم الله و علم الله الله حق چون خواهيم خدای خواهد و اراده نمايد خدای آنچه را که ما اراده کنيم و مائيم آن مثانی که عطا فرموده است مارا به پيغمبر خودمان صلى الله عليه و آله و سلم و مائيم آن وجه خدای که در صفحه زمين در ميان

شما گردش میکنیم پس هر کس شناخت ما را همانا یقین پیشوا و پیش روی اوست و هر کس شناخت ما را امام و پیش روی او ساجین است و اگر ما بخواهیم زمین را بر هم میدرانیم و بر آسمان بلند میشویم و بدرستی که بازگشت این آفریدگان بسوی ما و از آن پس حساب ایشان بر ما می باشد جنب باجیم مفتوحه و نون ساکنه بمعنی پهلو و جنب الانسان مابین زیر بغل و تهیگاه و بقول صدوق علیه الرحمة معنی جنب الله طاعت خدای و امر خدای و قرب و جوار حضرت پروردگار و کلام علي عليه السلام انا جنب الله بتمام این معانی میتواند حمل شد و کلام اهل بیت علیهم السلام ید الله و جنب الله ای ذات الله تعالی .

و مثانی بامیم مفتوحه و ثاء مثلث نام قرآن است زیرا که اخبار و قصص دو دفعه و مکرر در آن یاد شده یا بسبب اقتران آیه رحمت بآیه عذاب و در ذیل خبری است و اعطیت المثانی مکان الزبور و در این حدیث مذکور نحن المثانی مکان الزبور بطوریکه صدوق علیه الرحمة فرموده است یعنی مائیم کسانی که قرین داشته است پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ما را بقرآن و وصیت فرموده است که مردمان بقرآن و بما تمسک جویند و امش را خبر داده است باینکه ما از هم مفارقت نميجوئیم یعنی ما و قرآن حتی نرد علي الحوض نادر کنار حوض کوثر بدیدار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برسیم خرق بفتح خاء معجمه و سکون بمعنی دریدن است قول خدای تعالی انک لن تخرق الارض یعنی بآخرش نمیرسی و خرق الحلم گاهی کاری پیش آورند و بنمایند بر خلاف آنچه بر حسب عادت جاری است باشد و خرق بمعنی سوراخ کردن در دیوار و جز آن است .

سجین بکسر سین مهمله و جیم مفتوحه موضع لشکر شیطان لعین در پایان هفتم طبقات زمین است و نیز بمعنی صخره و سنگی در زیر زمین هفتمین سر بکسر سین مهمله آنچه در نفس و خاطر مکنون و مخفی میدارند و از این است هذا من سر آل محمد یعنی از مکتوم آل محمد صلی الله علیه و سلم است که برای هر کسی ظاهر نمیشود بعضی از شراح گفتهاند بدانکه سر آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم صعب مستصعب است از آن

جمله چیزی است که پیغمبران و فرشتگان میدانند و این سر آن چیزی است که بتوسط وحی بایشان میرسد و پاره را همان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم میدانند و بر زبان هیچ مخلوقی جز خودشان جاری نمیشود یعنی هیچ آفریده را آن استطاعت و استعداد و روح و نور نیست که طاقت جریان بزبان آورد مگر خود ایشان و این همان سر است که بدون هیچ واسطه بایشان میرسد و این همان سری است که به دستیاری آن و سبب آن آثار ربوبیت از ایشان نمایان می گردد و در این حال مبطلون بشک و ریب میافتند یعنی از شدت غرایب آثار و آیاتی که از این انوار لامعه هویدا میشود بر بوبیت ایشان گمان میبرند و عارفان فایز و برخوردار میشوند یعنی چون بمقام عقل کامل و عرفان شامل نایل هستند از دیدار این عجایب و غرایب بر مدارج ایقان و ایمان و توحید و خدا شناسی ایشان می افزاید پس باین واسطه کافر میشود درباره ایشان کسیکه با نکار و تفریط برود و آنکس که در کار ایشان بغلو و افراط بگذراند و رستگار میگردد و کامیاب میشود که از روی بصیرت سخن کند و تابع نمط اوسط و میانه روی باشد چنانکه فرموده اند نزلونا عن الربوبية وقولوا فينا ما شئتم ما را از مقام ربوبیت و خلاقیت فرود

ما را بیاورید و آفریده و بنده خدای بشمارید و در مدح و ثنا و جلالت و تقر بما به آستان حضرت سبحان آنچه میخواهید بگوئید و المتسر با الشيء المستخفی به واستسر الشيء یعنی استتر و خفی .

شیخ احسائی علیه الرحمه میفرماید بیان اینکه فرموده اند اذا شئنا شاء الله ویریده ما نریده في الجملة چنان است که پاره اولیاء که در کشتی بودند در یا بتلاطم در آمد و بشدت موج گرفت و نزدیک بآن شد که بدریا غرق شوند اهل کشتی بدو پناه آوردند و خواستار شدند که در حضرت سبحان زبان به دعا برگشاید فرمود مرا نمیرسد که بر پروردگار خود اعتراض بجویم و ساکت ببود و چون کار انقلاب دریا و هیجان اش سخت گردید ساکنان کشتی بضجه و فریاد و ناله در آمدند و بدو تضرع کردند این هنگام هر دو لب شریفش را جنبشی خفیف بداد و علی الفور

دریای پرخروش و غوغا ساکت و مردمان آسوده شدند گوئی هرگز دریا موجی بر نیاورده بود و در کشتی و حشتی نیفتاده است در این حال شخصی که از دیرباز بکثرت ملازمت حضرت ولایت ربتش ممتاز و بخدماتش سرافراز بود عرض کرد مرا بفهمان به چه چیز خدای را خواندن گرفتی فرمود انا نترك ما نريد لما يريد فاذا اردنا ترك ما يريد لما نريد ما ترك آنچه خواهیم میگوئیم و خواهش خود را بآنچه خدای بخواد فرو گذار و تقویض مینمائیم و اگر جز این باشد آنچه خدای خواسته برای آنچه خود میخواستیم متروک بداریم.

کنایت از اینکه لا موثر فی ال کون الا الله و ما تسقط من ورقة الا باذن الله پس بعد از آنکه اقرار نمائیم که هیچ برگی از درخت جز باذن خدای نمی افتد و هر چه در هر عالمی خواه جزئی یا کلی روی نماید به اراده و اجازه خداوند و صلاح دید و تقاضای علم و حکمت او و صلاح و ثواب دنیا و آخرت در آن است پس ما را چه میرسد که در مقام استدعای تغییر آن بر آئیم و اگر دیگران که در عالم جهل و عدم بصیرت و بی خبری باشند تقاضائی و استدعائی نمایند بعید نیست چه از نتایج و عواقب امور و احوال بیخبرند اما کسانی که از برکات انوار ساطعه و علم فاخره الهیه دارای شأن و مرتبتی هستند که از بواطن و عواقب امور و حکم الهیه مستحضر هستند البته هر چه خدای بخواد همان را خواهند و هر چه نخواهد همان را نخواهند و خدای نیز با خواست و عدم خواست ایشان معین است چه خواست ایشان خواست او و نخواست ایشان نخواست اوست چنانکه از ایشان ازین پیش در طی این کتب از اینگونه خبر د بیان آن مشروحاً مذکور نموده ام و این صورت آنچه حضرات ائمه علیهم السلام فرموده اند .

و هم در شرح الزیارة از کتاب انیس السمره و سمیر الجلساء از جابر بن یزید جعفری در ذیل حدیثی طویل از حضرت سید الساجدین و امام الموحدین علی بن الحسین علیهما السلام روی است که بعد از آن این قول خدای عز و جل را تلاوت فرمود فالیوم نسیهم کما نسوالفاء یومهم هذا وکانوا بایاتنا یجحدون

پس امروز از نظر عنایت و یادبود انداختیم ایشان را چنانکه فراموش کردند و متذکر چنین روز خود نشدند یعنی یاد از روز قیامت و احوال آن نکردند و در دنیا بآیات مادر مقام جحد و انکار بودند و هی والله آیاتنا و هذه احدها و هذه والله ولایتنا یا جابر امام زین العابدین علیه السلام فرموده اند آیات سوگند بخداوند آیات و این یکی از آنها است و سوگند باخدای ولایة ماست تا آنجا که میفرماید: ای جابر آیا میدانی معرفت چیست المعرفة اثبات التوحید اولاً ثم معرفة المعانی ثانیاً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الارکان خامساً ثم رفة النقباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعاً معنی معرفت و شناسائی خدای متعال اثبات توحید و یگانگی اوست اولاً پس از آن شناختن معانی است ثانیاً و از آن پس شناختن ابواب است ثالثاً بعد از آن شناختن امام است رابعاً و از آن بعد شناختن ارکان است خامساً پس شناختن نقباء است سادساً و از آن پس شناختن نجباء است سابعاً.

وهو قوله عز وجل قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مدداً وتلثلاً ايضاً ولو ان مافي الارض من شجرة. اقلام والبحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم، و از این پیش باین دو آیت مبارکه و تفسیر آن در این کتب اشارت کرده ایم بجمله امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود ای جابر میدانی اثبات توحید و معرفت معانی چیست اما اثبات التوحید معرفة الله القديم الغاية الذي لا تدرکه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير، ثابت کردن توحید شناختن خداوندی است که قدیم است و حادث نیست و پایان و نهایی است که هیچ دیداری ادراك او را نکند و او دیدارها را ادراك نماید و اوست لطيف خبير یعنی خدای را یگانه و باین اوصاف بداند و بشناسد چنانکه خدای تعالی خود را باین اوصاف توصیف کرده است لاجرم شباهتی به هیچ چیز از مخلوقات ندارد.

واما معانی همانا ما هستیم معانی او و ظاهر او در میان شما اخترعنا من نور

ذاته وفوض الينا امور عباده اختراع و ايجاد فرموده است ما را از نوردات خود و تفويض فرموده است بسوی ما امور بستگان خود را الی آخر الحديث .

شيخ احسانى عليه الرحمه ميفرمايد اما مقام اول مسمى باثبات التوحيد وبالسر المقنع بالسر وحق الحق در بيان آن احاديث مرويه از ائمه معصومين عليهم السلام بسيار است از آنجمله اين كلام امير المؤمنين علي عليه السلام است که ميفرمايد لا تحط الا وهام بل تجلى لها بها وبها اقنع منها وميفرمايد نحن اعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا .

دست او هام و پايه گمان و مایه پندار از احاطه بحضرت سبحان و ادراك شئونات ايزد منان بيچاره است بلکه تجلی ميفرمايد برای آنها بخود آنها و هم بوجود آن از آن امتناع ميجويد و مائيم آن اعرافی که شناخته نمی گردد پروردگار جز براه شناسائی ما من ميگويم آنچه اشارت ميکند بسوی اين مقام از حديث ثانی همان وجه سوم از آن است و ايراد از اين مقامی که عبارت از اثبات توحيد است همان معرفت خدای تعالی است بآن صفتی که وصف فرموده است بآن صفت خود را برای آن بندگان که اراده فرموده است شناخته شوند بآن صفت و آن صفت محدثه است که بصفت چیزی از مخلوقات همانند و شبیه نیست که عبارت از آن مقامات و علامات اوست تعطیلی برای آن در هیچ مکانی یعنی در غیبت و حضور تو نیست هر کس اين مقامات و علامات را بشناسد خدای را ميشناسد چه اينها امثال او هستند وليس كمثله شيء و در دعای هر روزی از ماه رجب از حضرت حجت صلوات الله عليه وارد است فجعلتهم معادن لكلماتك و اركاناً لتوحيدك و اياتك و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك لا فرق بينك وبينها الا انهم عبادك و خلقك فتقها ورتقها بيدك بدوها منك وعودها اليك الخ .

پس گردانیدی ایشان را معان کلمات و ارکان توحيد و مقامات خودت که تعطیلی برای آن در هیچ مکانی نیست ميشناسد بآنها تو را هر کسی شناسد تو

را هیچ فرقی در میان تو و آنها نیست جز اینکه آنها بندگان تو و آفریدگان تو فتق و رتق و بست و کنار آنها بدست قدرت تو است بدایت آنها و نمود و وجود آنها از تو است و باز گشت ایشان بحضرت لایزال تو است الی آخر الدعا پس آشکارا شد که ائمه هدی صلوات الله علیهم معادن کلمات خدای سبحان هستند یعنی ایشان را اعضادی مرخلاق خدای را زیرا که علت مادیه جمیع خلق همان شعاع انوار ایشان است که خدای تعالی ایشان را اعضاد برای خلق خود قرار داده است یعنی خلق فرموده است مخلوق خود را از شعاع انوار ایشان و خلائق از اسباب و مسببات کلمات الله تعالی هستند .

چنانکه خداوند عزوجل میفرماید بکلمة منه اسمه المسيح عیسی بن مریم لاجرم حضرات ائمه علیهم السلام معادن کلمات خداوندی باشند و ایزد سبحان ایشانرا در کان توحید خود ساخته است زیرا که آن مقامی که فرقی در میان او و خداوند سبحان نیست جز اینکه وی بنده اوست همان ظهور اوست للعبد بالعبد و ائمه هدی صلوات الله علیهم همان ظاهر باشند چنانکه در تمثیل بالقائم معلوم آید چه در میان قائم و زید یعنی زید القائم فرقی نیست جز اینکه ظهور زید بقیام محدث باو است و رکش قیام است پس حقیقت ائمه هدی مثل قیام و ظهور آن بر این حقیقت بآن حقیقت مثل قائم و قائم همان مقامی است که زید بدان شناخته می شود و می شناسد زید را بآن مقام هر کس بشناسد زید را یعنی شناخته نمیشود زید مگر بقیام.

و مراد باین لفظ و مثل این است که خداوند سبحان شناخته نمیشود مگر باین مقامات و این مقامات متحقق نمیشوند مگر بایشان و در ایشان چنانکه قائم تحقق نمی جوید مگر بقیام و در قیام این معنی کلام علی علیهما السلام شناخته نمی شود خدای مگر بسبب معرفت ما پس ایشان هستند ارکان توحید یزدان و آیاته كذلك و مقاماته و کونه لا تعطیل لها لانها وجه الله خداوند تعالی میفرماید فاینما تولوا فثم وجه الله واثبات توحید نمی تواند شد مگر بخلق فرمودن و وجود

مخلوق چه ذات والا صفات ایزدی اجل از ادراك عقول و توهم اوهام است زیرا که عقول و اوهام ادراك نفوس خود را توانند نمود و بنظایر واشباه خود اشارت توانند کرد و آنچه ما در باب معرفت یاد کردیم همان سبیل معرفت و طریق شناسائی ایشان است که خدای سبحان جز باین طریق شناخته نمی آید و مثال مقامی که همان توحید است القائم است چنانکه گذشت پیش از این چه تو وقتیکه گفتی القائم همان صفت زید میباشد و آن ظهور زید است بقیام و قیام خود زید نیست و ضمیری در آن مستتر نیست جهت فاعلیت قیام زیدو تلك الجهة قائمة بزید قیام صدور و قائمة في غیب قائم قیام ظهور و قائم قائم بها قیام تحقق زیرا که این جهت ظاهر نمی شود مگر در قائم و قائم متحقق نمی گردد مگر بجهت زیرا که آن جهت مبدأ وجود قائم است و آن حرکتی است که احداث کتی است که احداث نموده است آن رازید بنفسها و هی لیست زیداً بلکه حرکتی میباشد پس قائم مثال زید و ظهور آن بفعل زید است پس هر وقت بخواهی زید را بشناسی همانا میشناسی او را بآنچیزی که احداث نموده است برای تو از امثال خودش و وصف خودش مثل قائم وقاعد و متکلم و هذا یعنی مشارالیه و مسمی بزید و آنچه بیش از اینها باشد از امثال او و توصیفات او پس میشناسی زید را بآنچه خودش وصف کرده است نفس خودش را به آن

وهو ما ظهر لك به من هذه الافعال والصفات با اینکه کل این جمله غیر از زید است و هی وان کانت مثله بحیث یکون بینها في جهة التعرف والتعريف والمعرفة مساواة لرجوع ذلك كله بمعزل الا انها محدثة به صادرة عنه لا منه و این قول آنحضرت علیه السلام در دعاء تقدم که میفرماید لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقتک نیک بفهم پس قول حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما که فرمود والله آیاتنا وهذه احدها وذلك في بيانه لقوله تعالى وکانوا باياتنا یجحدون اشارت بهمان است که مذکور داشتیم و ایشان هستند همان صاحب آیاتی که مردم کفار و جماعت مشرکان منکر آن شدند و ایشان همان کسان باشند که از یاد بیفکنند ایشان را چنانکه فراموش نمودند این جماعت لقای روز قیامت را

و این مقام کل آن است و هو مقام والیه يرجع الامرکه یکی از آیات است و آن همان کرداری است که بایشان نمودند گاهی که خیط اصفر و نخ زرد را حرکت دادند و این حکایت حضرت باقر علیه السلام و حرکت دادن آن رشته و ویرانی و زلزله شهر و اضطراب خلق آن شهر است چنانکه در کتاب آنحضرت مذکور نمودیم.

بالجمله میفرماید و این ولایت ایشان علیهم السلام است جز اینکه این مسئله اعلای آن است چه برای آن شبهه نیست چنانکه امام علیه السلام میفرماید اما البیان فهوان تعرف الله بانه لیس کمثله شیء فتعبده ولا یشرک به شیئاً اما اینکه مانند خدای چیزی نیست برای این است که خدای تعالی وصف کرده است نفس خود را برای بندگان و در این گونه وصفی که فرموده است با هیچ چیزی از مخلوق خود مشابه نیست .

و اما اینکه تو عبادت کنی خدای را برای اینکه تعبدالله الظاهر به حتی انه غیبه عن نفسه وعن المخلوقات لا-جرم شخصی عابد توجه نمیجوید مگر بسوی ذات با اینکه هرگز ذات را نمی یابد و همچنین مفقود نمی یابد در آنجا که نمی یابد ابداً و این است مقام سر مقنع بالسر " وحق الحق واین است معنی بیان و توحید و این مقام برای ایشان در آنجایی است که خویشان را چیزی نیابند و خدای را در هر چیزی ظاهر و آشکار یابند قد جعله دکا ودخل المدینة علی حین غفلة من اهلها کان وحده لا یسمع فیها صوتاً الا صوته و این مقام موضع رسالت نمی باشد چه این مقام مصدر از سال است چگونه تواند موضع رسالت بود .

و مقام ثانی مقام معانی و باطن الباطن است و هو السر السرو سر " علی سر " وحق الحق " و هو کونهم معانیه تعالی یعنی علمه و حکمه و امره الی الآخر یعنی آنمقام الهی که وسع السموات والارض و حکمه علی کل الخلق و نعمه علی جمیع خلقه و غیره الذي سن به علی الخلائق و جنبه الذی لا یضام من التجاء الیه و ناماه الذي لا یطاول ولا یحاول و درعه الحصینه و حسنه المنیعه و رحمته الواسعه و قدرته الجامعه و ایادیه الجمیله و عطایاه الجزیله و مواهبه العظیمه و یده العالیة

و این مانند قول تو است که میگوئی قیام زید و قعود زید و حرکت و سکون و تسلط و ایادیه و امتنان و معاقبه و امثال اینها پس این جمله معانی زید است پس کلام ائمه انام علیهم السلام نحن معانیه چنانکه در حدیث جابر گذشت مثل همین است که بدان اشارت کردیم زیرا که این معانی نسبت بذات چیزی نیستند مگر بالذات و تحقق برآی نمیباشد الا بالذات و تذوت آنها بالنسبه بسوی آثار و اعراض آنها است پس اینها نسبت بذات اسماء معانی باین معنی میباشد و نسبت بآثارشان اسماء اعیان و ذوات قائمه بر آثار و اعراض خودشان هستند بمقابله من امداداتها و مقصود بذات و عین جز این نیست پس ایشان در این مقام برترین مقامات موضع رسالت هستند زیرا که این مقام مطارح ارسالات مواد حیات و جودیه است من الماء الاهی و النفس الرحمانی در ایجاد شرعیات و جودیه و ایجاد وجودات شرعیة و این همان دواة اولی است و آن والقلم و ما یسطرون و الماء الذي جعل منه کل شیء حی " و کتاب اول و مفاتیح غیبی است که لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر والبحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لاجبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هو ارض الجرذ و الذیت الذي یکادیضی و لم تمسسه نار و مقام سوم مقام ابواب و باطن " السر " و باطن الظاهر و سر " لا یفیده الا السر و الفارة الی الله عز و جل و ترجمة وحی الله است و بیانش این است که چون آب نخست برارض جرذ و زمین بی سبزه و گیاه و بلد میت و شهریکه از زراعت و روئیدی بی بهره یا مرتع قلوب مردمش از آداب مردمیت و شخم معرفت بی خبر و بعبارت دیگر گاهی که روغن زیت روشنائی از نار و لم تمسسه نار نور علی نور و بعبارت دیگر هر وقت وقوع گیرد دلالت از کلمه که منزجر گردد برای آن عمق اکبر بر معنی میت در قلب بنده مؤمن ظهور می گیرد.

بنابر عبارت اولی زرع و نبات طیب و بر عبارت ثانیه مصباح و ثالثه معنی و مراد از زرع و نبات و مصباح و معنی یک شی واحد است و بیرون از یکی نیست

و این همان اسمی است که اشرفت به السموات والارضون و این همان اسمی است که حکمای اشرافیین نامش را عقل گذارند و اهل شریعت و جماعت متشرعین نامش را قلم و عقل محمدی صلی الله علیه و آله وسلم مینگارند و گاهی روح تحدی صلوات الله علیه و آله بر آن اطلاق میشود و چون ایزد رحمن بر آن استوی خواهد غیوب اشیاء را در آن بودیعت گذارد و این معانی جمیع و باب الله الی خلق الله است .

و چون یزدان متعال عقل را بیافرید فرمود روی بر تاب عقل اطاعت کرد از آن پس فرمود اقبل فرمان پذیر شد و اقبال نمود این وقت رقایق و صور آنها را بسوی قوابلش بیرون کرد در آنچه زوالی ندارد فهو باب الله الی خلقه و چون قوابل از جانب پروردگارش حیات آنها را و تمام آنچه برای آنها است آماده ساخت و قبول نمود این قبول بواسطه آن دیگر و این باب الله الی الخلق است و چون فرمان داد ایشان را بطاعتش و ایشان امتثال فرمانش را فرمودند اعمال ایشان بالواسطه و توجه بآن بحضرت سبحان پذیرفته آمد. و باین سبب اعمال ایشان را بلند ساخت فهو باب الخلق الی الله است

و این وساطت و ترجمه و سفارت عامه در جمیع وجودات شرعیة و شرعیات موجود است پس حضرات ائمه هدی در این مقام موضع رسالت بالنسبة بسوی مقام . اول محل وحی و مهبط نور و مسقط نجوم سبحانی جلت عظمه هستند و هم چنین است بالنسبه بسوی مقام ثانی که این انوار ساطعه آسمان ولایت و امامت حفظه شریعت یزدانی و موضع رسالت ثانی من الاول هستند لیرجموا من دونهم الامدادات ممن هو فوقهم .

و مقام چهارم مقام امامت است وهو الحق وهو الظاهر وهو السر المستر وهو الله مقام حجة الله علی خلقه و خلیفته فی ارضه که خداوند تعالی فرض و واجب ساخته است طاعت او را بر تمام مخلوقات خود و اوراقیم بر عباد و حفیظ و شاهد وداعی الی و هادی الی سبیل الله و وجه الله الذی یتقلب فی الارض و عین ناظره یزدانی در میان بندگان سبحانی فرموده و امام علیه السلام فکاک اقرمات معظله و فاتح حصون فول

مقفله وقصر مشيد و بئر معطله وملجأها ربين و عصمت معتصمين وأمن خائفين وعون مومنين است پس امام در اين مقام موضع رسالت است يعنى جميع احكامى كه خداى تعالى برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحى فرموده نزد ائمه طاهرين و اوصياى خاتم النبیین صلوات الله عليهم اجمعين است پس ايشان باشند حفظه او و نگاهبان ودایع آن حضرت از حيثيت حكم و علم و فهم و ذكر و فكر و غير ذلك .

پس اين ائمه دين مبين موضع رسالت هستند در احوال ثلاثه هر مقامى بحسب و حيثيت خودش بخلاف مقام اول است چه آن يك صلاحيت موضعيت را ندارد چه قبل از آن ارسالی نيست و اگر بجر موضع قرائت شود و عطف بر بيت باشد يعنى يا اهل موضع الرساله جايز است و موضع رسالت همان حضرت رسول خداى صلى الله عليه وآله وسلم خواهد بود پس بايد در اين معنى ملاحظه و دقت نمود نمود الله اعلم حيث يجعل رسالته .

پس استحقاق آنحضرت برای خداوندش موضع رسالت گردانیده بعلت نوریت طینت و اعتدال قابلیت و استقامت و صفای سریرت و عظم و بزرگی مسارعت آنحضرت بسوی طاعت پروردگار آنحضرت است چندانکه آنحضرت متفرد در این صفات و الاصفات و امثال آن از صفات کمالات از تمامت مخلوقات خداوند تعالی است و هیچکس در هیچیک از این صفات از تمامت خلق با آنحضرت مساوی و با آنحضرت نزدیک نتوانند شد مگر پسر عمش علی بن ابیطالب و دخترش صدیقه کبری بتول عذراء و فرزندان ائمه طاهرين عليهم السلام اجمعين پس رسول خداى صلى الله عليه وآله وسلم امام ائمه هدى صلوات الله عليهم در هر مقام از این مقامات چهار گانه واسطه در میان ايشان و خداوند تعالی است و باعتبار دیگر این چهارده تن معصوم صفات خدا و اسماء خدا و آلاء خدا و نعم خدا و رحمت واسعه خدا و رحمت مکتوبه خدا هستند و هم معانیه چنانکه اشارت رفت.

و ايشان هستند آن وجه اللهی كه اولیای عظام بايشان توجه جویند و ايشان هستند اسم اكبر مبارك ذي الجلال و الاكرام و وجه الله الباقي بعد از فنای

هر چیز و آن وجهی که یتقلب فی الارض و مقصد هر کس که روی نیاز و ارادت و طاعت بایشان آورد و سایر من مطیع حیث یحب الله و من عاصی حیث یکره الله و ایشان هستند ادعیه غیب خداوندی و ایشان هستند ظاهر او در سایر مراتب و جمیع معانی و مقامات آیات ایشان در تمامت آفاق و نفوس خلائق ظاهر و معجزات ایشان باهر است و ایشان ملوک و پادشاهان دنیا و آخرت هستند اللهم صلی علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

و اینکه سابقاً گفتم اگر موضع بجز قرائت بشود نه آن است که مقصود این بوده باشد که نسختی دیده باشم که مجرور رقم کرده اند بلکه بر طریق احتمال صحت معنی بر این تقدیر یاد کردم و ما بفتح قرائت میکنیم باین معنی که جمع آنچه از علوم یا آنچه خدای فرستاد بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم وصول یافته است بعلی و فاطمه و آلطیین رسول الله صلی الله علیهم اجمعین رسیده است .

و با حدیث مرویه از کتاب کافی از حضرت ابی عبدالله و ابی جعفر و حضرت امیرالمؤمنین در باره دور مانه که جبرئیل از برای رسول خدای صلی الله علیهم و خوردن رسول خدای یکی را و دو نصف کردن آن دیگر را و یک نصف را خود آنحضرت خوردن و آن نیمه را بعلی علیه السلام خوراندن و اینکه رمانه اول نبوت و مخصوص بخود آنحضرت در مانه دوم علم است و علی صلوات الله علیه در امر علم با رسول خدای شریک است لاجرم سوگند با خدای رسول خدای هیچ حرفی نیاموخت از آنچه خدایش آموخت جز اینکه به علی علیه السلام آموخت و از آن پس این علم بما منتهی شد.

و حدیث علی علیه السلام که هر وقت بحضرت رسول خدای در بعضی منازل آن حضرت اندر میشدم با من خلوت میفرمود و زنان آنحضرت بیای میشدند و جز من هیچکس در حضرتش نمیماند و هر وقت به منزل من برای خلوت نمودن با من میآمد نه فاطمه و نه هیچیک از فرزندانم یعنی اولاد فاطمه صلوات الله علیهم در آن جا بیای نمی شدند الی آخر الحدیث .

و نیز در ذیل حدیث دیگر امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود برادرم یعنی رسول خدای بامن حدیث فرمود که من خاتم انوار پیغمبرم و بدرستی که من خاتم انوار هستم وانی کلفت مالم یكلفوا و من مکلف شدم آنچه را که ایشان مکلف نشدند و این کنایت از این است که شأن و علم و مقامات آنحضرت از تمامت ایشان برتر و بیشتر است و علم آنحضرت و رتبت آنحضرت از علوم و شئون تمام آنحضرات اولیای عظام و اوصیای فخام علیهم السلام خواه فرداً فرد یا اگر علم و مقامات همگی را در یک جای بسجند باندازه علم و شأن آنحضرت نمی شود چه تکلیف هر کسی باندازه شأن و علم و استعداد و لیاقت او و تقاضای افهام و کمالات مردم دوره او و است و شیعت اوست .

و اني لا علم الف كلمة ما يعلمها غيري وغير محمد صلى الله عليه وآله وسلم ما منها كلمة الا مفتاح الف باب بعدما تعملون منها كلمة واحدة غير انكم نفرون منها آية واحدة في القرآن همانا میدانم هزار کلمه را که جز من و جز رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بر آن عالم و آگاه نیست و هیچ کلمه از این هزار کلمه را که جز من و جز رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بر آن عالم و آگاه نیست و هیچ کلمات از این هزار کلمه نیست مگر اینکه مفتاح و کلید هزار باب است بعد از آنکه شما یکی از آن کلمات را بعمل نیاورده اید جز اینکه شما قرائت کرده اید از آنها يك آیت را در قرآن.

و حاصل این است که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم باین معانی مذکوره و اشباه این بموضع رسالت هستند نه به آن معنی که ایشان رسولانی باشند که که محل رسالت هستند و به ایشان وحی میشود چنانکه پاره از جماعت غلاة تو هم کرده اند و البته دروغ گفته اند همانا ائمه هدی صلی الله علیهم محدثون هستند یعنی ملک با ایشان حدیث میرانده است و عرض اخبار می نموده است چنانکه از این پیش در مقامات متعدده در طی این کتب باین احادیث و کیفیت محدث و فرق باوصی و نبی و امام و الهام مشروحاً اشارت کرده ایم راقم کلمات معروض میدارد شیخ جلیل علیه الرحمه در این تشریحات و تشکیلات از حفظ مراتب و عرفان

و رعایت حدود اسلامیت و ایقان خودداری نغمه جزاء الله حق الجزاء.

جز صاحبان معانی باطنیه و ادراکات ظواهر عالییه فهم اینگونه معنی و ظواهر مظاهر و حقایق شئون ظواهر را توانند کرد مگر انوار معارف در اسرار عوارف بتابد و درخشش عرفات قلب ظلمت توامان را روشن و از ازار توحید و ایمان گلشن سازد و جز بنور عرفان نعت ایقان حاصل نشود و جز با دولت حکمت از نعمت کفران فراغت نرسد و به برکت امتیاز حق از باطل واصل نشوند چنانکه آیه وافی دلالت و اتینا لقمان الحکمة وفصل الخطاب مؤید این بیان است اگر حکمت نبود از فصل الخطاب بهره کامل حاصل نمی گشت و سلیمان با رتبت نبوت بصفه حکمت موصوف و موسوم نمی آمد و عرفای حقه و حکمای الهی دارای این مقامات عالییه نمی گردیدند .

اما سایر تاویلی دیگر نمود و گفت نبوت خاصه و ولایت مطلقه دارای دو مقام و مرتبت باین حیثیت که در کلمات و اخبار و بیانات و بینات خودشان وارد است استنباط بعضی لطایف میتوان کرد اولاً آیات خداوند تعالی تمام ماسوی الله است و چون علت غائی خلقت معرفت و ادراک معرفت الهی و عادت خدا بوجود مبارك این انوار طیبیه و کلمه بنا عرف الله و بنا عبدالله و لولا نا ماعرف الله و ما عبدالله مؤید معنی خدای شناسی و خدای پرستی است و تمام مخلوقات من الاول و الاخر از برکت و طفیل ذات و وجود عالی صفات پیغمبر و ائمه هدا صلوات الله علیهم موجود و شناسائی بظهور آیات و موجودات است .

پس بر حسب معنی بلکه بر حسب ظاهر نیز در نظر اهل معنی آیات حقیقیه و طیبیه کامله دائمه مقدسه الهیه که به بقای آن تمام موجودات علویه و سفلیه و دنیویه و اخرویه و بعبارة اخری هر چه خدای از ازل الازل خلق کرده و ابد الابد خواهد فرمود همین ارواح مقدسه و انوار مظهره هستند و ایشان علت غائی خلقت میباشند چه علت غائی معرفت و ظهور معرفت بوجود آیات و اطلاق مطلق

منصرف بفرد کامل و فرد کامل جز صادر اول و اولیای او که درهای علوم و اسرار و محارم در گاه ایزد قهار هستند نیست و ازین است که میفرماید هی والله آیاتنا و هی والله ولا یتنا .

پس مصداق کل و حقیقت کلی ایشان باشند و شان این آیات بدان درجه رفیعه است که تکذیب آن مجازاتش بمکافات نسهم که سقوط از مقامات نظر رحمت و توجه الهی نسبت ببندگان و سختترین عذابها و نکالها و بیزاری حضرت باری از ایشان است چه تکذیب ایشان با تکذیب و انکار پروردگار قهار مساوی و مانند آنست که یکباره خالق و رازق و موجد و فاطر خود را از خاطر سترده باشند .

و همچنین ولایت و مقام امامت همین حال را دارد چه تکذیب و انکارش بانکار نبوت و توحید بازگشت مینماید و باین علت است که میفرماید ما الله و عین الله و علم الله الذی وسع السموات والارض ویدالله ولسان الله و امثال آن هستیم چه اگر این ذوات مقدسه و این مخلوق خالق الخلق اجمعین نبودند خدای تعالی را نمیشناختند و باین صفات و معانی توصیف و بعظمت و جلال لایزال و وحدانیت عبادت نمیکردند و بواسطه این امتیاز یکه این انوار طیبیه و اسرار کلیه و انوار الهیه دارند میفرماید ما را از نور ذات خودش اختراع و ایجاد فرمود و این مقام برای سایر نفوس علویه و قدسیه و سفلیه و حیوانیه و انسانیه و ملکوتیه و سایر انبیا و اولیاء علیهم السلام مذکور نشده است که از نور ذات الهی اختراع شده اند بلکه ما سوی الله تعالی از انوار ایشان موجود گردیده اند.

و بعد از آن میفرماید ما را حکمران عباد خود ساخت و امور ایشان را بما تفویض فرمود یعنی چون وجود ما را در مقام مخلوقیت بدان رثبت والا اختصاص داد و ما را معانی و مظاهر خود فرمود امور مخلوق خود را بما مفوض نمود چه نمره اول و مخلوق نوع آدمیزاده است که بر سایر افراد ترجیح دارد بلکه بواسطه گوهر مهلی و روح انسانی که در وی است و معرفت کامله و توحید بالاصاله خدائی از وی ظاهر تواند شد و مظهر عالی است .

پس سایر مخلوق نسبت با و مادون و محکوم او هستند و برای او خلق شده اند پس وقتیکه امور ایشان تفویض بامام علیه السلام بشود امور تمام مخلوق بلا استثنا بایشان تفویض است و این تفویض نه بآن معنی است که گروه مفوضه عقیدت دارند و لغو و بیهوده یاد میکنند و حال اینکه کل یوم هو فی شأن ویداه مبسوطان .

اگر در تمام آیات خالقیت خدایا رزاقیت یا فاطریت یا صانعیت یا هر صفتی که ذات واجب اتصافش بآن واجب و از شئونات و اجبیه و لازمه اوست آنی بتعطیل بگذرد البته ذات باری تعالی در آن بآن صفت متصف نمی باشد و با مقام الهیت و و انصاف بآن صفت مخالف و بایستی نعوذ بالله عزوجل در آن آن خدای تعالی خود را خالق یارزاق نخواند و ذلك لا يجوز ابدأً زیرا که در همان آن بایستی حالت فنا و فساد در ماسوی الله پدید و رشته معبودیت از مخلوقیت مقطوع آید و هرگز نشاید مثلاً آفتاب عالمتاب که نسبت نورش بسایر انوار خاصه در حکم مرده چراغی نسبت بآفتاب بلکه بسی کمتر است هیچوقت از اشاره و پراکنده داشتن نور و فروغ خود معزول نیست مگر اینکه خدای تعالی زوالش را بخواهد و اگر ساعتی برآید و تابش از وی نیاید آفتابش نخوانند و فوراً جرمش از نورش منفصل و از تربیت اشیاء و افعالیکه بشمس راجع است باز میماند.

و چون حال آفتاب که یکی از شمس و نجوم و سیارات عدیده است براین منوال باشد معلوم است شأن خلاقیت خالق کوراند در کرورها آفتاب و ماه و دیگر مخلوقات چیست و چگونه است .

پس تفویض امر عباد بائمه راشدین و رشاد صلوات الله علیهم را میتوان باین عنوان معین داشت که چون خدای تعالی ایشانرا از نور ذات خود ایجاد و بتمام اسرار و علم باطنیه و ظاهریه و کمالیه رتب کمالی بیمهال و مظهر جمال و جلال و پیشکار کامل العیار پیشگاه آفرینش گردانید لهذا آنچه خواهند و کنند و و نخواهند و نکنند خدای خواسته و کند و نخواسته و نکند و چون مظاهر او هستند توجهات ایشان بامور مخلوق اتصال بمبدأ کل دارد و چنان است که حق تعالی

و چون انفصال و انقطاعی برای ایشان در این مراتب کمالیه از حضرت ذی الجلال نیست چنانست که خدای خود کند و خود خواهد و چون از نوردهای ایزدی هستند چنانست که تفویض بغیر نشده باشد پس با این بیان هرگز نمیشاید که معنی تفویض را آنچه گروه مفوضه قائل هستند موکول و مفوض داشت.

پس باعتبار معنی باطنی معانی حضرت سبحانی و باعتبار این تفویض ظواهر و مظاهر یزدانی هستند چنانکه و اشرف الارض بنور کم و فصل الخطاب عندکم و آیات الله لدیکم و غرائمه فیکم و نوره و برهانه عندکم و امره الیکم و المظهرین لامر الله و نهیه و محل معرفة الله و مساکن بركة الله و معادن حکمة الله و حفظة سر الله و حمله کتاب الله و اوصیاء نبی الله و امثال این کلمات و عبارات که در این زیارت مبارک که جامعه مذکور و از این پس مشروح میشود در معانی و مبانی هر یک از این کلمات معجزات سمات تامل نمایند بر آنچه یاد کردیم شاهد و مصدق میباشد و از آنجا شأن رسول و رسالت تبلیغ احکام خدائی و آیات سماوی و کتب الهیه است

اجمالاً- خواه بطریق وحی یا بطریق دیگر یا بلاواسطه و چون پیغمبر از این جهات بهره بردارد و دایع نبوتیه رسالتیه و ابلاغیه او با وصی اوست تا حافظ و مفسر و مبین آن گردد البته پیغمبر اینو دایع را که باید ابلاغ کند و بامانت بسپارد ناقص نمیگذارد و بجمله ادا و بوصی خود تسلیم و تعلیم مینماید چه اگر چنین نکند در تعیین تکالیف و ابلاغ احکام که موجب نظام و قوام عالم و بنی آدم است نقصان میرسد و این مخالف مأموریت و تکلیف ابلاغیه او و اراده ایزد تعالی است و چون هر چه دارد تسلیم و تحویل نماید البته آن وصی و وصی بعد از وصی موضع رسالت و حافظ امانت و مبین احکام او خواهد بود و در این معنی که اشکالی پدید نمیشود و ازین پیش در طی اخبار سابقه باین مطلب مفصلاً گزارش رفت .

و هم در این خبر معلوم شد که حضرت صدیقه طاهره ولیة الله العظمی فاطمه

زهراء صلوات الله عليها را تا چه مقدار عظمت شان و مقام است که نالی رتبت امامت و حاکی مقام نبوت است چه علی علیه السلام میفرماید:

هر وقت رسولخداى صلى الله عليه وآله وسلم را در خانه زنان خود با من خلوت میکرد ما همه میرفتند واحدى بجای نمیماند و چون در منزل من خلوت میفرمود: فاطمه و فرزندانم بیای نمی شدند از اینجا معلوم میشود که حضرت فاطمه شأن و لیاقت حفظ اسرار و علم نبوت و امامت را دارد و با علی و دو فرزندش حسنین که امام هستند حضور می یافته است و البته از جانب خدای تعالی دارای روح و نور و عقل و استعدادی بوده است که میتوانسته است در چنین مواقع و کشف اسرار و علومیکه آسمانها وزمین و جبال از حملش عاجز بودند حافظ و نگاهبان باشد.

و این معنی نیز مکشوف است که رسولخداى را بخلى نیست و اگر در زوجات مؤمنه مؤثقه آنحضرت مثل ام سلمه رضی الله عنها استعداد جلوس واستماع اخبار و علم خاصه را میداشتند منزل را از ایشان خلوت نمیخواست و همچنین البته شأن و رتبتی که امیرالمؤمنین علیه السلام را که در نفس رسولخداى و با آنحضرت از يك نور واحد هستند در حمل وسمع اخبار و اسرار و آیات مخصوصه الهیه میباشد مخصوص بخود آنحضرت است چنانکه میفرماید بدرستیکه من هزار کلمه را میدانم که غیر از من و غیر از محمد صلی الله علیه وآله وسلم نمیدانند و در این حیثیت از ثالثی یاد نمی کند و ازین پیش در باب این تعلیمات رسولخداى و اینکه تاکنون از آنها دو حرف حتى الساعة بیرون نیامده یا اینکه رسولخداى صلی الله علیه وآله وسلم وصیت فرمود بسوي علي عليه السلام هزار کلمه و هزار باب میگشاید و مفتوح میدارد هر کلمه و هر باب هزار کلمه و هزار باب را.

و در خبر دیگر فرمود مردمان ندانستند و نمیدانند که رسولخداى با آن حضرت چه حدیث فرمود اخبار مفرده و بیانات دقیقه مسطور شد.

و چون رسولخداى خاتم انبیاء بود و بعد از آنحضرت پیغمبری نمیباشد و سلسله نبوت ت ختم شد و اگر فرزندی ذکور از آنحضرت بجای میماند بواسطه

آنحضرت و مقامات عالیله که در حضرت احدیت دارد شایسته چنان بود که وصی و امام گردد و اگر چنین میشد با مقام ولایت و وصایت علی بن ابیطالب سلام الله علیه که ولایتش از جانب خدای و با نبوت اخوت دارد منافی بود و اگر با آنحضرت میشد و از خاندان رسالت بیرون میگشت این نیز مخالف شئون نبوت خاصه و خاتمیت بود.

لاجرم حکمت حکیم مطلق و مشیت خالق عادل بر آن تعلق گرفت که فاطمه دختر رسولخداى دارای هر دو جنبه گردد و حفظ مقام رسالت و ولایت را بفرماید تا این منصب و مقام منیع الهی از خاندان رسالت پناهی خارج و مقام علی علیه السلام و ذریه ایشان محفوظ و تا قیامت منصب والای و وصایت و امامت از دودمان رسالت و ولایت انتقال نیابد .

و اگر هر شأن و مقامی برای ذریه فاطمه که بازگشتش بحضرت ختمی مرتبت است قائل شوند حتی نزول ملائکه و معجزات و خوارق عادات و کرامات و علوم قرآنی و تفسیر و تاویل آن و غیرها ما یه مزید شرف و مباهات دودمان خاتم پیغمبر صلوات الله علیه واله استناد و بجد بزرگوار خود رسولخداى اعتماد جوید و پایان تمام مناقب و مفاخر و فضایل به آنحضرت ختمی مرتبت اتصال گیرد.

پس آنچه گویند رسولخداى گفته و آنچه رسولخداى فرموده بدو فرموده و وحی کرده است ازین است که در سلام بر ایشان عرض می نمایند و مختلف الملائکه یعنی محل تردد فرشتگان هستند و منتهی میشود تردد ملائکه ابتداء و انتهاء بحضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم برای خدمت گذاری و اکتساب کمالات و تکمیل استعدادات و در تبلیغ احکام من المحتوم من خلق و رزق و موت و حیوة و ما یحدث فی کل مشاء و مردد و مقدر و مقضی و ممضی و مکتوب و مؤجل و مأذون الیهم چه حضرات معصومین علیهم السلام ابواب فیض و منبع خیر هستند.

پس ملائکه می آورند ایشانرا بآنچه بروز و ظهور میجوید از الهامات و قذوف یعنی میافتد در قلب و آنچه جاری میگردد بآن اقلام و امضا می نماید بان احتام از آنچه در تحت مشیت است از سابق علم خدای و مقدر حکم او و مبلغ

ملائکه آنچه را که نازل شده است به آن برایشان عن امرهم الی ما یشاء الله من خلقه.

پس ائمه صلوات الله علیهم ابواب الله تعالی هستند در جمیع ذرات وجود در صدور و ورود .

پس ملائکه که بسوی ایشان فرستاده میشوند تتلقى ما تنزل به الیهم عن انوار هم امثال حقایقهم و تبلغه الی آثار هم و صورهم و بیوتهم و مواطنهم و غنمهم و انعامهم فهم یتلقون عنهم و یبلغون هم تلقوه الا تلقوه الا انهم یأخذون عن غیبهم و یوصلونه الی شهادتهم کنایت از اینکه اگر فرشتگان را علمی و خبری و ابلاغی بایشان باشد هم از ایشان بایشان است از انوار ساطعه و نفوس لامعه و علم فاخره و تعلیمات باطنیه خود ایشان و از غیوب خود ایشان حاصل میکند و شاید خود ملائکه نیز ندانند از کجا میدانند و حاصل کرده اند.

آنگاه از عوالم غیوب و اسرار معنویه خود ائمه هدی صلوات الله علیهم برخی عالم شهادت و شهود ایشان میرسانند.

چنانکه ابری از دریا برگردد و بدریا برساند و بخاری از دریا برآید و زمین را به جریان عیون و انها رمایه و رو سفید روی و نامدار نماید اما در یا بزبان حال گوید هذه بضاعتنا ردت الینا اما نسبت به بحار بیکران و عیون بی چگونه و چون این ابحار علم ربانی و ینابیع اسرار سبحانی هزاران هزار ها ملائکه و جبرائیل و میکائیل خوشه چین خرمن و بحار سرشار غدیری سبک بار است.

شیخ احسانی میفرماید و مثال این بیان و معنی این در نفس تو این است که آن خواطری که بواسطه تذکر و فهم و معرفت بر تو وارد میشود تا از برکت آنها استفاده علوم و فهم و تذکر را مینمائی همانا از قلب تو بر تو وارد می نماید .

و این مسئله بیان این ملائکه و فرشتگانی است که میرسانند در صدور مبارکه ائمه هدی سلام الله تعالی علیهم وحی والهامات را از مبدأ اما این ارسال

ملائکه همانا از انوار حقایق آل محمد صلی الله علیهم است .

یعنی این ملائکه مرسلین آنچه را بصدور مبارکه ایشان از وحی و الهام میرسانند از خود ایشان و انوار ایشان است چه واسطه در میانه حق و مخلوق جز این انوار طیبیه نیست .

و هر چه بعد از ایشان تمشی گیرد مؤخر از ایشان و بواسطه ایشان است و اگر چه وحی و الهام باشد از حقایق انوار و نفایس انفاس خودشان است چه اسماء حسنی الهی که مؤثرات اثرات کلیه و جزئیه هستند خود ایشان می باشند.

پس ملائکه و قوای آنها و افعال و اعمال و ابلاغات و الهامات آنها نیز از خود ایشان است فهم المعلمون للخلق اجمعین.

آنچه استاد ازل گفت بگو میگویند چه جملگی مخلوق در پس پرده طوطی صفت باشند و استاد و معلم ازل مخلوق ایشان هستند و اگر جز این بودی نمی فرمودند بنا عرف الله و بنا عبدالله چنانکه از این پیش در ذیل کتاب احوال حضرت امام رضا علیه السلام و حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسطور شد وان الملائكة لخدانا و خدام محبینا یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم علیه السلام ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء والارض و میفرماید چون ملائکه آفریده شدند و ارواح ما را نور واحد دیدند النظموا امرنا فسیبنا .

لمعلم الملائكة انا خلق مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا.

امر ما و جلالت و عظمت و ابهت شأن ما را ملائکه ما را بسی عظیم شمردند یعنی نسبت بوجود خودشان چندان اعظم و ارفع دیدند که ما را غیر از خود و بیرون از حالت مخلوقیت بلکه در عالم خالفیت دانستند .

لا-جرم ما زبان به تسبیح خدای و ستودن صفات خلافت خالق متعال و شکر نعمتهای او که ما را بیافرید و از نیستی به هستی آورد بر گشودیم تا ملائکه بدانند هر چند ما جز ایشان هستیم اما مخلوق خالق هستیم که هیچ مخلوقی را

بشناخت کنه ذاتش راه نیست و از صفات ما یعنی از صفاتی که در خود مخلوق است منزّه است.

لاجرم ملائکه خدای را تسبیح نمودند و از صفات منزّه داشتند و چون مشاهدت عظمت شأن ما را کردند یعنی چنان شأن و منزلتی بیرون از اندازه خودشان در ما بدیدند ما به تهلیل پرداختیم تا ملائکه بدانند ما بندگان هستیم و خدایان نیستیم و معبود مادیگری است .

پس گفتند لا اله الا الله یعنی بدانستند جز خدای خدائی نیست و اگر ما را خدایان می انگاشتند بر خلاف ظنون ایشان است .

پس به توحید رب مجید زبان بگردانیدند و چون مشاهدت بزرگی محل ما را دیدند زبان به تکبیر خدای برگشودیم تا ملائکه بدانند که خدای تعالی از آن اکبر است که کسی بمحلی عظیم نایل گردد الا به جز بخواست او و چون ملائکه مشاهدت آن عز و قوتی را نمودند که خدای برای ما مقرر فرموده است مشاهدت نمودند گفتیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تا ملائکه بدانند حول و قوتی جز بخدای حاصل نشود و چون ملائکه مشاهدت نمودند آن را که خدای بر ما انعام کرد و طاعت ما را واجب ساخته است گفتیم الحمد لله تا ملائکه بدانند آنچه خدای تعالی ذکره را بر ما حق و سزاوار گردیده از شکر و سپاس او بر این نعمتهای او پس ملائکه گفتند الحمد لله .

پس ملائکه بشناسائی توحید خدای و تسبیح او و تهلیل او و تحمید او و تمجید او هدایت یافتند و از آن پس خدای تعالی آدم را بیافرید و ما را در صلب او جای داد و ملائکه را بسجده نمودن برای تعظیم و بزرگ داشتن و اکرام در حق ما بود و سجود ملائکه نسبت بحضرت خداوند عز و جل از راه عبودیت و نسبت به آدم علیه السلام از حیثیت اکرام و طاعت حضرت احدیت است به جهت بودن مادر صلب آدم الی آخر الحدیث .

بنده حقیر گوید از این پیش در این حدیث شرح و بیانی مفصل گذشت و یکی از لطایف این حدیث مبارک این است که گروه و جماعت ملائکه و فرشتگان که صاحب آن شأن و رتبت هستند که پیش از حضرت آدم و انبیای عظام علیهم السلام بحلیه وجود و تسبیح و تهلیل حضرت و دود جل جلاله اندر شوند با آن عظمت هیاکل و غرایب خلقت و کثرت عدد و عالم روحانیت و ملکوتیت و ارتفاع درجات نسبت باغلب مخلوقات و دارای عقول بدان مشهور است و دوام در عبادات و قوام در طاعات و عدم تخلف و عصیان و خطا و نسیان آنی از آنات اختصاص به آن شئون و تقرب بحضرت و اهب العطیات .

که محتاج بشرح و بیان نیست

و آن جنبه نورانیت و روحانیت و علم سماویة و ادراک مطالبی که نسبت بمادون ایشان در حکم غیوب و اطلاع بر مغیبات و عدم احتیاج بآنچه نوع بشر را از حیثیت ماکولات و مشروبات و ملبوسات و منکوحات و مرکوبات و ملموسات و نوم و بیماری و معالجات یا جهل و ضلال و صدمات ماه و سال و امثال آن و گمان آفات و امراض و مصیبات و بلیات مختلفه و غیرها حاجت است و عباد مکرمون و مقربون و یفعلون بما یومرون موصوف هستند و به علوم و معارف ربانی و مواهب آسمانی از دیگر طبقات امتیاز دارند .

آیا چه فروز و فروغ و عظمت و جلال و کیفیات و حیثیات و انیات و عوالم روحانیه و نورانیه فوق التصورات و التخیلات و العقول و التفکراتی که برتر از مقام مخلوقیت یافته اند.

در این انوار مقدسه و ارواح کلیة الهیة یافته اند که از حدود مخلوقیت بیرون دانسته اند و درباره ایشان به کمان ربوبیت و تصور خالقیت اندر شده اند که بطوریکه مذکور شد رسول خدای و ائمه هدی صلوات الله علیهم بتوحید و

تمجید و تهلیل و تقدیس و تکبیر و تعظیم و خلاقیت و وجوب وجود کرد کار جمیل و بندگی و عبودیت و مخلوقیت خود آنگونه سخنها بفرمودند و گروه ملائکه را بیاموختند تا خالق خود را بصفات خالقیت و مخلوق او را باوصاف مخلوقیت شناخته برتبه معرفت حضرت احدیت برخوردار و مفتخر شوند.

شاید این دوام و قوامی که در عبادات همیشگی جماعت ملائکه و اصناف آنها در قیام و قعود و رکوع و سجود و طاعات رسیده و هم لا یفترون ساعة و تا باقی باشند.

براین احوال باقی می باشند برای همان تصورات و تخیلاتی است که در بدو وجود خود نمودند و چون این تصور سخت عظیم و از حدود معارف الهیه و شئونات سبحانیه بسی دور و بخطائی بزرگ متصف و جزائی مخصوص می خواهد خداوند تعالی و تقدست اسمائه که عظمت و شئونات الهیه و حفظ مراتب قهاریت و جنبش هیمنه اخازیت او که ان اخذه لشدید مقتضی عقوبات آنها میشد محض تفضل و رفع آن خطا و بلا ایشان را باطاعت و عبادت دائمیه غیر منفصله مأمور و موسی گردانید تا انوار مقدسه و ارواح منوره ایشان از تلوث باین لوث و تغیر باین غبار دور و محفوظ و به مباهات بعبودیت دائمه که موجب خیر خاتمه است محفوظ نماید.

و این نیز از برکات انوار کریمه مقدسه طیبیه نبوت خاصه و ولایت مطلقه و تعلیم و هدایت ایشان است و از این سبب میتواند باشد که بعد از آنکه از آن عوالم عالیه خود بر حسب مشیت قادر متعال و خلاق صد هزاران کرور ها عالم بصلب آدم در آمدند.

خداوند و دود ملائکه را بسجود بآدم امر فرمود تا رعایت تکریم و تعظیم اوستاد و معلم و هادی خودشان را که آنها را به مقام معرفت در آوردند نموده باشند.

و چون خلفت آن انوار مقدسه الهیه چنانکه خود فرمودند از نورزات

حضرت سبحان تعالی است چنان است که خدای را سجود کرده باشند و در این حیثیت که خدای تعالی این شأن و رتبت و اتصال را بایشان عنایت فرموده است .

پس بسجده بآدم بآن کیفیت و چگونگی مذکور که برعایت تکریم آن نور مبارك خاصه ذات الهیه است که در صلب اوست نسبتی به شرك نمی آورد و باین علت است که رسول خدای با علی علیه السلام میفرماید خدا را جز من و تو نمی شناسد و من و تو را جز خدای نمی شناسد.

زیرا که تمام مخلوق حتی انبیا و ملائکه و اصناف مقربان و اولیا و اوصیا علیه السلام خدای تعالی الله عما یصفون ویتصورون و یوهمون و یمیزون کما هو

و کما یلیق نمی شناسند .

زیرا که هر چه را بهر گونه تصویری و تفکری و تعقلی در آورند خارج از آن و جز آن است .

چنانکه مثلا کوری که از شکم مادر کور آمده و ابداً تصور و تعقل هیچ لونی و فروغ و روشنائی و امثال آنرا ننموده باشد از الوان مختلفه و روشنائی و تاریکی و غیرها را ننموده بدو بر شمارند یا از مادر کر متولد شده باشد آنوقت از اقسام اصوات خوش و ناخوش و ناطق و ناهق و انواع تکلمات بدو توصیف نمایند یا بدون دو دست از مادر بزیر آید و برای او از ملموسات و لطیف و خشن و ظریف و کثیف باز گویند.

مگر اینکه دیگری چیزی را برتن او آشنا کند و ادراکی نماید تا کودکی نا بالغ را از عوالم بلوغ و افعال بالغ بر شمارند یا شخصی را که بدون دوپای بلکه تنه متولد شده است از کیفیات و خدمات پای گویند اگر چه بر پایداران بنگرد و از حرکتی که او را بدهند مختصر احساسی بکند یا بیهوش را از آنچه بروی بگذرد یا خفته را از آنچه بیداران را احساس شود یا سفیه را از آنچه عقلا را پیشنهاد آید یا جاهلی را از آن لطایف و حقایقی که علما را

بهره آید مذکور دارند .

و هم چنین امثال این مسائل البته بحقایق و لطایف و خواص آن نایل و واصل نشوند .

پس با این حال و آن عدم مجانست و موانست و احاطه و کمال انفصال چگونه میتوان طمع داشت که خدای ذوالجلال را که بهیچ گونه مثالی اندر نیست بشناخت زهی تصور باطل زهی خیال محال .

پس این انحصاری که رسول خدای در خدای شناسی بخود وعلی علیه السلام و شناختن خویش و علی را بخدای و هم شناختن خویش را بخود پیغمبر و علی را بخودش میدهد بواسطه شدت اتصال بمحل قرب الهی و مخلوقیت از نور ذات الهی میباشد که بخود این دو تن که انا و علی من نور واحد و من شجر واحد والناس من اشجار شتی است و این است که علی علیه السلام فرمود .

همانا من هزار کلمه را میدانم که جز من و محمد صلی الله علیه وآله وسلم نمی داند زیرا که چون دیگران از این نور مبارك آفریده نشده اند آن استعداد و استطاعت و سرشت خلقت را ندارند که مانند ما به معارف الهی و اسرار خاصه الهیه و معرفت ذات احدیت بطوریکه ما را خدای لیاقت عرفان و استطاعت و ظرفیت ضبط و حفظ اسرار و قبول و قابلیت انوار و ارواح مخصوصه را عطا فرموده است که هیچ مخلوقی را نبخشیده کامکار شوند.

و باین جهات خاصه خدای را جز ما و بطوری که ما شناخته ایم هیچ آفریده بضاعت شناسائی نیست و چون من و علی علیه السلام را از نور ذات همایون خود بیافریده است .

و دیگری از آفریدگان را این بهره ورتبت عنایت نقرموده است دیگری خدای ما را نتواند چنانکه باید بشناسد و چون دیگری در این نوری که من و علی خلق شده ایم آفریده نشده است و ادراک این عالم بدیع را و این نور مبین را ننموده است پس مرا جز علی و علی را جز من نتواند بشناسد .

ص: 273

اما بعد از آنکه ائمه هدی صلوات الله علیهم از نور مبارک رسولخداي آفریده و بجمله از يك نور هستند بر سایر مخلوق عموماً تقوی و تفضیل دارند چه حامل اسرار و حافظ شریعت نبوت و ولایت مطلقه و برترین مقربان در گاه احدیت و و دارای رفیع ترین مقامات درجات خلقت هستند و اگر با رسول خدای که صاحب نبوت و ولایت و علی علیه السلام که نفس رسول خدای صلوات الله علیهم است به يك میزان نرفته نقصانی در شئون و تکالیف ایشان در حفظ مسائل و مقامات دین و ودائع رب العالمین نخواهد رفت چنانکه در استحکامات و تقریر این معانی و رفع پاره توهمات مینمایند اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد صلی الله علیه و آله وسلم.

پس هر چه بگویند و بکار بندند و تفسیر و تاویل و بیان و تعلیم و تکلیف کنند رسول خدا فرموده و آنچه رسول خدای بفرماید خدای متعال فرموده مطاوعش ثواب ابدی و مخالفش عذاب سرمدی است و ازین پیش در باب ابدیت ثواب و سرحدیت عذاب و کیفیت و سبب آن بیانات لطیفه شده است و اگر نه این امتیاز مخصوص میبود نمیفرمود از آن کلمات بی نهایت جز دو کلمه یا يك آیتش تا بحال بیشتر خارج نشده است پس معلوم میشود که از بدایت آفرینش تا آئینمان بعلت امان برای تمام مخلوق و تکالیف ایشان و امورات دنیوی و اخروی و عبادتیه و اطاعتیه و ترقیات و کمالات نفوسیه این دو کلمه کافی است و استطاعت و بضاعت بیش ازین و روح و عقل و استعداد و حاجت بقبول بیش ازین نیست.

پس ازین جای میتوان دانست که مقام نبوت خاصه و ولایت مطلقه تا چند است که حافظ تمام آن کلمات و عالم بتمام تفسیرات و تاویلات و استعمال در مقامات خود چندانکه اراده خداوند تعالی است هستند و از اینجا مخلوقیت این انوار ساطعه از نور همایون ذات همچنین مکشوف و معلوم میگردد و از اینجا معین میشود که آن ارواحی که اغیان کردهاند و ادعای ربوبیت نمودن و به غضب خدا دچار و از مراتب عالیه به مراکز سافله و از معارج آسمانی به مجابس

زمینی و کالدهای اخشیجی مبتلا شدند غیر از این ارواح ساطعه صادر اول و انبیا و اولیا و ملائکه و اصفیا بوده اند.

و البته آن روحی که در صادر اول و ولی او و حضرات معصومین علیهم السلام و ذات خداوند کامل الصفات منسوب است غیر از آن است که در سایر ماسوی و انبیا و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم است این است که هرگز به خطا یاترك اولی منسوب نشده اند چه روحی که نسبتش بذات احدیت و برتر و والاتر از ارواح بشریت بلکه افزون از استعداد و قبول کالدهای دیگر طبقات انسانی باشد از تمام شوائب و نواقص که متصور کرد دپاک و بفروغ ابدی سرمدی لایزال حضرت ذي الجلال تابناک است و هرگز غبار عیب و آک و شین و عوار را از وجه هزاران

کرور اندر کرور قرنهای و دهراها و سالها تا به ادراک خیز دور باش در خش جلال و جمال و کمالش بفروز است .

البته راه نیست و هیچ درجه برتر از آن نتواند بود که حد کمالیتش بانجا منتهی شود و بهیچوجه از انوار و ارواح و اسرار و استار خاصه سبحانی را مجال فاصله یا شأن واسطه شدن میان این نور و روح نخست و صادر اول که از نور ذات یزدانی آفریده شده و عرش و فرش و ملائکه و جمله ارواح که در هر زیر وحی از آدم و آدمیان و انواع حیوان بلکه تمام موالید ثلاثه و غیرها و عناصر و ارضیات و سمواتیات و عرشیات و ماسوی الله خلق گردیده از انوار این نور مبارک و روح همایون است و برای این روح همایون که اختصاص به ذات حضرت بیچون دارد هبوط و صععود و جای و مکانی معین و وقت و زمانی مشخص تصور نتواند در همان حال که به صلب آدم درخشی نبود عرش و فرش را روشن در همان حال که در عرش اعظم نظر دارد به تمام عوالم و این عالم توجه میفرماید چون سایر ارواح نیست که بر حسب حکمت الهی و مکافات غرورش بعداب هبوط و زندان ابدان و عقاب محابس نمله و ذباب و خنزیر و کلاب گرفتار یا به آتش

نیران و پرسش یزدان دچار شود بلکه مرجع همه اوست و ایاب و حساب مخلوق چنانکه خود فرموده اند بدوست پس نمایش او را در اصلاّب و ارحام آباء و امهات طیبین و طیبات نمی توان بجز او بدیگر اصلاّب و ارحام بقیاس و حساب آورد ما للتراب و رب الارباب .

لمؤلفه

این همان روح است کش دیده بسی موسی و طور *** روح روح الله عیسی زان شده اندر ظهور

نور ذات الله هزاران روح و نور آرد پدید *** خواه اندر قالب آدم و پاسنگ و حدید

گر جز این بودی کجا پیغمبر عرشی جناب *** مالک آمد بر کتاب و بر ایاب و بر حساب

گر منور تر بودی جانش از هر تابناک *** از چه بر این جان خورد سوگند خود یزدان پاک

تاج لعمرک بسر بودش ز یزدان حمید *** آیتش مذکور گردیده بقرآن مجید

پیش از آن که حق نماید خلقت انوار و روح *** یانشان از عرش و فرش و شمس و این غم و داوح

کرد یزدان خلقت این نور و روح تابناک *** تا پدید آید از آن این عرش و این افلاک و خاک

گر بیندیشی در این نظم و در این نثر شریف *** می شوی آگاه بر اسرار اخبار طریف

و الله تعالی اعلم اللهم احفظنا من أن تقول بما لارضناك فيه بحق من اصطفاه و ارتضاه بالجمله بطی عبارت حدیث شریف باز شویم و مهبط الوحی یعنی سلام باد بر شما ای کسانیکه مهبطوحی هستید یعنی بواسطه جد بزرگوار خودشان

ص: 276

صلی الله علیه و آله محل هبوط وحی میباشند چه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین حافظ احکام ذات وصفات و افعال و احوال و اعمالی هستند که به وحی نازل شده است یعنی ایشان محل آنچه از آنها هبوط یافته بر حسب وحی خاصی که نازل میکرده اند آنها را فرشته بطریق وحی میباشند و اگر اراده بشود به وحی آنچه اعم از این و از الهام و شنیدن صوت و آنچه جمادات و نباتات و حیوانات به آن ناطق و به احوال آنها و آنچه احوال کلام و الفاظ و اعراض بآن گویا میباشند همانا ائمه معصومین علیهم السلام محل این جمله اند و انما قیل مهبط الذی یراد منه .

آن محلی است که نازل میشود در آن از مکانی که از آن محل اعلی و برتر است با اینکه حضرات معصومین صلوات الله علیهم از اینها بط به دووجه برتر هستند چه مراد بهبوط بسوی ایشان ظهور آن است بر حقایق ایشان و عقول ایشان و نفوس و ظواهر ایشان است و در هر مقامی از این مهابط چهارگانه نازل میگردد در آن از آنچه اعلی و برتر از آنست نست پس نازل در حقایق ایشان از قول خدای سبحان و در عقول ایشان از ماء اول و در نفوس ایشان از عقول خودشان و در ظواهر ایشان از نفوس ایشان بواسطه فرشتگان که حدیث میرانند ایشان را از نفوسشان از عقولشان از حقایقشان از ماء اول از فعل از خداوند تعالی و اگر گوئی جامع میان این دو خبر که جبرئیل علیه السلام در زمان وفات رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم این آخر نزول و فرود آمدن من است بسوی دنیا و اینک به آسمان بر میثوم و دیگر هرگز بدنیا نازل نمی شوم .

و اینکه ائمه هدی صلوات الله علیهم صوت ملك را میشنوند و شخص او را نمیبینند و این خبری که علی علیه السلام وقتی بر منبر کوفه خطبة میفرمود سلونی قبل ان تقعدونی بپرسید از من پیش از آنکه نیاید مرا یعنی قبل از آنکه وفات نمایم و از میان شما بروم پس مردی بخدمت آنحضرت بیامد و عرض کرد مرا

خبر ده الان جبرئیل کجاست آنحضرت گوشه نظری باسماں و از آن پس به زمین و جهات افکند و با سائل فرمود توئی جبرئیل عرض کرد براستی سخن کردی و بجانب بلند شد و مردمان بدو نگران بودند و اینکه ملائکه بخدمت ائمة علیهم السلام می آمدند و بر روی فرش ایشان می نشستند و بر متکات ایشان تکیه میکردند و ایشان ملائکه را میدیدند .

شیخ احسانی در جواب میفرماید جمع در میان این دو خبر این است که جبرئیل بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعنوان رسانیدن وحی هرگز بزمین نمی آید زیرا که نبوت و پیغمبریت به نبوت نبی ما ختم گردید اما اگر بزمین آید بدون اینکه حامل وحی باشد و ائمة علیهم السلام صوت وحی را بشنوند از فرشته و شخص او را در آنحال که باو وحی نازل شد نبینند و در غیر حال نزول او با وحی او را ببینند و ملائکه با ایشان بنشینند و از هر چه حضرات ائمة از آنها بپرسند بایشان خبر و ملائکه را گاهی که احکام قضاء و امضائی را که بیان آن چیزهایی است که بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بطریق وحی نازل میشد بنگرند بینوتی نخواهد داشت .

و اما اینکه حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین میشنوند صوت ملک را و نمی بینند شخص او را مراد این است که ایشان هر وقت ایشان نازل میشد بر پیغمبر بأمري از امور ایشان میشنیدند آنچه را که پیغمبر میشنید و نمی دیدند شخص آن فرشته را که وحی تاسیسی را بر پیغمبر نازل میساخت چه دیدن و شنیدن هر دو با هم بزرگتر مظاهر حق و اظهر است و جز برای نبی صلی الله علیه وآله وسلم صلاحیت ندارد و بسوي این مطلب اشارت رفته است در دعاء لیلة المبعث در شب بیست و هفتم شهر رجب که امام علیه السلام میفرماید

اللهم انی اسئلك بالتجلی الاعظم فی هذه الليلة من الشهر المکرم ان تصلى على محمد و آل محمد وان تغفر لنا ما انت به منا اعلم یا من يعلم ولا تعلم اللهم بارک لنا فی لیلتنا هذه التي بشرف الرسالة فضلتها و بکرامتك اجللتها و بالمحل الشریف احللتها .

و احتمال دارد که مراد این باشد که امام علیه السلام شخص ملك نازل کننده وحی را در حالیکه برای امام حدیث نماید ننگرد بلکه ملک را به بیند گاهی برای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حدیث میگذارد مگر اینکه ملک را بنگرد در حالتیکه حدیث نماید برای امام علیه السلام به بیان کردن و وحی را از آن پیش بر پیغمبر نازل شده بود و دلالت مینماید بر اینکه امام مبیند ملکی را که بر پیغمبر وحی را نازل میساخت این قول پیغمبر با علي صلوات الله عليهم که میفرماید يا علي انك مستمع ما اسمع وترى ما ارى .

ای علي همانا تو میشنوی آنچه را که من میشنوم و مبینی آنچه را که من مبینم و در این امر ضرری وارد نیست چه ایشان نمیدیدند شخص ملك و فرشته را که وحی تاسیسی را برایشان نازل میساخت چه ایشان او را میدیدند گاهی که بر پیغمبر نازل نازل شد و اینکه ایشان مهبط و وحی هستند یعنی در اینجا که امام علیه السلام میفرماید و مهبط الوحی با اینکه رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم مهبط وحی میباشد برای اینستکه حضرات ائمه امثال رسولخدا و نفس مبارك آنحضرت هستند چنانکه این قول خدای اشارت میکند باین مطلب در تأویل ما تنسخ من آية أو نسهانات بخیر منها او مثلها .

پس گاهی که رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین جهان برفت علی علیه السلام را آوردند و علی مثل رسولخدا بود و علی و حسن و حسین تا عسکری صلوات الله عليهم که همه مثل هم بودند از جانب خدای بامامت و ولایت پیامدند و چون عسکری علیه السلام از جهان در گذشت بهتر از آنرا بیاوردند که قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم و افضل از هشت امام دیگر عليهم السلام است چنانکه از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که فرمود تاسعهم قائمهم اعلمهم افضلهم .

و احتمال دارد که اینکلمه بخیر منها برای تفضیل نباشد بلکه معنی اینست نأت بخیر کثیر من الذي قبله و برای ابتداء باشد ای بدله و مثله و همچنین قول خدای تعالی در آیه مبارکه انفسنا وانفسکم که علي علیه السلام را نفس پیغمبر قرار داده

است و هر چه برای علی علیه السلام جریان گیرد یعنی هر مقامی و تقدیری برای آنحضرت از جانب خدای و رسولخدای مقرر شود برای اولاد طیبین او ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیز هست پس باین معنی نیز مهبط وحی خواهند بود و گاهی از وحی خصوص الهام را اراده کنند .

چنانکه در قول خداوند عزوجل و ما کال بشر ان یکلمه الله الا وحاً یعنی الهاماً او من وراء حجاب مانند تکلیم خدای رحیم با موسی کلیم علیه السلام از آن شجره معهوده با خدای تعالی میفرستد فرستاد و رسولی را مثل جبرئیل علیه السلام و نظر باین اراده ائمه هدی صلوات الله علیهم حقیقه مهبط وحی خواهند بود چه ایشان مهبط الهام از ملک علام هستند.

و همچنین است از حیثیت حجاب و بارسال ملائکه سوای آنچه بمقام نبوت و رسالت از حیث وحی تاسیسی اختصاص دارد و گرنه در هر سالی در شب قدر تا آخر روزگار ملائکه و روح نازل میشوند یعنی روح القدس که ملک اعظم است که برای هر پیغمبر و امامی حدیث میسپارد و با ملائکه و فرشتگانیکه شمار ایشان را جز خدای تعالی نمیداند بر امام نازل میشوند و امور محتومه مقضیه را بر امام عصر علیه السلام نازل میکنند و ائمه هدی صلوات الله علیهم البته آنانرا میبینند و از آنها میشوند جز اینکه آنچه را که می آورند و وحی تاسیسی نیست بلکه بیان محتوم مما عنده است از امور مشروطه.

فافهم یعنی وحی تاسیسی آنچه باید و شاید برسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم نازل وقانون و ناموس الهی آنچه لازمه دین اسلام است بروی ختم شد.

پس اگر بیان امور مشروطه من عنده را با ائمه هدی علیهم السلام وحی شود مخالف و منافی با شئون نبوت و رسالت نخواهد بود و بزرگترین دلیل این است که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم از آغاز امر خلافت و ولایت و امامت تا حضرت خاتم الاوصیاء بجملة جز حفظ و رعایت و تفسیر و تاویل احکام و قوانین و نوامیس شریعت مطهره آنحضرت و قرآن مجید ذره تخطی و انحراف نداشتند و خود فرمودند

اولنا عید و اوسطنا محمد و آخرنا محمد صلی الله علیهم اجمعین.

بنده حقیر عباسقلی سپهر مؤلف کتب مبارک که میگوید بعد از آنکه حضرت ائمه هدی صلوات الله علیهم را چنانکه خود فرموده اند دارای آنمقامات عالیه و شئونات مقالیه و سبقت تقدم بر تمام مخلوقات و اسماء حسناى الهی و علوم بیرون از تناهی و واسطه تمام امور مخلوق و نور تابناک احمدی صلی الله علیه و آله وسلم و خلفای خداوند تعالی در آسمان و زمین و عرش و فرش و تمام عوالم و معالم و علت ترقیات و منزلات و وجود تمام موجودات و قرآن ناطق و عین الله و لسان الله و یدالله و جنب الله و مظهر ذات الله و بفرمایش امیر المؤمنین انا خالق السموات و الارض و نحن صنایع الله و الخلق بعد صنایع لنا باصفائینا و معلم ملائکه و سایر مخلوقات و امثال این بدانیم و دارای عصمتی که بمعنی و شان آن اشارت نمودیم شماریم و حافظ قانون و ناموس و عامل و حاکم بان بخوانیم .

اینگونه مطالب و دیدار ملائکه و جبرائیل که در حضور مبارک ایشان متلمذ و از انوار ایشان مخلوق در جمله خدام ایشان بلکه محبین ایشان محسوب و شیعیان ایشانرا لیاقت و استعداد افضلیت بر ملائکه ممکن است سهل و آسان می شود.

کدام علت است که از معلول بیخبر و کدام خادم است که از محجوب مهجور و کدام حاکم و معلم و مقنن و مؤسس و مسخر و مستحضر و علت خلقت و صنعت است که از معلم و متعلم و قانون و اساس و خبر دهنده و حاضر شونده دور و محروم گردد و انگهی از آنچه در خود او از خود او باراده و اشاره و تقاضای علم و حکمت و صلاح دید و مشیت او باشد مگر خود نفرمود آنچه ما خواهیم خدای خواهد و آنچه را نخواهیم خدای نخواهد .

آیا میخواهند ملك و جبرئیل را نگرند آیا ایشان از دیدار ملك محروم میمانند چه چیز از ایشان پوشیده است .

که ملك باشد تمام ارواح و انوار معروض حضرت ایشان هستند مگر

نه آنست که چنانکه مذکور شد جبرئیل بصورت مردی درآمد و بامیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد جبرئیل بکجا است و آنحضرت در آنی بتمام طبقات سموات و ارضین و جهان نظر فرمود و گفت تو خود جبرئیل باشی عرضکرد راست گفتمی و از میان مردمان که نگران او بودند به آسمان صعود کرد.

بعد از آنکه آنحضرت در مختصر توجهی بر این جمله آگاه شود و تمام ملائکه و مخلوقات سمائی و زمینی و جهات را بنگرد و با جبرئیل اینگونه بفرماید آیا از دیدار ملائکه محروم میماند بلکه این نظاره هم که فرمود برای حفظ ظاهر و دفع شبهه حاضر و غلو ناظر بود چه خود مالک روح و نفس تمام مخلوق است و اطلاع او و اشاعه انوار مبارکه اش بر تمام موجودات علویه و سفلیه محیط است حالت سایر معصومین علیهم السلام که اوصیای او و پیشوایان دین مبین و انوار واحده هستند بر این منوال است.

پس اگر گویند امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در همه جا حاضر و بر هر چیز ناظر و بر تمام افعال و اعمال و اسرار عالم و بر بالین هر مرده یا متولدی واقف یا در یکشب در هفتاد مجلس و محفل مدعو یا در مشارق و مغارب عالم و عرشیات و فرشیات نگران هستند بعید نشاید شمرد چه بطوری که مذکور شد این جمله که گفتیم یا نگفتیم یا جز آنرا که ندانستیم که بگوئیم و خودشان و خالقشان میدانند یکی از شئونات ولایتیه ایشان است .

اما البته برحسب تکالیف و مقاماتیکه برای نبوت خاصه هست ترتیبی در کار است بایستی جبرائیل از حضرت پروردگار جلیل تنزیل وحی کند و آیات قرآنی را که در صدر وسیع حضرت نبوی موجود است و در تفسیر و بیان و تاویل آن که اگر معنی یکحرفش را بر آسمانها و زمین و جبل حمل نمایند طاقت حملش نیاورند هزاران جبرئیل تاب احتمالش را متدرجاً در عالم ظاهر بآنحضرت بیاورد و آن حضرت با ولی و وصی ازلی و ابدی خود ولی الله الاعظم امیر المؤمنین سپارد و امیر المؤمنین به حضرات ائمه معصومین مرتباً تسلیم نماید هیچ بینوتی با آنچه

گفتیم ندارد زیرا که مقام نبوت خاصه با ولایت مطلقه در آنحضرت ختمی مرتبت است و چون در زمان حضرت رسالت آیت برحسب ظاهر ولی و وصی جز امیر المؤمنین نمی توانست بود و حسنین علیهم السلام خورد سال و غیر مکلف مینمودند این است که ترتیب وصایت و خلافت بایستی بخلیفه الله فی السموات و الارضین امیر المؤمنین مرتبت گردد و گرنه خلفا و اوصیا و اولیای رسول خدا صلوات الله علیهم که عبارت از این دوازده تن باشند از بدایت خلقت معین و مسلم هستند.

و اینکه شیخ فرموده سماع و رؤیت با هم اعظم مظاهر حق و اظهر آنست و جز برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صلاحیت ندارد بهمین جهات معروضه است و اینکه در دعای شب مبعث وارد است اللهم انی اسئلك بالتجلی الاعظم فی هذه الیله من الشهر المکرم میتواند بدو معنی حمل شود.

یکی اینکه مقصود تجلی اعظم نور الهی در این شب باشد که بمبعث حضرت خاتمیت مفتخر است و نوبت برترین درجات و ظهور اعظم لیالی است مستحق تجلی اعظم الهی است نسبت بدیگر تجلیات یعنی چون خداوند این مبعث را اعظم تمام مبعث و این مباحث را ارفع تمام مباحث قرار داده است بسی نور مبین خود را اعظم تمام تجلیات میفرماید یا اینکه مراد از تجلی اعظم وجود مبارک خود حضرت رسالت آیت باشد:

زیرا که جز آنحضرت از نور ذات الهی چنانکه مذکور شد مخلوق نشده است و نور اول و نور الانوار و روح الارواح و مظهر ذات خالق مساء و صباح و نور خاص خدای تعالی اوست .

پس تجلی اعظم الهی اوست مگر نه آن است که بر طور تجلی نمود چه بود لا-جرم تجلی این نور اعظم تجلیات و ارفع نمایشها است و انوار ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین که از نور آنحضرت هستند بعد از آن مقام نبوت دارای همین شان و صفت می باشند .

واینکه فرمود نهمین ائمه اطهار که حضرت قائم علیهم السلام است اعلم و افضل ایشان است شاید یکی از معانی آن چنانکه اشارت رفته است این باشد که چون اجرای اوامر یزدانی و مفاد ظواهر و بواطن قرآنی کلیه در زمان ولایت توامان حضرت صاحب العصر وقائم الزمان عجل الله تعالی فرجه خواهد شد و بهمین جهت خاتم الاوصیاء و شریک القرآن است.

پس علوم رحمانیه و حدود سبحانیه و فصول فرقانیه که در این مدت بحسب تقاضای وقت و حکمت‌های الهی بطریق اجمال ظاهر گشته درجه کمال خواهد یافت و معالم دینیه و عوالم یقینیه کماهی حقها نوبت اکمال خواهد یافت .

و نیز حضرت قائم علیه السلام خروج بسیف و بعلاوه حکم بظاهر و باطن خواهد فرمود.

چنانکه رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی و سیدالشهداء صلوات الله علیهم بدانگونه کار کردند و رعایت را در این دیدند و زمان صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه را متمم تمام آیات و احکام الهی و شریعتی و بروز عدل شامل که جز بسیف قاتل و قلع و قمع بنیان ظلم و کفر که جز بسوط سطوت امامت و ولایت و خلافت حقه اختتام نمی گیرد.

اشاعه فضل و فزونی تکالیف منظوره که جز در هنگام اختتام امر ولایت و امامت آخر الزمان نتیجه آن است مقدر نشده است بآن درجه فضل و فزونی و و کمال صورت پذیر نمیتواند گردد.

پس اعلمیت و افضلیت از این حیثیت است زیرا که در اعصار سایر ائمه اطهار صلوات الله علیهم تکلیف این گونه اشاعه علم و فضل نبود و معاصرین حضرت بقیة الله فی الارض علیه السلام چون این فزونی و اشاعه علم و بدایع تفاسیر و تأویلات بواطن قرآن را و حکم فرمود بر ظاهر و باطن را میبینند و از دیگر ائمه نشینده اند .

عموم مردمان آنحضرت را اعلم وافضل شمارند و از این است که در زمان مبارکش قرآن باسماں میشود یعنی دیگر تکلیف و امر نهی و چیزی نیست که از قرآن فرو گذاشت گردد و قرآن بهمان نحو که از آسماں آمده است مجری و معمول شده است و مردمان بدرجه کمالیت و انسانیتی که رسیده اند از آن برتر نمیرسند و بعوالم دین و معارفه آن مقدار که ایزد قهار خواسته و به ایشان استعداد و نور قبول و لیاقت ادراک عطا فرموده است نایل شده اند و بمفاد قرآن و مراد از آن وصول یافته اند و قرآن را با این عالم و عالمیان کاری نیست و میتوان گفت چون حضرت حجة الله علیه السلام صاحب الزمان حکم بیاطن و ظاهر میفرماید و خود قرآن ناطق و شریک قرآن است و مقاصد و مرادات دینی و شرعی را بجمله بجای میآورد و معنی قرآن با اوست و آنچه بین الدفیتین است محل حاجت نیست .

پس در حکم آن است که قرآن به آسماں بر شده باشد چه مدلولات آن مقصود بالا صاله است همه بجای میآید و چون بجای آمد جهان مملو از عدل میشود و آنحضرت شریک قرآن میشود .

و اگر چه تمام ائمه هدی صلوات الله علیهم قرآن ناطق و شریک قرآن و عالم بعلم و ظواهر و بواطن آن با لکلیه هستند و هیچ چیز نیست که یکی بداند و آندیگر نداند و هیچ فضیلتی نیست که یکی دارا باشد و آندیگر فاقد باشد اما بر حسب اقتضای حکمت و مشیت الهی هر یکی در زمان خود مأمور به امری بودند.

چنانکه ازین پیش مذکور شده است و حضرت قائم مأمور باین امر نبود و در دوره آنحضرت بخاتمت میرسد این است که میگویند قرآن باسماں باز میگردد و نه آن است تمام مجلدات قرآن از صفحه خاك بعالم پاك شود چه تا مردم پاینده و در جهان باقی باشند بقرائت آن و کسب فیوضات و ثوبات آن اشتغال خواهند داشت .

در کتاب احوال معتمد آیت حضرت حجت عجل الله فرجه ونحن في خدمته وعافيته بیانات مفصّله لازمه در موارد مناسبه خواهد شد قال النقي عليه السلام و معدن الرحمة سلام بر آن اهل بیت باد که معدن رحمت هستند معدن بکسر دال مهمله رکز هر چیزی است از ماده عدن بالمکان عدناً وعدوناً یعنی اقامت کرد در آن مکان و جنات عدن یعنی بوستانهایی که در آن اقامت همیشگی بلا زوال و انقطاعی که اهلس همیشه در آنجا بیایند و هرگز از آن باغها و بساتین انتقال نجویند و از این باب است معدن یعنی مستقر گوهر و معنی رحمت در عرف خاص اعطای هر ذی حقی است حقش را و رحمت بر حسب معنی لغوی نسبت بانسان چون دهند رقت قلب و عطوفت را خواهند و نسبت بخدای خود استعمال نمایند از حیث عطوفت و برونیکی و برزق دادن و احسان و عنایت یزدان و آنچه مانند باین صفات باشد میباشد.

و رحمت بر دو قسم است یکی رحمت واسعه است و از این روی واسعه خوانند که شامل حال تمامت مخلوقات است بلا استثناء خواه مؤمن یا کافر یا صالح یا طالع یا جماد یا نبات یا حیوان و هی خیر الایجاد فهی وجود والوجود خیر غنمها الفضل ومنها العدل و این صفت رحمت است و نسبت به مؤمن و کافر در دنیا عموم دارد .

و دوم رحمت مکتوبه است که عبارت از رحمت خاصه باشد و آن رحمت فی الحقیقه محض فضل است .

و اگر در عالم ظاهر منقسم شود بفضل و مجازات و این صفت رحیم است و این نعمت مخصوص بمؤمن است در آخرت .

و معنی دیگر تعلق این دو صفت بدنیا و آخرت چنانکه در دعاء رسیده است یا رحمان الدنیا والاخره و رحیمهما و بالجمله رحمت واسعه شامل میشود مؤمن و کافر را در دنیا و آخرت و این صفت رحمان است و رحمت مکتوبه گاهی شامل هر دو میشود در دنیا و آخرت و گاهی اختصاص پیدا می کند به

مؤمن در آخرت .

اما تفاوتی که هست این است که این رحمت واسعه در آخرت بر من

جریان نمی گیرد.

مگر از جهت فضلی که اطلاق میشود رحمت مکتوبه بر آن و در دنیا مشارک میشود کافر را در فضل و عدل جز اینکه نسبت به مؤمن از حیثیت تلافی باو و تطهیر اوست به خلاف رحمت واسعه که بر کافر جریان جوید چه این جریان نه بر نحو لطف و تطهیر اوست.

پس بود ائمه هدی معدن رحمت معنیش این است که ایشان معدن رحمت واسعه هستند در دنیا و آخرت بجمیع معانی آن و معدن رحمت مکتوبه هستند در دنیا و آخرت بهمین حال و این حیثیت از جهت آن است که حضرات ائمه هدی صلوات الله وسلامه علیهم اولیای نعم و اسیاف نعم میباشند.

قال الله تعالى فضرب بينهم بسور له باب باطنه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب .

زیرا که ایشان منات خلق هستند و مخبرون و مقدرون للخلق فی جمیع حرکاتهم و اراداتهم و سکاناتهم و اعمالهم و اعتقاداتهم و ایشان اذواد و رانندگانی هستند که میرانند دشمنان خود را از خیر و دوستان خود را از شر .

و بجملة قال الحجة عليه السلام فی دعاء کل یوم من شهر رجب اعضاء و اشهاد و مناة و انواد و حفظة و رواد فیهم ملائک سمائک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت و هر کسی موصوف باشد باین صفات .

پس اوست معدن رحمت واسعه و آن محلی که وسعت رحمت واسعه را داشته باشد.

پس اعضاء اشارت بمفهوم قول خدای تعالی است ما اشهدتهم خلق السموات و الارض و ما کنت متخذ المصلین عضد پس خداوند تعالی شاهد ساخت ایشان را در آفرینش آسمانها و زمین و آفرینش ساکنان آسمانها و زمین از جن و انس و

ص: 287

ملائکة و سایر آنچه را بیافرید و آنچه را که احداث فرمود از جماد و ثبات و حیوان و شاهد ساخت ایشان را بر خلق و آفرینش نفوس خودشان و ایشان را اعضاء مخلوق خود گردانید چه ایشان هادی و راه نمایندگان مخلوق هستند و اتخذ الہا دین عضداً .

و معنی اینکه خدای تعالی ایشان را برای آفریدگان خودش اعضاء و بازو ها گردانید این است که هیچ چیز جز بماده خودش و صورتش استقامت تجوید زیرا که وجودش بر علت مادیہ و علت صوریہ توقف دارد و چون خداوند تعالی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را سراجی منیر بیافرید آن نور مبارک و درخش منیر چنان درخشیدن گرفت و آن تابش را افزایش افتاد که حتی عمق اکبر را فرو گرفت .

پس خداوند تعالی مواد اشیاء راغبیاً و شہود و مادہ و غیر مادہ و جواهرأ و اعراضاً از نور مبارک محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلق فرمود و چون علی علیہ السلام را بیافرید قمرأ منیرأ پرتو این تور ہمایون و شعاع این درخش میمون چنان نور بخش گردید که حتی عمق اکبر را پر ساخت و خداوند تعالی صور اشیاء راغبیاً و شہادۃ مادہ و غیر مادہ و جواهرأ و اعراضاً از نور فروزان علی صلوات اللہ علیہ بیافرید .

پس مادہ همان اب و صورت ام است و رسول خدای صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را با این معنی اشارت کند و فرماید انا و علی ابوا ہذہ الامہ من و علی ابوین این امت هستیم و در این حدیث کہ از حضرت صادق آل رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وارد است بیان این حدیث مذکور را میرساند .

میفرماید ان اللہ خلق المؤمنین من نورده و صبغهم فی رحمته فالمؤ من اخ المؤمن لایبہ و امہ ابوہ النور و امہ الرحمۃ و شکی نیست کہ صبغ همان است و ہی الدم فتفہم پس مادہ و صورتی کہ هر دو علتی هستند کہ هیچ چیز جز باین دو قوام نمی گیرد .

این دو رکن شئی و عضد آن هستند فقد اتخذہم اعضاءاً لخلقہ ایشان را اعضاء آفریدگان خود گردانید و اشہاد یعنی خداوند ایشان را گواہان و شہداء

بر آفریدگان خود قرار داد یعنی بر اعمال آفریدگان شاهد باشند فسیری الله عملکم ورسوله و المؤمنون پس روز باشد که به بیند خدای تعالی عمل شمارا و به بیند رسول او د مؤمنان یعنی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام اعمال و افعال و اقوال و جمیع حرکات و سکونات ایشان را که هیچ چیز از احوال خلق برایشان مستور لیست و بر کلیه اعمال و امور ایشان شاهد و ناظر باشد و در تفسیر آیه شریفه لیکن الرسول علیکم شهیداً.

حضرت صادق علیه السلام میفرماید فرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الشهد علینا و نحن شهداء الله علی خلقه و حجتہ فی ارضه و نحن الذین قال الله تعالی كذلك جعلنا کمامة وسطا و میفرماید ایشان مناه هستند.

مناء جمع مان است و آن بمعنی مقدر یا مبتلی یا مبتلی به است اگر مقدر باشد معنی آن این است که ایشان محال قدر و تقدیر و وضع حدود اشیاء و مقادیر آن در کم و کیف و این و متی و وضع و رتبت و مکان و اجل و اذن و کتاب و نسب و اضافات هستند و ذلك فی الاسباب و المسببات قال الله تعالی و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و در معنی مبتلی و مبتلی به نیز شرحی در شرح الزیارة مسطور است .

وازین جمله مطالب مسطور و کلمات دعای مبار که ثابت گردید که این انوار ساطعه لامعه حجج الهی صلوات الله علیهم بر تمام مخلوق مقدم هستند چه اگر جز این بودی خدای تعالی ایشان را شهداء و گواهان بر تمامت آفریدگان نمی فرمود و نیز معلوم شد که زمام امور آفرینش با مرها در دست اقتدار و علوم ربانیه خاصه ایشان است چه ازین شاهد ساختن منظور و مطلوبی در میان است که ایشان مربی و معلم و هادی در این مخلوق باشند و هر یک را بر حسب استعداد فطرت و لیاقت بمقام کمال و رتبت معرفت و ترقی و انوار خداشناسی علی تدریج الازمنه و الاحوال برسانند .

و البته این انوار طیبه که بر کلیه اسرار خفیه و جلیه و امور ظاهریه و باطنیه از حیثیت شئونات ولایتیه و مختاریتی که مطلقا دارند آگاهی دارند و و اگر نداشته باشند با حکومت ناقصه مسئول کلیه نظام و قوام و دوام عوالم و اهل عوالم ملکوتیه و لاهوتیه و جبروتیه و ناسوتیه و غیرها نتوانند شد باید دارای علوم و معارفی باشند که در هیچ آنی در تمام طبقات مخلوقیه مخفی و پوشیده بر ایشان نباشد و اگر مخفی باشد حکومت نامه نخواهند داشت و با حکومت ناقصه آنچه مقصود است حاصل نشود زیرا که بمحض مخفی ماندن بر آن مخفی جاهل خواهند بود و با نسبت جهل رتبتی که شایسته است برای امام و امامت ماند و امتیازی مخصوص با دیگر مردمی که ایشان را عامل کامل میخوانند نخواهند داشت و مکلفان در عالم مکلفیت خود متحیر و بلا تکلیف میمانند.

و چون بلا تکلیف باشند ازین موضوع خارج و چون خارج باشند در مورد مسؤولیت داخل نخواهند شد. پس ناچار به امام که حافظ اسرار و ودایع نبوت خاصه است بر جزئیات و کلیات امور عالم و همه در قلبش حاضر و نظر حق بینش آن ناظر و حاکم باشد و از اینجا معلوم میشود که اگر علم امام حضوری نباشد و او را احاطه تامه نبود به شئونات امامیه و اولویت بالنفوس و تدبیر مهمام مخلوقات بطور کمال فایز نخواهد شد و الله تعالی اعلم بدقایق المسایل والاحوال

در حدیث وارد است باین معنی ان فی الصراط عقبات کود الا یقطها بسهولة الا محمد و اهل بینه در پل صراط عقبات و پشتهای شاقه المصعد است که آنرا آسان و سهل نتوانند قطع نمود و به آن برسید و از آن بگذشت مگر محمد و ال محمد صلی الله علیه و آله وسلم که ایشان به سهولت قطع آنرا میفرمایند و در این عقبات تمام مخلوق لغزیدن گیرند و این لغزشها مختلف است .

از آنجمله عثرات عظیمه است و این حال در غیر جماعتی که معصوم هستند بسیار باشد پاره مهلك بدون تلافی و برخی مهلك با تلافی و بعضی عثرات اهل عصمت از

انبیاء علیهم السلام است و هر عثرات فی حقهم خاصه و اما فی حق الناس فلا یلتف الولی الیها .

و چون این عثرات از جماعت پیغمبران روی دهد معاتب واقع شوند و اصل در این عثرات مهلکه و غیر مهلکه کلیه تقصیر و ورزیدن در ولایت ائمه هدی صلوات الله علیهم است فهم المبتلی بهم و هم المبتلون و این قول خدای تعالی و ان کنا لمبتلین اشارت بهمین است -

اذواد جمع ذاید است باذال معجمه یعنی رانندگان اند دوست خود را از

شر و دشمن خود را از خیر چنانکه سبقت نگارش یافت.

حفظه جمع حافظ است و مراد در اینجا این است که حضرات ائمه علیهم السلام اعمال بندگان را نگاهبان هستند و قول خدای عزوجل هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا ننسخ ما کنتم تعلمون .

اشارت بهمین است و احادیثی که در عرض اعمال عباد بخدمت ائمه هدی و احادیثی که وارد است که ایشان شهدا بر خلق هستند دلالت بر این دارد چه ایشان بر چیزی که محفوظ نداشته باشند شهادت ندهند.

و معنی دیگر که بر حفظه بودن ایشان دلیل است این است که ایشان مناة هستند یعنی مقدرون میباشند زیرا که ایشان محل قدر خداوند تعالی و مظاهر ایزدی هستند لاجرم با مر خداوندی گروهی از فرشتگان را مأمور و مبعوث میفرماید تا مخلوق را نگاهبانی نمایند پس از هر گونه حادثه که فرا رسد یا از جائی بلند برسد و گروهی در آن باشد این ملائکه او را محفوظ میدارند تا گاهی که خدای تعالی وصول آن حادثه و صائبه را مقدر فرموده باشد اینوقت قدر یزدانی بر قلب آن ولی که از آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و اراده میکند و او میداند و ملائکه را که با مر خدا حافظ هستند امر میکنند که از حفظ آن مخلوق دست بدارند و دفاع بر نیایند.

لاجرم ملائکه از حفظ او برکنار میشوند و آنچه مقدر شده است بدو میرسد

وهو تاويل قوله تعالى له معقبات فى بين يديه وفى خلقه يحفظونه من امر الله و همچنين تاويل اين قول يزدان عزوجل ان كل نفس لما عليها حافظ.

پس يك گروهى از ملائكه حافظ اعمال عباد و عرض بر حضرات ائمه هدى عليهم السلام و يك دسته ملائكه حفظ مينمايند از مخلوق مقدرات اسباب را نا زمان اصابه آن از جانب حق فرارسد و نوبت اجراى آن بيايد و بطوريكه مقدر شده است جارى شود و يك دسته ملائكه هستند كه از جانب ائمه هدى صلوات الله عليهم اعمال عباد را حفظ مينمايند و در كتب مكلفين مينگارند.

و ايشان غير از حفظه اعمال هستند و آن مكتوب را بر خليفه كه از آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم است معروض ميدارند و اين خلفا بحضرت رسولخداى صلى الله عليه وآله وسلم عرض ميدارند بعد از رسولخداى بحضرت امير المؤمنين ثم الحسن ثم الحسين ثم القائم ثم الائمة الثمانية ثم على فاطمه صلوات الله وسلامه عليهم معروض ميگردانند -

رواد جمع رانداست و كسى است كه يتقدم القوم لينظر لهم الكد و مساقط الغيث پيشاپيش قوم و مسافران ميرود تا آزرغ و علوفه ايشان را بنگرد و بدانده گاه را معلوم دارد پس حضرات ائمه هدى عليهم السلام رواد خلق هستند و ايشان بوضع اسباب بيشتر و سهولت ميرانند و تقدير آن بامر پروردگار عالميان است تا هر يك از بندگان را و آفريدگان را بمقرر اعمال خودش خواه از روى سعادت يا از طريق شقاوت باشد برسانند -

سعيد را با آن خيراتى كه از وى در حضرت ايشان بذخيره است مقدم بدانند تا گاهى كه او را در دار اعمالش بگذارند و شقى را با آنچه او راست بما كسب بداه برانند تا در دار اعمالش جاى دهند و حاصل اين كه آنچه شنيدى از آنچه ما بدان اشارت كرديم مما ينسب لهم واليه و منهم كلا و آنچه را كه شنيدى باش بجملة آثار اين رحمت و عنائتى است كه حضرات ائمه عليهم السلام معدن آن هستند چه از اين پيش مذكور نموديم كه آن رحمت شار اليها هي التي ظهر

بها الرحمن و استوی علی عرشه و هی صفة الرحمن و در این حدیث قدسی بهمین معنی اشارت رفته است ما و سعی ارضی و لا سمائی و وسفی قلب عبدی المؤمن .

می نگنجد جایم اندر آسمانها و زمین *** قلب بنده مؤمنم کنجد مرا

ای مؤمنین دریای جوشنده فیاض فیوضات ربانی عالم اسرار سبحانی صدر المتالهین آخوند ملا صدیقی لازال متصدماً فی ارائک الجنان در شرح اصول کافی فی باب ان الائمة علیهم شهداء الله عزوجل علی خلقه میفرماید قبل از آنکه در احادیثی که در این باب وارد است بر تو واجب است که معنی شهید را که در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد است بدانی هم اکنون بدانکه شهید از شهود و مشاهده ماخوذ است و هو بحضور صورة الشیء عند الشیء

پس هر کس شاهد چیزی باشد باید صورت این چیز نزد وی حاضر باشد و شهید عبارت از آن قوه که شهود و حضور به آن واقع میشود خواه این قوه مفارقه باشد یا جسمانی باشد بدرستی که بسیاری از اشیاء را فی ذاتها آن شأن و مقام نیست که صورت چیزی نزد آن حاضر بشود مگر بدیگر قوتی و همچنین بسیاری از اشیا باشند که دارای آن شأن و رتبت نیستند که حاضر بشود ترا چیزی دیگر مگر بدیگر صورت این مثالی است مطابق و جمیع آنچه در این عالم ظلمانی از ذوات الاوضاع است این چنین است .

پس نیست برای هیچ چیز از آن حضوری نزد آن دیگر و نیست نیز نزدا و حضوری بسوی دیگری پس نه زمین موجود است برای آسمان و نه آسمان موجود است برای زمین و نه آب برای هوا و نه هوا برای آب و نه جسم دو وضعی برای جسم دیگر همچنین و بهمین علت است که دنیا سرای جهل و مرگ است و شیء باندازه تعلق که باین عالم دارد دارای ظلمت و جهالت و غفلت و بعد عن عالم النور و العلم و الحیوة و هو عالم الآخرة و دار الحیوان و بقدر رشاشته من نور عالم الملكوت یكون شعوره و حضوره و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله خلق الخلق

في ظلمة ثم رش عليهم نوره الحديث .

و نخستین درجه و پله از درجات نور و شهود قوه داشته و پس از آن قوه خیالیة ثم القوه العقلية بس قوه حسية مجرد میگرداند صورت مدر که را از نفس ماده نه از آثار آن و غواشی آن و قوه خیالیة مجرد میسازد آن را تجریداً اقوی حیث يحضرها و يدركها مع غيبة المادة و احوالها .

لکن از حیثیت مجرد آن از تعیین مقدراری و عقل مجردی گرداند آن صورت مدرکه را تجریداً بالعملاً عمل میکند بمحسوس عملی که میگرداند آن را معقولاً کلیاً مفارقاً بالکلیة عن هذا العالم عالم الظلمة و التفرقة .

و قول خدای تعالی و جائت کل نفس معها سائق و شهید مراد بسایق قوه عملیة و محرکه و مراد بشهید قوه علمیة و مدرکه است و هیچ نفسی نیست مگر اینکه برای آن این دو قوه هست لکن بر مراتب متفاوته در کمال و نقص و خست و علو و دنائت و ادنای این دو قوه برای حیوانات ناقصه فی الغایة است .

مثل اصداف و پاره کرمها که در گیاه افتد چه این گونه حیوانات را از قوای حاسته جز قوه لامسه نیست و از حرکت جز انقباض و انبساط بهره ندارد و از مکان خود مفارقت نجوید یعنی از مکان خود به مکانی دیگر نیروی رفتن و آمدن در حس اینگونه حرکت را ندارد و این معنی اندازه ناقصه فی الغایة است و حظ و بهره این حیوانات از سائق و شهید همین است و اعلا و برتر آن ، آن بهره ایست که برای کاملان در علم و عمل است و شهید ایشان و سائق ایشان در علم و عمل دو ملک کریم مقرب عقلی هستند .

یکی از این دو ملک هادی این شخص کامل فی العلم والعمل است و آن دیگر مسدد اوست و میراند او را بسوی بهشت و رضوان و در ازاء و برابر این فرشته که مخصوص اهل هدایت و کمال هستند شهوت و هوا میباشد مراهل ضلالت و غوایت را پس هوا او را بضلالت و غوایت می افکند و شهوت میراند و می افکند او را بفرو دترین در که جحیم و مبدأ هما الشیطان الرجیم .

و چون معنی شهید را بدانستی و بر تو معلوم گردید دانسته باش که گاه باشد شهید داخل در ذات شیء و مقوم آن و بجمله غیر مبین با ذات آن شیء است در وجود مثل آن اموری که یاد کردیم و گاهی مبین از ذات شیء؛ و این مانند انبیای عظام است بقیاس بامتهای ایشان و مانند ائمه هدی صلوات الله علیهم است بقیاس باتباع ایشان .

پس هر پیغمبری بر امت خود شهید و هر امام قومی بر قوم خود شهید است و انما اوتی الشهید فی هذا القسم موصولاً بعلی دون الامام ملافیه من معنی الخلود و لشهادتهم علی قومهم یوم القيمة ایضاً کما یشهدون لهم ایضاً لکن الاول اکثر .

زیرا که آنانکه مهتدی و صالح باشند از مذنبین کمتر هستند و وجه اطلاق شهید بر انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم مضافاً الی الناس این است که هر یکی از ایشان بمنزلت قوت ادراکیه برای اتباع خودش میباید زیرا که برای تابع علمی و شهادتی بماهم تابع جز علم و شهادت امام علیه السلام نیست.

پس هر پیغمبری و امامی بر قوم خود شهید است و چون صادر اول محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم امام ائمه و پیشوای پیشوایان و مرکز دایرة نبوت و هر پیغمبری از این مرکز برتبت والای نبوت نایل میشود لاجرم بر تمام انبیاء عظام و ائمه فخام علیهم السلام بتمامت سلفاً و خلفاً شهید است زیرا که کل ایشان اقتداء باین حضرت کنند و یحذون حذوه و یصلون خلفه فی مقاماتهم و معارجهم و جملگی ایشان در تحت لوای او باشند .

چنانکه این قول خدای تعالی فکیف اذ اجمنا من کل بشهید و جننا بك علی هؤلاء شهیداً دلالت بر آنچه گفتیم دارد و خداوند سبحان بر هر چیزی شهید است چه هیچکس را بهیچوجه چیز از چیزی علم و دانشی نیست مگر بفیض ایزد متعال یا بدستیاری آنچه خدای تعالی از علم و شهادت بدو عطا و افاضه فرموده است چنانکه ملائکه عرض میکنند:

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم و شهید در اینجا بمعنی معلم

است لانه بمنزلة قوة العلم و الشهود للمتعلم به چنانکه حضرت صادق عليه السلام در ذیل حدیث خود میفرماید . فرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الشهيد علينا بما بلغنا عن الله عز وجل ونحن الشهداء علي الناس .

یعنی رسول خدای میرساند و هدایت مینماید ما را از خداوند عزوجل از معارف الهیة و علوم ربانیه که در قرآن کریم منظوی است و حاصل مطلب این است که ما علوم خود را از خداوند عزوجل اخذ میکنیم و بمردمان بر حسب اقتضای حال و مقام عطا میفرمائیم فنحن نکون مهتدین بهدی الله مستیزین بنوره وسایر الامة المسلمة یکنون مهتدون بهدا یتنا مستیزین بانوار معرفتنا .

و چون ائمه هدی صلوات الله علیهم عالم بکل قرآن ظاهراً و باطناً و به تفسیر و تاویل محکم و متشابه به آن میباشند لاجرم این درجه و رتبت تعلیم و افاضت و تبلیغ و تکمل را لایق و مستعد گردیدند و سایر مخلوق را بفروز این نور مبین از اسفل السافلین جهل ظلمانی با علی علین علم نورانی ارتقاء می بخشد در حقیقت از جنبه حیوانی بدرجه انسانی میکشانند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین .

قال علیه السلام و خزان العلم ، خزان برون رمان جمع خازن یعنی گنجور است یعنی ائمه هدی صلوات الله علیهم والیان خزاین علم خداوند تعالی هستند و هم بمعنی اینکه ایشان عین خزائن علم سبحانی و نیز بمعنی اینکه ایشان مفاتیح و کلیدهای این خزاین هستند چنانکه در تفسیر قول خدای تعالی و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین از حضرت امام رضا علیه السلام وارد است که مقصود از فی کتاب مبین یعنی فی امام مبین و این حدیث دلالت بر آن نماید که امام هو الکتاب پس امام خازن علم خدای تعالی است .

در حدیث وارد است که چون موسی بن عمران علیه السلام بکوه طور صعود نمود در حضرت خدای عرض کرد پروردگار اخز این خود را بمن بنمای فرمود

ای موسی همانا خزانه من این است که اراده چیزی را بنمایم میگویم کن فیکون بمحض آنکه بگویم باش مییاشد یعنی فوراً موجود میشود.

و این حدیث دلالت بر آن کند که حضرات ائمه سلام الله علیهم مفاتح

خزائن هستند و وجه این استدلال این است که حضرات ائمه معصومین علیهم السلام خبر دادند که محال مشیت الله میباشند و در این حدیث مذکور است که خزانه مشیت است و جایز نیست که امام علیه السلام بصرف المشیة یا متصرف در آن گردد تا بگوئیم ایشان اولیای خزانه هستند زیرا که امام برای خودش اعتباری با مشیت یزدانی قرار نمیدهد بلکه امام متقلب در مشیة الله است بهرگونه که خدای بخوهد و برای امام مشیتی نیست .

و هیچنین ائمه عین مشیت نیستند تا عین خزانه باشند لکن ایشان ابواب مشیت و مفاتح استفاضة از مشیت نیستند زیرا که اعضا بندگان خدای میباشند و ما یشاؤون الامشاء الله .

از حضرت سجاد علیه السلام در تفسیر این کلام الهی و ان من شیء الا عندنا خزائنه چنانکه در ذیل کتاب احوال آنحضرت علیه السلام در تفسیر این کلام الهی و ان من شیء الا عندنا خزائنه رقم کردیم مروی است که فرمود ان فی العرش تمثال جمیع ما خلق الله فی البر والبحر هر چه خدای تعالی در صحر او دریا بیافریده تمثالش در عرش است و این حدیث شریف را سه وجه متضمن تواند بود .

نخست اینکه عرش همان خزانه باشد و حضرات ائمه یزدانی مفاتح استفاده و اعضا فیض باشند .

دوم این است که حضرات معصومین صلوات الله علیهم و لآلة ذلك الفیض المقدرون له و ولو الوساسطة فی قوام الفیض و المستفیض باشند .

سوم این است که عرش همان قلب مبارک پیغمبر و قلوب مبارک ایشان باشد

پس ایشان این خزانه اند و آن علمی که ایشان خزانه علم هستند علم حادث است و آن عبارت از علم موجود بمعنی متعارف است .

و هو قوله تعالى ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء يعني آن علمی را که خدای نخواهد از علم او بدانند بآن احاطه نمی کنند و باین علمی که لا يحيطون بشيء منه مراد آن علم قدیمی که هو الذات است نیست تا بمعنی این باشد که لا يحيطون بشيء من ذاته الا بما شاء ان يحيطوا به منها و این معنی باطل است بلکه مراد از آن دو چیز است احدهما ان العلم الحادث الذي هو غير الذات منه ممكن مقدور غير مكون و منه تكون و منه مكون پس ممكن مقدور غير از مكون است و آن ممکنات است که قبلا از کون حلیه وجود در جمیع مراتب وجود است فهذه لم تكن مشأة الا في امكانها فهذا لا يحيطون بشيء منه احاطة وجود و يحيطون به احاطة امكان لانه اذ ذاك شاء مشية امكان.

و دیگر تکوین ممکن است و هذا يحيطون به لانه شاء بنفسه و حضرات معصومین صلوات الله عليهم اجمعین محل آن هستند و مکون دو قسم است یکی مکون مشروط و دیگر مکون منجز و بر مکون مشروط احاطه دارند لانه مشأ و محیط بشرط نشوند مگر بعد از آنکه مشأ باشد و بر مکون منجز محیط میباشد ثم ما كانوا يحيطون به قسما .

يك قسم آن است که بوده است و ایشان بر آن احاطه دارند که انه كانا ما آنگونه احاطه ندارند که مستمر خواهد بود یا منقطع و این احاطه اخباری است و قسم دیگر این است که نبوده است و حضرات معصومین بر آن احاطه اخباری نیز دارند نه احاطه اعیانی و با این بیان برای مردم با بینش ظاهر شد که حضرات معصومین سلام الله تعالی اجمعین احاطه ندارند بچیزی از علم خدائی که آن غیر ذات کبریای او باشد مگر بآنچه خدای بخوهد که بآن احاطه داشته باشند و آنچه را که خدای بخوهد بآن محیط باشند همانست که در این شرح و تفصیل بشنیدی پس بدقت و تأمل بنگر و بفهم.

و دوم آن این است که ایشان بآنچه احاطه و علم دارند هیچ چیز از آن را

جز بتعلیم خداوند سبحان ندانند و این تعلیم خداوند سبحان بحضرات ائمه هدی نه باین معنی است که آنچه بایستی بایشان بیاموزد بتمامت بیاموخت و خودش دست کبریا و قدرت خود را از آن برداشت و یکباره با ایشان گذاشت و آن شیء را دیگر حاجتی بخدای تعالی از حیثیت امکان استغناء و بی نیازی آن شیء از حضرت علام الغیوب نیست شان و عظمت و قدرت و احاطه و علم حضرت باری تعالی از این گونه تصورات و تخیلات بیهوده - برتر و بالاتر است .

بلکه آنچه حضرات انبیاء عظام و ائمه کرام علیهم السلام بدانند بجمله از برکت و انوار تعلیم خدای تعالی است بایشان در يك لحظه باین معنی که ایشان هر وقت بدانند که فردا اگر خدای بخواهد آفتاب طلوع مینماید مالک نیستند ایشان از این علم چیزی را الا لحظه علمهم بذلك مگر اینکه آن لحظه که بآن عالم شدند هنگامی است که تعلیم یافتند لا قبلها ولا بعدها و بعد ازین لحظه نمیدانند که شمس فردا انشاء الله طالع میشود مگر بتعلیم جدیدی که از جانب ایزد علام باشد چنانکه حال هر محتاجی بحضرت غنی مطلق بر این منوال است و این تعلیم دائم قائم هنگامی حاصل میشود که هو ما شاء الله وهو الذي يحيطون به وهو ما ملكوه من العلم باشد فافهم فانه اشتق و آن علمی که آن خزانه است همین دو چیز و دو فقره از علم است بهمان نحو که مذکور داشتیم لا غیر .

چنانکه در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است و الیه انا الخزان الله فی سمانه و ارضه لا علی ذهب ولا فضه سوگند با خدای تعالی مائیم خازنان ایزد سبحان در آسمان او و زمین او خازن زر و سیم نیستیم الا علی علمه بلکه خازنان علم ایزدی میباشیم و از این قبیل اخبار بسیار است.

جناب صدر المتالهین در شرح اصول کافی در حدیث آخر آن کتاب در ذیل خبری که از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نحن ولاة امر الله و خزنة علم الله و عیبة وحی الله مائیم و ایشان امر الهی و خازنان علم نامتناهی و صندوق وحی خداوندی میفرماید خزانه در عرف اهل حکمت که موافق

با شریعت الهیة استمرار بخزانه قوه حافظه مرصور ادراکیة است خواه جزئیة یا کلیة باشد .

پس خیال نزد این جماعت خزانه ایست که حافظ صور محسوسات و حافظة الوهم التي سلطانها في مؤخر الدماغ خزانه للموهومات وما يليها في الأوليات است و عقل فعال نزد ایشان بمعنی خزانه للعطيات من العلوم است.

و چون این معنی را دانستی میگوئیم خزائن علم خداوند سبحان همان جواهر عقلیه و ذوات نوریه ایست که از مخالطت مواد و اجرام بری است و هی کامله بالفضل في باب العلوم و العقل و در آن نقص و قوه انفعاليه استعدادیه نیست .

پس لاجرم این نفوس و صور منطبعه في اجرام نیست لان النفس في اول فطرتها امر بالقوة في باب العقل فيحتاج في صيروانها عقلا بالفعل بأن چیزیکه خارج بگرداند آنرا از حد عقل بالقوه بسوی حد عقل بالفعل اذالشيء لا يخرج نفسه من القوه الى الفعل ومن النقص الى الكمال .

پس بالفعل باشد قبل از آنکه بالفعل بوده باشد و کامل باشد در آنحال که ناقص باشد و آنچه‌ی که نفس را کامل میکند و آنرا عاقل بالفعل میگرداند بعد از آنکه نبود لا بد است که عقل بالفعل و کامل در اصل فطرت باشد .

و اگر چنین نباشد هر آینه عود میگیرد کلام در خروج آن از قوه بسوی فعل و احتیاج بکامل دیگر و در اینوقت این امر تسلسل میگیرد الی لانهایة و این محال است پس ثابت گردید که در وجود ذوات قدسیه و جواهر عقلیه ایست صور جمیع موجودات در آن است بالفعل علی وجه مقدس عقلی بهر تکمل النفوس و تصیر عاقله بالفعل بعد کونها قابلة عاقله بالقوة و هی واسطة بين الله و بين الخلق في افاضة الخيرات و نزول البركات علی الدوام .

و این همان کلمات الله تامات است که هر گز فانی و زایل نمی شود و مسماة با سامی مختلفه متعدده است بر حسب اعتبارات و وجوه مختلفه فهی کلمات الله

بوجه و عالم امره و قضائه بوجه و مفاتيح غيبه بوجه و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو .

و آن همان خزائن علم وجوه الهی است و ان من شيء الا عندنا حراته و ما ينزله الا بقدر معلوم میفرماید پس این است تحقیق خراین علم الله و خرشته فهی خزاین و خزنته باعتبارین والفرق بینهما بالاعتبار كالفرق بین العقل والعامل و بر همین گونه است حال در جمیع صفات ذاتیه که موجود هستند بوجودات خودشان مانند صفات باری تعالی جل ذکرة و اما بیان گردیدن ذرات کامله انسانیة خزاین علم خداوند تعالی محتاج بدر اصل شریف است الی آخر البیانات وقال علیه السلام .

و منتهی الحلم منتهی بمعنی غایت و پایانی است که لیس و رائها للشی المنتهی ذکر غیرانه مقدور و حلم بمعنی عدم مسارعت بمعافیت و کیف است با اینکه در شخصی قدرت آن سرعت در عقوبت باشد و این عدم مسارعت بواسطه علم بعواقب امور است ازین روی در عقوبت تعجیل نمیروود و بتأخیر می افکند .

و این حال یا سبب کرم ذاتی است که عبارت از عفو و گذشت و تجاوز و مسامحه ورزیدن است چنانکه خدای تعالی میفرماید و العافین عن الناس و در مدح عفو میفرماید والله یحب المحسنین و در این آیه جماعت محسنان و تیکو - کاران را اهل محبت خود قرار داده یا بواسطه علم بعد فوت وقت است و این عبارت از تانی و عدم استعجال است و در دعای امام علیه السلام وارد است و انما یعجل من یخاف الفوت و یا برای این است که عدم مسارعت ابلغ در انتقام است.

و در جمله جوابهایی که رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم با شمعون بن لاوی بن یهودا از حواری عیسی سلام الله تعالی علیه فرموده گاهی که شمعون از آنحضرت از عقل سؤال نمود این بود فتشعب من العقل العلم و من الحلم العلم من العلم الرشد و من الرشد العفاف و من العفاف الصیانة و من الصیانة الحیاء و من الحیاء الرزانة و من الرزانة المداومه علی الخیر و من المداومه علی الخیر کراهة الشر و من کرامة الشرطاعة

و این ده صنف از انواع خیر است و برای هر يك از این اصناف ده گانه انواعی است اما از شئونات حلم ارتکاب امور جمیله و حالات جلیله و مصاحبت ابرار و برتری جستن از ضعه و فرومایه گی و پستی و بلندی خواستن از خساست و دنائت و میل و رغبت بخیر و خوبی و تقرب و نزدیکی جستن شخص حلیم است بدرجات عالیه و عفو و مهلت دادن و نیکی ورزیدن و خاموشی گزیدن از فضول کلام و پر کوئی در آنچه متضمن معنی و مقصودی صحیح نیست .

و از علم منشعب میشود غنی و توانگری اگر چه شخص عالم فقیر باشد و متولد میشود جود و بخشش و اگر چه آن شخص بالطبع بخیل باشد اما نوروبها و روشنی و صفای علم او را بعبادت دیگر و نمایش جود فزایش میدهد و دیگر مورث لها بت میگردد اگر چه شخص عالم نرم ولین و سست باشد و نیز سلامت میبخشد اگر شخص عالم بیمار و رنجور باشد و تقرب و نزدیکی میدهد اگر چه آن عالم دور باشد یعنی هر چند در اقصی بلاد باشد اما اثر علم و نوردانش و افاضه به اهل استفاضه از هر نزدیکی نزدیکتر میسازد چه محل حاجت و نیاز میگردد و علم موجب حیا و آزم میگردد اگر چه بسی سخت روی باشد و موجب رفعت و بلندی و برتری میشود و اگر چه آن شخص وضع و پست منزلت باشد و موجب شرف میشود هر چند زلز و فرومایه باشد. و نیز باعث حصول حکمت و حظ و بهره مندی و دولت یابی است و این

اوصاف و اخلاقی است که برای عاقل بسبب علمش منشعب میگردد.

پس خوشا بحال آنکس که عاقل و عالم است و اما رشد همانا از رشد منشعب میشود سداد و هدی و برو تقوی و مناله و قصد و اقتصاد و ثواب و کرم و معرفت بدین خدای و این فوایدی که شخص عاقل را بسبب رشد حاصل میشود فطوبی لهم لمن اقام علی منهج الطریق . سداد بفتح سین درستی و راستی در کردار و گفتار است و اما از عفاف

منشعب رضا واستکات و حفظ و راحت و تفقد و خشوع و تذکر و تفکر و جود و سخا و این جمله اوصاف حمیده مذکوره برای شخص عاقل بسبب عفاف و رضی بالله و بقسمه حاصل میشود عفاف باعین مهمله مفتوحه بروزن سحاب به معنی پارسائی و باز ایستادن از حرام و سؤال نمودن از مردمان است .

چنانکه در حدیث وارد است رحم الله عبداً اعف و تعفف و كف عن المسئلة و اما صیانت همانا منشعب می گردد از آن صلاح و تواضع و ورع و انابه و فهم و ادب و احسان و تحبب و خیر و اجتناب شر و این حسنات و صفات حسنه برای شخص عاقل بدستیاری صیانت او حاصل میشود .

فطوبی لمن اکره مولث بالصیانه گفته میشود هذا الشئ فی صیانتک و ذمتک یعنی فی عهدک و کفایتک .

صون و صیانت بمعنی نگاهداشتن است مصون یعنی محفوظ و نگاهداشته شده و اما الحیاء همانا از حیاء و شرم منشعب میشود لین و نرمی و رافت و مهربان و مراقب بودن خدای را در پوشیده و آشکار و سلامت و اجتناب شر و بشاشت و خوش روئی و سماحت و بخشش و ظفر و پیروزی و حسن ثناء و ستایش نیک مرد باحیاء در میان مردمان و این صفات حمیده و خصال ستوده ایست که برای شخص عاقل بواسطه حیا حاصل میشود .

پس خوشا بحال آنکس که نصیحت خدای را بپذیرد و از فضیحت او به پرهیزد مفسرین گویند حیا آن تغیر و انکاری است که آدمی را در میسپارد بسبب بیم داشتن از آنچه موجب عیب و نکوهش میشود.

در حدیث وارد است الحیاء من الایمان و الحیاء من شعب الایمان و من لایحیاً له لا ایمان له هر کس را حیاء نباشد ایمان ندارد و این معنی بعلت آن است که شخص مسیحی بواسطه حیائی که دارد از معاصی انقطاع میجوید و چون از معاصی کناری گرفت به نور ایمان فایز میشود و حیاء ممدوداً بمعنی انقباض و انزواء

از قبیح و مخافة ذم است .

واما رزانت پس منشعب میشود از آن لطف وحزم واداء امانت و ترك خیانت وصدق لسان و تحصین فرج و استصلاح مال و استعداد برای دشمن و از منکر و ترك سفه و این محامد صفات و محاسن خصال را شخص عاقل و مرد خردمند به نیروی رزانت طبیعت و سنگینی سرشت ادراک می نماید .

فطوبی لمن توفره و لمن لم تکن له خفة ولا جاهلیة و عفا و صفح رزانت یفتح راء مهمله و زاء معجمه بمعنی آهستگی و رزین یعنی وقور شئی رزین یعنی گرانمایه و با سنگ و ثقیل .

واما مداومت برخیر از آن منشعب میشود ترك فواحش و دوری از طیش سبکی و تجرح یعنی تاثم و گناه ورزیدن و یقین یعنی حصول علم و عدم شك و حب نجات و دوستی رستگاری به نیکو کاری و دوری از بزه کاری و . نیکوکاری طاعت رحمن و تعظیم و بزرگ داشتن برهان و حجت و بیان و دوری گزیدن از شیطان و اجابت عدل و قول حق این صفات ستوده و اخلاق سعیده است که شخص خردمند از برکت مداومت برخیر ادراک می کند .

پس خوشحال آن کس که پیش بین باشد و از قیام در قیامت یاد کند و بفنا و زوال عبرت بجوید .

و اما در کراهت شر و نا خوب داشتن کار بد تشعب میجوید و قاروسنگینی و صدق و راستی و نصرت و یاری و صبر و شکیبائی و استقامت و راست ایستادن بر منهاج مستقیم و مداومت بر رشاد یعنی بسامان و راه اندر بودن و مخالفت نورزدیدن و ایمان و گرویدن به یزدان و توفیر و نگاهداری حرمت و اخلاص و ویژگی در نیت و ترك آنچه در آن قصدی و فایدنی نیست و محافظت بر آنچه او را سودمند است .

و این صفات ستوده میرسد عاقل را بواسطه کراهت از شر فطوبی

لمن

ص: 304

اقام الحق الله وتمسك بعری سبیل الله .

واما اطاعت ناصح و فرمان برداری بندگوییها ازین صفت منشعب و پراکنده میشود زیادت و فزونی در عقل و خرد و بدرجه کمالیت و تمامیت رسیدن لب و خرد و محمدمت و ستود کی عواقب و پایانهای امور و نجات . و رستگاری از اموم و نکوهش و قبول و پذیرفتن و مودت و دوستی و سراج و فروغندگی و انصاف و داد جوئی و تقدم و پیشی جستن در امور و کارها و قوت و نیرومندی بر طاعت و فرمان برداری حضرت باری جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و سطح برهانه .

پس خوشا و خنکا بر حال و روزگار آنکس که از مصارع هوا و افتاد نگاه خواهش نفس ناپروا سالم و بی گزند و بی عیب و آک بماند و تمامت این خصال محموده و صفات مسعوده از گوهر عقل نمایش گیرد.

و شیخ احسانی علیه الرحمه میفرماید حلم از عقل منشعب شود و ما بعد آن از علم منشعب گردد .

و این جمله صد خصلت است که از حلم خیزد و هر يك از این خصال صدگانه را مراتبی است بر حسب اختلاف اعتبار آنکس که به آن موصوف و به آن عامل است و حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم بر تمامت مراتب عالیه این خصال سامیه براعلی حدود و برتر درجه که از آن امکان دارد قیام ورزیده اند.

یعنی بتمام این خصال فرداً فرداً بآن درجه اكمل و اتم قیام و توجه و در اظهار تمام آن تقدم دارند که برای هیچ بشری جز خود ایشان در هیچیک از آن امکان ندارد .

و در هر يك از آحاد ائمه هدی سلام الله تعالی شأنهم تمام این صفات سعیده بحد کمال موجود و ظاهر است ازین روی ایشان منتهی الحلم هستند . م و اینکه ایشان تمام این مراتب را بجمیع نهایاتها جامع شده اند برای این است که این صفات حمیده از گوهر عقل کامل منشعب میشود و خدای تعالی

این جوهر همایون راجز در وجود آنکس که محبوب خدای باشد بدرجه کمال نمیرساند و حضرات ائمه اطهار اهل محبت الله میباشند و وجودات مبارکه ایشان شایسته این محبت و موهبت است .

و بسا میشود که اطلاق بر عقل میشود بواسطه تشعب آن از آن فهذه مردع الحلم فی الشهادة و اصول الحلم فی الغیب و هم منتهی طرفیه فأفهم قال علیه السلام :

واصول الكرم اصول جمع اصل است و اصل آن چیزی است یعنی ریشه و پی ولایه است که چیزی را بر آن بنا نمایند و کرم بمعنی سخاوت نفس است به آنچه دوست میدارد لا تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون .

پس داخل میشود در این باب قیام باوامر و نواهی یزدانی چنان که خدای تعالی میفرماید :

ان أكرمکم عند الله انفيکم ای اشد کم تقوی الله سبحانه و می گوئیم آن کرم و بخششی که عبارت از سخاء و بذل فواضل و بخشیدن فزونیهای اموال و افزونی از مخارج شخص است بکسانی که استحقاق دارند دارای مراتب عدیده است و اعلاى آن در امکان را حج آن است و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین .

در این مقام و نیل با علی مراتب آن محال آن هستند و بعد از این جمله ایشان اصول کرم میباشند یعنی ینابیع و مفاتیح کرم هستند و در کتاب دره الباهرة فی اصداغ الطاهرة .

در این کلام معجز نشان حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام والباطناً خلفاء الدین و خلفاء الیقین و مصابیح الأمم و مفاتیح الكرم والکلیم البرحلة الاصطفاء عهد نامنه الوفاء و روح القدس فی جنان الصاقوره ذاق فی جد ایضاً الباکوره این که فرموده ایشان مفاتیح کرم هستند مراد این است که محال این کرم میباشند

و از ایشان بغیر ایشان واصل میگردد

فلذا كانوا مفاتيح الكرم .

و هم چنین قول آنحضرت علیه السلام والکلیم البرحله الاصطفی یعنی موسی علیه السلام چون عهد نمودیم.

با او بولایت خودمان و تسلیم نمودن در کار ما و بازگشتن بما و او اجابت امر ما را نمود و باما وفا کرد و عهدنا ذلك منه .

لاجرم گردانیدیم او را از مصطفین و برگزیدگان اخیار و روح القدس

که نزد جماعت حکما بعقل

اول تعبیر میشود و اهل شرع او را عقل و قلم و حجاب ایض و آنچه شبیه باین مطالب نخواند اول کسی است که از باکوره میوه های بوستانهایی که ما بدست خودمان غرس فرموده ایم خورده است چه این حدائق و باغها و بوستانهاییکه در جنان صاقوره است از هر چیزی در آن نشانده اند و اول چیزی که روئیده است روح القدس است و معنای آن ظاهر است.

همانا چون وجود بر ارض قابلیت فایض گردید نخست خبری که حلیه وجود و کسوت نمود پوشید عقل اول بوده که مسمی بروح القدس است نه جبرئیل علیه السلام .

و اگر چه جبرئیل هم روح القدس نامیده میشود چنان که خدای تعالی

می فرماید .

قل نزله روح القدس من ربك یعنی جبرئیل بقرینه نزل به روح الامین علی قلبك و معنی قول امام ابی محمد حسن عسکری صلوات الله علیه روح القدس فی جنان الصاقوره یعنی در اعلی علین بهشت برین و صاقوره در لغت بمعنی باطن قهف مشرف بر دماغ یعنی باطن استخوان کاسه سراسر است که مشرف بر دماغ است و بمعنی آسمان سوم است و مراد در اینجا عرش است چه عرش سقف جنان است و هو من الوجود كقحف الرأس علی الدماغ و روح القدس اول کسی است که در بهشت موجود

ص: 307

موجودات و با کوره بروزن ناظوره بمعنی زن و میوه و درخت خرمائی است که اول برسد و مراد ازین عبارت این است که اول من قبل الایجاد روح القدس و هوذوقه الباکوره و در بعضی اخبار است که وی اول غصنی است از درخت خلد برین پس حضرات ائمه طاهر بن صلوات الله علیهم اجمعین اصل این فیض هستند .

و از جمله کرم و کرامات ایشان که بر این صفت ممدوح میباشند این است که بروح القدس تکریم ورزیدند که او را بوجود رسانیدند و بآنچه در وجودش بودیعت نهادند در اینکه چون خدای تعالی با او فرمود اقبل روی بیاور فوراً روی آورد .

پس از آن فرموداد برفاد بر روی بر تاب اطاعت امر کرد پس افاضت روح القدس از آن کرم و بخششی که حملوه علی جمیع الموجودات بوجوداتها .

پس تمامت اشیاء بیرون شدند و خدای را بر نعم او حمد نمودند و بر آلاء او شاکر شدند و این انوار ساطعه ایزدی علیهم السلام آلاء و نعم و احسان خدای تعالی هستند بر تمامت وجودات که جزایشان هستند و این است تأویل کلام خداوند متعال وان من شیئی یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیمماً بر کسیکه در ولایت ایشان تقصیر ورزد

اما معاند و مستکبر نباشد غفوراً در حق کسیکه از کار نابهنجار توبه نماید و متابعت راه و طریق خداوندی را بکند .

و در زیارت جامعه صغیره وارد است یسبح الله باسمائه جمیع خلقه والسلام علی ارواحکم واجسادکم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکانه پس اینکه سابقاً گفتیم اعلاها فی الامکان الراجح این است که ماورای آن از کرم ذاتی برتر از حد بیان است .

والنسبة الى المكان ومادون ما فى الامكان الراحج في الكرم بس ائمه اطهار عليهم السلام اصول آن هستند و بسوى آنچه ما تلويح نموديم در اين اشارات اشارتى است باين كلام معجز نظام حضرت ولايت آيت امير المؤمنين عليه السلام انا فرع من فروع الربوبية شيخ احسانى ميفرمايد در شعرى در قصيده كه در مصيبت حضرت امام حسين صلوات الله عليه بعرض رسانيده ام نگارش آن در اين جا مناسب است .

فراحتنا الدهر من فضفاض جودهم *** مملوتنا وما للفيض تعطيل

از دست جود بى زوال و فيض ابد اتصال اين انوار ساطعه ايزد ذوالكمال دو كف روزگار هميشه مملو و آكنده و پر است و منابع فيض و بناييع كرم و نعم ايشان را هرگز فنا و تعطيلى نيست و خود شيخ در تفسير اين بيت ميفرمايد ان راحتى الدهر من وجودهم الفياض علي قابليات الممكنات بواسطة الدهراوان المراد بالدهر اهله مملوتان و فيض جودهم علي قابليات لا تعطيل له ابد الأبدين و دهر الدهرين و صلى الله على محمد و آله الاكريم الطيبين الطاهرين راقم حروف گويد اگر آنى در فيض تعطيل رود معدوم صرف ميشوند .

قال عليه السلام وقادة الامم قاده قائد است كه بمعنى جاذب شئى است الى

جمع غاية و سرهنگ و سردار سپاه را گویند و معنى اين است كه حضرات ائمه اطهار سرداران الهى هستند و اصناف اهم و طبقات اهل عالم را از حضيض جهل و ضلالت و شقاوت به بروج علم و هدايت و بناهت و سعادت ترقى و كمال معرفت عروج ميدهند در حديث اميرالمؤمنين علي عليه السلام وارد است قریش قاده زادة يعنى لشكر كشى و دشمن كشى مى نمايند .

امم جمع امة است و مراد در اينجا جماعتى هستند كه يزدان تعالى بايشان پيمبرى نذير ميفرستد و نه آن است كه مخصوص بانسان باشد و ازين است كه خدای تعالى ميفرمايد وما من دابة فى الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم

امثالکم ما فرطنا في الكتاب من شئى ثم الى ربهم يحشرون پس هر جماعتی از انسان وغيره امتي هستند وان من امة الا خلافيها نذير و خلاصه مطلب اين است که ايشان هر صنفی و سخني را بر حسب استعداد و لياقت و سعادت و شقاوت فطری بانجا که بياد ميرسانند و درجه کمال ميبخشند خواه سعيد را با علي مرتبه سعادت و بر ترين درجه بهشت يا شقاوت و دوزخ چه شان مقام و منزلت و ولايت ايشان تکميل و ترقي هر نوعی است در هر چه نهاد و سرشت او بر آن است .

مجلسی رضوان الله تعالى عليه در شرح اين چند کلمه مبارکه مي فرمايد حلم بمعنی عقل نیز آمده است و شک نميرود که تمامت کمالات تابع عقل است و چون دارای جميع کمالات باشند بوجه اکمل لهذا عقول ايشان اکمل عقول خواهد بود.

بلکه صاحب اعلى درجه عقول ميباشند و گاهی عقل را بر نفس ناطقه اطلاق مينمايند و گاهی بر قوتی روحانی که وزير نفس است و علی ای حال حضرات ائمه معصومين عليهم السلام دارای رتبه اعلي و اتم و اکمل و اشدي هستند که تصور فوق آن ممکن نيست .

و آيه شريفه فکان قاب قوسين او ادنی اشارت باین معنی دارد و چون به برکت ايشان عالم موجود شد و خيرات و مبرات بعموم آفريدگان واصل ميشود بلکه جز بواسطه وجود مبارک ايشان هيچ خيري از منبع فيض فيضان نميگيرد ايشان اصول کرم واصل هر گونه خير و خوبی ميباشند و باین حيثيت در اخبار متواتره دارد است که هر گونه مطلبي که داريد از آن پيش که بخواهيد رسول خدای و آل آنحضرت صلوات الله عليهم را بصلوات زاکيات در سپاريد تا آن صلوات سبب افاضه رحمت يزدانی بر کافه خلایق يزدانی شود و خود داعی را نیز مستفيض گرداند .

و نیز کرم در اینجا بمعنی متعارفی مراد است چه این انوار ساطعه سبب افاضه رحمت الهی و کرمهای نامتناهی و سبب افاضه وجود بر هر موجودی میباید و باین علت رتبه شفاعت صوری و معنوی بآنحضرت اختصاص دارد.

از جماعت عامه نیز روایت است که اگر تو و آل تو ائمه هدی نمی بود افلاک را نمی آفریدم و چون ایشان پیشوایان حقیقی امم عالم و هادی و رساننده ایشان به بهشت هستند لاجرم قاده الامم و پیشوایان تمام آفریدگان سماوی و ارضی و اعلی و اسفل میباشند و ایشان را به بهشت میبرند .

وقال علیه السلام و اولیاء النعم اولیاء جمع ولی است که بمعنی متصرفی است که تدبیر امور را مینماید و هم بمعنی اولی بتصرف است چنانکه ازین پیش در ذیل این کتب و تفسیر آیه شریفه انما ولیکم الله ورسوله تا آخر آیه مذکور شد و نعمتهای الهی را چنانکه خود میفرماید و ان تعد و انعمة الله لا تحصوها نمی توان بشماره و احصاء در آورد اولیای نعم که رسول خدا و ائمه اطهار صلوات الله علیهم هستند و در حقیقت خودشان نعمت بزرگ و باقی الهی و تمام نعمتها از طفیل و جود خود ایشان بلکه از ایشان موجود است.

چنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید نحن صنایع الله والخلق بعد صنایع لنا و بروایتی صائغنا مدل بر این است دارای شئونات و مقاماتی هستند که بیهوده احصای آن را نشاید نمود ولو كان البحر مداداً و الشجر اقلاماً و البحر یمدده سبعة أبحر

شیخ احسائی میفرماید در سوره مبارکه نحل خاصة هفتاد و یک نعمت مذکور است که دنیا و ما فیها بیکی از آنها مملو و آکنده است قال علیه السلام و عناصر الابرار عناصر جمع عنصر برون قنقد است و بفتح حاء نیز آمده است و عنصر بمعنی اصل است و در نسب هم استعمال میشود و ازین باب است لا یخالطه یعنی النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی عنصره سفاح یعنی در نسب آن حضرت زنائی آمیزش نیافته است زیراکه نسب اصل شخص است و فی الارحام المطهره شاهد بر آن است.

مجلسی اعلي الله مجلسه در معنی این کلمه طیبه میفرماید ای پیشوایانیکه ارواح شیعیان نیکو کار از طینت شما خلق شدند چنانکه احادیث بسیار در طینت وارد شده است یا اینکه چون این انوار مبارک که علت غائی تمامت آفریدگان هستند پس گویا جمیع انبیاء و اوصیاء از ایشان بهم رسیده اند چنانکه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید: نحن الآخرون السابقون :

و عارف ربانی ابن فارض در این شعر از زبان مبارك حضرت سيد الانبياء صلی الله علیه و آله اشارت کرده است.

فانی و ان كنت ابن آدم صورة *** فلي في معنا شاهد بابوتي

اگرچه من بر حسب صورت فرزند آدم هستم اما بر حسب معنی پدر آدم چه آدم بسبب من موجود شد و ابرار جمع بر بفتح باء يك نقطه بزیر است مثل که جمع آن اسباع و عشر که جمعش اعشار است و بر به معنی بار آمده است و ابرار بمعنی صادقون و اولیاء الله مطیعون و زهاد و عباد و فاعلین خیرات و مطهران از کبائر است و ائمه اطهار صلوات الله علیهم از دو جهت عناصر ابرار ندیکی اینکه شیعیان ایشان از جماعت مرسلین و انبیاء و اوصیا و صلحا و ملائکه همان ابرار هستند و اینکه این جماعت بزرگوار را شیعه نامند برای این است که از شعاع ائمه هدی صلوات الله علیهم خلق شده اند یا از ماده مشایعت یعنی متابعت است .

چه حضرات پیغمبران و اوصیای عظام و فرشتگان ایزد علام در افعال و احوال پیشوایان دین مبین متابعت و همراهی مینمایند و از این اصناف بزرگان پاره هستند که از شعاع ارواح ایشان خلق شده اند مثل جماعت انبیاء مرسلین فرموده این است که این گروه بزرگوار از فاضل ضیاء ارواح طیبه ائمه اطهار آفریده شده اند بعضی این طبقات صفوت سمات کسانی هستند که روح ایشان از فاضل طینت صور مبارک ایشان خلق شده اند مثل جماعت اوصیاء عظام -

و برخی دیگر باشند که روح آنها از فاضل طینت ائمه ابرار صلوات الله علیهم

آفریده شده اند مثلاً جماعت مؤمنین صالحین و مراد از فاضل طینت اجسام نورانیه ایشان است و از این پیش در ذیل احوال حضرت باقر و صادق کیفیت خلقت ائمه دین مبین سلام الله تعالی اجمعین و حدیث شریف ان الله خلقنا من نور عظمته الی آخره و تفسیر و معنی آن شرحی مبسوط مذکور شد.

و شیخ احسانی در این فصل اخبار و احادیث بدیعه و بیانات رفیعه دارد که در این مقام بنگارش آن حاجت نمیرود .

قال علیه السلام ساسة العباد ساه جمع سائس است که عبارت از مدیر در کار مسوس است برحد کمالی که سزاوار و شایسته است و عباد جمع عبد است که به معنی مملوک است یا مطلق انسان است و عبد جمع بسته میشود بر عبید و اعبد و عباد و عبدون و عبیدان و عبیدان برون غفران و غلیان و عبدان بر طرمح و معبده برون نسیخه و معابد و عباد برون زمکاء و عبدی بکسر عین مهمله و باء مشدده و عبد برون سبل و عبد برون ندس معبوداء و اعباد جمع عبد و عبدان بکسر عین و سکون باء و عباد بکسر تین بالمد و بالقصر مع التشدید و برای عبد اصطلاحی شرعی و معنی لغوی است و اصطلاح شرعی قول حضرت صادق علیه السلام است که میفرماید :

العین علمه باله و الباء بونه علی الخلق و الدال دنوه من الخالق بلا اشاره و لا کیف و ازین کلام مبارك ظاهر میشود که از عبادت است که عبارت از طاعت است و کمال احوالش این است که عبد متصف باین صفات باشد یا از معبد برون معظم است که به معنی مذلل است چه عباد به قبل و تکلیف شاق مذلل هستند یا بمعنی مکرم است و از لغات اضداد است چه خدای مکرم داشته است بنده را چنانکه میفرماید ولقد کرمننا بنی آدم

یا برای این است که خداوند او را به بندگی خود مفتخر و ماخوذ داشته است چنانکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عرض میکند کفانی فخرا ان اکون لك عبداً پس گروه بندگان را در هر يك ازین احوال سه گانه طاعت و تذلیل

وتکریم و غیرها بناچار باید مدبری حکیم و ساینسی علیم باشد چه ایشان برای نفوس خود نمیتوانند مالک ضرر و نفع و موت و حیات و نشوری باشند.

و چون خداوند تعالی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بیافرید ایشان را بخواند و اجابت کردند و امر فرمود و فرمان پذیر شدند و امر فرمود و ایشان اطاعت نمودند فحملهم علمه و دینه و امره و نهیه چون در طریق امر و نهی و اجابت بدین گونه باطاعت و انقیاد مبادرت ورزیدند .

شایسته الطاف علیه خاصه سامیه الهیه شدند لا جرم علم و دین و امر و نهی خود را برایشان حمل فرمود یعنی ایشان را حامل و عامل آن گردانید و مظهر و مختار خویش فرمود.

و این مفسر همان معنی است که نسبت بعقل داده شده است که چون خدای عقل تو را بیافرید فرمود اقبل فاقبل و ادبر فادبر الی آخر الحدیث فاشرق بنورهم الظلمات واستضاءت بهم الحجب والسرادات ظلمات ضلالت و غوایت و جهالت و غباوت از نور مبارک ایشان روشنی گرفت و پردها و سرادات از دیده های عقل و ابصار انظار برخاست و فروزنده گشت و از آن پس چون پروردگار عباد اراده فرمود که نفس خود و دین خود را به بندگان خود بشناساند نور محمد و اهل بیت طاهر آن حضرت صلوات الله علیهم را بیفشرد و از آن عصاره انوار شیعیان ایشان را بیافرید.

چنانکه از جابر بن عبدالله انصاری علیه الرحمة مروی است که گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم میفرمود ان الله خلقنی و خلق علیاً و فاطمة والحسن والحسین والائمة من نور فعصر ذالك النور عصرة لنخرج منه شیعتنا فسیبنا فسیبوا و قدسنا فقد سوا و هللنا فهللو و مجدنا فمجدوا و وحدنا فوحدوا و اثم خلق السموات والارضین و خلق الملائكة فمكث الملائكة مائة عام لا تعرف تسیحاً ولا تقدیاً ولا تمجیداً فسیبنا فسیبحت شیعتنا فسیبحت الملائكة لتیبعا و قدسنا فقدست شیعتنا فقدست الملائكة لتقدسنا و مجدنا فمجدت شیعتنا .

فمجدت الملائكة لتمجیدنا و وحدنا و وحدت شیعتنا فوحدت الملائكة لتوحدنا و كانت الملائكة لا تعرف تسیحاً ولا تقدیاً من قبل تسیبنا و تسییح

شیعتنا فنحن الموحدون حين لا موحد غیرنا وحقیق علی الله تعالی كما اختصنا و اختص شیعتنا ان ینزلنا اعلی علیین ان الله سبحانه و تعالی اصطفتنا و اصطفتی شیعتنا من قبل ان نكون اجساماً فدعانا فاجبنا فعقر لنا و لشیعتنا من قبل ان تستغفر الله

و در روایت ابن عباس رضی الله عنه است الی ان قال صلی الله علیه وآله وسلم ثم خلق الملائكة فسبحنا فسبحت الملائكة فهللت الملائكة وكبرنا فكبرت الملائكة وكان ذلك من تعلیمی و تعلیم علی علیه السلام وكان ذلك في علم الله السابق ان الملائكة تتعلم منا التسبیح والتهلیل وكل شيء يسبح الله و يكبره و يهلله بتعلیمی و تعلیم علی الحدیث .

شیخ احسانی میفرماید پس از این جمله که مذکور ساخنیم معلوم گردید که حضرات ائمه اطهار صلوات الله علیهم در کیفیت سلوک و اقتصاد معلمین تمامت عباد در جمیع طرق رشادی باشند و اینکه فرمود ساسة العباد و فرمود معلمون عباد برای این است سائس بمعنی مربی و پرورش دهنده کسانی است که اگر ایشانرا سائس و پیشوا و رهبرنده نباشد برشد خود و اصلاح امر دنیا و دین خود عارف نیست و برای اینکه سائس اصلاح مینماید کارهای مشوش را بر حسب تدریج و تسهیل طبیعی مطابق حکمت بموجب نسبت اسباب تربیت و تمیم قوایل بمعالجه حکمیه الهیه که از آن بسلوك سبل الرب تعبیر میشود مقتصراً علیه لا يكون من السائس شيء الامما جعل الیه المربی الاکبر المتعالی سبحانه و تعالی فانهم صلوات الله علیهم لم يجعل لهم من الامر شيئاً إلا به فهم بامرہ يعلمون ما بین ایدیهم و ما خلفهم ولا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشية مشفقون و من يقل منهم انی اله من دونه فلذلك نخزيه جهنم وهذا كما في قوله تعالی فاسلكي سبل ربك ذللاً.

راقم حروف گوید این احادیث مذکوره ازین پیش در ذیل کتب ائمه علیهم السلام مبسوطاً مذکور شده است و اینکه شیخ احسانی میفرماید ساسة العباد فرمودند و معلمون فرمود بدلیلی است که مرقوم شد نمی توان حتماً مستند باین دلیل گردید بلکه در کلیه کلمات ائمه یزدانی که در حکم قرآن سبحانی است نمی توان بسلیقه و علم خود بیک دلیل یا سند مستند شد شایداد له و حکمتهای بسیار و تاویلات و

تفسیرات متعدده و علل کثیره داشته باشد که بر دیگران نمایان نباشد فرضاً اگر این دلیل شیخ هم مطابق با واقع و منحصر بآنهم باشد دیگران را نمی‌شاید که حکم بشیء و دلیل قطعی قرار دهند .

و همچنین از این اخبار مذکوره معلوم شد که خلقت شیعه قبل از ملائکه و از ملائکه افضل و اسبق هستند چه میفرماید ملائکه قبل از تسبیح ما و تسبیح شیعه ما به تسبیح و تقدیسی عارف نبودند پس ما بودیم موحد گاهی که غیر از ما موحدی نبود و بر خداوند حقیق و شایسته و بایسته است چنانکه ما را و شیعه ما را باین شأن و منزلت رفیع توحید اختصاص داد فرود آورد و منزل بخشید ما را در اعلیٰ علین.

بدرستی که یزدان تعالیٰ ما را برگزید پیش از اینکه ما اجسام باشیم پس بخواند ما را و ما اجابت فرمان کردیم و بیامرزید ما را و شیعه ما را پیش از آنکه در حضرت خدای در طلب آمرزش باشیم و در این کلمات يك شأن و مقامی برای شیعه حاصل میشود که برتر از آن متصور نیست زیرا که باز می‌نماید همیشه قبل سایر مخلوق با ائمه هدی پیش از آنکه در عالم جسم اندر آیند بوده اند و در امر تسبیح و تقدیس و توحید که برترین مقامات و غایة القصوای مقاصد است مثل ائمه هدی صلوات الله علیهم از برکت تشیع اختصاص داشته اند و منازل ایشان در اعلیٰ علین است و همانطور که یزدان تعالیٰ ائمه دین مبین صلوات الله علیهم را در شئون امامت و ولایت برگزیدگی داد شیعیان ایشانرا بر گزیده فرموده است.

و اینکه میفرماید خداوند ما را بخواند و ما اجابت گفتیم لاجرم غفران یزدان پیش از آنکه ما در مقام استغفار بیانیم شامل حال ما و شیعه ما گردید مطلبی دقیق را میرساند چه از آن بر می‌آید که خداوند تعالیٰ ایشان را معصوم خلق فرموده است زیرا که در آنوقت که ایشان در عالم اجسام نبودند در مورد تکلیف نیامده بودند که از ایشان گناهی پدید آید خدای تعالیٰ محض رحمت

بیامرزد بلکه شأن ایشان اجل از آنست که با مقام ولایت و امامت و خلافت و وصایت ساحت خود را باندیشه معصیت آلوده بخوانند تا بمقام فعل چه برسد.

زیرا که حالت عصیان بلکه سهو و خطا نسبت بکسانیکه ولی و کارفرمای عوالم ایجاد هستند مابینت و مخالفت تامه دارد و مخالف قبول عقل سلیم است .

و از این اخبار بر می آید که پیغمبران عظام و اوصیای فخام ایشان علیهم السلام شیعه ایشان هستند چه اگر در این زمره نباشند بایستی از شیعه فرودتر باشند بلکه خلقت ایشان نیز بعد از خلقت شیعه باشد و توحید و علوم الهیه و تقدیسیه ایشان نیز فرودتر از شیعه باشد و البته مقام نبوت و ولایت اشرف و ارفع و اسبق از این است :

چه ایشان نیز دارای کتب سماویه و رسالت الهیه و صاحب حکم و فرمان و اقتدارات و اختیارات ظاهریه و باطنیه و سلطنت و قدرت میباشند و البته عصمت الهی شامل حال ایشان است و در جماعت شیعه و اغلب و اکثر ایشان مردمی فاسق و فاجر و عاصی هستند .

پس چگونه بدون استغفار آمرزیده میشوند و حال اینکه مأمور و مستعد باستغفار و المستغفرین بالاسحار از شئون ابرار است یکی دیگر اینکه عاصیانرا بعد از عقاب تهدید و انزار نمایند و پیغمبران بشیعیان خود نوید بهشت و ثواب و وعید دوزخ و عذاب دهند بلی ممکن است شیعیان خاص و اصحاب بالاخص را که از معاصی و فسوق منزّه و مبرا هستند در این زمره داخل نمود.

مگر نه این است که حضرت ابراهیم خلیل یا موسی کلیم صلوات الله علیهما خواستار و متمنی بودند که شیعه ایشان باشند مگر نه آن است که جناب سلمان و ابوذر و پاره اصحاب کبار که در این مقامات هستند از کبایر بلکه صغایر منزّه و از اولیا و اصفیای خداوند محسوب هستند و گرنه هر کسی و هر شیعه نمیتواند دارای مقامات مذکور باشد و پیغمبران سلف علیهم السلام در باطن مسلمان بوده اند و قرآن و اخبار بر آن شاهد است .

و البته هر مسلمانی شیعه ایشان است اما در مراتب تشیع فرق و امتیاز بسیار است و اینکه فرمود و این تسییح و توحید ملائکه و هر مسیح و مکبری بتعلیم من و تعلیم علی علیه السلام بوده است و در علم سابق خدا چنین گذشته است حالت خاص اختصاص خدا بولی مخصوص خدا علی مرتضی سوای دیگر ائمه هدی و سبقت و تقدم آنحضرت مکشوف میآید چنانکه از سایر اخبار انا و علی من ثور واحد و انا و علی من شجر واحد و هم اخبار کثیره در طی این کتب مبارکه که همه دلالت بر تفوق و تقدم آنحضرت مینماید خاص در امر علم مذکور شد و نیز مرقوم گردید که این علوم خاصه از رسولخداى به علی و از علی بسایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم افاضت یافت.

قال علیه السلام و ارکان البلاد ارکان جمع رکن است که بمعنی جانب اقوی است و بلاد جمع بلدة است مثل کلاب جمع کلبه بلدان دنیا و شهرهای جهانست و مراد به بودن ائمه هدی علیهم السلام ارکان بلاد این است که تمامت جهان و آنچه در جهان است اگر نه آن بودی که امام علیه السلام در آن نبودی فرو میرفت چه وجود مبارك ایشان علت وجود موجودات و وجود موجودات قائم بوجود ایشان است از حیثیت قیام صدور زیرا که هر چیزی بماده و صورت و نفس خود متقوم میشود .

شیخ احسانی میفرماید اما ماده جمیع بلدان دنیا و مافیها از انهار و اشجار و جبال و سایر مافیها از جمادات و نباتات و حیوانات از فاضل شعاع اجساد مبارکه ائمه هدی و اجساد ایشان شعاع اجسام مبار که ایشان و مراد از فاضل در هر کجا که در اخبار مطلق مذکور میشود همان شعاع است .

پس معنی فاضل اجساد هم شعاع اجساد هم میباشد و اما صور آنها از شعاع اشباح ایشان و اشباح ایشان همان ظل نور و ظل نور ابدانی است نورانی بدون ارواح چنانکه در اخبار سابقه بآن اشارت رفت .

و اما نفوس ایشان از فاضل نفوس بشریه ایشان است و این سه مرتبه که در آن است از ارکان عرش سفلی است چه عرش ایزدی را شش صد صد هزار رکن است و این از آنجمله است و خداوند تعالی میفرماید و کان عرشه علی عرشه علی الماء و ماء

عبارت از علم است و علم حامل عرش است قبل از خلقت آسمانها و زمین و علم حامل همان است که ائمه اطهار علیهم السلام حمل میفرمایند از علم چه آن علت بقاء وجود مادون آن است .

وجود پس اگر حامل آن فقدان یا بد زمین فرو می‌رود و از این پیش اخباریکه در این باب لولا الامام لساخت الأرض باهلها یعنی الخسفت مذکور گردیده مرقوم شد.

مجلسی اعلی الله مقامه در معنی و ترجمه این کلمه میفرماید ای جمعیکه رکنهای شهرهای عالم و ستونهای بلدان و امصار جهان هستید اخبار متواتره وارد شده است جعلهم الله ارکان الارض ان تمید باهلها یزدان تعالی بقای زمین را و آسمانرا به بقای معصوم مقرر فرموده است و چون معصوم آخرین برود جهان بیایان می‌رود چه ایشان بمنزلت روح عالم و عالم مانند بدن و چون جان از تن بیرون شود بدن فاسد و تباه میگردد .

قوله علیه السلام و ابواب الایمان یعنی ایمان و معنی و شأن آن ظاهر نمی شود مگر از حضرات معصومین علیهم السلام و اکتساب نتوان نمود مگر از ایشان و خداوند داور گوهر ایمان را از خزاین غیب خود نازل نگردانیده مگر در ایشان و باحدی این گوهر بلند اختر را بیرون نیاورد مگر از ایشان و خارج نساخت از آنها مگر بسبب ایشان .

شیخ احسانی می گوید ایمان را اقسام و درجات است یکی ایمان باطنی و دیگر ایمان ظاهری است و ایمان باطنی را درجاتی است بعضی معرفت و حجت و برخی علم و تذکر و تفکر و از آنجمله یقین و ثبات و جزم است و از ایمان ظاهری قول است و نوع دیگر عمل است و مراد از معرفت همان معرفت خدائی و توحید و یگانه شمردن خداوند ارضین و سموات است در ذات والاسماتش بنفیکون معانی و صفات و اضداد و انداد است و توحید و یگانه خواندن یزدان است در صفات او بتجرید جهت معرفت از اضداد و توحید و یگانه داشتن خدای بی نیاز در افعال

اوست از مشکلات و تعدد و انفراد و توحید خداوند احد است در عبادت او از عباد و هیچ چیز از این مذکورات یا آنچه متفرع بخبر گردد از روی حق و راستی و صحت و درستی نخواهد بود مگر وقتی که بر سبیل و راهنمایی ائمه هدی علیهم السلام باشد یعنی بآنچه ایشان مبین و روشن دارند و تعریف کنند و شناسائی دهند و دلالت و هدایت مینمایند چه ایشان ابواب این اشیاء مذکوره و ارکان این امور مذکوره و ایشان خودشان این امور مذکوره و خودشان ظاهر این امور مذکوره اند .

و معرفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این است که آنحضرت را بنده خدا و رسول و فرستاده خدا و حجت خدا و عین ناظره و اذن واعیه و ید مبسوطه و عضد قویه و ذکر اکبر و اسم اعز الاجل الاکرم و فضل عام و رحمت واسعہ خدای متعال و وبابه الذی لا یوتی الامنه والنور المنور للانوار والقلب الذی وسع الاقرار والا. سرار وخیره الجبار فی جمیع الاطوار و امثال این است .

و معرفت و شناسائی امام علیه السلام این است که هر زمان و مکانیکه این صفات و اوصاف مذکوره خاصه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم الی یوم المحشر و غیر از این اوصاف مذکوره را که در خود آنحضرت است یاد مینمایند امام را در آنجمله شریک بشمارند مگر در دو چیز و دو مقام یکی رسالت و نبوت و آنچه متعلق باین دو مقام است از خواصی که از این اوصاف مذکوره حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بآن اختصاص یافته و در کتب اصحاب ما از آنچه خداوند تعالی تخفیف داده است در آن در حق پیغمبر خود صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در قرآن کریم فرموده است ما انزلنا علیک القرآن لثقی یا بروی شدید فرموده است و مراد آنحضرت است.

چنانکه میفرماید لا تکلف الانفک یا تکریم فرموده است آن حضرت را بآن چنانکه میفرماید ولسوف یعطیک ربک فترضی و میفرماید هذا عطا فائمنن او امسک بغیر حساب .

و این اموری چند است از آنجمله این است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرماید

كتب علي الوتر ولم يكتب عليكم وكتب علي السواك ولم يكتب عليكم وكتب علي الاضيحة ولم يكتب عليكم در اینجا كتب بمعنی وجوب است مثل كتب عليكم الصيام یعنی نماز و ترومسواك و قربانی کردن در روز دهم ذی الحجة بر من واجب است و بر شما واجب نشده است یعنی اگر بجای نیارید ترك عمل مستحب کرده اید و ثواب استحباب را در نیابید و ترك واجب نکرده اید که مستحق عذاب گردید الی آخر مختصاته صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در نسخ التواریخ و دیگر كتب اخبار و احادیث مبسوط است .

و معرفت شیعه امام علیه السلام مانند معرفت شعاع است از آفتاب همانا شعاع گاهی ظاهر میشود که از آفتاب در حال استتاره باشد وقتی استمدادش از آفتاب باشد و اگر من حیث نفسه او را نوری نیست بلکه من حیث نفسه ظلمت و تاریکی است و همچنین است حال شیعی چه شیعی مؤمن و عارف و صالح و ناجی هست اما بواسطه متابعت و پیروی با امام خود و اخذ مسائل و مقاصد خود را از امام و اقتداء نمودن بامام و طاعت و ورزیدن باو امر و نواحی امام و معرفت و شناسائی او بامام علیه السلام و اندازه معرفت او قدر و ایمان او را مکشوف مینماید و چون مؤمن دارای این مقام و شیعه صاحب این رتبت و منزلت باشد موالات و دوستی او واجب میشود بسبب تبعیت و وجوب موالات امام و چنانکه در دعا اشارت شده است اوالی من والوا و اجانب من جانبوا .

و معرفت دشمنان ائمه دین علیهم السلام و برائت از ایشان و از اتباع دشمنان ایشان همانا مؤمن میشناسد دشمنان علی و اهل بیت علی صلوات الله علیهم را بسیمای ایشان و در لحن قول آنها.

شیخ احسائی میفرماید از کسیکه بقول او وثوق دارم شنیدم که از یکی از این جماعت ناصبیه نقل کرد که میگفت هیچ شکی نیست که علی کرم الله وجهه از سید ما ابوبکر راز سید ما عمر افضل و اعلم و اشجع و اتقی میباشد جز اینکه بر تو واجب است که معتقد بان باشی که ابوبکر و عمر از علی افضل و اعلم و

واشجع وانقی میباشند .

یکی از حاضران که به مذهب وی و از جهال نواصب بود چون این کلمات برضد یکدیگر بود بشنید گفت سوگند با خدای سلیمان چه نام آن گوینده سلیمان بود من قدرت بر این امر ندارم و بهیچوجه نفس من اطاعت مرا نمی نماید که بعد از آنکه علی افضل واعلم واشجع وانقی باشد بگویم ابوبکر و عمر افضل واعلم واشجع وانقی هستند .

سلیمان گفت بلی این گفتار در مذهب ما واجب است آنمرد گفت من هرگز نمیدانم و تصدیق نمی نمایم که چنین سخن بگویم مگر وقتیکه حقیقه ابوبکر و عمر افضل و جهات افضلیت را دارا باشند .

پس باید بدیده عقل و دانش بلحن قول این مرد ناصب معاند نگران شد که بعد از آنکه بافضلیت علی علیه السلام اقرار مینماید چگونه منکر آن میشود و تأویل آنرا بآن مینماید که این تصدیق در مذهب واجب است .

راقم حروف گوید در اینگونه غرض ورزی و تصدیقات بدون تصور و جهت آن مذهب را نیز از پایه و مایه و اعتبار می اندازد .

واما محبت همانا محبت فرع معرفت است .

و هر کس عارف بخیر باشد دوستدار آن خواهد بود و محبت در هر مقامی میزانی و معیاری دارد و تفصیل آن نسبت بخدای سبحان و بامر او به نبی او صلی الله علیه وآله وسلم و بسوی او و بسوی اولیای خدای موجب تطویل کلام است .

و اما علم و معنی و مصداق آن این است که صور آنچه بآن تصدیق بر آن اطمینان گیری در مرآت خیالت منتقش گردد چه این صورت هایی که در صفحه اندیشه است انقاش گیرد معنای آن در دلت اندر است و تصدیق به آن و اطمینان بر آن بجمله در قلب تو است و حقیقت آن بلا کیف در دل تو منجلی میشود.

پس این منتقشه آیت معرفت پروردگار تو و پیغمبر تو وائمه توشیعیان

ایشان و تسلیم نمودن در احکام و اوامر ایشان و براءت و بیزارى جستن از دشمنان ایشان میباشد .

جز اینکه این آیت بیک واسطه یا بواسطه های متعدد است و این حال داعی میگردد مرخوف و بیمی را که مستلزم نجات و رجاء مستلزم طلب و عمل و للمعرفة المستلزمه للحب الماحی بصدقه لكل اعتبار سوى اعتبار المحبوب است .

در مصباح الشریعه مسطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود :

فاذا تحقق العلم في الصدر خاف و اذا خاف و اذا صح الخوف هرب و اذا هرب نجا و اذا اشرق نور اليقين في القلب شاهد الفضل و اذا تمكن من رؤية الفضل رجا و اذا وجد حلاوة الرجا طلب و اذا اوفق للطلب وجد و اذا انجلي ضياء المعرفة في الفؤاد هاج ریح المحبة و اذا هاج ریح المحبة استأنس في ظلال المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواء و باشر او امره و اجتنب نواهيه و اختارها على كل شئ غيرهما فاذا استقام على بساط الانس بالمحبوب مع اداء او امره و اجتناب نواهيه و وصل الى روح المناجات و القرب و مثال هذه الاصول الثلاثة كالحرم و المسجد و الكعبة فمن دخل الحرم امن من الخلق و من دخل المسجد امن جوارحه ان يستعملها في الموصية و من دخل الكعبة امن قلبه ان يشتغل بغير ذكر الله تعالى الحديث .

چون فروز علم و فروغ دانش و پهنة صدر و عرصه سينه محقق شد خوف حاصل میشود و چون خوف صحت پذیرد اسباب فرار میشود و چون فرار نمود نجات می یابد .

گویا از معانی این کلمات ولایت سمات یکی این است که چون مراتب عظمت و قدرت و قهاریت خداوند سبحان در دل و سينه ثابت و محقق و معلوم بیم و خوف حاصل میشود چه عدم خوف از عدم علم است و چون خوف و بیم از کردگار عظیم صحت پذیرفت و علی التحقیق خائف گردید از آنچه بیرون از رضای خدای باشد فرار و کناره میجوید.

و چون از مناهی و منکرات و معاصی کناره جست نجات می یابد و چون نور یقین در مخزن دل فروزنده گشت و آئینه دل روشنی و فروز گرفت مشاهدت فضل می نماید و چون رؤیت و دیدار فضل ممکن شد امیدوار میشود و چون شیرینی امیدواری را دریافت در مقام خواستاری و طلب نمودن موفق شد به نعمت و جدان نایل میگردد و چون ضیاء معرفت و فروزشناسائی در اهل فروغ گرفت نسیم محبت بهیجان می آید و چون نسیم محبت را هیجان و جنبش افتاد در ظلال اتصال محبوب لا یزال و سایر مکرمت معشوق ذی الجمال والجلال استیناس میجوید و آن محبوب بی زوال و انفصال را بر هر چه سوای اوست بر گزیده میدارد و بآنچه امر فرمود مباشرت و از آنچه نهی فرمود مجانبت میجوید و بر هر چیزی سوای این دو کار اختیار میکند و چون بر بساط انس محبوب با ادای او امر او و اجتناب از نواهی او استقامت گرفت بروح مناجات و قرب واصل میگردد و مثال این اصول ثلاثه مثل حرم و مسجد و کعبه است.

پس هر کس داخل حرم گشت از مخلوق ایمن است و هر کس داخل مسجد شد جوارح او ایمن می گردد از اینکه آنها را در معصیت استعمال نمایند و هر کس داخل کعبه معظمه گردید دل او ایمن از آن میشود که جز بیاد خدای مشغول شود الحدیث .

و اما تذکر و تفکر عبارت از آن است که نقش خود را بعدم غفلت و به توجه دادن دلت را بسوی عظمت خداوند سبحان و بسوی آنچه خدای از تو خواسته و اراده فرموده است معالجه نمائی تا باین واسطه تو را در هر دو جهان سعادت مند نماید تا بآنجا که تذکر و اقبال بحضرت لایزال در آنچه از تو خواسته طبعاً لِنفسک شود بحیثیتی که اگر شخصی تو را مخاطب نماید جز بالعرض بدو توجه نجوتی چنانکه شاعر گوید :

وادیم نحو محدثی نظری *** ان قد فهمت وعندکم تحصیلی

شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه فرماید :

من در میان جمع و دلم جای دیگر است *** دیگری گوید نظر مسوی تو و دل رو دم جای دگر

دیگری گوید با تو خطاب است ولی بالعرض *** حیف که نشناخت طیبیم مرض

و در اخبار وارد است ان علامة المؤمن هو ان کلامه ذکر وصمته فکر و نظره اعتبار .

واما یقین و ثبات و جزم همانا درد عائم الایمان در این حدیث که در کافی ثبت شده مذکور است و ظاهر از آن قول و عمل است و احادیث در بیان آن بسیار است از ابو عمر و زهیری مسطور است که گفت در حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم ایها العالم خبر ده با من کدام اعمال در حضرت خداوند بیهمال افضل است فرمود :

ما لا یقبل الله شیئاً الا به آن عملی است که خداوند متعال هیچ چیزی را جز بآن نمی پذیرد عرض کردم چیست آن.

فرمود الایمان بالسر الذی لا اله الا هو اعلي الاعمال درجه و اشرفها منزلة و اسناها حظاً گرویدن و ایمان آوردن بخداوند بیهمتایی که جز او خدائی نیست برترین اعمال است از حیثیت درجه و شریف ترین اعمال است از جهت منزات و اسنای آن است از حیثیت حظ و بهره عرض کردم آیا مرا از ایمان خبر میدهی آیا ایمان عبارت از قول و عمل یا قول بلا عمل است .

فرمود الایمان عمل کله والقول بعض ذلك العمل بفرض من الله بینه فی کتابه واضح نوره ثابته حجتہ یشهد له بالکتاب ویدعوه الیه تمام ایمان عمل است و قول پاره از این عمل است بفرض وجوبی که از جانب خدای است مبین و آشکار فرموده است در قرآن خود نورش واضح و روشن و حجتش ثابت و مبرهن در کتاب خدای گواه آن معین است و بسوی خودش دعوت مینماید .

ص: 325

ابن عمر و میگوید عرض کردم فدایت کردم ایمان را با من توصیف نمای تا بفهمم فرمود الایمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه التام المنتهی تمامه و منه الناقص البین نقصانه و منه الراجح الزائد رجحانه ایمان حالاتی و در جانی و طبقاتی و منزلی است از آنجمله ایمان تامی است که تمامیت آن پایان رسیده است و از آنجمله ناقصی است که نقصانش نمایان است و از آنجمله راجحی است که رجحانش زاید است عرض کردم ایمان تمام و ناقص و زیاد میگردد فرمود بلی عرض کردم اینحال چگونه است فرمود :

لان الله تعالى فرض الایمان علی جوارح ابن آدم و قسم علیها و فرقه فیها فلیس من جوارحه جارحة الا وقد وکلت من الایمان بغير ما وکلت به اختها فمناها قلبه الذی به یعقل و یفقه و یفهم و هوامیر بدئه الذی لا ترد الجوارح ولا تصدر الا عن رایه و امره و منها عینها اللتان یبصر بهما واذناه اللتان یسمع بهما و یداه اللتان یبطش بهما و رجلاه اللتان یمشی بهما و فرجه الذی الباه من قلبه ولسانه الذی ینطق به و رأسه الذی فیه وجهه و لیس من هذه جارحة الا- وقد وکلت من الایمان بغير ما وکلت به اختها بفرض من الله تبارک و تعالی اسمه ینطق به الکتاب لها و یشهد به علیها.

زیرا که خداوند منان فرض گردانیده است ایمان را بر جوارح ابن آدم و تقسیم فرموده است ایمان را بر آن جوارح و پراکنده و متفرق فرموده است ایمان را در آن جوارح پس هیچ جارحة از جوارح بنی آدم نیست مگر اینکه به آن جارحه ایمانی موکل است که به اخت و خواهر آن و جارحه دیگر نیست از آنجمله دل آدمی است که باین عضو شریف تعقل و تفقه و تفهم مینماید و این دل خود منزل امیر و رئیس سایر اعضای بدن انسان است و حرکات و سکنتات و افعال و ورود و صدور سایر جوارح موکول برآی و امر اوست و از جمله اعضا و جوارح او دو چشم اوست که بآنها میبیند و دو گوش اوست که بدستگیری این دو آلت می شنود و دو دست اوست که بدستگیری آنها می گیرد و دو پای اوست که بپایداری آنها راه میسپارد و فرج اوست .

و زبان اوست که بآن سخن میراند و سر اوست که چهره اش در آنست پس از این جمله نیست جارحه مگر اینکه ایمانی را شامل و ایمانی بآن موکل است که غیر از آنست که اخت وی را میباشد بفرض من الله تبارک و تعالی اسممه و قرآن بان برای آن ناطق و بآن بروی شاهد است و این حدیث طویل است و هرکس خواهد از قرآن در آن استدلال نماید خواهد نمود یوم تشهد علیهم ارجلهم و ایدیهم و امثال آن.

از جناب جابر از حضرت عالم علوم اولین و آخرین امام محمد باقر علیه السلام مروی است که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه از معنی ایمان پرسیدند فرمود خدای تعالی ایمان را بر چهار ستون مقرر داشت صبر و یقین و عدل و جهاد فالصبر من ذلك علی اربع شعب علی الشوق و الا شفاق و الزهد و الترقب و صبوری و شکیبایی که یکی از دعائم و ستونهای چهار گانه ایمان است به چهار شعبه است شوق و اشفاق و زهد و ترقب است فمن اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات و من اشفق من النار رجع من المحرمات و من زهد من الدنيا هانت علیه المصیبات و من راقب الموت سارع الی الخیرات پس هر کس بهشت یزدانی شوقمند گردید از پیروی شهوات نفسانی خویشتن داری نماید و متاع باقی را با میدفانی از دست نمی دهد و هر کس از تابش آتش دوزخ ترسناک باشد از محرمات الهی و ادراک آن بازگشت و توبه نماید و هر کس در امتعه و لذایذ این جهان ارمان زهد بورزد و دل نبندد مصیبات و حوادث و بلیات این سراچه در گذر بروی آسان و هموار آید و هر کس مراقب مرگ و در کشیک و ترصد موت و مردن و ازین سرای جای به پرداختن باشد با اعمال خیر و کارهای ستوده که رضای رحمان در آنست شتاب گیرد.

و یقین بر چهار شعبه است یکی ابصر الفطنة تبصره فطنة و دیگر تاول حکمت و دیگر معرفت عبرت و دیگر سنت اولین است پس هر کس از روی قطنه بصیرت دارد عرف الحکمة شناسای حکمت گردد و هر کس مؤکل حکمت باشد

بعبرت بشود و هر کس شناسای عبرت باشد عارف سنت گردد و من عرف السنة كانها كان من الأولين و اهتدى للتي هي اقوم و نظر الي من نجا بما نجاد من هلك بما هلك و انما اهلك الا من اهلك بمعصيته وانجحي من نجحي بطاعته.

و هر کس عارف سنت گشت گویا از جمله پیشینیان است و بآنچه اقوم است راه یابد و نظر نماید بسوی آنکس که ناجی است بآنچه سبب نجات او شده است و بآنکس که هالك است و آنچه علت ملاك او بوده است همانا خدای تعالی هر کس را که بهلاکت در آورد بواسطه عصیان او در حضرت خدای بود و هر کس را که برستگاری بر خود داری داد از میمنت فرمان برداری در حضرت باری بود یعنی عارف بسنت برنیک و بد و خیر و شر و زیان و سود و فزایش و کاهش خود است و چون بزرگان پیشین زمان برزیات و نقصان خود باخبر مییاشد مستحضر یا چنانست که از پیشین روزگار بسالهای بیشمار روزگار سپرده و بر حسب تجارب وافیه بر نتایج افعال و عواقب امور آگاه شده است چه از برکت عرفان سنت که راهنمای اولین و آخرین و نماینده سعادت و شقاوت است بر رشد و عز خود و بر هلاکت و نجات خودینا خواهد شد.

و عدل بر چهار شعبه است غامض الفهم و غمر العلم و زهرة الحكم و روضة الحلم فمن فهم فسر جميع العلم و من علم عرف شرائع الحكم و من علم لم يفرط في امره وعاش في الناس حميدا هر کس بدولت فهم و دانش و دریافت دقایق و حقایق بهره ور شد جميع علم را مفسر میشود و هر کس بنعمت علم کامیاب گردید بر شرایع حکم عارف شود و هر کس حلیم و بردبار شد در امور خود افراط نمیجوید و در میان مردم بحالتی حمید و معاشی سعید میگذراند و جهاد بر چهار شعبه است علي الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر و الصدق في المواطن و شنان المنافقين یکی امر بالمعروف دیگر نهی کردن از منکر و دیگر صدق و راستگوئی در هر موطن و مقام دیگر نکوهش مردم فساق را از دست نگذاشتن فمن امر بالمعروف شد ظهر المؤمن و من نهی عن المنكر ارغم اذق المنافق و امن کیده و من صدق في

المواطن قضی الذي عليه ومن شنا المنافقين غضب الله و من غضب الله غضب الله تعالى له.

پس هر کس امر بمعروف نماید پشت مؤمن را استوار ساخته است چه امر معروف رواج کار و رونق امر مؤمن است و هر کس ناهی از منکرات شرعیه شود بینی منافق را برخاک مالذ چه منافق طالب ارتکاب مناهی و ضعف دین و سستی احکام شریعت و میل و رغبت خود و شهوت خود و اماته اسلام است و چون بر خلاف شد و قوت مؤمن فزون کشت بر خلاف مقصود او خواهد بود و کید او در کار مؤمن کارگر نخواهد بود و هر کس در موطن صدق باشد و در همه براستی و درستی سخن راند حق صدق و راست گوئی را که بروی فرض است ادا کرده خواهد بود و هر کس مردم را بسهام نکوهش و ملام در سپارد در راه خدای خشم کرده خواهد بود و هر کس برای خدای و محض رضای خدای غضبناک گردد خداوند نیز برای غضب و خشم او بغضب اندر نشود پس این است ایمان و دعائم و شعب ایمان .

شیخ احسانی میفرماید آنچه از ارکان و دعائم ایمان و اقسام آن من حیث ظاهر و الباطن و از حیث قول و عمل و تقسیمات آن بر جوارح و قوی و مشاعر و حواس ظاهره و باطنه بگوش بسپردی و بهوش در نور دیدی بجمله از فروع کهن اشجار بوستان ائمه دین و شعاع ولایت پیشوایان خداوند مبین و مرسوم هدایت و سبل سنت حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است و خدای تعالی هیچ چیز و هیچ عملی را جز بولایت و متابعت ایشان قبول نمیفرماید خدای تعالی میفرماید من یطع الرسول اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا.

در حدیث وارد است که اگر کسی قائم اللیل و صائم النهار باشد و تمام اموالش را بصدقه بکار بندد و تمام روز کارش با قامت حج بگذراند و بولایت ولی خدا شناسا نباشد و بدوستی او نگراید و اعمال او بجمله بدالات ولی خدا نباشد ماکان له علی الله حق فی ثوابه ولا کان من اهل الایمان برای او در حضرت یزدان ثوابی و از ایمان بهره نیست پس ثمره ایمان فرع ایشان و صفت ایشان

است چه ایمان عبارت از ولایت ایشان است که دین خالص است الا لله الدین الخالص و دین خالص خدائی همان دین ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین است لانهم لا یدینون الله الا بولا یتهم .

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام گاهی که ابو الجارود عرض حاجتی بحضرت آورد باین مطلب اشارت نمود و فرمودهات حاجتک حاجت خود را باز کوی ابو الجارود عرض کرد خبر بده با من از آن دین خودت که تو و اهل بیت تو بآن آئین در حضرت کردگار متدین هستید تا من نیز خدای را بآن دین عبادت و اطاعت و پرستش نمایم فرمودان کنت اقصرت الخطبة فقد اعظمت المسئلة

اگرچه خطبه مختصر و عنوانی کوتاه آوردی اما مسئله را بس بزرگ ساختی والله لاعطینک دینی و دین آبائی الذی ندین الله تولى به شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسوله صلى الله عليه وآله وسلم و الاقرار بما جاء به من عند الله و الولاية لولينا و البرائة من عدونا و التسليم لامرنا و انتظار قائمنا و الاجتهاد و الورع.

سوگند با خدای آن دین و آئین خودم و پدران خود را که خدای تعالی را اطاعت و عبادت مینمائیم با تو باز نمایم نخست گواهی به یکتائی خدای و دیگر شهادت بر سالت محمد صلی الله علیه و آله و دیگر اقرار بآنچه آنحضرت از حضرت احدیت بجماعت خلقت آورده و دیگر ولایت باولی ما و برائت از دشمن ما و دیگر تسلیم در امر ما و دیگر انتظار ظهور قائم ما و دیگر اجتهاد و کوشش و رزیدن و ورع و ترسناک بودن است و این است دین ائمه طاهرین علیهم السلام که عبارت از ولایت است و ولایت همان ایمان است و صفت جز بموصوف قیام تجوید و فرع جز باصل تحقق نپذیرد.

پس ایشان هستند ابواب ایمان و ایمان جز از ایشان موجود نگردد و جز بوجود مبارك و برکت ایشان شعاع ایمان بشیعه ایشان نازل و بحضرت یزدان صاعد نگردد و جز ایشان و برای ایشان مقبول نگردد واحدی جز ایشان بایمان

فهو ممدوحهم تتلى علي الواح الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين

والشهداء والصالحين و كل ساكن و متحرك و كل رطب و يابس و كل مقبل باقباله و كل مدبر بادباره فثبت انهم ابواب الايمان في جميع الاحوال .

مجلسی اعلي الله مخده الشريف در معنی عبارت مذکور میفرماید ای جمعی که پایه‌های ایمان هستید .

یعنی باید ایمان بخدای و رسول خدای را از ایشان اخذ نموده هر چند

ن الشه ضرور است از دلایل عقلی که خداوندی هست تا آنکه سایر صفات ثبوتی و سلبی را از پیغمبر و امام اخذ توان کرد با اینکه دلایلی عقلی را از ایشان اخذ کردن بهتر است اگر چه واجب نباشد .

زیرا که نسبت باشخاص اختلاف عظیم دارد و ایشان حکمای الهی هستند هر کسی را بدلیل هدایت می نموده اند .

یعنی بمیزان فهم و ادراك و استعداد او اقامت دلیل و برهان میفرموده اند و هیچ شك و شبهتی در آن نیست که تکلیف نمودن مردم عوام را به براهین حکمای یونان مثل برهان سلم و تضایف از طاقت فهم و اندازه ادراك ایشان بیرون است .

و برای بیشتر خلق عالم ضرر دارد یعنی چون عالم و دارای رتبت فضل و فقه و معارف نیستند از شنیدن این گونه مسائل غامضه عجیبه براه کج میروند و گمراه میشوند لهذا یزدان مجید در قرآن خود بنحوی بر وجود خود و وحدت و یگانگی خود دلایل کثیره یاد فرموده است که نفوس عالمیان را موجب اطمینان است و ازدیاد ایمان را بمرتبه با عمال صالحه مقرر گردانیده است که وجود واجب تعالی شأنه اظهر من الشمس می گردد .

روش سایر انبیای عظام علیهم السلام نیز در هدایت مخلوق براین شمیت بوده است .

چنانکه در توره و انجیل و زبور مزبور است و تجربه نیز شاهد است قطع نظر از احادیث متواتره که در طریق معرفت وارد است یا اینکه میتوان از معرفت امام بمعرفت خداوند عالم و رسول انام صلی الله علیه وآله وسلم رسید چنانکه اخبار کثیره بر این مسئله وارد است .

یا اینکه از متابعت ایشان بکمال ایمان نایل میشوند و اخبار متواتره بر این معنی نیز رسیده است و همچنین اخبار متعدده متواتره وارد شده است که ایشان ابواب الهی هستند یعنی بسبب معرفت و متابعت ایشان بمعرفت و محبت الهی میتوان پیوست .

و یزدان تعالی این انوار مبارک که ساطعه را هادی و راهنمای خلائق فرموده است و عقلا قبیح است که خدای تعالی غیر از معصوم را هادی خلق نماید و بر حسب اجماع مسلمانان غیر از ائمه معصومین صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس بایستی که ایشان معصوم باشند تا بتوانند بتکالیف امامت و هدایت بگذرانند و علمای سنت و جماعت حدیثی نقل کرده اند که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بر شما باد که بسنت من و سنت خلفای راشدین که بعد از من هستند رفتار نمائید و خود علمای سنت و جماعت در جمیع صحاح سته از جابر بن سمره روایت میکنند که پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود :

که دین اسلام که دوازده خلیفه بر مسلمانان والی باشد به پای خواهد بود که تمامت این خلفا از قریش باشند بعدد نقبای بنی اسرائیل و نیز بآسانید صحیحه متکثره که این جماعت در کتب خود یاد کرده اند از عبدالله بن مسعود روایت نموده اند که گفت پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بعد از من دوازده تن خلیفه بشمار نقبای بنی اسرائیل خواهند بود و ازین قبیل احادیث و اخبار در کتب مخالفین بسیار است و انشاء الله تعالی ازین به بعد در کتاب احوال حضرت صاحب الامر والزمان عجل الله تعالی فرجه مذکور خواهد شد .

قال عليه السلام وامناء الرحمن سلام بر شما باد ای امینان یزدان امناء جمع امین است و ائمه هدی صلوات الله علیهم امنای رحمن هستند یعنی یزدان سبحان ایشان را بردین خود امین گردانیده است .

تا از تغییر و تبدیل محفوظ بدارند چه خداوند تعالی میداند که ایشان دین او را از آنچه نباید نگاهبان هستند چه هفت چیز در ایشان نهاده است که موجب حفظ و ضبط دین مبین میباشند .

نخست اینکه ایشان معصوم و از هر گونه رجس و پلیدی مطهر و پاک و پاکیزه اند .

پس بواسطه شهوت یا تکبر یا حسد یا جز آن از ذمائم نفسانیه بتضییع امانت ظالم نمی شوند .

دوم اینکه دستخوش سهو و نسیان نمی گردند زیرا که حالت سهو و نسیان برای کسی حاصل میشود که التفات بجوید و از آنچه به آن مکلف و مأمور است بدیگر سوی توجه نماید و غافل گردد و ائمه هدی صلوات الله علیهم هیچیک را این حال پیش نیاید و از این حال محفوظ هستند چه خدای تعالی ایشان را باین کار امر کرده و میفرماید ولا یلتفت منکم احد و امضوا حیث تؤمرون و چون کسی را حال التفات بر دیگر جهات نباشد از سهو و غفلت و نسیان مصون است.

سوم این است که حضرات ائمه علیه السلام بصفت علم و گوهر دانش برخوردار هستند .

پس جهل را بایشان راهی نیست و در هیچ کاری جاهل نباشند و در آنچه از ایشان خدای اراده فرموده است مراقب و مراعی باشند.

چهارم این است که این شمس سماء ولایت و امامت مظاهر قدرت الهی هستند لاجرم از تحمل آنچه خدای از غیب و پوشیده خود برایشان حمل فرموده است عاجز نباشند .

پنجم این است که آنچه را که ایشان مستحفظ داشته اند لوازم ذوات مقدسه ایشان است و ذوات از لوازم خود جدائی نجوید چه ایشان خزائن غیب هستند و این مخزونه و دین مبین که نزد ایشان است همان صفات ایشان است که مظاهر آن حقایق خلایق است و در این بیان شیخ احسانی تأمل و تدبر لازم است تا بدانیم بکجا پیوسته و منتهی می آید والله اعلم بحقایق الاسرار .

ششم این است که خداوند سبحان ایشان را بر نفوس خودشان مؤتمن فرموده است باینکه نفوس شریفه خود را بر طاعت خدای باز و از معصیت خدای بازدارند .

فانها هی غیبه الذی عنده مفاتحه لا یعلمها الا هو و این همان نفس یزدانی است که عیسی بن مردم علیهما السلام ندانست آنچه در آن است و عرض کرد لا اعلم ما فی نفسک و این نفس ملکوتیه الهیه است فهی ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و جنة المأوی .

در این تعبیرات شیخ احسانی و احصای ایشان باید بتأمل و فکر دقیق پرداخت .

هفتم این است که خداوند سبحان این بحار فضل و شمس علم و سماء حکم را را بمشیت و ربوبیت خود مؤتمن فرموده است اذ مربوب پس ایشان را محل مشیت و جمله ارادت خود فرموده و این ائمه طاهرین صلوات الله علیهم به امر و فرمان کردگار رفتار و کردار مینمایند.

یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون الا لمن ارتضی و هم من خشية مشفقون پس معنی حفظ این مقام و منزلت این است که برای نفوس مقدسه خودشان و شی از هیولات آن و نه چیزی از مشیات آن اعتبار و جودی بلکه وجود اعتباری قرار ندهند یعنی جز بحق و اراده و مشیت حق نظر نیاورند و آنچه حق خواهد همان را خواهند .

و اینکه در این کلام معجز فرجام فرموده امناء الرحمن و فرمود امناء الله

و امناء الرحيم برای این است که رحمن اسمی است که جامع صفات اضافه و صفات خلق است و خداوند تعالی بر حسب صفت رحمانیه خود بر عرش خود مستوفی و مستولی است .

وهي الرحمة الواسعة التي وسعت كل شئ وهي التي ملا الرحمن منها فرائن غيبه واطهر منها افاعيله صنایعه و ابان بها اوامره ونواهييه و مد عنها سرادقات قدسه وفضله وعلا غها بنیان عفوه وعدله وبسط بها بساط كرمه و آلائه و نشر فيها بوابل انعمه مبسوطه حمده وثنائه وفتق الاجواء وشق الارحاء وبت في افعاله ماقد براه من الجن والانس وسائر الحيوانات ومن المسبحين الصافين والزاجرين والتالين والمدبرين واجرى الاقلام بما مضت به الاحتمام واقام لازمات الايجاب بما اقتضته اطلاقات الاسباب وسيرها بدواع الاشفاق عند نوازع الاذواق وقدر الاقوات وانبت النبات في الارض الكفات للأحياء والاموات وجعل بلطيف صنعه الى عباده كل شئ سيماً .

لشئ ومسبباً لآخر ودليل ومداولا ومبتلى ومبتلي به وكتا بالشئ ومكتوبا في شئ الى غير ذلك من الشؤن والاحوال التي ينقطع دونها المقال ولا يجد العقل فيها المجد وفي جميع ما اشرنا اليه في كل جزئى و جزء ذات و صفته مما في جميع العوالم لم يخلق الله شيئاً من جميع ما اوامنا اليه من مخلوقاته الا اشهد هم خلقه وانهى علمهم اليهم وهم الحجة عليهم وقد يعتبر ذلك الاشهاد بعرض ولايتهم على الخلق .

و این صفت رحمانیه حضرت رحمان همان رحمت واسعه ایست که هر چیزی را در حیز وسعت و گنجایش در آورده و پر گردانیده است خداوند رحمان ازین صفت عالی سمت جز این غیب و گنجینههای پنهان خود را پراساخته و افاعیل و صنایع خود را از آن آشکارا و اوامر و نواهی خود را بآن نمودار فرموده است و سرادقات و فضل خود را از آن کشیده و ممدوحی و بنیان عفو و عدل و بساط کرم و الآء خود را از آن رحمت رحمانی و تفضل سبحانی برافراخته و منبسط فرمود

و باران رحمت و سحاب نعمتهای خود را در آن منتشر گردانید.

زبان ظاهر و باطن تمام موجودات و ممکنات محمد و شنای ابر گوینده است اجواء شکافه و نواحی را منشق گردانید.

در مجمع البحرین مسطور است در حدیث حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه وارد است تم فتق الالاجواء و شق الارحاء ای النواحي جویتشد یولد بعد از جیم بمعنی مابین آسمان و زمین و هم هر کجا که از رودخانه گشاده تر است جو گویند و جمع آن اجواء است.

این ابی الحدید در این خطبه مبارک که تم انشاء سبحانه فتق الاجواء و تق الأرجاء و سکانک الهوا فاجری فیها ماء مثلاً طما تیاره.

پس از آن خداوند سبحان جلت قدرته بیافرید گشادن فضاها را و شکافتن نواحی را یعنی تاحیها و طرقهای واسع را و گشادگیهای مکان خالی را که میان آسمان و زمین است و این کلام مبارک بر وجود فضاء واسع که متکلمین خلا- میخوانند قبل از وجود عالم الی آخر الخطبه.

می گوید برای مسائلی جایز است که بگوید ظاهر این کلام معجز نظام چنان می نماید که حق سبحان قضا و آسمانها را بعد از آفریدن هر چیزی می افرینه است چه قبل از آن میفرماید قطر الخلاق و نشر الرياح و وتد الارض بلجبال و از آن پس عود نمود و فرمود انشاء الخلق انشاء و ابتداء ابتداء و اکنون میفرماید:

ثم انشاء سبحانه فتق الالاجواء و لفظ ثم ذلالت بر تراخی مینماید جواب این است که ثم معنی تعقیب و تراخی است اما نه در مخلوقات باری تعالی بلکه در کلام آنحضرت علیه السلام است گویا آنحضرت میفرماید ثم اقول الان بعد قولی المتقدم أنه تعالی انشاء فتق الاجواء.

و نیز ممکن میباشد گفته شود لفظ ثم در اینجا افاده جمع مطلق رامینماید مثل وار و مانند این است قول خدای تعالی

وانی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحاً ثم اهتدى و ابن ابی الحدید در این مسئله بیانات مفصله دارد که در این مقام حاجت بنگارش آن نیست بل جمله میگوید و خدای تعالی پراکنده فرمود در افعال خود آنچه را که از جن و انس و حیوانات و انواع ملائکه مسبحین صافین و الزاجین و تالین و مدبرین بیافریده و جاری گردانید.

اقدام را بآنچه حکم حتمی الهی بر آن گذشته بود و لازماً ایجاب را بآنچه اطلاقات اسباب اقتضای آن را داشت پیاپی نمود .

و بدوای اشواق نزد نوازع اذواق مشیر و اقوات را مقدر و نباتات و روئی دنیهای زمین را که احیاء و اموات را بکار است برویاند و بلطایف صنایع کبریائی خودش در حق بندگانش هر چیزی را سببی برای چیز دیگر و مسبب برای آخر و دلیل و مدلول و مبتلی و مبتلابه و کتاب برای چیزی و مکتوب در چیزی الی غیر ذلک از شون و احوالی که ینقطع دونها المقال و پیک عقل را نیست در آن مجال مقرر گردانید.

و در تمامت آنچه بآن اشارت نمودیم در هر جزئی و جزء ذات و صفتی از آنچه در جمع عوالم رتبت وجود و نعمت نمود یافته است هیچ چیز نیست که خدای بیافریند.

مگر اینکه ائمه اطهار علیهم السلام را بر خلق آن شاهد و علم آنها را بایشان انتهی داشته باشد و ایشان را بر آنها حجت قرار داده باشد و از این اشهاد بعرض بعضی ولایت ایشان بر مخلوق تعبیر شده است.

چنانکه در سرائر ابن ادریس از جامع بزنی از سلیمان بن خالد مروی است شنیدم حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود ما من شیء و ما من آدمی ولا جنی ولا ملک فی السموات والارض الا ونحن الحجج علیهم و ما خلق خلقاً الا وقد عرض ولا یتنا علیه و اجنح بنا علیه فمؤمن بنا و کافر و جاحد حتی السموات والارض والجبال الایه یعنی الشجر والدواب.

و حاصل این است که حضرات معصومین علیه السلام امنای خداوند سبحان هستند چه حضرت احدیت مؤتمن فرموده است ایشان را بر جمیع آنچه از حیثیت رحمانیت خود بر عرش خود مستور بآن است و ایشان را امر فرمود که امانات را باهلش رد نمایند .

لا-جرم بهرذی حقی حقش را ادا کردند تا بنفوس شریفه خودشان رسیدند پس هر گونه حقی و استحقاقی که ایشان را بود بنفوس خود برسانیدند پس در این هنگام ایشان را بادای امانات باهلش امر کردند فعرفوه بما اعطیهم فسبحوه بما له و حمدوه بما هو حقایقهم و هلوه بما و حدو او کبروه بما لهم و عرفهم ما ذلك الأمر فقالوا انا لله و انا الیه راجعون .

و قول حضرت سیدالشهداء صلوات الله السبحان علیه اشارت به این معنی است .

الهی امرت بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیها بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیها و مرفوع الهتمه عن الاعتماد علیها انک علی کل شی قدیر .

در این بیانات شیخ احسانی و حدیث مبارک باید بنظر تدقیق و تعمق و دیده رسیق و تدفق بر گذشت و خیره و تیره جاهل و ذاهل نگشت چه بسیاری احادیث و اخبار لطیفه طریقه است که اگر با خرد دوربین و اندیشه لطافت آئین ننگرند موجب گردش خیال و ازدحام صارات قلبیه و تقنات دماغیه و کج تابی و کج روی می شود .

نسئل الله تعالی الحفاظة و الصیانة فی الموارد اللطیفه الخطیره .

مجلسی اعلی الله رتبه و عطر تربته در ترجمه این کلمه مبارکه میفرماید ای امینان خداوند رحمان که رحمانیتش اقتضا نمود که شما امینان رسالت و شرایع و احکام او باشید .

چنانکه آیات و اخبار متواتره بر این مضامین دلالت مینماید و همین ترجمه

مجلسی را چون بخواهند بشکافند تمام معانی و بیانات مسطوره را در بردارد.

قال علیه السلام سلاله النبیین سلاله بضم سین مهمله بمعنی خلاصه است پس سلاله شی آن چیزی است که از صفوت و خالص آن کشیده شود و این نام را از آن یافت که از کدر منسل میشود ادهی ما تسل من الشئی القلیل و سلاله بمعنی نطفه است.

زیرا که نطفه خلاصه طعام و شراب و صفو و صافی غذاء است و از ولدو

والد صافی بسلاله کنایت میشود و سلاله نبیین اولاد پیغمبران علیهم السلام هستند .

شیخ احسانی مینویسد شیخ محمد تقی مجلسی علیه الرحمه در شرح من لا یحضره الفقیه در معنی این فقره میفرماید این جماعت ائمه علیهم السلام ظاهراً از ذریه ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام هستند و از طینت انبیای عظام و رسل فخام سلام الله علیهم روحاً و بدناً باشند .

چنانکه اخبار متواتره بر آن ناطق است و ظاهر کلام مجلسی این است که این وجودات مبارکه از طینت انبیای عظام علیه السلام کشیده شده یعنی ارواح و ابدان ایشان از طینت ایشان صافی و خالص شده است و این عبارت بر آن دلالت میکند که ایشان از حقیقت واحده هستند و اینکه لازم نیست که مسلول از مسلول منه اعلی باشند .

یعنی ائمه که از طینت انبیا صافی یا خالص شده اند فرودتر از انبیا باشند .

زیرا که ولد سلاله پدرش میباشد و لازم نیست که والد افضل از ولد باشد و اگر بدلیل دیگر جایز باشد اخبار دلالت بر آن ندارد و اجماع عموم شیعه بر آن منعقد است که محمد صلی الله علیه وآله وسلم خیر خلق و اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام به نص قرآن کریم.

یعنی در آیه شریفه انفسنا وانفسکم نفس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و اتحاد محال است

نیز قائل به وحدت وجود نمی توان شد پس مراد باین کلمه که نفس آن حضرت است مماثل است و مماثل افضل افضل است یعنی چون پیغمبر افضل خلق و علی علیه السلام نفس آنحضرت پس آن حضرت نیز بعد از محمد صلی الله علیه وآله وسلم افضل خلق است و هر حکم و مقام و شأنی و مرتبتی که برای علی جاری است برای فرزندان یازده گانه طیبین او سلام الله علیهم نیز جاری است و این تفضیل با تسلیم آن مستلزم اختلاف طینتین نیست کما هو ظاهر کلامه تعمدہ الله تعالی برحمتہ.

و از این پیش سبقت نگارش گرفت که در احادیث ائمه اطهار صلوات الله علیهم کلماتی وارد است که دلالت بر آن دارد که آن طینتی که حضرات ائمه معصومین از آن آفریده شده اند هیچ آفریده را در آن نصیبی نیست و از آن پس فاضل طینت ایشان یعنی از شعاع آن چنانکه سابقاً بر آن منبه ساختیم شیعه ایشان آفریده شد و برای احدی در آنچه خلق فرموده است از ایشان شیعیان ایشان را نصیبی نگذاشته است مگر برای انبیای عظام علیه السلام.

و احادیث در این مسئله جداً بسیار است و قول خدای وان من شیعتہ لابراہیم کہ از افاضل انبیای اولی العزم علیهم السلام است بسیار است و در تفسیر این آیه که ابراهیم از شیعه علی علیه السلام است شروع مفصله یاد کرده اند و هم در احادیث شریفه وارد است که شیعه ایشان از شعاع نور مبارک ایشان خلق شده اند قال امیر المؤمنین علیه السلام اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله ابن عباس عرض کرد چگونه مؤمن نظر بنور خدا می کند فرمود :

لانا خلقنا من نور الله و خلق شیعتنا من شعاع نورنا فهم اصفیاء ابرار اطهار متوسمون نورهم یضیء علی من سواهم کالبدر فی اللیلة الظلماء امیر المؤمنین علیه السلام خبر میدهد خلق فرموده است شیعیان ایشان را از شعاع نور همایون ایشان و گاهی انبیای عظام علیه السلام از شعاع نور ائمه طاهرین صلوات الله علیهم آفریده شده باشند و هیچ شکی در بی در آن نیست که نور مبارک ایشان تحت حقیقه ایشان و آن شعاعی که حقایق انبیاء از آن خلق شده تحت نور ایشان است .

پس چگونه تواند بود که حضرات ائمه طاهرين که حضرات ائمه طاهرين از طينت انبيای عظام سلام الله تعالى عليهم اجمعين خالص شده باشد.

بلی در عالم ظاهر از طينت انبياء خالص شده اند براین معنی که انوار

ایشان در صلب آدم علیه السلام وضع شده و ایشان همچنان از صلبی برحمی انتقال یافته اند و ایشان نزد انبیای عظام و دایع خداوند اعلام هستند و امانت و ودیعت بودند تا گاهی که جماعت انبیا که نگاهبان این ودیعه بودند يك يك این امانت و ودیعت را چنانکه خداوند سبحان بایشان فرمان کرده بود بصلب عبدالمطلب رسانیدند.

و از صلب عبدالمطلب این ودیعه مبارکه و فروز یزدانی دو قسمت شد يك افت منا الان بال قسمت در صلب عبدالله و قسمت دیگر در صلب ابی طالب پیوست.

و كانت تلك الانوار تعلقت بالنطف الطيبه تعلق ما بالقوه بما بالفعل كتعلق الشجرة في غيب النواة ای بشهادتها.

وعباس بن عبدالمطلب این شعر را در این معنی انشاء و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را مدح گفته است .

من قبلها طبت في الظلال وفي مستودع حين يخصف الورق *** ثم هبطت البلاد لا بشر انت ولا مضغة ولا علق

بل نطفة تركب السفين وقد الجسم نسرا و اهله الغرق *** تنقل من صالب الي رحم اذا مضى عالم بدا طبق

حتى احتوى بيتك المهيمن من خذف علياء تحتها النطق *** و انت لما ولدت اشرفت الارض و ضائت بنور الأفق

فنحن في ذلك الضياء وفي النور وسبل الرشاد محترق

باطن همانا این اصلا ب شامخه که این انوار طيبه در آن

و اما بر حسب اله استقرار جسته و ارحام مطهرة که در آن مستودع گردیده قشور این الباب و پوستهای این نغزهای نغز است که بر آن احاطه

نموده است مانند احاطه اشعه است مانند مانند احاطه اشعه بر چراغ

و مدبرون باین ارباب هستند که تقدرها بمقتضی الاسباب فهی مفارقة لتلك المحال الشریفه فی التقدير وان كانت مقارنة لها فی التدبیر و بهمین مناسبت استکه در هر کس که این نور مفارق انتقال یافته چهره اش درخشان و در جبینش نمایان میگردد.

چندانکه روشن و آشکار و معروف بنگاهبانی آن نور سبحانی میشد و چون آن نور از صلب او برحم ظاهر وارد میشد آن فروز و فروغ از چهره وی مسلوب و در چهره آنزن که حامل آن بود پدیدار می آمد و چون آنکودک را از محلش فرو میگذاشت جهان را روشنائی فرومیگرفت و آن از چهره مادرش مسلوب میشد و با خود مولود مسعود بود چنانکه در این حدیث حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فما زال ذلك النور ينتقل من الاصلاب والارحام الی آخره در کتاب احوال آنحضرت مذکور گردید .

و بر این نهج میگذشت تا این انوار از جناب عبدالله و ابوطالب منفصل گشت و اسرار از هر طرف منجلی شد ولیس ذلك الا لانهم متعینون متمیزون و و اگرچه متعلق بمحال شریفه بودند.

چنانکه در خبر است که چون جناب خدیجه حامل نور فاطمه زهراء سلام الله علیهما گردید صدای تسیح و تحمید و تمجید و تهلیل فاطمه را در شکم خود میشنید و فاطمه دینیة خدیجه را در همانحال که در شکم خدیجه کبری صلوات الله علیها بود بدو می آموخت.

پس با این شرح و بیان که داده شد معنی بودن ائمه اطهار سلاله پیغمبران ابرار صلوات الله علیهم اینست که ایشان در اصلااب آنها ودیعه بوده اند و انواری کونیه و اشباحی نورانیه بودند نه اینکه نطف مادیه باشند و اگرچه تفسیر بنطفه شوند زیرا که نطف در اخبار اهل عصمت علیهم السلام بیشتر استعمالش در آنست که از عالم غیب است.

چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رضی الله عنه سند بحضرت ابی عبدالله

صلوات الله عليه میرسد که فرمود النطفة تقع بين السماء والارض علي النبات والثمر والشجر فياكل الناس منه والبهائم فتجری فيهم نطفه در میان آسمان و زمین بر نباتات و گیاه و ثمر و شجر واقع شود و چون مردمان و چارپایان از آن نباتات و اثمار و اشجار بخوردند در اصلااب ایشان جاری و ساری میشود و معلوم است که این نطفه مادی نیست و استدلال نمودن بر اینکه چون در میان آسمان و زمین وقوع میگیرد مادی است غلط است .

زیرا که در حدیث دیگر کلماتی است که معنایش این است که در بهشت درختی است که مزین نام دارد و از آن درخت قطرات بر بقول و نبات میچکد و هیچ مؤمنی یا کافری از آن بقول و نبات نخورد مگر اینکه از سلب او مؤمنی بیرون آید.

و معلوم است که جنت بالای فلك البروج است و اگر نطفه مادیه معنوی روا نبود که فلك البروج و هفت آسمان را بر شکافد و در بهشت باشد و از اینجا معلوم میشود که مادی نیست .

و شیخ احسانی بحدیثی که ما در کتاب حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در باب مراتب دیه جنین و جواب آنحضرت بروح علا الحیوة القدیم المنقول فی اصلااب الرجال و ارحام النساء الی آخره .

اشارت میدهد و بیاناتی میکند و در معنی سلاله که بمعنی نطفه است و نطفه مؤلف نطفة معنویة ملکوتیه و نطفه هیولانیة جسمانیة شرح میدهد و بمادیه و غیر مادیة تفسیر مینماید و در کیفیت خلقت سلاله بیانات میفرماید و شرحی طویل رقم کرده است .

و مجلسی اعلی الله درجاته در معنی سلاله میفرماید : ای فرزندان پیغمبران از آدم و نوح و ابراهیم علیهم السلام را بر حسب ظاهر و بحسب طینت از طینت انبیاء مخلوقند بلکه انبیاء از طینت ایشان هستند یا اینکه شما جامع جمیع کمالات انبیاء علیهم السلام هستید و هر پیغمبر یکه بصفتی از صفات کمال از سایر انبیاء سلام الله تعالی علیهم

ممتاز بود شما تمامت آن صفات را بطور اتم و اکمل دارید چنانکه فخر رازی و نیشابوری در تفسیر خود می نویسند که آیه مبارکه مباحله دلالت دارد که علی علیه السلام نفس نبی صلی الله علیه وآله وسلم است و نبی از سایر انبیاء افضل است.

پس علی نیز افضل میباشد و پاره اخبار که مؤید آن است مرقوم میدارد .

قال علیه السلام وصفوة المرسلین وای برگزیدگان پیغمبران مرسل صفوه بفتح وضم وکسر صاد مهمله بمعنی خلاصه است و از این پیش در باب انبیاء و مرسلین فی الجملة سخنی بگذشت و در اینجا نیز بهمان معنی سابق است و اما بودن حضرات ائمه طاهرین صفوة مرسلین صلوات الله علیهم بر حسب ظاهر حال چنان مینماید که طینت ایشان و طینت انبیاء عظام یکی باشد .

چنانکه بیشتر روایات بر این دلالت دارد پس طینت ایشان را از صفوه آن طینت مأخوذ داشتند و باقی را طینت انبیاء گردانیدند و صفوة المرسلین گفتند جز اینکه احادیث شریفه ایشان چنانکه سبقت تحریر پذیرفت دلالت بر آن میکند که برای هیچ از طینت ایشان نصیبی نیست.

و در حدیث حضرت ابی عبدالله علیه السلام که مذکور شد ظاهر فرموده است که طینت ایشان از همه کس حتی از انبیا و مرسلین منفرد است و طینت انبیاء و مرسلین را در طینت شیعه ائمه اطهار صلوات الله علیهم که از طینت ایشان فرودتر است داخل فرموده است کان ذلك لملاحظة مقابلة طینة الجاهدین والکافرین والا فلا تدخل زیرا که خداوند تعالی طینت ایشان را بیافرید و هیچ مخلوقی نبود پس از آن از فاضل طینت ایشان .

یعنی از عرق و شعاع آن ارواح انبیاء و مرسلین را بیافرید و ارواح پیغمبران و مرسلین قبل از طینت ایشان است چه طینت ایشان از فاضل ارواح مقدسه حضرات ائمه طاهرین سلام الله تعالی علیهم اجمعین است و دلالت بر آن دارد که حضرات ائمه علیهم السلام در ارواح خود سبقت دارند .

و همچنین در طینت ایشان همین حال را دارند.

چنانکه در ریاض الجنان از جابر بن عبدالله انصاری علیه رحمة الباری

مسطور است که گفت در حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم اول چیزیکه خدای تعالی بیافرید چه بود فرمود :

نورنیك يا جابر خلقه الله ثم خلق منه كل خير ثم اقامه بين يديه في مقام القرب ماشاء الله ثم جعله اقساماً فخلق العرش من قسم والكرسى من قسم وحملة العرش و خزنة الكرسي من قسم واقام القسم الرابع في مقام الحب ماشاء الله ثم جعله اقساماً فخلق القلم من قسم واللوح من قسم والجنة من قسم واقام القسم الرابع في مقام الخوف ماشاء الله ثم جعله اجزاء فخلق الملائكة من جزء والشمس من جزء والقمر والكواكب من جزء واقام القسم الرابع في مقام الحياء ماشاء الله ثم جعله اجزاء فخلق العقل من جزء والعلم والحلم والعصمة والتوفيق من جزء واقام القسم الرابع في مقام الحياء ماشاء الله ثم نظر اليه بعين الهيبة فرشح ذلك النور وقطرت منه مائة الف واربعة وعشرون الف قطرة فخلق الله من كل قطرة روح نبي ورسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق الله من انفاسها ارواح الاولياء والشهداء والصالحين .

فرمود نخستین چیزی که یزدان تعالی بیافرید نور پیغمبر تو بود ای جابر از آن بعد از آن نور مبارک و درخش همایون هر چه خیر و خوبی بود خلق فرمود بعد از آن این درخش همایونی را در پیشگاه مبارکش در مقام قرب چندانکه خواست بیای داشت پس از آن نورش که در مقام قرب بیای بود چندین قسم گردانید عرش را از يك و كرسی را از قسمی دیگر و حاملان عرش برین و حاملان كرسی را از قسمی بیافرید و قسم چهارم را چندانکه مشیت خدای قرار گرفته بود در مقام حب اقامت داد و از آن پس اقسام متعدده اش گردانید پس از آن قلم را از قسمی ولوح را از قسمی و بهشت را از قسمی بیافرید و بخش چهارم را چندانکه خواست و مشیتش بر آن علاقه داشت در مقام خوف و جای بیم بازداشت و پس از آتش چند جزو گردانید پس فرشتگان را از جزئی و خورشید تابان را از جزئی و ماه درخشان را از جزئی و کواکب و استارگان در افشان را از جزئی بیافرید.

و قسم چهارم را چندانکه خود خواست در مقام رجاء و امیدواری قیامداد از آن پس چندان جزوش بگردانید عقل نامدار و خردکامکار را از جزئی و علم و دانش و حلم و بردباری و عصمت و نگاهداری از گناه و توفیق و دست زدن بکار نیکو را از جزء و پاره دیگر بیافرید.

و قسم چهارم را چندانکه خود خواست در مقام حیاء و آزرم پبای داشت و از آن پس با نظر هیبت در آن نگران گشت و آن نور نجوی گردان و تراویدن در آمد و یکصد و بیست و چهار هزار قطره از وی بچکید و خداوند متعال از هر قطره روح پیغمبر و رسولی بیافرید و از آن پس ارواح انبیاء تنفسی نمود و از انفاس آن ارواح خداوند تعالی ارواح اولیاء و شهدا و صالحین را بیافرید. شیخ احسانی بعد از نگارش این اخبار می نویسد باین حدیث شریف نیک بنگر و صراحت آنرا در اینکه ارواح مقدسه حضرات ائمه ابرار صلوات الله علیهم بودند و هیچ نبود بفهم آور و چندانکه خدای میخواست و مدتش را حصر و حد ما ادراک نتواند کرد به تسبیح و تهلیل خدای پیش از آفرینش آسمانها و زمینها مکث ورزیدند و از حضرت عالم علوم الهی و دارای فضایل نامتناهی امیر المؤمنین علیه السلام حدیثی باین معنی وارد است همانا شخصی از آنحضرت سؤال فرمود که عرش یزدانی تا چند مدت قبل از خلقت آسمانها و زمین بر روی آب بود .

فرمود اتحسن ان تحبیب عرض کردم بلی فرمود اخشی الانحسین عرض کردم بلی میتوانم نیکو بشنوم و نیکو باز دانم و نیکو بگویم فرمود لوصب خردل حتی سد الفضاء وملاء ما بین الارض و السماء ثم اذن لك و عمرت مع ضعفك ان تنقله حبة حبة من المشرق الى المغرب حتی ینفد لكان ذلك اقل من جزء من مائة الف جزء من مثقال الذر مما بقى العرش على الماء قبل خلق السموات والارض واستغفر الله عن التحديد بالقليل .

اگر چندان سپندان بریزند که فضا و این کشادگی بی ابتدا و انتها را

مسدود و ما بین آسمان و زمین را آکنده و مملو بگرداند و بعد از آن تور امازون

و مرخص گردانند و چندان عمر نمائی که با این ضعف و سستی که داری این خردلها را دانه به دانه از مشرق به مغرب حمل نمائی یعنی یکدانه برگیری و بیری و باز گردی و دانه دیگر برداری و آن راه را طی کنی بگذاری و از پی دانه دیگر بر شوی نه اینکه دامن دامن و رطل برطل حمل کنی و بدینگونه سپندانها را از مشرق به مغرب برسانی تاگاهی که دانه در مشرق نماند و بجمله بمغرب برسد هر آینه این مقدار زمان اقل و کمتر از يك جز و از صد هزار جز و از وزان مورچه خواهد بود و من در حضرت یزدان از این تحدید بانك استغفار میجویم.

شیخ احسائی میفرماید پس در این حدیث تفکر نمای و چون تقریباً بمعرفت آن برخوردی خوب بخواهی دانست که این حدیث و این بیان دلالت میکند بر آنچه در عالم تکلیف و توصیف نیست و از حیز کیفیت و توصیف خارج است و حال اینکه انوار طیبیه طاهره نورانیه الهیه ائمه معصومین علیهم السلام قبل از بودن عرش بر آب قبل از خلق سموات و ارض بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم و انوار اهل بیت طاهرین.

آنحضرت در مقام قرب است و این مقام را تقدیر و نهایی جز در حضرت یزدان تعالی نیست و سبق انوار انبیاء و مرسلین در هنگام تعیین ایشان بمدت اقامت عرش و کرسی و حمله عرش و کرسی در مقام حب و مدت اقامت قلم و لوح و بهشت در مقام خوف و مدت اقامت ملائکه و شمس و قمر و کواکب در مقام رجاء و مدت اقامت عقل و علم و حلم و عصمت و توفیق در مقام حیا و هر مدتی از مدتهای مذکوره چندان است که مشیت خدای تعلق گرفته باشد و برای من خصوص کمیت اعداد آن مبین نشده است جز اینکه اعداد و اراده در نوع این مقامات مختلفه است .

گاهی هشتاد هزار سال گاهی هفتاد هزار سال گاهی چهارده هزار سال گاهی دوازده هزار سال گاهی غیر از آن و درباره روایات بیشتر و در بعضی کمتر وارد است ثم نظر الله سبحانه الی ذلك انوار فرشح ذلك انوارتا آخر .

آنچه در حدیث مذکور مرقوم شد چون با آنچه برای تو مبین ساختیم عارف شدی برایت روشن میگردد که انوار طیبه ایشان بر انوار پیغمبران عظام علیهم السلام سبقت دارد و مدت سبقتش را تناهی و پایان نیست و این است تأویل این قول خدای تعالی قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربی لنتقد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربی ولو جئنا بمثله مداداً و این کنایت از عدم انتهای فضایل ایشان و سبق ابتدای ایشان است. و چون این مطلب ظاهر شد که ایشان را بعد از خدای بیافرید و فرمان کرد تا برای تشیید نظام ادبار گیرند .

لا-جرم از هر مقامی بسوی مقامی تنزل جستند و در هر مقامی که در حال نزول خود میرسیدند در آلمقام بتسییح خدای بهر زبانیکه در آنمقام امکان داشت از هر گونه لغتی باقی میماندند تا با آخرین مقامی از مقامات اختصاصی رسیدند و چون در آنجا حاصل شدند و خداوند سبحان بنظر هیبت در ایشان ملاحظه فرمود از انوار مبار که ایشان این قطرات مذکوره که عبارت از یکصد و بیست و چهار هزار قطره است مترشح گشت و خداوند تعالی از هر قطره ازین قطرات روح پیغمبری یا رسولی را بیافرید الی آخر الخبر .

برای تو ظاهر و هویدا میشود که از اطلاق صفوة المرسلین اراده نمیشود جز اینکه خدای تعالی ایشانرا برگزیده و اختیار فرمود از انوار خالصه که ضد ظلمات است بعد از آنکه عالیه اجتماع ورزید گاهی که نزول گرفت با سافله این وقت خداوند نظر فرمود: عالیه و سافله در حالتیکه در صعید حشر اول از عالم در مجتمع بودند.

پس آنانکه در دعوت سبحانی سبقت داشتند برگزیده گردانید و سبقت گیرندگان در اجابت ثانیه همان سابقان در اجابت اولی هستند صلی الله علیهم اجمعین .

راقم حروف گوید: بیانات شیخ احسانی حشره الله تعالی مع موالیه در

این مقام جانب اختتام گرفت و ازین احادیث و بیانات بعضی مطالب استنباط می توان کرد .

یکی اینکه اگر طینت ائمه هدی و طینت انبیاء کرام علیهم السلام یکی باشد به پاره مطالب دیگر عنایت میجوید چه طینت اخص از طینو بمعنی خلقت است و طانه الله علی الخیر یعنی جبله علیه او را مجبول بر عمل خیر فرمود .

ابن اثیر در نهاییه میگوید گفته میشود طانه الله علی طیبه ای خلقه علی جبله و طینه الرجل خلقه واصله چنان نموده میشود که حضرات ائمه هدی علیهم السلام بر حسب حیثیات و کیفیات و اینات باطنیه دارای رتبت انبیای سلف نیز باشند زیرا که بعد از آنکه مطابق اخبار و احادیث وارده و پاره آیات قرآنی ایشان عقلا و نقلا افضل از تمام انبیای سلف هستند و جماعت انبیاء از فاضل طینت ایشان خلق شده اند در این حیثیت با شیعه ایشان انباز میباشند .

چنانکه در خبر است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل و بروایتی افضل از آنها هستند و در آیه شریفه است و ان من شیعتہ لابراهیم چنانکه مذکور شد و این معنی معین است که شأن و شرف تمام انبیاء صلوات الله علیهم بسبب شأن و جلالت مقام نبوت و ودیعتی است که خدای تعالی در وجود و طینت و فطرت ایشان و تکلیف تبلیغ اوامر و احکام دینیة و نوامیس الهیه است که برایشان حمل فرموده است .

پس چگونه ائمه اطهار علیهم السلام که با ایشان در یک طینت یا ایشان از فاضل طینت ائمه علیهم السلام خلق شده اند و افضل از انبیای سلف میباشند از آنچه شرف طینت و نفس ناطقه ایشان در تبت خلقت ایشان بآن است مهجور میمانند و اگر بمانند چگونه افضل خواهند بود مگر نه آن است که جناب سلمان را که از شیعیان خاص است دارای مقام تحدیث نمیخوانند و او را محدث میشمارند که شان نبوت است و ولایت و در حقش سلمان منا اهل البیت میفرمایند و از حضرتش خوارق عادات و عباداتی ظاهر میشود که شأن که شان نبوت است.

واینکه موافق اخبار و احادیث و تفاسیر پاره آیات مقام امامت را برتر از نبوت میدانند بهمین علت است و ازین است که حضرت خاتم الانبیاء دارای رتبه نبوت و ولایت خاصه هر دو بوده است و این حال مخصوص بآن حضرت و مقام خاتمیت است و ازین است که امیرالمؤمنین میفرماید .

كنت مع الانبياء سرّاً ومع عد جهراً وازین بودن مقصود سیر در عوالم معنویة است و اگر جز این باشد و نظر به دیگر عوالم نماید جمعی از مردم در هر عصری با انبیاء بوده اند .

پس برای آنحضرت چه اختصاصی است و اگر فزونی بر ایشان نداشته و مقام نبوت ایشان را هم باضافه ولایت و امامت نداشته باشد چگونه مقامی دستگیر و ناجی ایشان میشد و دردهای ایشان را داوی و از مخاطره واسعه معنویة کافی می گشت و دارای تمام محاسن شیم و اخلاق و اوصاف حمیده انبیای اولی العزم می گردید.

بلکه جلیل ترین و واجب ترین مقام نبوت و ابلاغ عرض توحید و تسبیح و تهلیل حضرت خداوند جمیل واصل مطالب و مسئله همین و بقیة فروع و تکلیف و ابلاغ بعباد است.

بعد از آنکه ائمه اطهار صلوات الله علیهم چه مدت‌های غیر متناهی و پیش از خلقت تمام مخلوق باین کار مشغول و مفتخر بودند و بعد از آن به تعلیم و تعبیر ایشان ملائکه و انبیاء و سایر طبقات مخلوقات دارای رتبت این تسبیح و توحید و تمجید گردیدند.

پس چگونه خود این معلمین از مراتب عالیه متعلمینی که شئونات و نبوات و فضیلت که برای آنها حاصل است بعینها از افاضات و افادات و تعلیمات ایشان حاصل شده است بی علم و بی نصیب خواهند بود بلکه اگر جز این باشد ممتنع و محال است و اما آنچه مذکور شد از اقامت و قیام نور مبارك محمدی در حضرت

خدای در مقام نور و آن تقسیمهای مذکوره مقام رجاء و حیاء و غیر هما مطالبی است که جز خدای متعال و رسول خدا و ائمه هدی بر کیفیات و معانی آن عالم نیست و آن خبر که از امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان مدت بودن عرش بر آب و فقره خر دل و نقل آن از مشرق به مغرب بدرجه لطیف و نازک است که حساب گری جز خدای بر آن واقف نیست چه اگر جز خدای کسی میدانست امیر المؤمنین از تحدید بقلیل در حضرت پروردگار جلیل استغفار نمی جست و این معنی نیز مکشوف است که این مدت جز بر خالق مدت مکشوف نیست .

زیرا که بعد از آنکه خلقت ایشان قبل از خلقت تمام آفریدگان باشد و چون آفریده شدند جز خالق ایشان هیچ موجودی نبوده است چگونه میتوانند تعیین مدت را بطوریکه حقیقت آن باشد بنمایند نه زمان نه مکان نه عرش ه کرسی نه فرش نه شمس نه قمر نه ملک نه جن نه انس نه دریا نه کوه نه شجر نه مدر نه افلاک نه بهشت نه دوزخ خلق شده بود که ایشان خلق شده بودند.

پس چگونه می توانند تعیین بدایت خلقت خود را بنمایند و بفلان آیت و علامت و زمان و مکان و زمین و آسمان و پیکر و هیکل و روح و قلم و امثال آنها منسوب و مستند بدانند و آنوقت تعیین مقدار نمایند.

و در حقیقت توحید پسندیده معنوی مدلل مسلم مبرهن برای ایشان حاصل شده است.

زیرا که چون موجود شدند جز ایشان هیچ نبود و میدانستند خودشان خالق و فاطر و پدیدارنده خودشان نیستند و هیچ موجودی دیگر نبود که برایشان سبقت داشته باشد و ایشان را بهشتی رود که شاید از وی پدید شده اند .

پس برایشان ثابت شد که خالق بی انباز و کرد کاری بی آغاز دارند و از روی علم و تعیین کامل بتوحید خالق بیهمتای مجید معترف و قائل و دارای

این فیض بزرگ شامل خداوندی و باین نعمت و عنایتی که یزدان تعالی بایشان مخصوص و گوهر معرفت که موجب ایجاد تمام بریت است در وجود ایشان منصوص و ایشان را باعث آفریدن تمام مخلوقات و کاینات داشت نایل گردیدند.

والبته با این شأن و مقام که خدای تعالی در ایشان نهاد و ایشان را دارای چنان رتبتی جلیل که علت خلق فرمودن تمام مخلوق است گردانید انوار ایشان چندان سبقت نمایشی دارد که آفریده تواند از سبقت مدتش آگاه باشد و چون حکمت الهی در خلقت مخلوق و مقامات عرفان بر آن قرار گرفت که این انوار ساطعه به دیگر مقام تنزل گیرند و افاضه فیض نمایند.

چنانکه مذکور در هر مقامی که نزول میفرمودند برای تعلیم که نزول میفرمودند برای تعلیم و تکمیل و ارتقای مخلوق آن مقام و تقاضای آن زمان بهر گونه زبان و لغتی که در آنجا وقبول استطاعت و لیاقت و استعداد آن مکان و مخلوق شایسته و مناسب بوده به تسبیح خدای تعالی تکلم و تنطق میفرمودند تا به آخرین مقام از مقامات اختصاص رسیدند.

و چنانکه مذکور از قطراتی که از رشحات انوار ایشان بود خداوند تعالی یکصد و بیست و چهار هزار یا به روایتی سیصد و شصت هزار پیغمبر و رسول بیافرید و حالات مدت این تنزلات و طی این مقامات هر یک به چه اندازه و مقام و مقدار بوده است.

جز خدای و آنانکه بگذرانیده اند هیچ آفریده نداند و نتواند بداند زیرا که این دانستن برای کسی است که دارای آن نوری باشد که استعداد و شأن و لیاقت ادراک آن مراتب را داشته باشد .

پشه کی داند که این باغ از کی است *** در بهاران بود و مرگش در دی است

خرد مومین قدم وین راه نفته *** خدا میداند و آن کس که رفته

همینقدر بدانیم که ایشان انواری هستند که ضد ظلمات باشند و تاخیر از نور و ظلمت بلکه معنویت و وجود آن دو بوده است ایشان هم بوده اند و هیچ آفریده جز بوجود ایشان راه به مراتب توحید و شناس خدای نیافته است و هر چه برای هر موجودی بهر معنی و هر استعداد و هر زبان و هر گونه علم و بیان و هر نوع معرفت و تحمید و توحید و تسبیح و تهلیل و تمجید در هر زمانی حاصل شده است .

چنانکه مذکور شد به تعلیم پیغمبر و علی صلوات الله علیهما بوده است .

و نیز در اخبار و آثار ثابت است که از پیغمبر و از علی به ائمه هدی صلوات الله علیهم تمام علوم و فضایل افاضه شد و آنچه آنها دانند اینها نیز دانند و هم چنین مینویسند که از قطرات مذکور که از ترشح انوار جسته ائمه تراوید از هر قطره روح پیغمبری یا رسولی خلق شد و از اینجا شأن و شرافت انوار مبارکه معلوم میشود که از ترشح آن و تراویدن و ترشح آن قطرات از آن ارواح انبیاء و مرسلین خلق شده است .

و با این حال معلوم میشود که حاصل و نتیجه و شئون و مقامات انبیاء و مرسلین بجزمله از ایشان و در ایشان و با ایشان است و کار علمای شیعیان ایشان بجائی میرسد که در القاب آنها وارث علم انبیاء و مرسلین مینویسند و علو مقام ائمه اطهار چندان است که بعد از تنزل هزاران مقامها و توقف در هر مقامی به تسبیح خداوند متعال و وصول بآخر مقام از مقامات اختصاص که مدت این تنزیلات و توقفات جز خالق وقت و جهات هیچکس نمیداند آنوقت نوبت آن می رسد که خدای تعالی از قطرات ترشحات انوار مبارکه ایشان ارواح انبیاء و مرسلین را بیافریند به بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا .

واما معنی طین و طینه چیست البته باختلاف موارد تفاوت دارد در آنجا

که شیطان عرض میکند خلقتی من نار و خلقتی من طین بیک معنی خواهد

بود و در این موارد بمعنی خاص دیگر خواهد بود که حقیقت آنرا هم جز خدای هیچکس نمی داند از اینجا است که میفرمایندشان و مقام و منزلت امام را کسی جز خدای نمی داند با اینکه بسی اوصاف و اخلاق و شئون عظیمه که بیرون از حد بشر است یاد مینماید آن وقت هم این نمایش می شود .

و در پایان این بیانات میگوئیم آیا سند انبیاء عظام و رسولان خداوند علام جز کتاب آسمانی و معجزات و اخلاق و آثار خاصه بوده است اگر این است مگر نه این است که هر چه انبیای سلف با خود آورده و داشته اند با هر يك از ائمه معصومین افزون از جمله معجز و آیات و آثار ایشان بوده است کتاب ایشان قرآن یزدان و تفسیر قرآن و علم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آثار ایشان روش تراز خورشید تابان و پهناورتر از پهنه زمین و آسمان و اخلاق و اطوار و احوال و عبادات و ریاضات و ترقی دادن و بکمال رسانیدن نفوس که از ایشان ظاهر و در صفحات جهان تا آخر الزمان باهر است بر تمام آثار و اخلاق و عبادات سایر انبیای سلف تفوق دارد.

اشکال و هیاکل مبارکه و ملاحظت و گفتار و وجاهت رفتار و صباحت دیدار ایشان بر تمام مخلوق برتری داشته است فضایل و مناقب و مفاخر و مآثر وجود و کرم و شیم ایشان بر تمام آفریدگان هر عصر فزایش داشته است اگر تمام مصایب انبیاء و اولیای سلف را با مصایب سید الشهداء سلام الله علیهم برابر کنند آیا بآن میزان میرسد اگر صبر و تحمل تمام انبیا را با حضرت سجاد علیهم السلام بسنجد آیا برابر میگردد .

اگر عبادت و اطاعت ایشان را با حضرت سجاد یا امیر المؤمنین علیه السلام و موسی بن جعفر صلوات الله علیهم مقابل دارند منفعل نمی گردد اگر نشر علم دینی و مطالب عرفانی و تاویلات قرآنی که از امیر المؤمنین و باقرین صلوات الله علیهم ظاهر و منتشر گردید و به ترازو دارند آیا با آنچه در تمام انبیاء

بوده است .

فزونی ندارد آیا مناظرات و احتجاجات و حکم و مقالات کلامیه و بیانات مذهبی و خطب و کلمات قصار و بیانات معقول و منقول و اخبار و آثار و علوم کمالیه و طبیه و انواع علوم که از ایشان ظاهر گردیده است اگر با انبیای گذشته موازن سازند یکی بر هزار نخواهد بود مختصر در هر صفتی ممدح بر همه بیش و از همه پیش هستند .

اگر دلایل و معجزات و آثار و صفات و بینات و احساسات و حیثیات و علاماتی که از انبیای سلف خبر میدهند و در قرآن مجید نیز بمعنی مذکور است معترف بصدق است از ائمه اطهار که هزاران برابر آنها موجود و مشهود است نیز راست است و چون راست شماریم تفوق و علوم ایشان هم ثابت میشود اگر دروغ است مطلبی دیگر خواهد بود و از طرق صدقش واضح خواهد شد دیگر نمیتوان بر حسب میل و سلیقه خود بعضی را که منظور خودشان است معترف بصدق و صحت شمرد و آنچه بر خلاف طبع ایشان از راه راستی و درستی دور دانست یا اینکه لا الی هوّلاء ولا الی هوّلاء بل مذذب نشست و از بها بم کمتر و ضعیف تر بوده .

مرحوم فتح الله خان شیبانی پسر مرحوم عمد کاظم خان مستوفی دیوان همایونی پسر مرحوم محمد حسین خان حاکم اصفهان و غیره از نجبای کاملین و شعرای فیصح و اساتید اهل عصر خود بود این چند شعر از دیوان اشعارش بالمناسبه نقل میشود .

آن بنده که مانند خدا بود علی بود *** آن کا حمداز و کامروا بود علی بود

آن شیر که شاه دوسرا بود علی بود *** تا عرش و سموات بجا بود علی بود

تا هست علی باشد و تا بود علی بود *** بلبل همه این گوید پیوسته بگلزار

در جنگ سرافراز وزیر دست علی بود *** در عرش و زمین وزیر و پست علی بود

ص: 355

وانكس كه بت و بتكده بشكست علي بود *** هر هست كه ديديم همان هست علي بود

آن نور علي نور علي نور علي بود *** نورش برهاند همه كس راهمی از نار

آن قوه كه زو چرخ بچرخيد علي بود *** آن نور نخستين كه بتابيد علي بود

آن مایه در روشنی و شید علی بود *** آن شید كه شد خالق خورشید علی بود

خورشید علی باشد و مهشید علی بود *** افلاك علي باشد و املاك علي بود

روزيكه نبود آنهمه ذرات علی بود *** زان پیش كه كردند سموات علي بود

موسی نبی با همه آیات علي بود *** و آن كوش سخن كرد بمقامات علی بود

هم خضر و همان آب بظلمات علي بود *** هم زواست همی روشنی عالم اسرار

دستی كه گل آدم بسرشت علی بود *** كلکی كه بلوح اندر بنوشت علي بود

بنای نخست افكن این خشت علی بود *** دهقان ازل كین همگان كشت علی بود

سازنده هر خوب و بد و زشت علي بود *** در كار كه حق نكند جز كه علی كار

آن شیر كه در بستر شه خفت علي بود *** آنكو بخدا راز خدا گفت علی بود

آن كزره دین خاك جفا رفت علی بود *** آنكو زید خصم نیاشفت علی بود

آن كوش همی فاطمه اش جفت علی بود *** وین فاطمیانند از وسید و سالار

شیبانی اكر مست بداو مست علی بود *** زان دست همی كوفت كه پا بست علی بود

بالانه طلب كرد كه او پست علی بود *** جانش كه همی در طلب دست علی بود

در شصت بدانست كه در شست علی بود *** صد رحمت حق باد بر این است زدا دار

قال عليه السلام و عتره خيرة رب العالمين شيخ احسائي ميگويد شيخ محمدتقي مجلسی

در شرح فقیه میفرماید عترت در اینجا معنی نسل و طایفه و عشیرت نزدیک مرد است که اهل بیت وی هستند چنانکه اخبار متواتره وارد است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیته و خیرة باخاء معجمه مکسوره و سکون یاء حطی و بفتح آن نیز رسیده است بمعنی مختار و برگزیده شده است .

از ابو سعید خدری مسطور است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اوشک أن ادعی فاجیب فانی تارك فيکم الثقلین کتاب الله تعالی و عترتی کتاب الله تعالی جبل ممدود بین السما والأرض و عترتی اهل بیته و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یرد اعلي الحوض فانظروا بما تخلفونی فیهما.

زود است که مرا ایزدمنان بدیگر جهان و جوار رحمت و عنایت خود بخواند و من اجابت فرمان کنم و سفر آنجهانی نمایم و من دو چیز سنگین پربهای گرامی در میان شما میگذارم و میگذرم یکی قرآن مجید است و دیگر عترت من میباشد کتاب خدای تعالی حبلی است که در میان آسمان و زمین کشیده و محدود است و عترت من اهل بیت و کسان طایفه من هستند و خداوند لطیف خبیر با من خیر داد که فرقان یزدانی و عترت من هرگز از هم جدا نخواهند شد تا گاهی در کنار حوض کوثر نزد من وارد شوند پس خوب نظر کنید که بعد از من با این دو و دیعه من چگونه رفتار خواهید کرد :

از ابوالعباس بن تغلب پرسیدند که بچه سبب کتاب خدای و عترت را ثقلین نامیده اند گفت بعلت اینکه تمسک بایشان ثقیل است

از حضرت امیر المؤمنین از معنی عترت سؤال کردند و عرض کردند عترت کیست فرمود منم و حسن و حسین و امامان نه گانه از فرزندان حسین نهمین ایشان مهدی ایشان و قائم ایشان هستند و این ائمه دین از کتاب خدای مفارقت

نمی جویند و کتاب خدای از ایشان جدائی نمیجوید تاگاهی در کنار حوض کوثر بر رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم وارد شوند .

راقم حروف گوید در خبر مذکور که رسول خدای از وفات خود خبر داد و فرمود یقین است که مرا بدیگر جهان میخوانند.

پس از آن که دعوت فرمودند من اجابت می نمایم بر وفق خبری که آن حضرت را در بقای در این سراچه محنت آثار یا لقای حضرت پروردگار مختار کردند و آنحضرت ادراک جوار رحمت یزدانی را بر توقف در این سرای فانی اختیار فرمود و گفت فاجیب فاء برای تراخی است شاید معنی چنان باشد که چون در این دو بسنجیدم سرای آخرت را بر دنیا برگزیدم چه توقف در این سرای و ادای تکالیف و ابلاغ اوامر و نواهی و نوامیس یزدان که موجب نظام عالم و قوام امم و اصلاح امور معاشیه و معادیه و ترقی و تکمیل خلق جهان چندان که لازم و کافی بود بجای رسید و این شأن و مقام عالی و مفید و ممدوح ناقص نماند .

و شرح و بسط و تفسیر و تبیان آن بعهدہ اوصیا و عترت و خلفای من هست که یکان یکان بیابند و به تکالیف خود و حفظ مراتب و مقامات دینیہ و معارفیہ رفتار بنمایند .

و تاقیامت رشته این خلافت و امامت و وصایت گسیخته نیاید .

لاجرم بسفر آنجهانی که مختار بودم رهسپار میشوم.

و کتاب خدای حبلی است ممدود در میان آسمان و زمین شاید یکی از معانی این کلام معجز نشان این باشد که چون قرآن کریم حاوی و حامل تمام احکام و مسائل و محتاج الیه تمام مخلوقات الی یوم القیامه و کلام ایزد منان است که از مقامات عالیہ به مراکز سافله فرود شده و بطریق وحی نزول گرفته است و به آن سبب که بقلب کسی نازل شده است که برترین و و جودش بر هر موجودی مقدم و صادر اول و کتاب الله ناطق و مجری متضمنات و مندرجات قرآنی

ص: 358

است ترقی کرده است و به مقامی عالی تر رسیده است.

پس تمام مخلوق علوی و سفلی تابع آن احکام و ناموس هستند که قرآن کریم حامل آن است ازین روی حبلی ممدود است که آسمان و زمین را فرو گرفته و یک سر بر زمین و سری دیگر بر آسمان بر کشیده است و چون ائمه هدی سلام الله علیهم مفسر و مأول و مبین آن هستند و اجرای آن به دست ایشان است .

و همچنین شؤنات عالیّه ائمه طاهرین بحفظ و رعایت و اجرای احکام و حدود قرآن که مبنای دین مبین بآن و مندرجات در آن است ازین روی تاقیامت از هم جدائی نگیرند .

زیرا که قرآن ایشان را و ایشان قرآن را از روی حقیقت و باطن امر میشناسند تا گاهی که در قیامت صاحب شریعت و حاکم طریقت و امین حضرت احدیث رسول مختار صلی الله علیه و آله وسلم برسند .

و روزنامه حال خود و شکایت و رضای خود را در حضرتش جز و بجز و به عرض برسانند و مطیع از عاصی و نیکو کار از جانی و سعید از شقی و فاسق از متقی و مرافق از منافق معلوم و مستحق ثواب و عذاب مشهور آید و ازین است که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم لن یفترقا فرمود چه حرف برای نفی ابدی است یعنی هرگز این دو از هم افتراق نیابند و نمیتوانند از هم جدا شوند چه حیثیات ایشان برای اجرای مقصود یکی است و هر یک از هم جدائی جویند آنچه مقصود و مراد است خدا شامل آن است بحد کمال نرسد و تمام و کامل نگردد .

و اینکه فرمود بنگرید تا پس از من با این دو ودیعه و مخلف من چگونه رفتار خواهید کرد اشارت به آن است که بنفاق و شقاق خواهید رفت و بکفر و الحاد خواهید پیوست و اغلب شما به آنچه با شما وصیت نهادم نخواهید پرداخت و بخسارت دنیا و آخرت مبتلا میشوید .

پس گفت بپرهیزید و بخواب غفلت مبتلا نشوید تا دچار ندامت ابدی و

وخامت سرمدی گردید این اشارت وکنایت نیز از روی شفقت و غمخواری امت است .

پس ناچار عترت پیغمبر تمام ائمه دوازده گانه علیهم السلام هستند زیرا که هیچ زمان عالم نمیتواند از خلیفه پیغمبر و نور ولایت و امامت خالی باشد چنان که فرموده اند اگر زمین از امام خالی باشد اهلش را فرو میبرد گمان این بنده از این کلمه بساخت به اهلها نه این است شکم زمین باز شود و مردمش را در شکم فرو گیرد.

شاید معنی این باشد که اگر امام و خلیفه خیر الانام در صفحه زمین خواه مشهود خواه مستور نباشد و مربی و مشوق و معلم و هادی براه حق در کار نباشد مردمان در ورطه تحیر و هرج و مرج و بی بهره شدن از نظم و نظام و علوم دنیوی و دینی چنان گرفتار شوند که از مقاصد زندگانی و امور معاشیه و معادیه مهجور گردند که در اندک زمانی دچار هلاک و دمار و مزدور قبور شوند یکی از معانی بی شمار و حصر این باشد که اگر زمین از برکت امام و جنبه یلی الخلق امام نباشد.

با این کثرت معاصی و فسق و فجور و کفر و شقاق و زندقه و نفاق بایستی از تنعم روی زمین محروم شوند و از روی استحقاق و خبث طینت و ثقل معصیت و بخامت در شکم زمین جای گرفته ناپود شوند و صفحه زمین از پلیدی و نحوست و شامت ایشان آسایش بگیرد پس چنان است که اهل خود را فرو برده باشد .

شیخ احسانی علیه الغفران میفرماید ازین حدیث شریف معلوم میشود که عترت جمیع ائمه علیهم السلام هستند و از وجود رسول خدای صلی الله علیه و آله همین معلوم میشود.

اگر چه گاهی باصحاب کساء بواسطه ظواهر پاره اخبار تبعاً اختصاص می گیرد و باقی ائمه صلوات الله علیهم من جهة اللزوم داخل هستند.

و اینکه میفرماید عترت از کتاب خدای جدائی نمی گیرند معنی آن این است که ایشان در تمامت احوال خودشان و اعمال و احوال و افعال و معتقدات

خودشان از آنچه کتاب خدای و رسول خدای امر فرموده است در صغیره و کبیره و دقیقه و جلیله بیرون نمیشوند .

و اینکه فرمود کتاب خدای نیز از ایشان مفارقت نمیگیرد معنی آن این است که ظاهر نمی گردد از قرآن مجید حقی برای احدی از آفریدگان در جمیع احوال و اقوال و اعمال و اعتقادات در ظاهر و باطن و نه ظاهر ظاهر و نه باطن باطن و نه تأویلی و نه باطن تأویلی و نه قصه و داستانی و نه مثالی و نه اعتباری و نه استدلالی و نه اخباری و نه حکمی و نه علمی و نه غیر این جمله از آنچه مطابق شرعی واقعی و وجود باشد مگر بنخود ایشان و از ایشان و برای ایشان .

راقم حروف گوید خداوند تعالی چنانکه فرموده است :

لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یا کل فی کتاب مبین و غیر ازین که در قرآن بر این دلالت می کند.

پس ازین معنی چنان بر می آید که آنچه ما یحتاج تمام آفریدگان و صلاح دنیا و آخرت و بقای ایشان و تکمیل و ترقی ایشان و راجع بعلم دینیہ و معارف یقینیہ و ارشاد و ارائه طریقه مستقیم و هدایت به نجات نعیم و صیانت از درکات جحیم و خدا و رسول و خدا و رسول و پیغمبر و امام شناسی است در قرآن موجود است.

اما فهم هیچکس بمعنای باطنیه و فنون معنویہ و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ آن جز کسانی که بعلم فاخره الهیه ممتاز هستند نمیرسد و از تأویل و تفسیر و تعبیر آن از روی حق و حقیقت آگاهی ندارد و خدای تعالی رسول خود را که صاحب شریعت و محل نزول وحی و نور الانوار خاص و سر الاسرار مخصوص خود فرمود حافظ و مبین و مفسر آن و مجری احکام آن گردانیده است .

پس همان طور که این قرآن تا آخرالزمان باقی است اهل تعبیر و تفسیر آن که راسخون فی العلم هستند نیز باید باقی باشند و لازم و ملزوم یکدیگرند

پس نمی‌شاید که بهمان اصحاب کسا انحصار داد اگر چه رسول خدای و انت طاهرین صلوات الله علیهم نور واحد و همه اصحاب هستند اما بر حسب ترتیب ظاهر و تأویب در آن زمان منحصر بآن پنج تن بود.

و اگر انحصار آن باطنی باشد رشته امر گسیخته مردود و مقصود از

میان می‌رود .

حتی اینکه بعد از امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نمی‌شاید جهان بی امام باشد و نوبت بامام غایب حضرت صاحب الامر علیه السلام می‌رسد و چون آنحضرت را نوبت ظهور رسید تمامت احکام و اوامر و نواهی و مندرجات قرآن الهی همه موقع اظهار نداشته است ظاهر و معمول خواهد شد این است که در است که قرآن در زمان آن حضرت به آسمان می‌رود و این اشارت بآن است که آنچه باید و شاید آن حضرت ظاهر می‌فرماید و دین یکی می‌شود و درجه تکمیل بحد کمال کمال می‌رسد .

چندانکه هر چه مکتوم بود و تقاضای ظهور نداشت بدست آنحضرت بمقصد ظهور می‌رسد و دیگر حاجتی بآن نیست اما در عصر هیچ يك از ائمه علیهم السلام نفرموده اند قرآن به آسمان می‌رود زیرا که ادای حقوق و حدودش کاملاً نشده است.

شیخ احسانی می‌گوید عترت بمعنی فرزند مرد و ذریه او است که از صلب او است و ازین جهت است که ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم که از علی و فاطمه صلوات الله علیهما با دید گشته اند ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم نامند .

ابو العباس تغلب می‌گوید با ابن اعرابی گفتم پس حتی قول ابی بکر که در سقیفه بنی ساعده گفت ما عترت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشیم چیست اراد بلده و نصیبه و محمد صلی الله علیه و آله و سلم لا محاله فرزندان فاطمه صلوات الله علیهم هستند و دلیل بر این همان بازگردانیدن ابو بکر می‌باشد که حامل سوره براءت

ص: 362

شده بود و گرفتن بحکم خدا از او دادن به علی علیه السلام و مأمور شدن آنحضرت بآن سفر و ابلاغ جماعت و فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که لا- یبلغها عنی الا انا ورجل منی امر پروردگار بر این رفته است که این سوره را از جانب من ابلاغ نمی تواند نمود مگر خود من با مردی که از خود من یعنی نقش من و مانند من باشد پس رسول خدای آن سوره مبارکه را از ابوبکر بگرفت و بعلی علیه السلام بداد .

و این معنی نیز پوشیده نیست که رسول خدا که بر تمامت اسرار واقف است نه آن است که بر این مسئله آگاه نبوده بلکه میخواست شأن این دو نفر و شدت اتصال و مقام علی علیه السلام را بر مردمان مکشوف دارد و اگر ابوبکر من حیث النسب داخل عترت بود گرفتن سوره برائۀ را از وی و دادن به علی علیه السلام محال بود .

چه ابوبکر در شمار مسلمانان و اصحاب و اعیان آن عصر بود و در حمل

آن سوره شریفه خلافتی یا عصیانی از وی روی نکرده و بعلاوه در حضرت رسول خدای سمت مصاهرت داشت و اگر امر و فرمانی بدو میشد روسیاهی نداشت پس چگونه توهین و تخفیف او را می شمردند .

پس ثابت می شود که نسباً از عترت نیست و به آن سبب از وی ماخوذ و علی علیه السلام را بحمل آن مأمور فرمود پس مدلل گردید که عترت علی بن ابیطالب و ذریه آنحضرت از فاطمه و سلاله پیغمبرانند که دوازده تن میباشند اول ایشان علی و آخر ایشان حضرت قائم صلوات الله وسلامه علیهم هستند بهرگونه معنی که عرب در کلمه عترت یاد کرده است .

و شیخ احسانی برای هر معنی مناسباتی یاد کرده است که بازگشت بمعنی مقصود است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در ذیل خطبه مبارکه و آخر قد سمی عالماً ولیس به تا بآنجا که میفرماید و بنیکم عترت ایکم وهم ازمة الحق والسنة الصدق الی آخره.

می گوید عترت رسول الله اهل آنحضرت هستند که از همه کس بآنحضرت نزدیکتر و نسل مبارك رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم میباشند و آنانکه گفته اند عترت بمعنی و هط است که به معنی گروه کمتر از ده مرد و قوم و قبیله مرد است بیرون از صحت است .

و اینکه ابوبکر در روز سقیفه یا بعد از آن روز فرمود مائیم عترت رسول خدا و بضیة الهی فقاءت عنه برطریق مجاز است زیرا که ابوبکر و آنجماعت نسبت بانصار عترت آن حضرت هستند نه بطریق حقیقت چنانکه مثلاً عدنانی که به قحطانی مفاخرت میورزد میگوید من پسر عم پیغمبرم و مقصودش این نیست که حقیقتاً پسر عم آنحضرت هستم بلکه بر حسب اضافه و نسبت به قحطانی این عم آن حضرت میشود و ابوبکر را بهیچ تاویلی نمیتواند در شمار عترت آورد چه رسول خدا آورد چه آنحضرت در مقامات و مقالات دیگر منکشف و معین ساخته است که مراد از عترت چه کسانی هستند چنانکه سبقت نگارش یافت.

و ابوبکر که گفت نحن عترت رسول الله و مکلمه متکلم مع الغیر و جمع گفت معلوم است که مقصودش مفاخرت و مجازاً بوده است چه اگر چنین باشد باید جمعی کثیر بیرون از شمار در شمار عترت باشند و این با اینکه رسولخداى فرمود عترت من اهل بیت من هستند چگونه میباشند مگر اینکه عترت را در موقع تکلم ابوبکر به معانی دیگره نزل دهیم والا هیچ درست نمی آید که ابوبکر داخل عترت مذکور باشد.

و اما خیره باعراب مذکور بمعنی مختار و برگزیده و مراد رسول خدای صلی الله علیه وآله و وصف آن حضرت است چنانکه فرمود یا علی لا يعرفك الا الله و انا ولا يعرفنی الا اله و انت ولا يعرف الله الا انا و انت ای علی نمیشناسد تو را غیر از خداوند و غیر از من و نمیشناسد مرا مگر خدا و غیر از تو و نمیشناسد خدای را جز تو و ازین پیش باین حدیث و بیانات آن اشارت رفت .

و از اینجا معلوم می شود که جمیع خلق که بعد از ایشان هستند ایشان را بکنه معرفت و شناسائی که در خور شأن ایشان است نمیشناسند و از خارج مکشوف است که ائمه طاهرین صلوات الله علیهم سوای سایر مخلوق هستند .

زیرا که ایشان وارث تمام آنچه به محمد و علی صلوات الله علیهما و آلهما وصول و ورود یافته میباشند و از جمله معلومات که از جمله این موصولات معرفت نفوس خودشان است .

و شیخ احسائی بعد از خبر مذکور اشارت باین کلمات خطبه امیر المؤمنین در روز غدیر و جمعه و اشهدان محمداً عبده و رسوله استخلصه في القدم علي ساير الأمم علي علم منه انفراد عن التشاكل والتماثل من انباء الجنس الی آخره و بیانات رقیقه مینماید.

هر کس خواهد در آنجا نظر بگشاید رب العالمین رب عبارت از مالک و صاحب و سید و مصلح و مربی و مدیر و منعم است و این احکام هفت گانه معانی است برای رب و چون بعالمین مضافاند فایده آن در مالک و مربی و سید و مصلح و مدیر و منعم ظاهر می شود .

و اما صاحب چون مراد بآن مالک باشد در این موقع مذکور اراده میشود و اگر معنای مشتق از مصاحبت باشد اطلاقش بر خداوند سبحان نیز جایز است به معنی اینکه حضرت پروردگار با همه چیز است و به معنی محیط بر هر چیزی است .

چنانکه در دعاء وارد است یا صاحب کل نجوي و منتهی کل شکوی

کل یعنی یزدان تعالی نزد آن حاضر و محیط بان و مطلع بر آن است والذی بامرہ تقومت النجوی .

و چون در این مصاف معنی مربی و مصلح و مدیر و منعم ملاحظه شود چون اضافه خیره بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم تأمل نمایند مشکوف می آید که آنحضرت به امر خداوند سبحان مربی تمام مخلوق و اصلاح کننده مفاصد ایشان و مدبر است

برای ایشان بآنچه صلاح ایشان است از حیثیت اوامر و نواهی و تادیبات ارشادیه که سبب آن بحضو آن بحضوظ و بهره‌های خودشان از حیثیت درجات و مقامات عالیات نایل می‌شوند.

یا باین معنی است که خداوند سبحان عمت نواله بواسطه شدت اعتنائی که به تربیت بندگان خود دارد و حسن تدبیری که برای ایشان و اصلاح ایشان و اعطای نعم جزیه که در حق ایشان می‌خواهد اختیار فرمود از میان ایشان برای ایصال این خیرات بعموم مخلوقات بهترین آفریدگان خود را زیرا که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم به آنچه صلاح نظام و دین و دنیای ایشان و نفوس ایشان است شدید العنایة است .

چنانکه خداوند تعالی خبر داده است در این آیه شریفه باین اوصاف حمیده کمالیه که در عالم امکان برای احدی دیگر ممکن نمی‌شود فرموده است لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم .

و عالمین بفتح لام جمع عالم است و اسم لما یعلم به کالخاتم لما یختم به و غلبه دارد این لفظ بر آن چیزی را که صانع سبحان به آنچه ما سوی الله است به آن عالم است یا اینکه عالم است برای ذوی العلم از ملائکه و ثقلین و بقولی در اینجا مراد به آن ناس و مردم است.

زیرا که هر یک از افراد ناس عالم مستقلی است چه آدمی نمونه از عالم کبیر است در پیکر و وجود او موجود است از افلاک و زمین و اقوات آن و آنچه در آن است از جبل و شجر و مطر و برق و زلزله و نبات و غیر ذلک از آنچه بوجود آنها بشناس خالق راه توان یافت .

شیخ محمود شبستری قدس سره در باب هفتم رساله مرآة المحققین در تطبیق آفاق و انفس می‌فرماید بدانکه مجموع عالم بعضی ظاهر و بعضی باطن است و آنچه ظاهر است از عالم افلاک و عناصر و موالید و آنچه باطن است از عالم نفوس و

عقول و ارواح است و مردم را نیز ظاهر و باطن میباید ظاهر چون بدن و قوای ظاهر مانند چشم و باطن چون قوتهائی که به آن قوتها ادراك اشیاء نماید مثلا قوت بینائی و بویائی و شنوائی و غیر هم آنچه یزدان تعالی فرمود :

سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم .

مراد از آفاق عالم ظاهر است یعنی عالم اجسام و مراد از انفس عالم باطن است یعنی ارواح و آن آیات نزد محققان آیاتی است که حق سبحانه و تعالی به موسی بن عمران علیه السلام داده بود چنانکه میفرماید ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات .

ما در این کتاب همان نه آیات را بیان کنیم در عالم ملك ظاهر و باطن و عالم ظاهر را ملك خوانند و عالم باطن را ملكوت نامند.

پس به حقیقت آن آیات هجده باشند نه در عالم ملك و نه در عالم ملكوت و این نه آیات که در عالم ملك است یکی افلاك و چهار عنصر و ششم انسان و هفتم حیوان و هشتم نبات و نهم معدن است و نه آیات ملكوت یکی نفس کل که عبارت از ملكوت افلاك است .

و چهار ملك مقرب که عبارت از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل

که است و این چهار ملكوت عبارت از چهار عنصرند و ملكوت انسانی نفس او است و آن نه موالید ملكوت هر يك نفس او است و نه آیات در ملك و ملكوت این است که در رشته بیان آید و چون آدم نسخه عالم است و عالم موجود است در آدم پس این نه آیات در آدم می باید .

و آن نه آیات که در آدم است عبارت از دو چشم و دو گوش و دو سوراخ بینی او و دو دست و يك دهن او است و این نه بجای افلاك و عناصر و موالید است و آن نه آیات باطنی عبارت از قوت بینائی و شنوائی و بوئیدن و چشیدن و سودن و اندیشه و نگهبانی و کمان و پندار است و نه آیات ظاهر و باطن این بود .

اکنون دانسته باشی ظاهر عالم را آفاق بزرگ و باطن عالم را انفس بزرگ نامند و ظاهر آدم را آفاق کوچک و باطن آدم را انفس کوچک خوانند و بعد از آن آیات آفاق بزرگ را با آفاق کوچک مطابق نمایند تا هر دو یکی شوند و بعد از این تطبیق معلوم آید که آدم به حقیقت همان عالم است و عالم بحقیقت آدم است.

اما بزرگ آنگاه از عالم کثرت به عالم وحدت رسند و معنی این آیه شریفه که یزدان تعالی فرماید هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم معلوم گردد و محققان در این مقام گفته اند .

جان مغز حقیقت است تن پوست بین *** در کسوت روح صورت دوست بین

هر چیز که آن نشان هستی دارد *** یا پر تو اوست یا اوست بین

اکنون بدانکه بجای افلاک و عناصر چهارگانه پنج حس ظاهر در وجود

آدم است .

چنانکه گوش بجای افلاک است و چشم بجای آتش و بینی بجای هوا و دهان بجای آب و دست بجای خاک و این مناسبت را دلایل بسیار است از آن مجموع دلایل یکی آن است که اگر افلاک نگردد از آب حیوان حاصل نشود. و همچنین گوش که بجای افلاک است اگر نباشد در ذائقه که بجای آب است نطق حاصل نشود .

زیرا که گرما در زاده گنگ هم هست چه هر حدیثی از راه گوش در ثرود از دهن بیرون نیاید ازین جهت است که هر گروه همان که در کودکی شنیده اند همان زبان را میدانند فرزند عرب هندی نداند و ترک بر زبان عرب عالم نباشد .

پس معلوم شد که تا کلام بگوش اندر نشود از زبان بیرون نشود.

ص: 368

یعنی اگر گوش یعنی نیروی شنیدن نباشد سخن نباشد و نیز اگر افلاک نباشد حیوان نباشد و مناسبت چشم بآتش این است که اگر آتش نباشد هیچ گیاهی از زمین سر بر نکشد و جانب کمال نگیرد.

هم چنین اگر چشم نباشد از دو دست کتابت حاصل نگردد و این خود در نهایت ظهور است .

پس در این عالم بزرگ بواسطه افلاک از آخشیح آب حیوان شود و نبات بواسطه آتش بکمال رسد و این حالت بمیانجیگری هوا باشد .

همچنین در عالم کوچک بدستیاری گوش و چشم و بویایی نگارش بادید آید و این نیز بمیانجیگیری بینی نباشد چه اگر بینی نباشد نشاید نفس برزدن و دم بر کشیدن و این حالات میسر نگردد .

پس باین برهان معلوم شد که گوش بجای افلاک و چشم بجای آتش و بینی بجای هوا و ذائقه بجای آب و دست بجای خاک است الی آخر
البیانات قوله علیه السلام ورحمة الله وبرکاته .

شیخ احسانی میفرماید شاید مراد برحمت در این مقام رحمت مکتوبه

است که خالص از جمیع مکاره عدل و متخلصه کرم را و فضل باشد و این رحمت خاصه بمؤمنین و این صفت رحیم است .

امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید رحیم بعباده و من رحمته خلق مائه رحمه جعل منها رحمة واحدة فى الخلق کلهم فیها تراحم الناس و رحم الوالدة ولدها ونحن الامهات من الحيوانات على اولادها فاذا كان يوم القيامة اضاف هذه الرحمة الواحدة الى تسع وتسعين رحمة فیرهمها انه آية محمد صلى الله علیه وآله وسلم ثم يشفعهم فیها یحبون له الشفاعة من اهل الله حتى ان الواحد لیجئى الى مؤمن من الشيعة فیقول له اشفع لى فیقول له اى حق لك على فیقول سقیتك يوماً ماء فیذكر ذلك فیشفع له فیشفع فيه ویقوم آخر فیقول انا لى عليك حق فیقول ما حقتك فیقول استظللت بظل جدارى ساعة فى يوم حار .

فیشفع له فیشفع فیه فلا یزال یشفع حتی یشفع فی جیرانه و خلطائه و معارفه وان المؤمن اکرم علی الله تعالی مما یظنون خدای سبحان نسبت به بندگان خود رحیم است و از رحمت خود صد رحمت بیافرید.

راقم حروف گوید بعید نیست که اینکه گاهی پاره با پاره ای گویند صد رحمت بر تو باد باین سبب باشد بالجمله میفرماید خدای تعالی ازین صد رحمت ی-ک رحمت در تمام خلق مقرر فرمود و در این یک رحمت و برکت و میمنت آن مردمان با هم دیگر به ترحم و تراحم می روند و مادر بافرزند خود برحمت و مهر و عطوفت می رود و ما در حیوانات بر اولاد خود شیر بخش و مهر ورز می گردد و چون روز قیامت قیام گیرد این یک رحمت بآن نودونه رحمت دیگر اضافه می شود و شامل حال امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم می گردد .

و از آن پس مقام این است بجایی میرسد که در هر کس از اهل ملت دوستدار شفاعت شوند شفاعت ایشان به عقل و در پیشگاه کبریا پذیرفته می آید .

چندانکه تنی چند مؤمنی از شیعه میآید و می گوید در حق من شفاعت نمای آن مؤمن میگوید تو را بر من چه حق است می گوید روزی در دار دنیا تو را آب نوشانیدم و این مطلب بیاد مؤمن میآید و در حق او شفاعت می نماید و شفاعتش در حضرت احدیت مقبول میشود و دیگری نزد مؤمن می آید و خواستار شفاعت میگردد مؤمن میفرماید تو را چه حقی است بر من .

می گوید یکی روز که گرم بود در سایه دیوار من ساعتی بسایه بگذرانیدی مؤمن بشفاعت او زبان میگشاید و قبول میگردد و دامنه این کار چنان پهناور میشود که مؤمن در حق همسایگان و مصاحبان و معارف خود شفیع میشود و مؤمن در حضرت خدای تعالی اکرم از آن باشد که گمان میبرند .

و رحمت به معنی عطوفت و ایصال فضایل یا دفع مکاره یا عبارت از حیوة در عالم غیب بلکه در عالم شهادت و به معنی مغفرت است .

فعلى الأول والثانى قوله عليه الصلوة والسلام يا باری خلقى رحمة بي وكان عن خلفى غنياً البتة عطوفت با نیاز به نیازمند از راه رحمت و تفضل محض است و على الثالث قوله تعالى لا اعاصم اليوم من امر الله الا من رحم و علي الرابع قوله تعالى فانظر الى رحمة الله كيف يحيى الأرض بعد موتها و علي الخامس قوله تعالى الا انهم قرابة لهم سيد خلهم الله في رحمته ان الله غفور رحيم و برکت محرکه .

بمعنى نمو و فزونی و سعادت است در قاموس می گوید و باریک علی محمد و آل محمد یعنی ادم له همیشهگی و پیوستگی و فزونی ده آن تشریفات و کراماتی را که به آنحضرت عطا فرمودی و تبارک الله یعنی تقدس و تنزه پس عطف نمودن کت را بر رحمت افاده مینماید تنمیه و فزایش رحمت خدای را در حق ایشان و دعائی است که بندگان یزدان در حضرت سبحان برای فزونی سعادت مندی ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در تقرب ایشان و تابعین ایشان بحضرت باری تعالی می نمایند. و این معنی روشن است که مراتب عالیه جلیله ائمه طاهرین در حضرت رب العالمین بجائی پیوسته و رسیده است که مزیدی بر آن متصور نیست چه بحد کمال است و اگر مزیدی داشته باشد از رتبت کمالیت خارج است و مجملاً رفع رتبة کمالیت را نمیتواند نمود و مصداقی برای آن البتة هست و معلوم است که از ائمه طاهرین علیهم السلام که با صادر اول و نمایش نخست و تابش اول از يك نور هستند در پیشگاه خداوند سبحان برتر و نزدیکتر و گرامی تری نیست پس بناچار باید مراتب عالیه ایشان بحد کمال باشد و نقصانی در آن تصور نشود چه اگر تصور باشد باید این حد کمال را در مقام دیگر احتمال داد و هیچ آفریده نیست که بر ایشان اقدم و اشرف باشد پس ثابت شد که این مقام مخصوص بخودشان است و نسبت زیادت مراتب دنیویه و غلبه و ظهور ایشان است بردشمنان و بر افراختن و بلند نمودن کلمة الله تعالی است و این نیز برای ما و صلاح حال ما میباشد الی آخر العبارات .

قال عليه السلام السلام علي ائمة الهدى المه بيا و همزه جمع امام است و

در اینجا بمعنی مقصود و دلیل و هادی و راهنما و مقدم و پیشوا است چه ایشان برای هر چیزی و طلب و ادراک هر چیزی خوب و نیکو قصد کرده می شوند و خلق جهان را مقصود و مرجع و مآب میباشند و براه نجات و رستگاری و سعادت و نیک بختی و نجاح و پیروزی و بر خود داری بحاجات روی بدیشان آورند و حضرات سامیات ایشان مقصود و مقصد تمام خلق جهان باشد و ایشان پیشوای جهانیان هستند خواه دیگران به زبان بیاورند یا نیاورند و بدانند یا ندانند آفتاب در کار خود

و تربیت اشیاء می تابد خواه برایشان معلوم باشد یا نباشد.

هدی بمعنی ارشاد و دلالت و راهنمایی است هداه یعنی ارشده و دله متعدی بنفس میشود مثل اهدنا الصراط المستقیم و متعدی بلام میشود مثل قول خدای ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و متعدی بالی میشود مثل و یهدی الی صراط المستقیم.

بعضی گفته اند هدایت فرمودن خدای تعالی بر چند نوع و گونه است و از هر شماری و احصائی بیرون و افزون است لکن در اجناس مرتبه انحصار میگیرد نخست افاضت و اعطای قوائی است که بنده خدای بواسطه آن قوی در اهتداء بسوی مصالح خود تمکن می گیرد مانند قوای عقلیه و حواس باطنه و مشاعر ظاهره.

دوم نصب دلایل است که فارق بین حق و باطل و ممیز بین صلاح و فساد است

سیم هدایت و راه نمایندگی بارسال رسل و انزال کتب است

چهارم این که سرانرا بر قلوب بندگان منکشف و اشیاء را کماهی بایشان بدستیاری وحی و الهام و خوابهای صادق می نماید و این قسم هدایت فرمودن بانبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم اختصاص یافته است و طلب هدایت و غیرها من المطالب گاهی بلسان قول گاهی بلسان استعداد است آنچه به لسان استعداد باشد مطلوب از وی تخلف نجوید و البته به مطلوب خود نایل و واصل شود و آنچه به لسان قول و لسان استعداد نیز بلسان قول موافق گردد به استجابت میرسد و اگر موافق نباشد قرین اجابت نمی گردد .

و شیخ احسانی در این مقام بیانات مبسوطه و دفع ایرادات وارده میفرماید و در پایان آن میگوید فایک ان تخرج عن هذه الدرعة الحصينة ولاء اهل بيت محمد صلى الله عليه وآله وسلم فانه من الثفت عن هذا السميت المستقيم فكانما خر من السماء فتخطفه الطير او تهوى به الريح في مكان سحيق پس قول حضرت هادی علیه السلام سلام باد برائمه هدی مراد این است که ایشان خودشان ائمه هدی و خودشان هدی و مرشدین

وهادیان بهدی هستند

چنانکه خداوند تعالی با پیغمبر خود میفرماید قل هذه سبيلي ادعو الى الله علي بصيرة انا و من اتبعني پس این دقیقه که به آن اشارت کردیم از این راه همان راه محمد صلی الله علیه وآله وسلم است که يدعو فيه الى الله تعالی و این راه و طریق اهل بیت آن حضرت علیهم السلام و ایشان هستند ائمه و پیشوایانی که یهدون بالحق و به یعدلون و حاصل آنچه ادله مقتضی آنست این است که حضرات ائمه معصومین علیهم السلام از جانب خدای سبحان مهدی هستند و لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون و ایشان بدستگیری فضل و عنایت ازلی ایزدی آفریدگان را بحضرت یزدان راهنمائی میفرمایند و آخر الامر به مطلوب و بسوی آنچه به مطلوب میرسند میرسانند بلکه خود ایشان مطلوب هستند و مطلوب ثواب ایشان است و ظاهر اضافه ائمه بسوی هدی اختصاص است و الواقع كذلك زیرا که ائمه طاهرین علیهم السلام با حق و حق با ایشان و در ایشان و بایشان و از ایشان و برای ایشان است پس هدی از ایشان جدائی نجوید و ایشان از آن مفارقت نیابند.

و شیخ احسانی بعد از آن بیانات مبسوطه و این کلمات مذکوره میفرماید فافهم نیک بفهم آنچه را برای تو بر طریق اجمال یاد کردیم چه در این کلمات جمع نمودم برای تو تفسیر ظاهر و باطن را و باطن باطن را و لیس طلب ازید من هذا و هیچ طلب و خواهشی افزون و اشرف ازین نیست و نتواند باشد.

مجلسی اول حضرت شیخ المشایخ شیخ محمد تقی اعلی الله درجاته در معنی سلام مذکور میفرماید سلام الهی باد بر شما ای پیشوایان هدایت چنانکه در دعای

حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم از طرق خاصه و عامه متواتر است که خداوند دایر گردان حق را باعلی هر جا که علی برود حق با او باشد پس هر جا که ایشان میروند هدایت با ایشان است و یا پیشوایان هدایت کنندگان که گویا نفس هدایت هستند چنانکه در اخبار متواتره در تفسیر ولکل قوم هاد وارد است که مراد ائمه هدی صلوات الله علیهم باشند که تا پایان روزگار فروغ افزای عالم و آدم و راهنمای امم باشند و اگر زمانی بیاید که امامی نبود هدایت را بگشاید بایستی هر که در آن زمان و عصر بمیرد کافر مرده باشد.

چنانکه در اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه وارد است که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس بمیرد و امام زمان خود را نداند بعنوان کفار مرده است.

و فخر رازی در این مقام بطریق تمسخر میگوید سپاس خدای را که اگر بمیرم مانند مردن جاهلیت نمرده ام و امام خود را میدانم که خلیفه عباسی است که همیشه بفسق و فساد مشغول است و اگر از روی اعتقاد گفته است محل تمسخر اطفال است مشهور است که از محقق دوانی پرسیدند که امروز امام کیست که یاد او را و جویاً بدانیم گفت اما بر مذهب اهل سنت و جماعت پرنانگ و اما بر مذهب شیعه حضرت مهدی آخر الزمان صلوات الله علیه است که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد از آن پس که آکنده از ظلم و جور شده باشد و دلایل عقلیه و نقلیه وارد است که می باید در هر زمانی اما می باشد زیرا که لطف برحق سبحانه واجب است که با وجود معصوم بطاعت نزدیک و از معصیت دورند و آنچه خدای تعالی و وجود واجب است واجب بجای آورده است.

و اینکه معصوم ظاهر نمی شود بتشأم اعمال امت و وجوه دیگر است که خدای سبحان میداند و احادیث متواتره از رسول خدای و ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد است که هیچ زمانی خالی از حجت نیست و انتفاع خلائق از معصوم در حال غیبت معصوم از قبیل انتفاع بخورشید است که سحابی حایل آن شود .

در کتاب برهان اللغه می نویسد پرناء بضم اول وسكون ثاني و نون بالف کشیده و بکاف شخص جوان و آغاز عمر را گویند و نیز نام طایفه ایست از ترکان این بنده را گمان چنان است که مراد ازین طایفه همان طایفه مغول چنگیزی باشد چنانکه در تاریخ صفویه بعضی از امور قاجار را که در آن از منہ در شمار سرداران و فرمان گذاران بزرگ بوده اند پرناء می نامیدند یعنی از آن طایفه چه نسبت قاجاریه نیز به چنگیز خان و امیر تیمور گورگان میرسد.

و در پایان این مسطورات مذکوره از پاره تحقیقات و بیانات برای تبیین و توضیح مطالب سابقه کناری نمیجوئیم و میگوئیم کفر بضم اول وسكون فاء و قیاس بفتح آن است بمعانی عدیده مختلفه وارد است یکی ضد ایمان و مقابل مسلمان و پوشیدن حقوق نعمت و انکار نبوت و مخالفت اوامر و نواهی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم و گور و تاریکی شب و ناگرونده و ناسپاس و تکذیب خاتم الانبیاء صلوات الله علیهم در آنچه آورده است و بر همین قبیل معانی که در کتب لغت و کلیات ابی البغاء مشروحاً مسطور است و هر يك بهر معنی که مذکور شده است چون بحقیقت آن بروند از شئون نفوس عالیه بشریه و تصدیق عقلای سالم العقل خارج است و این معنی است که یزدان تعالی چنانکه در خبر وارد است کل مولود یولد علی الفطره حتی یكون ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه .

فطرت به معنی خلقت است فطر بفتح به معنی آفرینش و آغاز کردن است و بعد از آن قرار دادهاند برای خلقت قابله مردین حق را علی الخصوص صاحب مجمع البحرین میگوید معنی این است که کل مولود یولد علی معرفه الله و الاقرار به لاجرم هیچکس را نیابند جز اینکه اقرار دارد باینکه او را صانعی است و اگر چه آن صانع را بعد از آنکه نام او است بنامد یا دیگری را با او معبود خود سازد فلو ترك علیها لاستمر علی از ومها و اگر عدولی از آن بنماید بسبب آفتی از تضلیل و یهودی و نصرانی و مجوسی گردد بالعرض است و خلقت او بر آن نبوده است و شرحش مفصل است و ما چون باستشهاد یاد کردیم بهمین قدر کافی است .

پس معلوم شد خدای تعالی با آن رحمت و حکمت و عدل و عطفیت شامله هیچکس را کافر یا مشرک یا زندیق یا ملحد خلق نفرموده است و اگر خود خلق فرموده بود ابلاغ انبیاء و ارسال رسل و ایفاد کتب چه بایست زیرا که هیچ مخلوقی نتواند در فطرت و خلقت تغییر بدهد و ذاتیات رادیگرگون کند و خدای نیز عقوبت کفار و جاحدین و منکرین را روا نمیداشت چه بر حسب فطره و خلقتی است که خدایش بر آن آفریده است فطره الله التي فطر الناس علیها و نیز مکشوف است که هیچ مخلوقی تا از آسمان و جانب حق سبحان افاضت نیابد از صلاح امر معاش و معاد خود بی خبر است و اگر بی خبر باشد و دچار چهل

و عدم علم که عاقبتش بهلاک ابدی انجرار میگیرد گردد مظلوم خواهد بود.

پس واجب است که از جانب حق دستوری بایشان برسد که موافق آن دستور و قانون و ناموس رفتار نمایند و موجبات آسایش و آرامش و ترقیات و تکمیلات نفوسیه ظاهریه و باطنیه و صوریه و معنویه ایشان در هر دو جهان فراهم و بگوهر معرفت که علت غائی خلقت و ادراک درجات عالیه نفسانیه انسانیه است فایز شود و این حال منحصر بآن است که در دبیرستان بزدانی کتب سبحانی را معلمین علوم ربانی بتدریس و تعلیم پردازند و تلامذه جاهل را عالم نمایند.

و چون عالم شدند البته طبعاً جز به طریق اسلام و ایمان که اسباب تقرب بحضرت یزدان و ترقی و تکمیل است و خود نیز محسوس خواهند کرد نمیروند و سایر طرق را که موجب ضلالت و تهلکه و گمراهی و شقاوت است متروک میدارند از تمام هلاکتها و شقاوتها و ضلالتها و غفلتها و ترک منافع و طلب مضار و خواهش مفاسد و غفلت از مصالح به جمله بواسطه ظلمت جهل و لطمه جهالت است که دو گیتی را ویران و مستحق نیران میگرداند و ازین است که فرموده است مات میتة الجاهلیه شامت جهل و وخامت نادانی است که آدمی سنگ و چوب را خود میسازد و سازنده و معبود خودش می پندارد زیان جهالت است که آدمی احسن را با سوء میفروشد خسارت جهل است که آدمی بهشت را بدوزخ

تبدیل می نماید از زبان نادانی است که آدمی نادان را بردانا و دشمن را بر دوست و ظلمت را بر نوروفانی را بر باقی و مرجح را بر غیر مرجح و شقاوت را بر سعادت و جهل را بر علم و دانی را بر عالی و هر چیز بد را بر خوب می گزیند.

و اگر این انسان بی چاره ظلوم جهول هادی و معلم و مربی نداشته باشد بنگرید بر چه حال و بر چه سوء مآل خواهد بود و اگر در پیشگاه خالق حکیم عادل علیم رحیم قادر زبان بتظلم در آورده جواب او چیست پس برای خدای واجب میگردد که پیغمبران و کتابها و اولیاء و پیشوایان دین که از هر جهت ممتاز و برگزیده خداوند بی نیاز هستند بفرستد تا این مردم بیچاره جاهل را از ورطهای خطرناک و معارض هلاک و کوری و کور باطنی برهانند و بفیوضات ابدی و اسباب ترقیات سرمدی است نایل سازند.

و بر فعل حکیم ایراد نشود بلکه والله الحجة البالغة مصداق یابد و این معنی عقلا و نقلا معین است که عظمت و کبریای حضرت کبریا و حکمت او از آن برتر است که تمام نفوس بحضرت الهیتش بلا واسطه مستفیض شوند و تقرب یا بندچه کسانی که باید باین مقام برسند دارای خمیر مایه و استعداد و روح و نور و فطرت و لیاقت و بضاعت دیگر اند حنبه یلی الاهی کاری آسان و برای هر نوع مخلوقی حاصل نیست لا-جرم یزدان تعالی معدودی را که در خزائن علوم خود برای ادراک این مقام کریم مقرر و مستعد ولایق گردانیده بود رتبت نبوت و ولایت و خلافت و وصایت و امامت داد و ازین است که میفرماید پیغمبر و امام از جانب حق معین و منتخب میشوند چه لیاقت این امر جز بعطیت خدای مقتدر نبود و اگر جز این باشد شایسته ابلاغ احکام الاهی و کتاب آسمانی و تفسیر و تاویل و ضبط و ربط و حفظ و صیانت آن نخواهد بود پس بهر دوری ولی واجب است .

و چون چنین باشد البته سلطنت و امارت معنوی خدایی جز برای این طبقه منتجبین یزدانی منعقد نبود و ایشان میتوانند معلم و مبلغ و حاکم و امیر باشند و مردمان را از ورطه هلاک و جهل و دمار بحیطه بقا و علم و وقار نایل

سازند و بمعارف ایزدی واصل گردانند و البته تاجهان باقی است عالم نتواند آنی اما می باشد چه اگر خالی بماند مفسد مذکوره بروز نماید و ایراد بر فعل حکیم کل گردد اگر دنیا و محالی که از نور شمس مستفیض و به نور قمر مستفید است مدنی بر آید و محروم بماند میبینیم چه مفسد و مخاطر روی میدهد.

پس چگونه میتواند از شمس حقیقی که یکی از اشعه بی حد و حصرش همین ماه و آفتاب است مهجور شود و چون این مسئله معلوم گشت معین میشود که علم و فروز معرفت جامع جمیع این مسائل و مانع هر گونه مخالف است و این علم ربانی است پس در هر زمانی نزد هر کس باشد امام است خواه امام ظاهر یا غایب و این غایب نیز از انظار اغیار است و الا انظار ابرار همیشه در تمام آناء لیل و نهار بزیارت انوار مبارکه امام و اسرار امامت و علامات ولایت برخوردارند.

و مرا عقیدت چنان است که علمای هر طبقه که به هوش و ادراک و فراست و انصاف حقیقی ممتاز باشند هرگز به ترجیح بلا مرجح و تفضیل مفضول بر فاضل تصدیق نکنند و اگر به سبب اقتضای وقت یا تقیه یا اعراض شخصیه سخنی گویند از روی قلب و باطن امر نیست چنانکه روایانی که از خود مخالفین وارد است بر این مطلب دلالت دارد و از اینجا معلوم شد که وجود مبارك صاحب الامر عجل الله تعالی که نور یزدان و باعث سکون زمین و آسمان و حفظ و دایع خداوند سبحان است .

البته باید تاپایان جهان خواه غایب یا ظاهر بماند و اگر جز این باشد مفسد عظیمه در دین و اهل دین ظهور گیرد که دنیای مردم و آخرت ایشان را بفساد افکند و این مخالف عدل و حکمت حکیم مطلق است و ازین هم که بگذریم اگر مردم بضاللت بیفتند زحمات سابقه صاحب شریعت و ائمه طریقت نیز باطل و ناقص میشود پس اگر بعضی دانایان پاره کسان را نایب یا خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانند راجع بغلبه و شؤنات ظاهریه دنیویه است.

و این گونه مردم در حکم سایر سلاطین و امرا و حکام و قضاة و عمال

یا علمای روزگاران منتهای امر تفاوتی با هم نسبت به علوم و فضایل و شونات رسمیه دنیویه مکتسبه یا طبیعیه دارند و ارتباطی بعوالم معنویه الهیه و علوم و مقامات مو هو به ربانیه بهیچوجه از وجود و جهتی از جهات ندارد و اگر هم پیدا نمایند از رشحات سبحان مکارم و قطرات بحار مراحم بی پایان خود ایشان است و الله اعلم حیث يجعل رسالته .

قال علیه السلام ومصاییح الدجی مصاییح جمع مصباح است و مصباح به معنی سراج است و سراج به معنی آفتاب و چراغ مرکب از آتش و روغن است و در اینجا مقصود چراغ است دجی بضم دال مهمله جمع دجیه بضم دال و سکون جیم است که به معنی ظلمة است و معنی ظاهر این عبارت این است که سلام الهی بر جمعی باد که چراغها هستند در شبان تاریک و بر حسب باطن معانی مختلفه یاد کرده اند مجلسی اعلی الله مقامه در ترجمه آن می نویسد سلام بر جمعی باد که چراغها هستند در تاریکیهای شبهای ضلالت که به نور هدایت ایشان عالمیان هدایت یافته و براه حق میروند .

شیخ احسانی بیانات مفصله میکند و بآیه شریفه نور استشهد مینماید که ازین پیش در طی این کتب مبارکه مبسوطا مذکور نموده ایم و باز مینماید که تمام هدایتها و کشف ظلمات و دفع جهل و ضلالات و هرگونه انارت و هدایت بطرق مستقیمه حقه و چاره ظلمات عدم و شک و جهل و فناکه از نخست در موجودات بود و دجیه عبارت از آن است با نوار طیبه ساطعه مبار که ایشان که در عوالم وجود جوهری الم وجود جوهری الهی هستند و سایر مردم بوجود این گوهر همایون قوام و قیام به جمله عرض هستند فروز و رجوع دارد چنانکه این شعر را شاعر در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه عرض کرده است.

یا جوهرأ قام الوجود به *** الناس بعدك کلهم عرض

در دایره وجود موجود علی است *** و همچنین لمؤلفه

گر نبودی علی نبودی هیچ *** هیچ چیزی جز این بهیچ هیچ

علت هر چه هست هست علی *** در نبودی نشان نبود از هیچ

گوهر آفرینش است علی *** اندرین کارگاه پیچا پیچ

خود قیام وجود هست بدو *** او کلان است و جمله کیچا کیچ

قال علیه السلام و اعلام التقی اعلام جمع علم است مثل اسباب جمع سبب

بمعنی نشان و کوهی است که بواسطه آن راه را شناخته میدار پس حضرات ائمه هدی اعلام عالیه و جبال راسیه و کوههای کلان بلند راسیه هستند که طریق و سبیل تقوی بوجود مبارک و نمود همایونی ایشان شناخته می گردد تقی با ضم تاء فوقانی وقاف در اصل وقاء بوده است و او را به تاء تبدیل نمودند و چون لا شمسیه بر آن داخل کردند در آن ادغام نمودند و در فعل هر وقت تاء افتعال بر آن داخل شد آن تاء در آن تاء مدغم میگردد و گفته میشود اتقی اتقی مثل افتعل یفتعل و در تقوی الله سه معنی ووجه مذکور داشته.

یکی از آن وجوه سه گانه که احسن این سه وجه است این است که معنی تقوی الله آن است که خدای را اطاعت نمایند و عصیان نوزند و او را شکر گویند و کفران نجویند و همواره بیاد او باشند و فراموش نگردانند و این وجه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است و وجه دوم مجاهده در راه خدای است و لا تأخذه فیه لومة لائم و آن یقام له بالقسط فی الخوف و الامن و این بیان از مجاهد است و وجه سوم باین معنی است که از جمیع معاصی خدائی پرهیز گیرند و این وجه از ابوعلی جبائی مروی است و این هر سه وجه در این کلام خداوند سبحان مندرج است که میفرماید و اتقوا الله حق تقاته و تقی بمعنی خشیت و بیم از خدای تعالی است در غیب هنگام و ملاحظه سطوت جبروت و از این باب است قول خدای و اتقوا الله و سیجنیها الا تقی.

و همچنین تقی به معنی تعظیم و استشعار جلال و بزرگی شان وسعت کبریای

یزدان کریم است و ازین باب است قول سبحان رحیم المسجد اسس علی التقوی یعنی يعظما الشعائر الله و عظیم شأنه.

و نیز تقی بمعنی طاعت و عبادت خالص است باینکه از هرچه منافی امر خداوند متعال است پرهیز جویند و به ترسند و ازین باب است آیه شریفه و تزودا فان خیر الزاد التقوی یعنی خوب ترین کارها این است که محض رضای حق و تقرب به پیشگاه حق و ادراک ثنوبات حق بطاعات خالصه گرایند و اصل در آن تطهیر ظواهر و منزّه داشتن قلوب است برای قیام بخدمت محبوب.

چنانکه خدای تعالی میفرماید و من یطع الله ورسوله و یخش الله ویتقه فأولئک هم الفائزون و تقوی سه گونه است یکی تقوی عوام است که عبارت از بجای آوردن واجبات و ترک محرمات باشد و دیگر تقوی خواص است که فعل واجبات و مندوبات و ترک مکروهات است و دیگر تقوی خواص الخواص است و آن عبارت از بجای آوردن واجبات ظاهره که شریعت حقه متضمن آن است .

چنانکه اهل عصمت علیهم السلام تقریر آن را از آنچه خدای و شرع خدای مقرر داشته و وصی به نوحاً و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء علیهم السلام بآن وصیت نهاده اند و مراتب تقوی فی نفسه و باعتبار کسانی که عامل به تقوی هستند مختلف است و حد و حصری برای آن نیست و در هر رتبه رتبه آنانکه اهل تقوی هستند از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم کسانی را در می یابند که بر آن رتبه حاضر و بر طرق آن دلالت کننده و ظلمات احوالش را فروز بخشنده و سلوک مسالک صبیغه آن را آسان گرداننده و سالکش را بر آن سلوک او اعانت نمایند و موانع را مرتفع کننده و قابلیات و مقبولاتش را تمام گرداننده بلکه ایشان در هر رتبه از تقی کشاننده اهل تقوی و پیشوایان ایشان هستند در تعلیم و آموز کاری طالبان تقوی الی آخر البیانات.

قال علیه السلام وذوی النهی ذوی جمع ذی به معنی صاحب و بیشتر استعمال آن در مقام شرف و ثناء است اما کلمه صاحب در شرف و ثناء و در ضداین هر دو متساویاً استعمال میشود پس هر وقت در چیزی در هر دو حالت مدح و ذم بخواهند استعمال

نمایند ذو برای مدح و صاحب برای دم استعمال میشود و هر وقت مقام مقتضی مدح و ثناء در هر دو حالت باشد ذو استعمال میشود در غیب و لطیف و باطن و استعمال میشود صاحب در شهادت و غلیظ و ظاهر .

مثال اول قول خدای تعالی است در مقام ثناء و ذالنون اذ ذهب مغاضباً و در مقام نکوهش و عیب قال تعالی فاصبر لحکم ربك ولا تكن كصاحب الحوت و مثال ثانی تبارك اسم ربك ذي الجلال و الاکرام و در دعاء وارد است یا صاحب کل نجوی منتهی کل شکوی و من الثاني ذو النهی لان النهی فی الغیب و اللطیف و الباطن .

نهی بضم نون جمع نهیه نضم نون است و به معنی عقل است و ازین روی عقل را تهیه نامیدند که صاحب عقل و خرد از قبایح نهی میکند یا صاحبش را بخودش یعنی بعقل میرساند و بده باز میگردد و صاحبش بجهت محبتش قبایح را متروک و باختیارانش او امر را بجای می آورد و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست نحن والا لو النهی مائیم سوگند صاحبان نهی و عقل و علم .

راوی این خبر عمار بن مروان که گفت از حضرت ابی عبدالله سلام الله علیه از این آیه شریفه ان فی ذلک لایات لاولی النهی بیرسیدم و آنجواب مذکور را بفرمود میگوید عرض کردم فدایت کردم معنی اولی النهی چیست فرمود آن چیزی است که خبر داده است بآن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از آنچه بعد از آن حضرت از ادعا کردن ابو فلان خلافت و قیام بامر خلافت را و دیگر بعد از او و ادعا نمودن سومین بعد از آن دو تن و بنی امیه پس رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم را به آن خبر داد و چنان است که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را خبر داد و چنانست که از علی علیه السلام بما خبر رسید در آنچه بعد از آن حضرت از ملک و پادشاهی در بنی امیه و غیر از ایشان است .

پس این آیتی که خدای تعالی در کتاب یعنی در قرآن مذکور فرمودان فی ذلک لایات لاولی النهی پس مائیم اولی النهی که علم این جمله بتمامت به ما رسید و ما امر خدای را صابر شدیم فنحن قوام الله علی خلقه و خزانه علی دینه نخزنه و تستره و نکتم به من عدونا کما اکنتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی اذن الله له

في الهجرة وجاهد المشركين فنحن على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى يا ذن الله لنا في اظهار دينه بالسيف و ندعوا الناس اليه ونضربهم عليه عوداً كما ضربهم رسول الله صلى الله عليه وآله بدا .

و این معنی از معانی اولی النهی است یعنی کسانی که علوم تمام خلق بایشان پایان می گیرد یا منتهی میگردد بسوی ایشان علم بخلق چنانکه این حدیث شریف بسوی آن اشارت مینماید و نیز در این کلمه که فرمود حتی یا ذن الله لنا فی اظهار دینه بالسیف و ندعوا الناس الیه و نضربهم علیه عوداً كما ضربهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بدءاً اشارت بظهور حضرت قائم صلوات الله علیه است چه بعد از حضرت امام حسن علیه السلام هیچ امامی ظهور بسیف نمیکند مگر حضرت قائم آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم چنانکه جماعت زیدیه که با مامت زید فائل هستند بهمین علت است که خروج بسیف نموده و ما حکایت او را در کتاب احوال حضرت سجاد علیه السلام مبسوطاً یاد کردیم و از معانی ذوالنهی این است که آنکسانی هستند که نهایت و پایان هر چیزی میباشند.

و در زیارت وارد است که لیس وراء الله و ورائکم منتهی یا باین معنی است تنتهی الیهم الامور یا اینکه اذا انتهی بکم الی حقایقهم فامسکوا فهم ذو و العقول الکامله لاسواهم جز حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم کسی صاحب عقل کامل نیست و اصل مسئله این است :

که عقل یکی است و آن عقل محمد صلى الله عليه وآله وسلم است و این گوهر خرد و آفتاب نور بخش عقل در ذات والاسمات و وجود حقایق نمود صادر اول تابش نخست محمدی صلى الله عليه وآله وسلم جلوه ظهور و بعد از آن در ولی خداوند و دود علی علیه السلام و بعد از آن در امام حسن و بعد از آن در امام حسین و از آن پس در وجود مسعود حضرت قائم و بعد از آن در ذات بابرکات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا صلوات الله وسلامه علیهم الی آخر الدهور والادوار آشکار آمد .

و این جوهر عقل گرامی هر چند یکی است اما در وجود مبارك ائمه

معصومین علیهم السلام تعدد پیدا مینماید مانند تعدد بدل مثال آن این است که محمد صلی الله علیه وآله وسلم مانند چراغ و علی علیه السلام چراغی است که اشتعالش از آن چراغ است پس محمد صلی الله علیه وآله وسلم قبل از علی علیه السلام و بعد از آن وجود علی مساوی است محمد صلی الله علیه وآله وسلم را و علی قبل از حسن و بعد از آن وجود حسن متساوی با علی و علی هذا القیاس سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم براین تعبیر و ترتیب هستند .

پس تعدد نمی پذیرند مگر در تعلق مانند مثل چراغ زیرا که سراج در حیثیت ناریت و در تاریکی است و هر وقت چراغهای دیگر از آن مشتعل گردد آتش را تعددی جز باعتبار تعلق نیست و علی علیه السلام در این کلام حکمت نظام خود انا من محمد کالتضوء من الضوء اشارت فرموده است و اگر متعدد گردد این تعدد بر حسب اختلاف است چنانکه اگر ثانی ظهور اول باشد مانند نور است از منیر یا مشکک باشد مانند اختلاف اجزاء نور است به سبب قرب و بعد از آن از منیر فامناً کمأً ورتبةً متعددة اما این نوری که عقل ائمه هدی صلوات الله علیهم است براین حالت نیست .

چه شیء واحد است و اگر من حیث الرتبة مختلف شود باعتبار تقدم متقدم از خود ایشان است مثل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم همانا پیغمبر از حیث کمیت متفق و متحد است هر چند از جهت رتبة اختلاف حاصل شود و ازین سبب است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بر ائمه هدی علیهم السلام برای چیز فزونی نگیرد مگر در تقدم خود من حیث الذات و بر این گونه است سایر تفاضلی که در میان ایشان است و رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم را از چه تفاوتی عظیم در کار است لکن نور وارد بر این حقیقت شریفه بعینه و کلیة وارد علی حقیقته علی و علی حقیقته الحسن و الحسین و الائمة و فاطمه علیهم اجمعین السلام .

چنانکه هر وقت چراغی از چراغی افروخته آید نه اینکه از اول بدوم انتقال یابد تا خلق هر اولی لازم شود و نه اینکه ظاهر گردد بر ثانی تا این ظهور ضعیف و ناقص باشد و ثانی با اول در این نور مساوی نباشد بلکه همه آن يك

معصومین علیهم السلام تعدد پیدا مینماید مانند تعدد بدل مثال آن این است که محمد صلی الله علیه وآله وسلم مانند چراغ و علی علیه السلام چراغی است که اشتعالش از آن چراغ است پس محمد صلی الله علیه وآله وسلم قبل از علی علیه السلام و بعد از آن وجود علی مساوی است محمد صلی الله علیه وآله وسلم را و علی قبل از حسن و بعد از آن وجود حسن متساوی با علی و علی هذا القیاس سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم براین تعبیر و ترتیب هستند .

پس تعدد نمی پذیرند مگر در تعلق مانند مثل چراغ زیرا که سراج در حیثیت ناریت و در تاریکی است و هر وقت چراغهای دیگر از آن مشتعل گردد آتش را تعددی جز باعتبار تعلق نیست و علی علیه السلام در این کلام حکمت نظام خود انا من محمد کالتضوء من الضوء اشارت فرموده است و اگر متعدد گردد این تعدد بر حسب اختلاف است چنانکه اگر ثانی ظهور اول باشد مانند نور است از منیر یا مشکک باشد مانند اختلاف اجزاء دور است به سبب قرب و بعد از آن از منیر لاختلافها کما ورتبة متعدده اما این نوری که عقل ائمه هدی صلوات الله علیهم است بر این حالت نیست .

چه شیء واحد است و اگر من حیث الرتبة مختلف شود باعتبار تقدم متقدم از خود ایشان است مثل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم همانا پیغمبر از حیث کمیت متفق و متحد است هر چند از جهت رتبة اختلاف حاصل شود و ازین سبب است که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بر ائمه هدی علیهم السلام برای چیز فزونی نگیرد مگر در تقدم خود من حیث الذات و بر این گونه است سایر تفاضلی که در میان ایشان است و رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم را از چه تفاوتی عظیم در کار است لکن نور وارد بر این حقیقت شریفه بعینه و کلیة وارد علی حقیقته علی و علی حقیقته الحسن و الحسین و الائمة و فاطمه علیهم اجمعین السلام.

چنانکه هر وقت چراغی از چراغی افروخته آید نه اینکه از اول بدوم انتقال یابد تا خلق هر اولی لازم شود و نه اینکه ظاهر گردد بر ثانی تا این ظهور ضعیف و ناقص باشد و ثانی با اول در این نور مساوی نباشد بلکه همه آن يك

شی واحد است و اینکه بعضی از ایشان افضل از بعضی هستند بجهت تقدم فاضل است فبالتقدم بوجوده حقیقه به غیر از آن افضل است و در همین تقدم باین معنی مذکور فضلی است عظیم امیرالمؤمنین علیه السلام باین سبب فرمود انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه وآله وسلم و گاهی اطلاق میشود بر روحی که هو من امر الله است

و در عیون الاخبار چنانکه سبقت نگارش یافته است از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که فرمود ان الله عز وجل ایدنا بروح منه مقدسة مطهرة لیست بملك لم تکن من احد ممن مضی الامع رسول صلی الله علیه وآله وسلم وهی مع الائمة منا نسدهم و تفوقهم وهو عمود من نور بیننا و بین الله عز وجل بدرستی که خداوند عزوجل مؤید داشت ما را بروحی از خودش که مقدس و مطهر است و این روح نه آن است که ملك و فرشته باشد با احدی از گذشته گان نبوده است مگر با رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم و این روح با ائمه و پیشوایانی که از ما هستند میباشد یعنی با خود ما جماعت ائمه هدی که از نسل رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا میباشد و این روح مسدد و موفق میکرد اندایشان را و این روح عمودی است از نور در میان ما و خداوند عزوجل .

شیخ احسائی میفرماید اگر بگوئی روایات کثیره وارد است که این روح از زمان حضرت آدم تا خاتم با جماعت انبیای عظام صلوات الله علیهم اجمعین بود و جمع این خبر تا این اخبار دلالت بر آن مینماید که این روح جز با رسول خدا و ائمه هدی علیهم الصلوٰة و السلام چنانکه مذکور شد نبوده است در جواب میگوئیم جمع میان این دو خبر از دو وجه است .

وجه اول این است که این روح که با انبیاء بوده بواسطه این انوار ساطعه مبارکه الهیه است و فی الحقیقه با انبیاء نبوده است چنانکه گویند غلام زید باذن زید که سید والای اوست بعمر و سود میرساند و بر این غلام صدق میکند که وی با عمر و نبوده است و اگر عمر و را سودی رسانیده است باذن و دستوری آفایش بوده است و این امری ظاهر و مطلبی آشکار است دوم این است که این

ملك یعنی روح مذکور بوجهی از وجوه و نمایشی از نمایشهای خودش باجماعت پیغمبران گذشته بود و از حیث کلیه و تمام الوجوه خودش جز با محمد و آل محمدصلی الله علیه وآله وسلم نبوده است و ما مبین داشتیم که این روح یا ملك همان عقل است .

چنانکه در حدیثی که در باب عقل از کتاب کافی در کتاب احوال حضرت ابی جعفر باقر صلوات الله علیه مسطور داشتیم لما خلق الله تعالی العقل التنطقه ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال وعزتی و جلالی ما خلقت خلفا هو احب الی منك ولا اكملتك الا فیمن احب الی آخر الخبر سبقت نگارش و بیان گرفت پس قول خدای تعالی که میفرماید تو را جز در آنکس که محبوب من است کامل نمی سازم مبین میگرداند که خدای عقل را جز در وجود مبارك محمد و آل محمد علیهم السلام رتبت کمال نمی بخشد چه این محبوبیت را هر وقت مطلق بگردانند جز درباره محمدصلی الله علیه وآله وسلم متبادر نمی بخشدالی آخر بیانه فی وجه التشابه بین الملائکه.

راقم حروف گوید در این کلمه مبار که مذکوره و ذوی النهی و سایر تعبیرات و استشهادات و بیانات مسطوره چون بدقت نظر و رقت فکر اندر شویم ای بسا لطایف مبانی و ظرایف معانی و ترایف اشارات و نظایف کنایات که میتوان استدرک نمود یکی آن کلمه طیبه مذکوره که در زیارت وارد است لیس وراء الله و ورائکم منتهی الی آخره که در این مسئله ائمه هدی سلام الله تعالی علیهم را با تمام ما سوی الله حتی انبیای عظام علیهم السلام را داخل نمی فرماید و این انتهارا بیرون از خدای لایزال بی آغاز و بی انجام بایشان اختصاص داد و هیچ آفریده را برای فهم حقایق ایشان اجازت نداد و حکم بامساک و سکوت داده چنانکه برای احدی از ماسوی الله یعنی تمام موجودات و کاینات نمی شاید تفکر در ذات باری تعالی نمایند بلکه تفکر در صفات خدای را مجاز هستند چه ما سوی الله را هیچ راهی باین فهم و عقل و علم و عرفان و این تصور و تفکر نیست هر چه بیشتر تعقل و تفکر نمایند بیشتر در بحار تحیر و اندیشه های گوناگون که هیچیک برای این شخص جز مزید سرشکستگی و آشوب ذهن و آسیب عقل و پراکنده شدن خیال تا گاهی که به

مقام جنون برسد حاصلی ندارد دچار و مستغرق می شود .

ما للتراب ورب الارباب مخلوق را با خالق و ممکن را با واجب و محاط را

با محیط وفانی را با باقی چکار است .

و اینکه فرمود عقول کامله ائمه هدی علیهم السلام هستند نه دیگران و آنانکه سوای ایشان میباشند پس معلوم شد که غیر از ایشان هر که خواهد شد دارای عقل کامل نیست بلکه ذی عقلی نسبت بایشان از حیثیت عقل ناقص است و چون چنین باشد البتة بالطبع و الفطره و الحقیقة الوجودیة معلم و رأس و مقدم و مثنوی حقیقی تمام ماسوی الله ایشان هستند و جماعت انبیا و اولیا و ملائکه و اصناف مخلوقات ایزدی بر حسب حقیقت و باطن امر در تبعیت ایشان محبول و مفطور میباشند چه هر ناقصی به کامل و هر عالمی با علم حاجتمند است و اگر با فاضل او نایل و در مقام استفاضه بر نیاید بدرجه کمال و ترقی مقامی که مستعد آن هست باندازه شأن و رتبت و بضاعت وجود است نخواهد رسید و از مقام جهل و ظلمت و استدرک لطایف حقایق و معارف دقایق کاملاً بیرون نخواهد رفت.

و اینکه شیخ احسانی میفرماید اصل مسئله این است که عقل یکی است و آن عقل محمد است صلی الله علیه و آله وسلم برای این است که اطلاق هر چیزی نظر بفرد دارد چه اگر بناقص رجوع نماید از درجه کمال خارج است و چون رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم حب الله و منظور نظر مقدم و مخصوص و نخست محبوب الهی است .

و نیز چنانکه خدای میخواهد و میفرماید که عقل از همه چیز در حضرتش محبوب تر است.

لاجرم این محبوب را که در حقش میفرماید بتو ثواب و عقاب مینمایم و جز در آنکس که او را دوست میدارم درجه کمال نمی بخشم برای حبیب خود که بر تمام موجودات تقدم و تفوق رتبه و شأن دارد و همه بطفیل او موجود شده اند و مسؤل بالاصاله خداوندی در تمام امور اوست میخواهد و در هیچ مخلوقی جز در این وجود مبارک و جماعت ائمه هدی صلوات الله علیهم که از نسل و ذریه مبارک هستند بحد کامل نمیرساند و چون دیگران ازین حد کامل محروم و باین گوهر محمود که سر آغاز هر محبوب است کامل نایل نیستند پس آنکس که

دارای حد کامل است محتاج و نابع و مطیع هستند پس عقل کل صلی الله علیه وآله وسلم و جوباً و عقلاً رئیس و حکمران و مقتدا و مطاع تمام ماسوی الله است و در هر کس عقل و دانش و نور کمالی هست از اشعه آفتاب نور بخش عقل آنحضرت و اولیای آن حضرت صلوات الله علیهم است.

و گاهی این عقل را روح و گاهی نور میخوانند و اول ما خلق می‌شمارند و میفرمایند ملك و فرشته نیست و با احدی از گذشته گان جز رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام نمی باشد و اگر انبیا عظام دارای آن باشند بواسطه ایشان است و بالحقیقه با انبیا نیست یعنی هر تراوشی هست و استفاضه برای انبیا و استتاره ایشان حاصل شود از نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم باندازه شان و منزلت ایشان است و لم یکن بکلیه الا مع محمد صلی الله علیه وآله وسلم.

مجلسی اول علیه الرحمه میفرماید نهمیه به معنی عقل کامل است چون عقل کامل از تمامت بدیها باز میدارد و صاحبان خود را بر تمام افعال پسندیده دلالت و هدایت میکند چه هر قدر عقل کاملتر باشد حقایق اشیاء بآن نسبت مییابد و میفهمد و چون عقول ایشان بانوار الهی منور شده است همه عقل شده اند و حقایق هر چیزی چنانکه هست در حضرت ایشان مکشوف گردیده است و اینکه در کلام پاره از محققین مذمت عقل وارد است مراد از آن عقل جزوی است که امور سفلیه دنیویه را فهم میکند که در اصطلاح حدیث عبارت از مکر و شیطنت که او را بریاضات و مجاهدات تصحیح کرده باشند آن عقلی است که به اسبابی که قرب پیشگاه یزدانی را حاصل توان کرد مایل است از علوم حقیقیه و معارف یقینیه و اخلاص در اعمال و عبادات و طاعات و مرتبه بعد از مرتبت بر قلب انبیا و اولیا علیهم السلام نزدیک میشود و چون بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست مانند پیغمبران سابق میشود چنانکه فرمود علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل هستند اما عقول ائمه معصومین صلوات الله علیهم در خور خودشان است و همینطور که رتبت و معارج ایشان باعلی درجات کمال پیوسته است عقول ایشان در مراتب عقول است بعد از عقل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و از این پیش در طی کتب ائمه هدی سلام الله تعالی علیهم کراراً بمعنی است

عقل و روح و نور و کیفیات و حیثیات باخبار و احادیث و بیانات شافیه اشارت کرده ایم.

قال علیه السلام واولی الحجی و سلام الهی باد بر صاحبان فطنت و عقل شیخ احسائی میفرماید اولی بروزن رمی مبنی للمفعول است در نصب و جر و اولو ابروزن عبک در حالت رفع و او در دو حالت داخل میشود .

منا با الی حرف جر است فرق داشته باشد و بر همین حال است در لفظ اولو او اولاء و اولئک و اولات تا میان این کلمات و آنچه شبیه به اینها است در صورت و نقش فرق باشد .

و به این جهت این و او را و او ناره نامیدند گفته اولوا جمعی است که برای آن لفظی از واحدش نیست و برخی گفته اند اسم جمع است واحدش زو می باشد و اولات در مؤنث است ذات واحد آن است و اولا جمع است و ممدود و اولاء خوانده میشود.

یا اینکه واحد آن در مذکر ذو است و در مؤنث ذه و معنی ذو ازین پیش در ذوی النهی مسطور شد .

و حجی بکسر حاء مهمله و جیم بمعنی جمع عقل است احجاء بروزن الاء جمع آن است و اولی الحجی اصحاب عقول هستند و نحیل ذلك علی ذی حجی یعنی ذی عقل شیخ احسانی در بیان معانی حجی و تطبیق بشؤون ائمه علیهم السلام بیانانی دارد هر کس خواهد استطلاع خواهد نمود .

قال علیهم السلام وکهف الوری سلام الهی باد بر کسانیکه پشت و پناه خلائق هستند در دنیا و آخرت کهف بفتح کاف و هاء هوز و فاء غاری است وسیع در کوه اگر کوچک باشد غار می نامند .

و اگر در کوه مانند خانه منقور شده باشد کهف خوانند و مراد در این مقام پناه گاه و ملجأ است .

در حدیث وارد است الدعاء کهف الاجابه کما ان السحاب کهف المطر

یعنی ان الدعاء منطنة تضمن الاجابه کما ان السحاب تضمن المطر و معنی این است که ائمه ملجأ وری یعنی ملجأ خلق هستند و مراد بوری خلق هستند و مراد بخلق

در اینجا مردم میباشند و ظاهر لغت و عبارت این است و ازین جهت گفته اند که بودن ایشان ملاذ چیزی را که مناسب افهام باشد و اگر نه بحسب باطن و حقیقت امر پناه و ملجأ تماماً مخلوقات هستند و هیچکس مستثنی نیست .

چنانکه حضرات انبیای عظام علیهم السلام هر وقت دچار زبانی میشدند بایشان ملتجی میشدند و بوجود مبارک ایشان شفاعت میخواستند و شفاعت ائمه اطهار صلوات الله علیهم در حق انبیای عظام علیهم السلام پذیرفته می شد.

چنانکه در امالی صدوق علیه الرحمة بمعمر بن راشد سند میرسد که گفت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم مردی یهودی در حضرت رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بیامد و در حضور مبارکش بایستاد و همینظر به آن حضرت تند میکرد فرمود ای یهودی چیست حاجت تو عرض کرد تو فاضل تر هستی یا موسی بن عمرانی که خداوند با او تکلم فرمود و توریة و عصارا بر او نازل ساخت و دریا را از بهرش بر شکافت و ابر را سایه بانش گردانید.

پیغمبر صلی الله علیه وسلم با او فرمود بدرستی که برای مرد مکروه است که خویشان را تزکیه نماید .

لکن میگویم چون آدم را خطیه دچار گشت توبت و بازگشتش این بود اللهم انی استلک بحق محمد و آل محمد الا ما غفرت لی بارخدای از تو مسئلت می نمایم بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم که مرا بیامرزی و خدای او را بیامرزید .

نوح علیه السلام گاهی که به کشتی سوار شد و از غرق شدن بترسید عرض کرد

بار خدایا از تو مسئلت می نمایم :

بحق محمد و آل محمد مرا از غرق شدن نجات بخش و خداوندش نجات داد.

ابراهیم را چون در آتش بیفکنند عرض کرد خداوندا بحق محمد و آل محمد از تو خواستارم که مرا از آتش نجات بخشی و خداوند تعالی آن آتش را بر ابراهیم برد و سلام فرمود.

موسی چون عصای خود را بیفکند و بیمی در خود بدید یعنی از آن اژدهای

دمان بترسید عرض کرد بار خداوندا مسئلت مینمایم از تو بحق محمد و آل محمد که مرانجات دهی خداوند جل جلاله فرمود لا تخف انك انت الا على از این اژدهایت آسیبی نمیرسد .

«یا یهودی لو ادرکنی موسی ثم لم یؤمن بی و بنبونی مانفعه ایمانه شیئاً ولا نفعته النبوة».

ای یهودی اگر موسی زمان مرا و دعوت مرا در یابد و به من و پیغمبری من ایمان نیاورد ایمانش هیچ چیز برای او سودمند نیست و از پیغمبری خودش منفعت نیابد .

«یا یهودی ومن ذریتی المهدی اذا خرج نزل عیسی بن مریم النصرته وقدمه وصلى خلفه».

ای یهودی و از ذریت و نسل من مهدی است چون خروج و ظهور نماید عیسی بن مریم از آسمان فرود آید تا او را یاری نماید و در عقب سرمهدی نماز بگذارد یعنی با مامت مهدی نماز کند و عیسی مأموم باشد .

راقم حروف گوید حضرت موسی و سایر انبیای عظام از روز ازل با حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم ایمان بنحو ایقان آوردند اگر ایمان نیاورده بودند چگونه در مقامات مضار و مصیبات عظیمه بحضرتش ملتجی میشدند معلوم است اگر حضرت ختمی مرتبت برای ایشان دارای رتبی نبود که تقدم و تفوق دریاست و سروری می داشت .

چنین پیغمبران بزرگوار با شؤنات رسالت و نبوت و اولوالعزمی چگونه

بایستی در چنین مواقع با آنحضرت بلکه ذریه طیبه آنحضرت که حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند النجاء می بردند .

پس بایستی بر مقامات عالیه آن حضرت و تقرب آنحضرت بخداوند تعالی و تقدم بر سایر مخلوقات و دارائی رتبت خاتمیت و دین مبین خاصه خداوند تعالی - که عبارت از دین اسلام است باخبر باشند و چون باخبر شدند چگونه ایمان به

و اگر امت پیغمبری دیگر مخاطب میشد نام پیغمبر او را میبرد و حضرت خلیل الرحمن علیه السلام که قبل از موسی بن عمران است خود را مسلم میخواند و ان من شیعته لابراهیم خود را شیعه علی بن ابیطالب علیهما السلام میشمرد است و بهمین جهت است که میفرماید از ذریه من مهدی علیه السلام است که چون خروج نماید عیسی علیه السلام برای نصرت فرود میآید و او را برای امامت مقدم میسازد و خودش در عقب سر او نماز میگذارد یعنی عیسی بن مریم که آخرین انبیای صاحب شریعت و اولی العزم قبل از نمایش اسلام است با مهدی صاحب الزمان که خاتم

که الاوصیا صلوات الله علیهم است میگرود و او را مقدم بر خود میدارد و به تبعیت او ماموم میگردد .

و چون عیسی چنین کند باز نمود آید که حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما با داشتن مقام نبوت و شریعت و کتاب آسمانی و شأن و جلالت از حضرت خاتم الاوصیاء مقامش فرود تر و آنحضرت امام و پیشوای او و مقتدای او و رئیس و مطاع اوست چه اگر چنین بودی بامامت آنحضرت نماز نمی گذاشت و در شمار یاران و پیروان آنحضرت نمی گردید و در این شأن و مقام جناب صاحب الامر که مقام خاتم الاوصیائی دارد بارسولخدا که رتبت خاتم الانبیاء دارد حالت تساوی پیدا میکند .

چه گاهی که عیسی علیه السلام که از انبیای بزرگوار مرسل اولی العزم و ملقب به روح الله است این حال و این ماموریت را ادراک نماید معلوم است اگر سایر انبیای عظام و فرستادگان ملك علام هم در عصر حضرت صاحب العصر بیایند بایستی با مامت آنحضرت نماز گذارند و بنصرتش قیام ورزند و اگر حضرت حجة الله تعالی عجل الله فرجه برایشان برتری و رتبت مطاعیت نداشت ایشان را خداوند مامور نمی فرمود که بامامت او نماز گذارند و او را پیشوای خود گردانند و این پیشوائی و امامت

آنحضرت که به محض عدالت تنها است چه انبیای کرام همه دارای جهت کمالیه

عدلند و در عدل ایشان نقصانی نیست بلکه بسبب این است که آنحضرت اعلم و اکمل است و عدل آنحضرت هم دارای آنمقام که میفرماید بملاها عدلاً بعد ما ملئت جوداً و هرگز در حق هیچ پیغمبری مذکور نیست که بقدر خردلی موصوف بظلم و انحراف از میزان عدل شده باشد و اگر جز این بودی دارای رتبت ریاست و امارت و ناموس و شریعت و امت و اختیارات الهیه نمی گشت بلی البته چون حضرت صاحب الامر علیه السلام در کلیه صفات حسنه خاصه اکمل است.

لهذا دارای رتبه تقدم و امامت میشود چنانکه از این پیش در کتاب احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور شد که در ذیل حدیثی میفرماید اینکه ملائکه مأمور شدند که آدم علیهم السلام را سجده برند برای این بود که خدای متعال اشباح ما را از ذروه عرش به پشت آدم نقل داد و چون آدم عرض کرد ای پروردگار من چیست این اشباح فرمود اشباح افضل آفریدگان و بریات من هستند .

و اما از این پیش در طی مجلدات حالات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بسیار اخبار و احادیث و بیانات و تحقیقات که بر این گونه مطالب دلالت دارد یاد کرده ایم.

شیخ احسائی علیه الرحمه نیز بعد از آنکه مقداری احادیث و اخبار داله برشونات عالیه ائمه و اختیارات تامه الهیه ایشان مذکور میدارد میفرماید چون این مسئله محقق گردید ثابت میشود که حضرات ائمه ابرار علیهم السلام ملجأ و ملاذ و مرجع هر چیزی هستند که از مشیة الله تعالی بعد از ایشان از عین یا معنی جوهر یا عرض ذاتی یا صفت حال یا ظرف یا بعد جسمی یا بعد مکانی یا بعد زمانی صادر شده است.

حاصل این است که هر چیزی ملتجی بایشان میشود در جهت فقر و نیازمندی خودش و حوائج سائلین بدرگاه ایشان اختلاف میجوید و این حاجات ذوی الحوائج

پاره ای در خلق یارزق یا حیات یاممات است و پاره ای در نمو و غذای خوردن است و پاره ای از ایشان در بقاء و حفظ و برخی از ایشان حاجتش در طلب و امیدواری است و گروهی در استجاره و وقاء است الی غیر ذلك علی حسب استعداداتهم.

این است قول علی بن الحسین صلوات الله علیهما الهی وقف السائلون ببابك ولا ذالفقراء بجنابك یا شافی یا کافی یا معافی یا ارحم الراحمین.

اگر مردم نکته فهم حقایق شناس بر این مطالب بگذرند بر بسی دقایق برخوردارند و باز دانند .

اگر چه ظاهر پاره بیانات و کمالات خیلی رقیق و موجب تحیر و تعجب و تفکر میشود .

لکن بالجمله بر کمال قدرت و عظمت حضرت و اهب الارواح و منور الانوار و مصور الصور خداوند قادر در غالب قاهر و شئونات موهبیه ائمه علیهم السلام و اعلی درجه عبودیت و تذلل و خضوع و خشوع و نهایت عبادت و اطاعت ایشان در حضرت خالق مخلوقات و رازق مرزوقات میراننده بی فنا و فانی کننده دائم البقا محتاج الیه بی نیاز زمان نماینده بی انجام و آغاز اشارت مینماید .

قال علیه السلام وورثة الأنبياء و سلام الهی باد بر جماعتی که وارثان پیغمبران علیهم السلام هستند.

جناب مجلسی اول علیه الرحمه میفرماید زیرا که ائمه هدی تمام علوم و کتب و فضائل و کمالاتی را که حضرات انبیاء علیهم السلام دارا بودند حتی عصای موسی و عمامه و بقولی لباس هارون و انگشتری حضرت سلیمان و تابوت و سکینه و متروکات حضرت خاتم الانبیاء علیهم السلام را دارا هستند و چون بجمله از يك طینت هستند و پیغمبران سلف بر حسب ظاهر برایشان سبقت داشته اند گویا از آنها میراث برده اند .

و هر چه هر يك از ائمه سابق داشته اند مثل جفر جامع جفر ابیض و جفر

احمر و کتاب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم املاء می فرمود و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و علی آلهما مینگاشت و ذوالفقار علی علیه السلام و باقی مواریث که مخصوص امام است بامام بعد میرسد و امثال آنها مواریث انبیاء صلوات الله علیهم مبسوطاً اشارت کرده است و چه زیان دارد بگوئیم اوصاف و اخلاق و آداب حمیده و معجزات عدیده انبیاء صلوات الله علیهم نیز از مواریث ایشان است و ائمه هدی صلوات الله علیهم وارث آن بوده‌اند و هر چه همه خوبان داشته‌اند ایشان نیز دارند .

شیخ احسانی بعد از نقل کلمات مجلسی اول اعلی الله مقامهما میفرماید بلکه در روایت رسیده است که خدای تعالی عطا فرمود به ائمه علیهم السلام آنچه را که نیاورد و نداد به هیچکس از اهل عالمیان و مراد از بودن حضرات ائمه هدی ورثه انبیاء کرام یکی از دو معنی است یکی اینکه جمیع خواص انبیاء و آثار ایشان و متروکات مختصة بایشان للاخوة او للاغ والتعریف واقامة الدین و غیره مما اعدوه لطاعته الله تعالی ورثه کما اشار الیه محمد تقی یعنی مجلسی اول علیه الرحمة .

و معنی دوم این است که انبیاء عظام صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین در همی و دیناری بمیراث نگذاشتند باین معنی که هر چه از احکام دنیا بجای گذاشتند هیچ چیزی از آنها را میراث نشمردند بلکه وارث علم شدند .

پس معنی اینکه حضرات ائمه علیه السلام ورثه انبیای عظام سلام الله تعالی علیهم هستند .

این است که ایشان دارای تمام علوم انبیاء که از حیثیت و حی ملک یا الهام یا فهم و آنچه مخاطب میشود بآن حیوانات و جمادات و نباتات و هفیف و صدای بادهای شتابنده و جریان آبها و درخش برقهها و آواز رعد ها و خروش و جوشش دریاها و خرمی و شکوفه درختها یعنی بر تمام این جمله ولغات والسنه مخلوقات عموماً عالم و آگاه میباشند

و خدای تعالی جمیع این علوم و معارفی که در سایر مخلوقات متفرق ساخته بتمامت برای حضرات معصومین فراهم ساخته فراهم فرموده با آنچه در میان هیچیک از آفریدگان خودش سوای ایشان قسمت نفرموده است.

یعنی هر چه در تمام مخلوق است ایشان دارای آن هستند بسا چیزها باشد که خداوند به ایشان اختصاص داده و سایر مخلوق را آن استعداد و لیاقت نداده است که لایق دارائی آن باشند و آن رتبت و منزلت و قابلیت را که حامل و مخزن آن توانند باشند عطا نشده است .

و در این مطلب مسطور معانی دیگر نیز هست از آن جمله این است که آنچه برای انبیای عظام علیه السلام از وجوب طاعت و عصمت و اعمال و غیر ذلك ثابت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارث آن هستند.

چنانکه رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل پس ایشان وارثان پیغمبران هستند در وجوب طاعت و اعذار و انذار.

و از معانی دیگر این است آنچه برای انبیای کرام ازین صفات حمیده که بآن مبعوث و به سبب آن رسول گردیده اند.

این صفات پسندیده از آل محمد صلوات الله علیهم است و از ایشان رتبت ان رقت صدور یافته و به نور مبارک ایشان موجود و بقدرت سلطنت ایشان مقدر و بعلت ثنای برایشان منتشر شده است.

پس این جمله مذکور صفات انوار ایشان و مظاهر آثار ایشان و از مختصات ایشان و خود ایشان وارث آن هستند.

چنانکه قول خدای تعالی ونحن الوارثون شاهد آن است و معنی آن در این آیه شریفه است و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین .

و از آن معانی است که وجود انبیای عظام علیه السلام از رشحات عرق نور منیر ایشان است یعنی ارواح انبیای فخام از رشحات انوار محمد صلی الله علیه وآله وسلم و علیهم خلق شده است

پایان جلد هشتم ناسخ التواریخ - حضرت هادی علیه السلام

فهرست مطالب جلد هشتم ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام علی النقی علیه السلام

بیان پاره احوال اصحاب و مردم روزگار حضرت امام هادی علیه السلام 2

حکایت بوطیر غلام آنحضرت 5

حکایت ایوب بن نوح 7

حکایت ابی علی بن راشد و مکتوب آنحضرت 9

حکایت آنحضرت با ابوهاشم جعفری 15

تربت مطهر سید شهیدان 19

مکالمه آنحضرت علیه السلام با متوکل 21

اسامی اصحاب امام هادی علیه السلام 23

توقیع حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه 33

خبر دادن امام از مرگ یکی از سرهنگان متوکل 47

در معجزات امام علیه السلام 79

تحقیق در باب غلات و علت آن 61

سبب محن و فتن و صدمات بزرگ دین 69

توقیعی از امام علیه السلام 79

رفتار ائمه علیهم السلام نسبت به غلات و نظر علامه بهبهانی 83

پاره از معجزات و خبر از مرگ واثق خلیفه عباسی 103

حکایت یونس نقاش وزرگر 115

تحقیق در حمد و شکر منعم حقیقی 118

آوردن مرغی از بهشت 121

خبر از قتل متوکل و عدم بنای عمارت 123

علم بموت پدر بزرگوار از مکانی دور 129

شفای کورمادر زاد 139

سخن گفتن امام علیه السلام با اسب 145

علم بآمدن باران 153

تحقیق در امر بعثت و میلاد خاتم الانبیاء 161

دعای آنحضرت در شفا وقضاء حوائج 173

شفای درد چشم 177

حکایت داود ضریر 179

تکلم به زبان فارسی 183

بیان پاره ای از مناقب و ملاحیج و مفاخر حضرت هادی علیه السلام 185

بیان پاره ای از روایات مأثور از امام علیه السلام 192

در فضائل ده گانه ائمه و شرح زیارت جامعه 205

مقامات ائمه علیهم السلام 223

خوابدیدن مجلسی اول علیه الرحمه 233

علت گفتن صد تکبیر 235

در منی سلام 241

سلام بر خواص شیعه 243

معنی عترت 245

شناخت خدا بواسطه ائمه علیهم السلام 253

فضائل علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام 259

تحقیق در صلابت حضرت فاطمه سلام الله علیها 265

عظمت شأن ائمه عليهم السلام و اینکه ابواب خدا هستند 267

علي عليه السلام از دیدگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم 273

مهبط وحی 277

ص: 399

در افضلیت قائم علیه السلام از سایر ائمه علیهم السلام 279

انبیاء و اولیاء شهدای برخلفند 289

بیانات صدر المتالهین در معنی شهداء علی الناس 293

تحقیقی در شأن شیعه 317

معنی یقین و ثبات و جزم 325

روش انبیاء عظام در هدایت مخلوق 331

معنی سلاله النبیین و صفوة المرسلین 339

مدت توقف عرش بر آب 347

تحقیق در صدق توحید و شرافت انوار مبارکه ائمه علیهم السلام 351

معنایی عترت و قرآن و عترت 357

فضل علم علی علیه السلام 363

معنی رب العالمین 365

معنی ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین 373

معنی مصابیح الدجی 379

اقسام تقوی 381

روحی که با پیامبر و ائمه است 385

محبوبیت عقل 387

تدین انبیاء 391

تقدم حضرت قائم عج 393

ورثه انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین 395

شئون و جلالت ائمه علیهم السلام 397

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

